درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب مشتمل حال عظمت اشتمال حضرت رسالت
مدارج النبوة
اول
تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبدالحق محدث دهلوی قدس سره
در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ

اطلاع - اس مطبع میں ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائقین کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرماسکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے تین صفحے جو سادے ہیں انمیں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانونکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب تصوف فارسی		کیمیائے سعادت - از امام غزالی معروف متداول	عہ ر
دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی رح		ہدایۃ المومنین - رسالہ در بیان بیعت	
محررہ اعجاز رقم منشی شمس الدین صاحب واضح قلم		صالحین از ملا معین الدین -	۱ر
کاغذ سفید گندہ -	عہ ر پ	مطالب رشیدی از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ	۱۰ر
دیوان حافظ - جدید الطبع کاغذ سیمی سفید چکنا	۱۴ر	رسالہ معرفت السلوک از حضرت شاہ محمود خوشتر بان	۴ر
ایضاً متوسط قلم محررہ منشی جواہر شاہ خوشنویس کاغذ سفید گندہ	۱۵ ر پ	نفحات الانس مع حواشی مفید از ملا عبد الرحمن جامی	عہ ر
ایضاً - کاغذ سفید وخاکی -	۱۲ر	انوار الرحمن در ملفوظات از مولانا شاہ عبد الرحمن جدید الطبع	عہ ر پ
انیس الارواح از حضرت شیخ معین الدین چشتی رح	۱ر۳ پا	لمعۃ الانوار معروف بہ ہدایۃ المجاہد مؤلفہ	
کلمۃ الحق - از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق		حضرت شاہ محمد مہدی صاحب -	۲ر۶ پا
از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل رفع شکوک	۵ر	نغمۂ عشاق - قرآن وحدیث سے ثابت	
مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحیی منیری رح	۲ر۶ پا	کیا گیا ہے از مولوی نور اللہ مرحوم -	۸ر
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری رح -	۱۰ر	مصباح الہدایۃ ترجمۂ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی -	۱۱ر۵ پا
مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی -	عہ ر	پند نامۂ عطار از حضرت شیخ فرید الدین -	۱ر
مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی		منطق الطیر از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ	۱۳ر۶ پا
تحشی مولانا ابو الحسن فرید آبادی -	۷ر	فوائد الفواد از حضرت محمد نظام الدین اولیا رح	۸ر
حدیقۂ حکیم سنائی معروف بہ الٰہی نامہ مع شرح		بیا بشنید - رموز شریعت قابل	
جدید موسوم بہ مرآۃ الحدائق وحل غوامض جسکے		دید از شاہ رفعت علی صاحب -	۶ پائی
شارح مولانا عبد اللطیف رح ہیں کاغذ سفید گندہ	عہ ر پ	مرغوب القلوب از مولانا شمس الدین واضح قلم -	۱ر
ایضاً - کاغذ خاکی -	عہ ر	ایضاً - خفی قلم -	۳ پائی
نگارستان اسرار - رموز تصوف از مولوی انور علی -	۱ر۳ پا	مثنوی عطار - از شیخ فرید الدین عطار -	۳ پائی
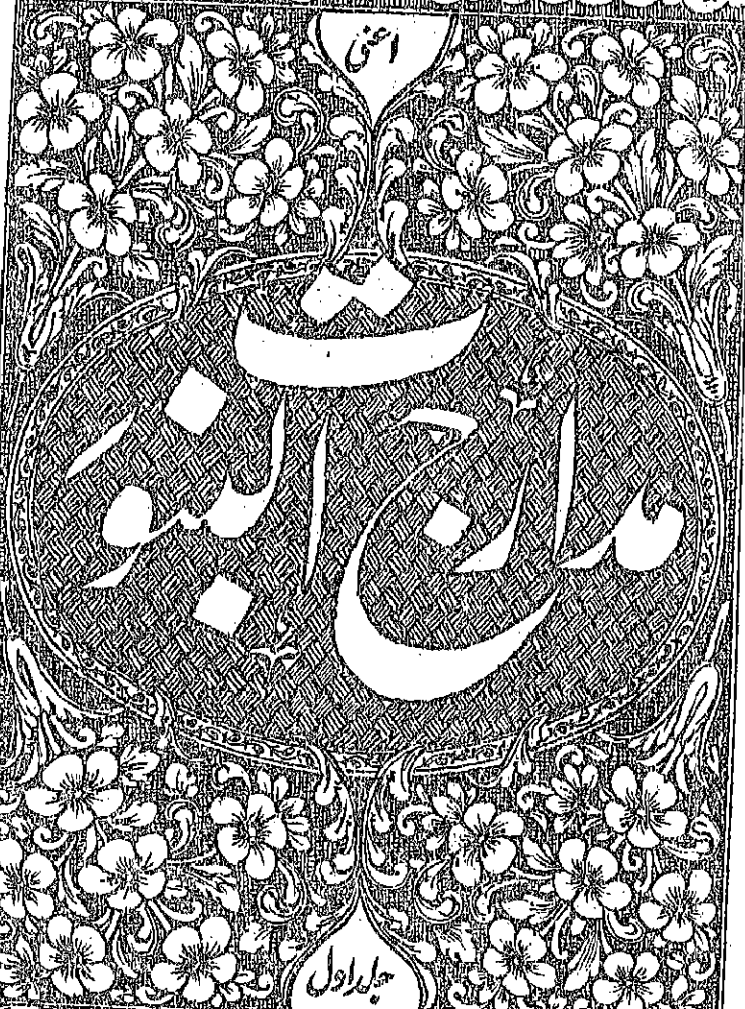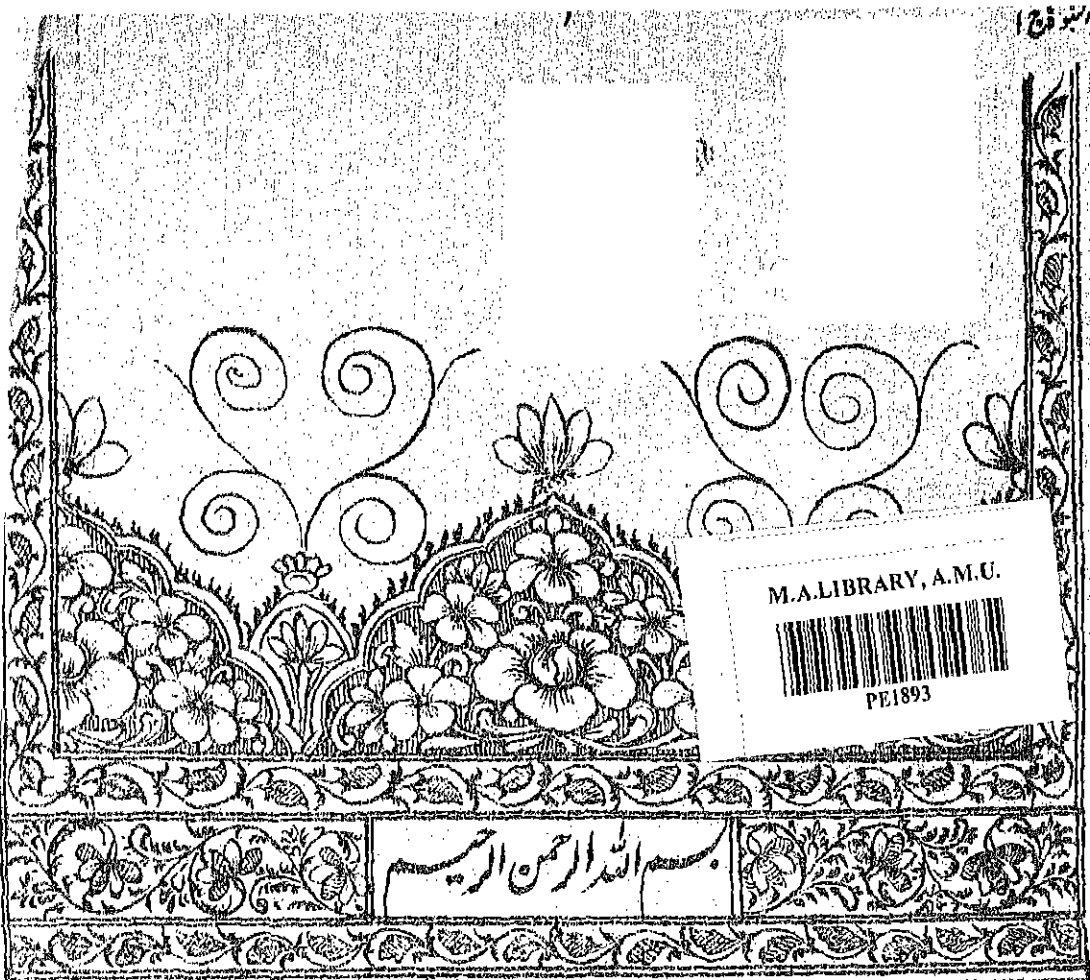
بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد وثنای الهی است تعالی وتقدس که در کتاب
مجید خطبه کبریای خود بدان خوانده وهم متضمن نعت ووصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه وآله وسلم که وی سبحانه او را
بدان تسمیه وتوصیف نموده وچند این اسمای حسنای الهی جل شانه هست که در وحی متلو وغیر متلو حبیب خود را بدان نامیده وحلیه جمال وحلی
کمال وی ساخته اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم بتمامه اسماء وصفات الهی متخلق ومتصف است باوجود آن به بعضی از آن بخصوص نامزد
ونامور گشته است مثل نور وحق وعلیم وحکیم ومؤمن ومهیمن وولی وهادی ورؤف ورحیم وجز آن واین چهار اسم اول وآخر وظاهر وباطن نیز از آن
قبیل است اما اول وی صلی الله علیه وآله وسلم اوست در ایجاد که اول ما خلق الله نوری واوست در نبوت که کنت نبیا وآدم
لمنجدل فی طینته واول مجیب در عالم در روز میثاق الست بحکم قالوا بلی واول من آمن بالله وبذلک امرت وانا اول المؤمنین
واول من تنشق عنه الارض واول من یؤذن له بالسجود واول من یفتح له باب الشفاعة واول من یدخل الجنة باوجود سبقت ولیست آخر
در بعثت فی رسالت ولکن رسول الله وخاتم النبیین وکتاب او آخر کتب ودین او آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون
ودر حقیقت این آخریت وخاتمیت در بعثت موجب اولیت وسابقیت است در فضیلت که ماحی وناسخ جمیع کتب وادیان
شده بر همه غالب وبر همه آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تمامه آفاق را در گرفته وعالم را بدان روشن ساخته است
وهیچ ظهوری مثل ظهور وی وهیچ نوری مانند نور وی نیست وباطن هست اسرار وی که هیچکس بر کنه حقیقت حال وی راه نبرده ودرگذره(؟) یکسر
همه در نظاره کمال وجمال وی حیران وخیره مانده وهو بکل شیء علیم وی صلی الله علیه وآله وسلم داناست بر همه چیز از شیونات
ذات الهی واحکام صفات حق واسمای افعال وآثار وبجمیع علوم ظاهر وباطن اول وآخر احاطه نموده ومصداق وفوق کل ذی علم

گلستان

آنکه بجانب زمین بود در اکثر نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه
چشم که در جانب صدغ است آنرا موق و ماق میگویند و این از غایت حیا و وقار بود و چون التفات
می نگریست بجمیع بدن و در دیدن نظر و گردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که از عادت سبکساران و متکبران است
و لذا در پس پشت و پیش روی یکسان بود و در احادیث صحیحه آمده است که بصحابیان می گفت سبقت نکنید از من در رکوع
و سجود که من می بینم شما را پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این رویت را خدا داند که چگونه بود
و حقیقت احوال وی صلی الله علیه وسلم این چنین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بجز حکم
تاویل متشابهات نیست و بنظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این رویت بصری است یا رویت قلبی
و بر تقدیر خصوص حال انکشاف تمام و موجب ازدیاد نور است یا عام است عامه احوال و واقعات
را اگر رویت بصر است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد
یا در ابصار آن مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آن حضرت دو چشم بود مانند سوراخ
سوزن که ابصار نشدی آنرا جامها یا ضوء این جامه منطبع می شد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده
می کرد افعال این سخن غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید آمنا و صدقنا و الا محل توقف است گفته
اند که مشاهده صحیح است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علمیست بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام گفته اند
که صواب آنست که بشریت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات و از حواس
لطیفه الهی محسوسات بخشیده بودند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیده بودند والله اعلم و این جا اشکال می آرند
که در بعضی سیر گفته آن حضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است
جواب این آنکه اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز
است یا موقوف باعلام الهی و خلق او است علم را چنانچه در سایر مغیبات است و دلالت می کند بران حدیثی که
واقع شد ناقه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و
در نمی داند که ناقه وی کجاست چون این سخن منافقان بآن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من بنده ام و در نمی یابم مگر آنچه
بیاموزد پروردگار من و بتحقیق همین گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در موضع است
چنین است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا دریافتند چنانکه خبر داده بود پس آن حضرت صلی الله علیه
وسلم می یابد دیدار پروردگار تبارک تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سمع شریف وی صلی الله علیه
وسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من می بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید
شنید آسمان را اطیط و آواز پالان و آواز شکم تهی و آواز شتر کره مانند آنرا گویند و فرمود سزاوار است آسمان را

فصاحت نماید یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل پر برمی آمد و شکسته و ناقص نمی بر آمد پس حاصل این بیان در فصاحت و
شبابت آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صدد نیست که بطریق تکلف و تصنع و بناحق باشد و بعضی از ضلیع
فم قریب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب
مفلج الثنایا شنب رونق دندان و آب و شیرینی وی فی القاموس الشنب بالحرکة ماء و رقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله
عنه مبلج الثنایا بلج بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها چون تکلم
میکرد دیده میشد که گویا می بر آید نور از میان کشادگی دندان پیشین وی رحمه الله البوصیری حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف
من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده که بود لبهای مبارک آنحضرت احسن الناس و نیکوترین مردمان در روایتی حلیل الاسنان
نیز آمده گفته اند دندانهای وی تمامی و درستی آن نخواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای رنجوران و فرحت دل اوست و در حدیث برق
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و به شدن آنها و برای حضرت مشهور است آورده شده نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از آب سپس آنچه بود از آن دلو بخیه دهن خود در وی داد و ریخت آب را در چاه پس فائح گشت بوی مشک از آن و در حدیث انس رضی الله عنه چاهی
انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و یکبار طفلان شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس
انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند و شیر نخوردند در آن روز و روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه تشنه شده بود
پس آنحضرت زبان شریف خود را در دهان وی نهاده بمکید آن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن
بسیار است اما ضحک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات جمع لهاة بفتح لام گوشت پاره که در اعلای حلق است از اقصای
فم و همیشه بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه و اکمل البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت
تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای پسین که نهایت دندانهاند و آن را اضراس عقل گویند و بعد از بلوغ و
کمال عقل میرویند مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن مشکل نقل شده است در بیان
شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجذ این جا انیاب یا اضراس است مطلقا نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده
وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود و تبسم ابتدای ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها
از سرور و اگر با آواز باشد و شنیده شود از دور آن را قهقهه گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن
تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر میشود
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم و تواند که گاهی زیاده
بر آن کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقهه مکروه است و از ضحک اکثار و افراط در آن است که می برد وقار را
و می میراند دل را و بزار و بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک میکرد آن حضرت روشن میشد دیوارها

وی افتاد نور دندانهای مبارک چنانکه از آفتاب فتد و بیشتر آن حضرت نیز از جنس ضحک بود و بلند نمی شد و از وی لیکن میگریست اشک از چشم و شنیده می شد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ می جوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه او از تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بود و اکثر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بود و نگاه داشته پروردگار تعالی او را از خمیازه که از کسل و فتور است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند که ما تثاءب النبی قط و در بعضی روایات ما تثاءب نبی قط واقع شده یعنی هیچ پیغمبر خمیازه نکرده و در حدیث آمده که تثاءب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان گرفت و آنکه ها ها آواز کند بغایت قبیح است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسیکه می کند آواز آنحضرت شریف وی صلی الله علیه وسلم از احسن اصوات بود و آن حضرت احسن الناس صوتا و اعلاهم و بود هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لهجة که در وصف کلام شریف واقع شده است معنی آن است که بود زبان شریف وی راست تر و درست تر بیان و اداء متکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بر آن هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه وآله وسلم و وی خوش آواز تر از همه و ازین جا گفته است بیت در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا جائی که نرسد آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه می شنیدند مخدرات در پرده های خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشها همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند در منی علی کرم الله وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیر می کرد از آن مراد بآن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان در رفع اشتباه از آن است نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر آن است که مناسب فکر و اندیشه گرد و حصر و احصای آن توان گشت و ممکن نیست وصف آن به بیان و بیان آن بلسان هم نیافریده پروردگار تعالی هیچ احدی را افصح و شیرین زبان از وی صلی الله علیه وآله وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیرون نیامدی تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی این فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود پس آورد بمن آنرا جبرئیل پس یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار من نیک کرد ادب و علم عربیت را و تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد و عرب می گویند و نیز فرمود نشو و نما شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد یعنی فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند

سخن است اما معنی آن صحیح است وحاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است
بعرب ودر زبانهای دیگر نیست ودر میان عرب کسیکه حق این حرف تمام ادا کرده باشد نیست مگر آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ومخرج این حرف از اضراس ایمن وایسر است وگفته اند من الایسر ایسر وبعضی از صحابه عظام از هر دو جانب
اخراج می کردند وتکلم می کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شمرد کلمات آنرا
جدا جدا وآمده است که عادة می کرد آن حضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی وظاهر آنست که این در مقام اهتمام
واحتیاط ودر محل ایهام واشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن این چنین می کرد والله اعلم واز خصایص کلام فصیحه محمدیه است
صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام ومراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت
اختصار متضمن معانی کثیره اند وعلما بعضی از آن کلمات را حسب وسع وطاقت خود فراهم آورده اند وکتب نافعه در
این باب موشح ومزین ساخته اند ومکاتیب ومناشیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بملوک وامرا وعظما وقت اصدار
فرموده وبهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده وشرح وتفسیر کرده اند وچون مدار این باب لفظ فارسی است ومقصود
بیان علم شریف است ایراد آن مکاتیب ومناشیر روی نداد اما بعضی از آن کلمات شریفه آنکه در حکم حلیه کمال وزینت
جمال است بقصد مراقبت آوردن آن از دهان وزبان شریف ذکر کرده شد بیت حرف از دهان دوست شنیدن
چه خوش بود یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین
وجامع تر ومفید ترین احادیث وبعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول وعمل ونیت است وبعضی نصف
علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب واعمال جوارح ونیت اجل وافضل اعمال قلب است پس علم متعلق بنیات
نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین ونیت اصل جمیع اعمال قلبیه وقالبیه ومدار تمام طاعات وعبادات است باین اعتبار اگر
براه مبالغه روند وتمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه
لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة
الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر
کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم المرء مع من احب لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من البلاء علم لا ینفع به
الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید من غلب نفسه
القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی الناس نصف العقل وحسن السؤال نصف العلم
لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین
لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعز من العقل ما جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم

کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة
ما نقص مال من صدقة کنوز البر کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله و یبتلیک و هر یکی ازین کلمات گنجی است
مشتمل بر عجائب و غرائب آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخری و امثال این بسیار و هی اندازه است
الحمد بالفعل در نظر و فکر در آید نیست و هر یکی را شرحی و بیانی ست اگر ذکر کنند بد فاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة
مشتمل است بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی از آن بسر نیاید و اگر گفته باشد
باندازه علم و سعت حوصله و دانش خود گفته باشد یا موذی از آن در رساله فارسی اشارت کرده شده است و اما راس شریف
در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الهامه بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ
سر و بزرگی سر دلیل ست بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که محل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و
حقارت راس ست و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضاء و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده و این قاعده
کلیه ست همه جا باید نگاه داشت اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت
بود موی شریف وی رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده میان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن
موی فرو هشته و قطط بفتح قاف و کسر طا و فتح آن سخت در تاب و پیچیده و مثل موی سیاهان که آن را جنگله گویند و در بعضی
احادیث آمده که موی مبارک آن حضرت جعد بود اما نه جعد قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی دو تائی و پیچش باشد
در هم در هم باشد ضد سبط و قطط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد جعد شدید الجعودة داشته فی الصراح
جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فرو هشته پس موی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه سبط بود نه قطط بلکه بین بین
بود آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی
تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان روایات آنست که این باعتبار اختلاف
احوال و اوقات است گاهی که تیل نمی مالیدند و شانه نمی کردند درازی بود و در غیر این حال کوتاه یا بریدن موی یا از سر دون
که سبب زیاده شده اند تا این مراتب و در مواهب لدنیه گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع میشد
از تقصیر موی دراز میگشت و چون قصر میکرد کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
موی قصر میکرد اما حلق خود گفته اند که و غیر حج و عمره نبود و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم
و در روایت اصحابی آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمکه قدوم آورده بود مراو را چهار گیسوی یافته بود و
و گذاشتن موی سر سنت است و همچنین سنت عادت عرب در زمان قدیم و لیکن باید که تعهد کند موی را به تیل مالیدن و
شانه کردن آن حضرت بسیار میکرد و بسیار میکرد و می فرمود که ... و ژولیده سر و موی دیدی یکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطان است و هر گاه دیدی که بسیار تکلف میکنند در کردن موی و آراستن آن را نیز مکروه داشتی

بیان راس شریف

بیان موی مبارک

روغن

شانه

گرفتن فرق

و توسط بهمه حال محمود است و هر که نتواند تفقد کردن تراشیدن موی او را بهتر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در زیر هر موی جنابت است اما آنچه ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصاً مشائخ و زهاد و عباد ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد آنست ولیکن سنت همان است که گفته شد (فائده) و در حدیث ابن عباس آمده که آن حضرت سدل می کرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بسدل فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آن را مفرق می گویند یعنی تارک سر و آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی بچیزی بعد از ان فرق میکرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنکه امر کرده شد بوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان بقصد استئلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا و مختار آنست که میگذاشت موهها را بحال خود و اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه میگذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خضاب کرد یا نه اکثر بر آنند که نکرده و مذهب محدثین نیست زیرا که نرسیده بود شیب به حد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی بوده بیست نرسیده بود و چون ادهان می کرد پوشیده می شد سپیدی و نمایان نمی شد و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آن حضرت الخ مروی است که بیرون آورد انس رضی الله عنه موهای شریف را که نزد وی بود مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و چنان نمود که رنگ او مخضوب است یا خضاب کرده بود او را انس تا محکم گردد و دیر بمانند و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه رضی کذا قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آن حضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد زعفران است و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ نمی گیرد و تنقیه و تنظیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت یا سبب آن چند موی شریف که سفید بود آن رنگ میگرفته باشد اگر این خضاب وقت پیری بوده بود از نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بآنچه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و ممکن نیست ترک وی نسبت او اما دلیل و بدانکه بعضی علما در عدم شیب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل آن بود وجهی گفته اند که زنان کرده میدارند پیری را فالبتاد هر که کرده

ف اختلاف است در خضاب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲

ف ... کرده ... آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... ۱۲

پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چیزی اکافر شود و در روایت متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب
داشته و گفته ما شاء الله با شیب نگفته اند عجب ست از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است
که شیب وقار است و نور ست و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آن حضرت
در خضاب و تغییر مشاهده کرد و چنانکه ابو قحافه والد ابوبکر صدیق رضی الله عنه دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است
کرده پنداشت آنرا فرمود تغییر دهید شیب را از قبیح بیند چون انس این حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر
را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث منسوخ ست با این حدیث چنین حکم کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین
ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدا دین کمالیست که
در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در ازمان
غالب بود فرمود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آن حضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگرداند
و ازینجاست که آن حضرت صحابه را تحریض در خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدیث شیب و
ظهور آن بچند شعر است که بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سورة هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون
واذا الشمس کورت و آن قدر نبود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب وقار و نور منافات ندارد
چنانچه بر خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحق علیه السلام شیب نماشتند و گفته یا الها
یا رب قال وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم و بالله التوفیق ﴿ و لحیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث
ابو هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کث اللحیه یعنی انبوه و بسیار موی بود در حجم و کثیف در لغت
انبوه است ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیه و کثیف اللحیه و لحیته کثة و در شفا قاضی عیاض آورده کث اللحیه یملأ
صدره و در لحیه شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در خلاصه النبی گفته که لحیه آن حضرت بیک انگشت
بود و ظاهرا یعنی همین مقدار بود و اثر روی نخلقت دراز و کم نمی شد و دست مبارک را بدان نمی شود وارسال لحیه موجب حسن و جمال
می نماید خصوصا که کث اللحیه باشد والله اعلم نیز این سخن مناسب چیز نیست که از مقدار مذکور شد و منافی ست با ضمیمه
و در حدیث ترمذی آمده که آن حضرت می گرفت از لحیه خود از طول و عرض وی بی شارب را یعنی سبلت را و می فرمود
که کسیکه نگیرد سبلت را ازو نیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن سبلت مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار
گیرید و دراز سازید ریشها را و پست کنید در گرفتن سبلتها و مذهب امام در گرفتن سبلت مختلف ست و اولی آنست که
اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت ست نزد بعضی سنت ست نزد حنفیه احفاء است که از بیخ بردارند اما
در حدیث آمده است که گرفت آن حضرت سبلت خود را بر مسواک و این ظاهر با احفاء منافات دارد کذا قیل و این
در سیاق نفی بود الا در اغلب واقعات احفا اخذ ما بود و مشهور در مذهب ما آنست که مقدار ابرو بگذارند و این در تغیر عادت

اما در غازی مستحب طول شارب است تا در چشم دشمنان هیبت نماید آنچنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب
المؤمنین نقلاً عن الذخیرة و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه
سبالها میگذاشتند زیرا که وی لب را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف است
و افضل ترک آنست اما در حلق طرفین عنفقه لا باس بهست و در حد توفیر لحیه نیز اختلاف است مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت فما ظهر انست
که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید ولیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زیاده بر آن و گفته اند که اگر علما و مشایخ زیاده برین بگذارند
نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیه خود را بقبضه پس آنچه زیاده می آمد از قبضه می گرفت
و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور است ولیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل
اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی
یعنی مبالغه کنید در قطع سبالها و بگذارید ریشها را بحال خود و تعرض مکنید بدان کذا فسره الشارح و چون بلوغ کمال کرده اند
چون اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر کرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث وی است جواب داده اند که قصر
از وی مخصوص در حج و عمره بود و معنی قصر همان که مذکور شد چنانکه فعل او حاجت و عادت سلف درین باب مختلف بود
آورده اند که بعضی امیر المؤمنین علی پر می کرد سینه او را و همچنین از عمر و عثمان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل
اللحیة و عریضها اما عانه مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو جانب
ضعیف است و حدیث حلق ضعیف تر است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حمام نه در آمده و ندیده آنرا و ظهور حمام بعد
از رحلت آن حضرت بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن و نهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت
و قصد علاج و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قص می کرد شوارب و اظفار را و نه چیده و در بعضی روایات و در چیدن
در کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت نشده ولیکن این قدر در آمده که ابتدا می کرد بسبابه یمنی و ختم میکرد بابهام آن و در نظمی
که منسوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده نظم قلم الاظفار بالسنة والادب یمینها خوابس یسارها اوخسب
و مفارقت نمی کرد از آن حضرت مسواک و شانه و چون ادهان می کرد و شانه میکرد لحیه شریف را نظر می کرد در آئینه
جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای وی مطلع نور الهی و مظهر اسرار نامتناهی است
بیت می نماید حسن ترا جدائی نیست ، غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست ، صلی الله علیه و آله قدر حسنه و جماله اما
جید یعنی گردن شریف و عنق نیز یعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة
و دمیة بضم دال و سکون میم بتی که تراشیده می شود از عاج کذا فی النهایة و در قاموس گفته از رخام یعنی سنگ سفید
و اگرچه در تشبیه کردن بگردن صنم تحاشی می نماید ولیکن چون آراستگی مینمایند در صنعت آن و مبالغه می کنند
در تحسین آن تشبیه کرده بدان کذا فی النهایة و در حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال و در حاشیه دیگر دمیه آهو بره

اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم و فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت
عنق ست و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریرة کان جید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ابیض کانما صیغ من فضة معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما منکبین یعنی دو شانه
و منکب بفتح میم و کسر کاف مجمع سر شانه و بازو و فی الصراح منکب بن بازو و شانه و در وصف آن واقع شده بعید
ما بین المنکبین در مسافتی که میان دو منکب ست بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر
کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو
صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در حب الصدر نیز آمده این کشاده سینه
محسوس است که دخل دارد در صورت ظاهر ست و لیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست مقامی
عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات ست غیر او را از کمل اولیا باندازه اتباع
و اقتدا او بوی صلی الله علیه وآله وسلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید ان شاء الله تعالی و در مواهب
ذکر قلب شریف نیز کرده فتد بر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه
و فتح آن مجمع کتفین و مشاش بضم میم رئوس عظام یعنی سرهای استخوان نیز آمده سواء البطن و الصدر یعنی برابر شکم
و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره مفاض البطن واقع شده
و تفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم بعریض الصدر ست و بعضی تفسیر کرده بمستوی البطن مع الصدر
و وصف کرده است ام هانی بطن شریف را گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسها ست که بهم نهاده
شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده دقیق المسربة بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم را
ست و در حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربة و تفسیر کرده اند مسربه را بموهای که از فوق سینه تا ناف بوده باریک بوده
و لهذا تعبیر از ان بخطی کرده بعضی رشته است و بعضی تشبیه بشاخ است کرده اند و فی الصراح مسربه بضم را موهای ریزه میان
سینه و ناف ظاهر اتفاق اند مسربه است بعضی راه و چهره یا یعنی غیر از این موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که
عاری الثدیین و البطن سوی ذلک یعنی برهنه از موی هر دو پستان جز این موی شکم این مسربه گفته اند که اشعر الذراعین
و المنکبین و اعالی الصدر در اشعر موی دار هر دو دراع و هر دو ساعد و دو شانه و بالای سینه
و ساقها و دراع از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف ابحر واقع شده گفته اند که یعنی برهنه از موی
در مقابل اشعر ست که تمام بدن موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سائر بدن طبری گفته که این از خصائص
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بغل اکثر مردم متغیر اللون میباشد و بسیاهی میزند جز آنحضرت و بعضی گفته است که
زیاده کرده است که مو نیز نداشت و لیکن منع کرده زیرا که این ثابت نشده است و از بیاض الابطین لازم

می آید که سوی شانهٔ چپ باشد یا بغل را و در بعضی احادیث بضعة ناشزة البطن نیز آمده یعنی می که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سوی بغل را والله اعلم و در بعضی احادیث عقدة السلعة واقع شده و عقره بیاض بغیر خالص کما قال الهروی فی الصحاح
اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی بازند شده و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بسوی خود پس رسید بمن از عرق بغلهای آن حضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است
که گویا از نقره ریخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وآله وسلم بین کتفیه خاتم النبوة
و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آن حضرت خاتم النبوة بود و بدانکه چیزی بود برآمده از اجزای بدن شریف
شاید در لون و صفا و نورانیت که آن را خاتم النبوة می گفتند بکسر تا فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن بآخر یا بفتح
تا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برآنکه نیست بعد از وی پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که مختصر
نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین پس وی علامتیست که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه
وآله وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از تطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر
کرده می شود بران تا راه نیابد بران خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص
بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ناکرده است که لکن وهب بن منبه آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود
علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود
ولنعم ما قال الشاعر پیوست نبوت را توئی آن نامه در شت هر کرا از اعلیم داده مهر پشت و در فتح ابن حجر مکی در شرح
مشکوٰة گفته که مکتوب بود در وی الله وحده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود
که می درخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم و همین
شناخته شد فوت آن حضرت گویا که آن بجهت تعریف موت آن حضرت بود و جهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن
بجهت آنکه وی محل نبوت بود و آن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا داناتر است بآن
بجهت آنکه نبوت باقی می ماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات
بین الکتفین آمده و در بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا
غضروف گویند و فرنچی گفته که اختلافی نیست درین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف
باشد اگر در جانب یسری باشد میان کتفین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده والله اعلم راویان
ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیا که می شناسد مردم آنرا لیکن تشبیه کرده اند آنرا به بیضهٔ کبوتر
و در حدیث دیگر آمده که بود غدة احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد پیدا باشد و شما دست
می گردد بوی شحم گرهی سخت و در قی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست که شبیه بود بغده در مقدار

بمعنی مائل بحمرة است پس منافی نبود با آنچه گفته شد که لون خاتم النبوة بلون بدن بود و درین روایت هر کسیکه
گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر آمده است مثل زر الحجلة
و زر بتقدیم زا بر را مکسوره بر رای مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن می باشد و حجله بفتح حا و جیم واحد حجال خانه
عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طائریست مشهور و زر بمعنی بیضه
او این موافق حدیث کبیضة الحمامة است و لیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد
بزر حجله کذا فی بعض شروح الشمائل و بعضی گفته اند که رز بتقدیم را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و
در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات موها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بر وی موها بود و پیدا
راوی چنان موها گمان که و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند
مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثالیل و ثالیل بهمزه بر وزن مصابیح جمع ثالول بر وزن زنبور آن و اسها
که در پوست می بر آید مثل نخود و بیضه صورت ظاهر و شکل دست در رای العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص
بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نبوده هیچ نبی از پیغمبران او والله اعلم ☆ دستهای مبارک وی صلی الله علیه وآله
وسلم در شمائل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزندین و دراز زند بفتح زای و سکون نون بند دست فی القاموس
الزند موصل الذراع والکف وهما زندان و صورت درازی دو بند دست چندان ظاهر و واضح نمی گردد با وجود
آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبل الذراعین و در
روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد
کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی بسط الکفین
بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گشادگی یعنی تمام الکفین موافق روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر
دست گشاده فی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر با بمعنی لین الکفین یعنی
نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشته که سبط موی نرم فرو هشته مقابل جعد و گویا سبط الکفین
از انجاست و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده و در قاموس رجل سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که بمعنی
فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند شثن بفتح شین معجمه و سکون مثلثه را الغلیظ الخشن بمعنی سطبر و درشت و در آنجا
خشونت و بمعنی شثن سخن کرده اند که در احادیث کف دست شریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است
طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم من نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس مسح کردم دست مبارک
او را پس بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از برف و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیباج را
نرم تر از کف دست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بیافتم بوئی از عنبر و مشک خوشتر از بوی دستش چون لمس شود نرم تر می

بیان دستهای مبارک

از اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت که بلمس آن راحتی و ذوقی دست میداد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر معلوم میگردد و فافهم وبالله التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم در وصف وی نیز واقع شده شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده ولیکن تفسیر کرده است از اد در مواهب بلفظ اصابع القدمین و در مشارق هر دو را بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص بضمتین گودی اندرون قدم که نمی چسپد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح باریکی اندرون پا و خمصان بضم غایی مردی که اخمص دارد و اضافه با خمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص آنکه پای او بسیار بلند می ماند از زمین کذا نقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی املس که چرک و بارگی و شکست در آنها نبود و ینبو عنهما الماء سیلان میکند و تیز میگردد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله این چنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آن حضرت پی سپر میکرد زمین را راه میرفت بتمام قدم و نمی بود اخمص مراد و روایت البیهقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آن حضرت که نبود مر او را اخمص پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم روایت ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارند و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت والله اعلم و ینبو عنهما الماء نزد ایشان وصف علیحده است تتمه مسیح القدمین و درین حدیث منافات ظاهر است غایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود و برابر نبود و ثقل قدم بسیار بلند هم نبود لیکن چون پی سپر کردی زمین را بتمام قدم میکرد و می نشست بر زمین قدم وی بود و اخمص کذا نقل عن ابن الاعرابی و لیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کردند خوب نیست فتدبر و از عبد الله بن بریده آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کم گوشت پاشنه و منهوس ضبط کرده اند اکثر بسین مهمله و صاحب المجمع و ابن الاثیر گفته اند روایت کرده شده است بشین نیز و در مشارق نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته اند بمعجمه آمده پاشنه بارگ دار و فی الصراح منهوش کم گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه پاشنهای پای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که رخساره هیچ خوش شکلی آنچنان نمی باشد و بود وی قدس سره وافر الحظ از حلیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رحمة الله علیه و در مواهب لدنیه گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه از قدم آن حضرت از سایر اصابع و آورده احمد والطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پای وی دراز تر و مظهر می گفته که مشهور شده است بر السنه که سبابه دست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دراز تر از وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است و اصل آن نیست مگر در اصابع رجلین و در حدیث مسند گفته است که این خطائی است که ناشی شده است از اعتبار روایت مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است و بعدم اصابع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این چنین ولیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه گذشته و

همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبدالحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد
بتقدیم بعثت آن حضرت بر قیامت باندازه تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد
بمعیت بعثت و قیامت بمبالغه والا حاجت بضم اصبعین نبود و جواب آنست که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم
و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آن حضرت برابر بودند و جمعی می گویند که دران وقت برابر شدند بطریق معجزه برای
اظهار معیت و مبالغه والله اعلم و کان فی ساقیه حموشة و بود بر هر دو ساق آن حضرت باریکی یعنی ضخم و پر گوشت نبودند
و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث انظرت الی ساقیه کانهما جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه و شحم خرما و آنرا قلب النخل
خوانند که سپید و صاف و لطیف است و نرم می باشد ضخم الکرادیس سطبر بندهای استخوان کردوس بضم دو استخوان که پیوسته باشند
در مفصل و گفته اند که مراد بآن سطبری و قوت اعضاء است و فی الصراح کردوس استخوان های مفاصل کرده و گاه باشد
چون دو کتف و زانوها و جز آن و اما قامت زیبای نبی صلی الله علیه و آله وسلم خالی بود از بلوغ و بس سروی از بوستان
انس صلی الله علیه و آله وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل بدرازی بود و اسناد در حدیث آمده که کان ربعة
من القوم و ربعه بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامة و در حدیث دیگر اطول من المربوع واقصر من المشذب
درازتر از مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال معجمتین با تشدید یعنی
بسیار دراز با نهایت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط بضم میم اول و فتح میم
ثانی مشدد و کسر غین معجمه بمهمله نیز آمده و بغین مشدده معجمه با مهمله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند
درازی بنهایت درازی و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی اجزای وی در بعضی این عبارت
اثبات قصر نیز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از هم
جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی
نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود و باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم میپوشید ایشان را و پست و کوتاه
می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی ربعه بودی و چون در میان قوم بودی از همه
بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی و چون متفرق
میگردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله وسلم و نبود
مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آن حضرت
روشن و تابان بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وصف کردند

او را ابیض دانستند گفتند کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف لون بیاض بود
و ملاحت صفت زائده برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه وآله وسلم
باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمرة
و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و روشنائی مثل بیاض روی مریض یا همچو رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و
سخت سفید روی سخت سیاه موی و در شعر ابو طالب آمده که در مدح آن حضرت گفته و ابیض یستسقی الغمام بوجهه
ثمال الیتامی عصمة للارامل * و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و ابیض مشرب کانه شراب مخلوط بلون یعنی سفید مشرب
گویا شربتی است مخلوط بلونی دیگر هست گویا یک لون نوشانیده شده است لون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت
دیگر تصحیح نیز آمده ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی از اهل لغت ازهر اللون را که در حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند
و ظاهر آنست که مراد بآن نیز مشرق است و در حدیث نسائی از ابو هریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی از وفد بیرون آمده از روی سادگی و محبت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم باقبال و کمال
و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او گوش خلائق را گفتند صحابه هذا الامغر
المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش تا از تکیه زده نشسته است اللهم صل علی محمد و آله قدر حسنه
و جماله و فی القاموس امغر بفتح میم و غین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و مرتفق آنکه بر مرفق
خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق و معنی امهق معلوم شد و فی القاموس
الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون و در وصف لون شریف اسمر نیز واقع شده سمرة بضم مرتبه
ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی القاموس و در صراح گفته سمرة گندم گونی و
گفته اند که این با ابیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کنند اسمر را بران و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که
بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند مشرب چون تشبیع باشد مشابه باسمر است و لیکن ادمة بمعنی است که سیاهی در وی سخت است
چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق و لا بالادم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی
اسمر است و برین تقدیر بتوجیه نفی لا بالادم ادم شدید الادمة مراد باشد و چنانچه گفته شد یقین گذشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاض مخالط باین حمرت است و بیاضی که نفی کرده اند بیاض خالص که آنرا امهق
خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث است
که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادم واقع شده و آدم اسمر است و سیوطی در وجه جمع میان بیاض و سمرة
گفته که آنچه از جسد اطهر وی بیرون آفتاب و باد میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب

پوشیده بودی بعض این سخن را تضعیف کرده‌اند که آفتاب را در او تأثیر نبود و بدین تشریف وی بتغیر لون آن چنانکه النورة
المتجردة را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت باین داشته‌اند یعنی آنچه برهنه و بیرون می‌بود از ثیاب
نیز روشن و تابان و سفید بود نه چنانکه از سائر مردم می‌باشد یا آنکه انس خادم درگاه گاه و بیگاه است پس
چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس تاویل مراد همان است که گفته شد و بعضی گفته‌اند
در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة آمیخته بود اما مشی و رفتار دلربای آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا مشی تکفأ تکفؤا کانما
ینحط من صبب و تکفؤ را تفسیر کرده‌اند بمیل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل میل می‌کند و بپای برداشتن بقوت و
سرعت بی استرخا و کسل و نزد بزار از حدیث ابی هریره آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌سپری کرد
زمین را بتمام قدم می‌کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی کرد مجتمعا یعنی بقوت بی استرخا
و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع می‌کرد یعنی برمی‌داشت پای از زمین بتمام و کشان میزد گام
و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می‌آمد از زمین منحدر بجانب
نشیب و صبب بفتحتین و صبوب بمعنی منحدر و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و مانا که این مثل است برای قوت برداشتن
پای بتمام نه برای سستی و تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابوهریره آمده گفت ندیدم من هیچ کسی را شتابنده‌تر در راه
رفتن از رسول خدا گویا نوردیده می‌شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می‌انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم
تا همراهی وی توانیم کرد و با وی دوی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی‌کرد و اصلا و این مشی
اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی است و ارواح است مر اعضا را و گاهی بتعجیل میرفت
و گاهی بی نعل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد خصوصا در غزوات بیت: و پیاده خوش بود اندر چمن بنازها
آن سرو من پیاده خوش است و سوار خوش ه و چون با اصحاب میرفت پیش پیش می‌برد ایشان را و خود عقب میرفت
و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه بود آنحضرت
که میراند اصحاب را پیش خود سوق راندن و ابتدا از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی و
ضعفا را تقویت دادی و ماندگان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه و آله و سلم فائده انواع
مشی ده است یکی تماوت که مرده‌گانه و فسرده‌گانه چون چوب خشک روند و از محتاج که بطیش و خفت و سبک سری و قلق و اضطراب
روند و این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر خمول و مرده دلی و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اند که
برند و این نوع مشی آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت
است پنجم رمل و نوع ششم مشی بسرعت برداشتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو

که این معنی از عجیب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت در آن زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست * چه جای دم زدن
نافهای تاتاریست * و عائشه گفته است رضی الله عنها بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لؤلؤ و اطیب از مشک اذفر
رواه ابو نعیم و در وصف ید شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود آنحضرت خساره مرا بدست مبارک خود پس یافتم
دست او را برد و ریح گویا بیرون آورده است آنرا از لبلبهٔ عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی
خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر سر وی نهاد ممتاز و معروف می شد
میان صبیان ببوی خوش فائده بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم و در جای دیگر آمده است گل سفید از عرق من پیدا شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق
براق است و نیز آمده است که فرمود بعد از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و در وئید از آن گل سرخ هر که خواهد ببوید بوی
مرا باید که ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و در وئید گل سرخ و اما که [illegible]
این احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه درین احادیث آمده
قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است پروردگار جلیل جل و علا او را و فیض گردانیده است
بدان مرتبت و منزلت و از سخنان محدثان بر حکم صناعتی است که در تحقیق و تصحیح اسناد دارند بجهت تمهیدات و احتمالات آن حالتها
هم درین احادیث که مذکور شدند اضطرابی و اختلافی هم هست والله اعلم و چون آن حضرت منزه است لتنزه کند یعنی قضای حاجت
نماید شگافته می شد زمین و فرو می برد بول و غائط او را و فائح می شد از آن بوی خوش مسطور نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی
و هیچ بشری از عائشه آمده است که گفت مر آنحضرت را که تو می آئی مستراح را و نمی بینیم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانسته
تو ای عائشه که زمین فرو می برد آنچه بیرون می آید از انبیاء پس دیده نمی شود از آن چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت
صحبت داشتم من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را در آمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس در آمدم من
آن مکان را که برآمد آنحضرت از آن پس ندیدم مر او را اثر غائط و نه بول و دیدم در آنجا کلوخ پس گرفتم آنها را و یافتم آنها را که طیبه
و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که تحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت حدثین از آن حضرت و اینست قول
بعضی اصحاب شافعی و آثار بول را امثال جمع کرده اند بسیاری و نوشیده است در ام ایمن که خدمت میکرد آنحضرت را آورده اند که شبها
در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که در آن بول میکرد شبی در آن قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه
در آن سفال است پس نیافتند در آن چیزی گفت ام ایمن والله تشنه شدم و خوردم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و امر کرد بغسل فم
و نهی نکرد از عود و گفت درد نکند شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت میکرد آنحضرت را پس بخورد بول او فرمود
آنحضرت صحت یا ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد آن زن هرگز مگر بیماری که در آن وفات کرد و از عالم رفت و در بعضی روایات
آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش پدید آمد از وی و از اولاد وی تا چند پشت و در مواهب و شفا

این و در روایت مذکور نیست و روایت است که مردم تبرک می کردند ببول و دم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اما بول مذکور شد اما دم
آن را آشامیدن نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون او فرو برد
او را در شکم خود پس پرسید آنحضرت چکار کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آن را نخواستم که خون ترا بزمین ریزم پس پنهان
بردم آن را در شکم خود فرمود تحقیق عذر کردی و نگاه داشتی نفس خود را از امراض و بلاء آمده است که چون مجروح شد آن حضرت
روز احد بکلیه جراحت او را مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری رضی الله عنه تا آنکه مصفا ساخت آن را گفتند بینداز خون را از دهن
گفت لا والله هرگز نریزم خون آن حضرت را بخاک پس فرو برد آن را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواهد
که بنگرد بمردی از اهل بهشت بنگرد بسوی این مرد و از عبد الله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم روزی پس داد مرا خون او گفت غائب کن این را و بجائیکه کس نه بیند و دیگر بنیاد پس نوشیدم آن را که پوشیده تر از آن
مکانی نیافتم پس گفت آن حضرت وای ترا از مردم و وای مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت
که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم شد و وی رضی الله عنه هیبت کرد و بیزید اقامت کرد بمکه شریف و تحکم بود در
بر وی حجاز و یمن و عراق و خراسان و یونان و کشته شد بحجاج بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و دار کشید و له قصة طویلة
و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر عبد الله بن الزبیر را وقتی که فرو برد خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین
مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده و ان منکم الا واردها الآیة و درین احادیث دلالت بر طهارت
بول و دم آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و عینی شارح صحیح بخاری که حنفی مذهب است گفته که بعض مالکیه امام ابو حنیفه و
شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهره اند بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و شمار کرده اند آن را ائمه از
خصائص وی صلی الله علیه و آله وسلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با نساء اگرچه ذکر این وصف بظاهر بعید از ذکر
ظهر و صدر و باطن مناسب نیست چنانکه در کتب قوم واقع شده است لیکن درین کتاب بجهت اتیان بالخبر و کلام در اشتیاق و انتظام آن
بجهت ذکر بعض مقدمات که در آن کتاب درین مقام مذکور نیست در آخر افتاد و لاباس بذکر این بالمناسبت یافتم چنانکه بر اهل فهم و
ارباب طبع روشن خواهد بود اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی تحصیل لذت و تمتع نعمت و دفع اضرار است چه
رجحان منی موجب و مولد امراض شدیده و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد و جاهلیت تفاخر مباهات بقوت باه و شهوت
جماع و تمادح بدان و تعییب و تقصیر بضد آن امری مقرر و معروف و عادت مستمره است میان مردان و محبت نساء و نکاح سنت و
از کمال است و یکی از آن مواضع که عقل کوته اندیشان از حقیقت کما ینبغی آن محجوب است مباشرت و جماع با نساء است که آن را در صورت
نقصان تصور میکنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و بهائمیت است و نظر بحقیقت جامعیت
فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار است در کاری دیگر نیست و فضل سید انبیاء و رسل صلی الله علیه
و آله وسلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است

که آنحضرت جمیع کشته بر تمام نساء خود در یک شب آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس آیا طاقت داشت این را گفت انس بودیم ما که میگفتیم
میان خود که داده شده است آنحضرت را قوت سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین مرد از مردان بهشت آمده است که
هر مردی از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام
پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم
من فرج رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و در روایتی دیگر آمده که گفت آنحضرت را عائشه بوده و نظر نکرده ام و آنحضرت وصیت کرد
به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو و باید که نظر نیفکند دیگری بر فرج من که نبیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا گردد هر دو چشم وی
این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از حرکت باز میداشت بلکه بر خلاف
حرکتش سیر میداد چنانکه از رد شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم
آنحضرت در مأکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و به نان جو قناعت فرموده و قوت و توانائی بدن در این مرتبه یکی از معجزات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر ارباب فهم و ذکا عیان است آنست که بوده حسن جمال و صفا و نور و زینت لون و خوبی روی وی در این مرتبه که
مذکور شد و معلوم [illegible] که بسبب عادات حسن و صفات در آن می افزاید چنان بود پس معلوم شد که این نوع دیگر از عالم دیگر بیرون دایره
عادت و اسباب صلی الله علیه وآله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود و در حدیث ابن عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام
از شیطان است رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که درمی یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب بود از غیر
احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت و ظاهر این عبارت تقیید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه وآله وسلم جایز باشد
والا استثنا کردن آن را فائده نبود و جوابش آنست که بنا استثنا بر عدم جواز وست این قید اتفاقی است بیان واقع است یعنی غسل آن حضرت
از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست و اگر نه چنین باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل میکرد و این فاسد است
و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد احتلام در حدیث
صیام خروج انزال است بی دیدن چیزی در خواب این نه شیطانی است آنچه شیطانی است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته که
آن از جهت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء بود تکمله در حدیث طویل از طرق ائمه اهل بیت نبوت که منتهی میشود با مامین که امام مجتبی حسن
و امام شهید حسین سلام الله علیهم و مشتملست بر بیان حلیه شریف و در بعضی سیر و عادات کریمه آمده است که گفت امام حسن سؤال کردم
خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه آنحضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از آن چیزی که متعلق
شوم من بدان و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف و دین باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود بحلیه شریف تا آنکه
اگر شخصی در خواب بروئیت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشرف میشدی بپرسیدند که چه صورت بوده است اگر بصورت
امام حسن می بگفتند راست بوده و حقیقت دیده است پس گفت هند بن ابی هاله که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما
یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هند بن ابی هاله را وصف کن مرا منطق آن حضرت را

سکوت و تکلم او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمیشہ اندوہناک دائم الفکر و نبود او را راحتی و آسایشی
و تکلم نمیکرد بی حاجت دراز بود خاموشی وی و افتتاح میکرد سخن را و ختم میکرد آنرا باشداق خود شدق بکسر شین کنج دہن یعنی
سخن باتمام و کامل و درست از دہان می برآورد نہ شکستہ و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر کہ معانی بسیار داشت چنانکہ
در حدیث آمدہ اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام اختصارا و تکلم میکرد بہ بیان فاصل و مفصل کہ نبود در وی فضول و نہ تقصیر بود آنحضرت
نرم طبیعت و خوش خلق نہ درشت سخن و تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگرچہ کم بودی و نکوہش نمیکرد چیزی را مگر آنکہ طعام را چنانکہ ذم نمیکرد
ستائش نیز نمیکرد چنانچہ اہل حرفہ و شغل کنند و خشم نمی ایستاد و تاب نمی آورد کسی خشم او را وقتیکہ تجاوز کردہ میشد از حق تا آنکہ انتقام می کشید
ازان و خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید برای نفس خود کہ متعلق بہ دنیا بودی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کف دست میکرد یعنی بہ یک انگشت
تنہا و چون تعجب میکرد برمیگردانید کف دست را از وضعی کہ داشت بران یا از وضعی کہ کف دست شود بران در وقت
تعجب و چون سخن میگفت میزد انگشت ابہام دست راست بر کف دست چپ عادت آنحضرت بہ شیوہ الٰہی ہمین افتادہ بود عادت
شریف وی لاجرم درینجا سری و نکتہ خواہد بود کہ عقل از دریافت کنہ آن قاصر است واللہ اعلم و چون غضب میکرد میگردانید روی
شریف را و چون خوشحال میشد فرو می انداخت چشم را چیزی می پوشید چشم او بودی اکثر ضحک وی تبسم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پیدا میشد در تبسم
دندان شریف مانند ژالہ در صفا و لطافت و آب و تاب گفت امام حسن رضی اللہ عنہ کہ نہفتہ بودم این حدیث را از ابن ابی ہالہ پوشیدیم
از امام حسین زمانی و تحدیث نکردم با وی بالفعل و چون تحدیث کردم با وی یافتم او را کہ سبقت کردہ بود مرا در استماع این حدیث و پرسیدہ بود
پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی اللہ عنہ زیادہ برین از مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشتہ بود ازان چیزی را پس گفت امام حسین
رضی اللہ عنہ پرسیدم پدر خود را از دخول رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی در منزل پس گفت کہ بود کہ چون می در آمد در منزل جدا
میکرد دران سہ بخش میکرد آنرا بخشی برای خدای یعنی عبادت میکرد دران واگرچہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستغرق بہر حال در عبادت
بود اما مراد اینجا خالص اللہ است کہ بی اختلاط حظ اہل حق خالص وی نفس است و بخشی دیگر برای اہل و عیال و ادای حقوق ایشان از مخالطت
و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادای حقوق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس این بخش میکرد بخش خود را
میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشان را دران پس خبر میرسید بواسطہ خواص اصحاب بحاجات عامہ و میرسانید بواسطہ ایشان فوائد
مجلس شریف را بسوی ایشان یعنی اول بخواص میرسید و ثانیا بواسطت ایشان بعامہ میرسید و ذخیرہ نمیکرد آنحضرت
و نگاہ نمیداشت از مردم چیزی را از فوائد و نصائح یعنی آنچہ مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کریمہ وی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایثار و اختیار اہل فضل در علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشان را بدرون در آمدن و مخصوص بمجلس شریف
مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بقدر فضل و مرتبہ ایشان در دین یعنی ہر کہ درین مخصوص تر و ممتاز تر بود نصیبہ وی از عنایات
و رعایت افزون و بیشتر بود و تفاضل مینمود بمقتضای احتیاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را بکاری کہ
اصلاح حال ایشان دران بودی و امر میکرد ایشان را بہ سوال کردن ازوی و خبر دادن بچیزی کہ باید و سزد و مفید بود بایشان

آنچه می شنود و آنکه حاضر است از شما آنکس که غائب است و میفرمود برسانید بما حاجت کسی را که نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
فائده هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود رسانید ثابت دارد خدا تعالی قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نمیشد
نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه
لایعنی است و فائده نیست در آن و در می آمدند طالبان علم و خیر و برکت می یافتند نصیب خود را و از آن بیرون می آمدند از مجلس شریف
راه نماینده بخیر و صحبت علمی و ادبی که حاصل شده ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم
پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با اصحاب می نشست چکاره میکرد گفت کان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود و همیشه بند بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیزی و در سخنی که فائده میداشت
و سود می کرد و در لفظ یخزن که از خزانت یعنی گنجینه نهادن مال را اشارت است که زبان شریف وی در رنگ کلید دیگر خزینه
دل وی که حقائق و معارف و لالی بود در آنچه سود میکرد میگشاد آن را میگشاد و اگر نه در بسته میداشت تألیف میکرد آنحضرت قلوب
ایشان را و نگاه میداشت از رمیدن و این در حقیقت بفعل الهی تعالی جل شانه است چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیه
و احسان و عطا بسیار مینمود ضعیفان ایمان را و ایشان را مولفة القلوب خوانند بزرگ و گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و والی میکرد
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان میدزدید نفس شریف خود را از اعدا تا زیان رسانند و این پیش
از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر از آن در رعایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد امت است و در حقیقت این
کنایه است از نگاه داشتن عدم انبساط بخلق تا جری نشوند و بیباک نشوند با وجود حذر و احتراس نمی پیچید از هیچ یکی طلاقت وجه
و گشاده روئی و خوشخوئی را و تفقد مینمود و باز پرس میکرد اصحاب را و می پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد و نیکی کند
تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تقبیح نماید و نهی کند از آن و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد
حسن را و تقبیح میکرد قبیح را و خوار مینمود آنرا از هر که واقع شود و مبالات نمیکرد بفاعل آن و باک نمیداشت از وی اگرچه عظیم القدر
بودی بظاهر این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از قبیل تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را پرسند بقصد اشاعت و
تقبیح و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و آنحضرت معتدل الامر بود همه چیز یعنی افعال
و اوضاع شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن و بر یک قرار بود در کارهای وی پست و بالا نبود و اختلاف افراط و تفریط نبود
و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت همیشه در سیاست و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند
و از کار باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده نشود و پیوسته در هر حالی هر کاری را آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ساختگی و آمادگی بود و مانند سلاحهای جنگ و آلات حرب هر چه واقع شد انتظام مصالح آن مهیا داشتی
تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود مقربان او بهترین اخیار و ابرار بودند فاضلتر و
مقربتر نزد وی از مردم کسی بود که ناصح تر و خیرخواه تر بخلق بود و گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را رضی الله عنه از

مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی نشست و برنمی خاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر به ذکر خدا
یعنی در نشست و برخاست همیشه در ذکر خدای بود و چون در مجلس می درآمد می نشست همانجا که میرسید و قصد بالانشینی نمیکرد و جای معین
برای نشستن خود نمیگرفت و امر میکرد امت را باین و نهی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب
از عنایت و توجه و التفات گمان نمی برد همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و با هر کس باندازه
حال و قدر قابلیت وی عنایت میکرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی میکرد با آنحضرت یا حاجتی می آورد نزد وی
صبر میکرد بران تا آنکس خود برنمیگشت و برنمی خاست آنحضرت تا وقتی که او برنمیگشت و برنمی خاست و هر که سوال میکرد از آنحضرت
و درخواست حاجتی رد نمیکرد او را اگر حاجت وی اگر فرضاً چیزی حاضر نمیبود بسخن خوش خوئی و دلجوئی باز میگردانید و شرح این سخن
در باب اخلاق شریف و در جود و سخای آنحضرت خواهد آمد و بر کرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته
بودند همه نزد وی در حق برابر که در حق هیچکس فروگذاشت نمیکرد و بود مجلس وی مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت بلند کرده نمیشد در وی
آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته و ظاهر و شایع گردانیده نمی شد زلات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی لغزشی ناشایسته
و لغزشی واقع میشد میپوشیدند و منتشر نمیگردانیدند و همه اهل مجلس معتدل متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان بتقوی بود
هر که متقی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را و رحم میکردند صغیر را و ایثار میکردند محتاج را و رعایت میکردند غریب را
صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بدانکه خلق بضم خاصیت باطن را گویند و خلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بضمتین
و بالسکون السجیة والطبع و فی الصراح خلق خوی و حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن
عام تر است از ان و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصور بران نبود بلکه رحیم و رفیق بود به مسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و منافقین
خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بآن افعال بسهولت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است
و اختلاف است در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا کسبیست که بنده آنرا بکسب و ریاضت
حاصل تواند کرد و بعضی برانند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قسمت
کرده است خدای تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی
جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی برآمد از خوی خود قبول نکنید و این مشعر است باستبعاد تغییر خلق و الا
هر دو را امکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند دران و بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید
نشسته است که متعسر بلکه متعذر است زوال آن و تغیر آن مامور است بمجاهدت و ریاضت تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است یا
قوی میگردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم برای تربیت
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بان و فرستادن پیغمبران بهر آن چه بودی

ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها
ولا یصرف سیئها الا انت و این همه برای تعلیم و تلقین باست و در حدیث اشج عبد القیس واقع شده ان فیک لخصلتین یحبهما الله الحلم
والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فی او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق و دوست میدارد
آنها را پس تردید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسبی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب صحبت
و اعتیاد حاصل و حادث شده تغییر و تبدیل آن آسان است و آنچه جبلی و قدیم است تغییر و تبدیل آن متعسر است با وجود آن از حیطه
امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن
حاصل است مر تمامه انبیا و رسل را و ایشان جمیع خلائق اند از تمامه افراد بشری و رتبه ایشان اشرف رتب و درجه ایشان ارفع
درجات است و جه عالی و ارفع باشد مقام کسانی که اجتبا کرده و برگزیده حق سبحانه ایشان را بفضل خود و جمع کرد ایشان را در کتاب
خود صلوات الله و سلامه علیهم و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد و شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه
در تفسیر مدارک میفرماید که تحقیق لغزیده است قدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفر است جلی و لیکن حق جل و علا
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی
مذکور است که اخلاق انبیا صلوة الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب بسعی و حیلت و در اول خلقت و
اصل فطرت بی غایت اکتساب و ریاضت همه با جتبا و جود الهی و فیض فضل نامتناهی او ست جل جلاله شعر تبارک الله وحی
بمکتسب و لا نبی علی غیب بمتهم و مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبداء وحی و انتفای حکمت است لا اکتساب نفس
و حی حاجت به بیان ندارد و بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صباست چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه
الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا
کرده نشده ام و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی بعیسی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد
که وی کلمة الله و روح اوست و گفت عیسی علیه السلام در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فناد
خود نیز صبی بود در میان صبیان و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت اتیاد ملک دوازده ساله بود و در تفسیر و لقد آتینا ابراهیم
رشده من قبل گفته اند ای هدیناه صغیرا و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از اینکه اخلق فرشته را بر وی فرستاد تا گفت امر کنند
ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت بود وی علیه السلام در وقت القای در آتش شانزده ساله و قصه موسی
علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم ازین باب است و وحی فرستاده حق تعالی بیوسف در وقتیکه افگنده اند برادران در چاه برداشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم
بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاهداشت مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت ایشان شعر
بعد از آن متمکن گردانیده شد امر بر انبیا و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی در دلهای ایشان تا رسید

در مرتبه قصوی و نهایت درجات این کمالات بی ممارست و ریاضت و انیست مراد بقوله تعالی سبحانه ولما بلغ اشده واستوی
آتیناه حکما وعلما و بعضی از انبیا نیز بعضی ازین صفات ناشی میگردد و نمیرسد در کل و مخصوص است خاصه انبیا است صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن و اجمل و اظهر و اقوی و اجمع مراتب اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون
از حیطه ضبط و حصر ذات با برکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم که هر چه در خزانه قدرت و مرتبه
امکان از کمالات متصور است همه در وی حاصل است و تمامه انبیا و رسل اقتباس آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال اویند و لله در ابوصیری
فیما قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها ۰ فانما اتصلت من نوره بهم ۰ فانه شمس فضل هم کواکبها ۰ یظهرن انوارها للناس
فی الظلم ۰ و کالزهر فی ترف والبدر فی شرف ۰ والبحر فی کرم والدهر فی همم ۰ و روی صلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه وجماله و کماله از جهت اجتماع
مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی شناکرد بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و فرمود وکان فضل الله علیک عظیما و فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتی کمال
محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن ذات شریف وی جمع بود و چون نباشد که معلوم وی سبع مثانی و
قرآن عظیم است و فصل در حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و محامد صفات مذکور است متصف بود آنحضرت
بدان و در شفای قاضی عیاض این عبارت بیان آورده که یعنی برضاه و بسخطه یعنی خشنود و خشمناک آن حضرت خشنودی قرآن و خشم
میگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا او بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنواهی وی وارتکاب آن بود و این ظاهر در همین معنی است
که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم بود و بیان کرد این را
حضرت شیخ ببیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از ان گذشته بقیه نفس
و کینه وی بر حد نفوس بشری باقی داشته شد صفات و اخلاق بشری را تا ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای تهذیب و تصفیه
و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته موجب حسن خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بمقتضای ظلمت
و کثافت ثابت و راسخ است گرد و چنانچه فرمود لنثبت به فؤادک و ثبت بعد از اضطراب میباشد از جهت حرکت نفس بظهور صفات
و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم وهو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدا تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه پس پوشید
قلب نبوی لباس اصطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس متنوع شد نزول آیات و ظهور این صفات در آثار و اوقات
و مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن انیست معنی اول عائشه کان خلقه القرآن انتهی انیست کلام شیخ صاحب عوارف و
شاید که جمعی دیگر موافق بیان نیز گفته باشند در مقام برانداره علم و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت
مقام آنحضرت و کنه حال وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او است جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون

بیان قول عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن

دعوی هیچکس شناخت وی هر که در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله بیت چه شد ار
شناخت کس قدر تو زانکه ؛ کس خدا را هیچ تو نشناخته ؛ و چون مقام وی از همه بالاتر ست دریافت آن فوق افهام باشد
بیت ترا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند ؛ بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک ؛ در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست که
از حیطه ادراک بیرون بود اگر محسوس ست از حیطه ادراک باصره بیرون بود چنانکه جبل بزرگ که احساس باصره آنرا احاطه
نتواند کرد و اگر معقول ست ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات و صفات الهی تعالی و تقدس پس حق تعالی خلق آنحضرت
را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته چه عقل از ادراک کنه آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق ست بر آنکه انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم با اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را
سببی نیست و دخلی نه خصوصا سید انبیا که بجمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بیت عظیم داد و هب
او را چه حاجت ؛ که او خود ز ابتدا آمد مؤدب ؛ و تغیر و تبدیل را در سرایر ذوات ایشان گنجایش نیست و بعضی احکام و آثار جبلت بشریه
ظهور می شود دیگر احیانا گاه گاه در مواضع مخصوصه بود که قیاس کلی را از آن و سائر بر آن نتوان ساخت و رب العزت داند
جل جلاله که در آن معنی نیز در کدام مشهد و تجلی بود و چه سری در آن است آورده اند که در جنگ احد آمده است
که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون بر روی کریم حضرت و دشوار آمد بر اصحاب و گفتند کاش دعا
کردی بر ایشان تا مستاصل گردند فرمود فرستاده نشده ام من لعان لیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خواندن و رحمت
کننده ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و درینجا خود کمال صبر و حلم ست جای جزع و اضطراب کدام است پس قول
شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس چون نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و
از اضطراب بقرار آمد بیان حال فقال این مسکین از اطلاق این لفظ متحاشی ست اگرچه بقاعده علم و اساس قیاس است
درست نماید نیز گفته اند ما ... رحمه الله علیه که در نسبت که قول عایشه کان خلقه القرآن در آن رمزی غامض ایمائی
خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد لیکن احتشام کرد یعنی شرم ... عایشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آنحضرت اخلاق الهی بود ولیکن
احتشام کرد عایشه حضرت الهیه را که تخلق باخلاق الله کند تعبیر کرد از معنی بقول خود کان خلقه القرآن جهت استحیا از سبحات جلال
و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب است رضی الله عنها و معنی اول ست به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی
آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی است همچنین آثار و انوار و اوصاف جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند و در هر حال
از احوال متجدد میشود از مکارم اخلاق و محاسن شیم و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف و علوم که نهایت ندارد آنرا جز حق
تعالی پس تعرض بحصر جزئیات اوصاف حمیده وی تعرض است بچیزی که نه مقدور انسان است و نه ممکنات عادیه است و ممکن است
که گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات که ممکن نیست که تاویل آن
همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریفه وی تکلم بیان یا فتح الله اعلم و بعضی از عارفان را در حدیث ... بیان علی قلبی سید

که حقیقت این غین واسناد این شین بحضرت وی چیست پس گفت آن عارف لو سألتني عن غير قلب رسول الله و غينه لقلت

با عرفت گفت ای سائل اگر از قلب دیگر غین وی غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا که غین بعین است از

غین دم نتوانم زد و شرح این حدیث در رساله مرج البحرین کشان و پیدا کرده شده است آنجا باید نگریست ثم بر آنحضرت بتلاطم امواج

بحار قدرت تقلبات و تجلیات دار و میگشت که از حالی بحالی میگردانید بنا سخیت و منسوخیت احکام نیز فرع آنست و وی جل

همیشه در ترقی و کمال بود و نقصان و تنزل بحال عظیم وی راه نداد و لیکن بعضی احوال فاضلتر و عالی تر چنانچه انبیا همه کامل و معصوم

و با وجود آن فضلنا بعضهم على بعض و اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود بلی آنکه در نفس شریف وی

صلی الله علیه و آله و سلم از ان انوار و آثار پیدا گردد و نعم نبوت و مقامات آن همه موهبت محض و اصطفا و اجتبا بود و کسب و ریاضت را

دران مدخلی نه و لیکن بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار متواتر و متوالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن

بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب حسن و اوامر و نواهی الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت و طبع که ناظر باثبات نحو اما

و نقصانست محض نیست اگر مراد بتهذیب نوعی از آن آگاه بودن و خبردار ساختن است بجهت عروض فتور بجهت استغراق در مقام عالی

از ان چنانچه در استغفار آنحضرت و طریان نسیان بر وی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که متضمن

از سابقه آلایش نقصان و فساد وارد مناسب نیست فی القاموس هذبه و نقاه و اخلصه و اصلحه و فی الصراح تهذیب پاکیزه کردن و حلیه

مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال اقرب بادب و اجلال است و الله الموفق و

و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الاخلاق بعث کرد خدای تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر

ناس بلکه عام گردانید جن و انس را بلکه جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر که الله تعالی پروردگار اوست

و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول اوست چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل آنست چنین نقل کرده است

صاحب مواهب لدنیه از بعضی علماء عظام گفت که این مصیر است از بعض بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلست بسوی ملائکه نیز

چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت

حدیث مسلم است از ابی هریرة که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ارسلت الى الخلق كافة و بعضی گویند مرسل است بسوی بعض ملائکه و گویا

مراد ازین بعض ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی و ما ارسلناك الا كافة للناس دلالت بر تخصیص

ندارد و چنانکه مذهب مختار در مفهوم لقب آنست الا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد و این خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت تشبیت

که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت بجنس ناس چنانچه زعم یهود است تخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس

انی رسول الله الیکم جمیعا و الله اعلم میگوید بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که بعضی محققان از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث بتمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات لیکن ارسال باهل عقل از برای تعلیم و تکلیف

و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنا بر افاضه ایصال بنا بر کمال که لایق حال ایشان باشد و صیغه جمع عقلا در قول وی تعالی و ما ارسلناك الا رحمة

فتراتی

بیان وصف خلق عظیم آنحضرت صلعم

للعالمین بطریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله
علیه و آله وسلم ابیات شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست * ع * این همه غنچه و گل هاست که در
پردهٔ تست * آخر ای باد صبا این همه آوردهٔ تست * و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن در ملائکه کجا
در مواهب گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص شب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمامهٔ اوقات دارد از جهت نزول ملائکه
بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتو و تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی لازم
نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش
ندارد و نزول ملائکه جز جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و آله وسلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
بود اسمعیل نام که موکل است بر صد هزار فرشته هر فرشته از ان بر صد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة الکتاب و خواتیم سورهٔ بقره آمده
ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بزمین نیامده مگر امروز و سبحان الله در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند * وصل در بیان عقل کامل و علم شامل
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل و منبع و منشاء
آن عقل است که منبعث میگردد از وی علم و معرفت و متفرع میشود قوت رای و جودت فطنت و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجاهده
شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضائل و تجنب رذائل و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در ان بسیار است در قاموس گفته
عقل علم بصفات اشیاء از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و این علم از ثمرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که مبدء و منشاء این علم است و گفته
که گفته میشود عقل صفتی است محمود انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقل است و حق آنست که گفته اند آن نوری روحانیست که
بوی دریافته میشود علوم ضروریه و نظریه و ابتداء وجود وی نزد اجتنان ولد است تا رفته رفته زیاده میشود و نمو می پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ
و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید آنرا هیچ بشری جزوی متحیر اند عقول و افکار در بعض آنچه افاضه کرد بر وی پروردگار وی
که تتبع کرد مجاری احوال حمیده و صفات و محاسن افعال او و مطالعه کند جوامع کلم و حسن شمائل و بدائع سیر و سیاست انام و تقریر شرائع
و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده و علم وی بکتب سماویه و صحف منزله و مراجم حالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال
و رای و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحش شارده و صاحب طباع متنافره و متباعده در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقاوت بودند و چه مقدار تحمل
کرد و بر جفا صبر کرد بر ایذای ایشان تا بچه غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدء و مآل چگونه اختیار کردند از انفسها خود و گذشتند
در طلب رضای او از اهلان و اوطان خود میداند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه و آله وسلم و این همه بی تعلیم معلم و مدارست و ممارست و ملازمت کتاب
بی مطالعه کتب متقدمین و جلوس با علماء اهل کتاب و در حدیث * نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * هر که مطالعه کند احوال آنحضرت
او را از ابتداء تا انتها داند و ببیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار وی و افاضه کرده است بر وی علوم و اسرار ما کان و ما یکون بضرورت
حاصل شود او را علم بنبوت او بی تلوث و شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه و آله

وسلم حسب فضله وکماله وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری علامه محقق صاحب کتب اخبار بوده گفت هفتاد و یک کتاب از کتب
قدیمه خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه عطا نکرده تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وآله
وسلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل و فاضل ترین ایشان در رای روایت کرد ابونعیم فی الحلیه و ابن عساکر فی تاریخه
و در عوارف نقل کرده از بعضی علما که عقل صد جزو است نود و نه از آن در محمد است و یک جزو از آن در تمامه مومنان گفت بنده مسکین ثبته الله
بالقول الثابت الیقین اگر می گفت که عقل هزار جزو است نهصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم گنجایش داشت چه هرگاه بی نهایت
کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد و دل اهل بغی بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان شانئک
هو الابتر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه دو کون نور هدی حبیب خداست با نام او مقصود و ذات او وسیلت دیگر همه طفیل وی [illegible]
و کرامتی [illegible] هر رتبه که بود در امکان بر وست ختم هر نعمتی که داشت خدا شد بر او تمام برداشت از طبیعت امکان قدم که آن اسری
بعبده است من المسجد الحرام تمام [illegible] که اقصای عالم است کاینجا [illegible] نشان تمام [illegible] شاگرد [illegible]
که هیچ آن [illegible] آشنای عالم جان [illegible] در این مقام علیه افضل الصلوة واتم التحیة دارالسلام اکنون بعضی از اخلاق شریفه وی آنچه
در نظر آید درین کتاب بنویسیم [illegible] از قرآن و از کتاب شفا و مواهب لدنیه و روضة الاحباب و معارج النبوة است والتوفیق من الله المنعام وصل
در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این صفات از اعظم صفات نبوت است بلکه بدون این صفات نتوان برداشت
قوله تعالی ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا وقوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل وقوله فاعف عنهم
واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمام خیرات است که در هر امر خیر تا صبر بر ضد آن نکنند بوجود نیاید [illegible] صبر تمام
ایمان باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات
نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و برداشت ایذای ایشان و صبر سید انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر و سخت تر
بود چنانچه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و کیف لا که حرص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر اسلام امت بیشتر بود و تاذی او از کفر
ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی بیشتر بود که اندکی از آن هم بسیار می نمود قطعه نازک بدنی که تن ز گل
آزار بود و از سایه سنبل خوش افکار بود سنگ چه رسد بر دلش از غم [illegible] از دست ستمگران ترا خار بود روایت کرده شده است
که چون کریمه خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل آن گفت جبرئیل تا بپرسم
عالم را یعنی رب العزت را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد گفت یا محمد خدای تعالی امر کند که بپیوندی با هر که ببرد از تو و بدهی کسی را که محروم
گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هیچ کس از جهت نفس خود
یعنی در قضیه مال و منال و مانند آن مگر آنکه حلال سازد چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی آنرا پس انتقام می کشید برای حق و ضبط
صبر [illegible] آن صبر آنحضرت است در غزوه احد که کافران محاربه و مقاتله کردند و نبایستی آن چنان آزار ایشان [illegible] صبر کرد و عفو کرد از ایشان
و اکتفا نکرد بر صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در آن به جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون در روایتی

اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله بر ایشان که هلاک شوند فرمود من مبعوث نشده ام لعان
بلکه مبعوث شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین و درینجا کمال صبر و حلم و عفو است فائده عجب است از کسیکه گفت انس نبوی درینجا
حرکت کرد و بیصبری نمود گفت و کیف یفلح قوم الی آخره پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء الآیة و نیست در قول آنحضرت
کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزیکه دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و
تقریر آنحضرت بر آنچه ورزیده از صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز باز داشتند
و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملاء الله بیوتهم و قبورهم نارا و لعنتهم و دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب
بر مستضعفین میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة درینجا نازل شده است و همچنین بر آن گروه
که قراء رضی الله عنهم را کشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها
النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کرد آنحضرت بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه شتر بر پشت شریف وی یکی از احبار
یهود که اسلام آورده بود زید بن سعنه بود بفتح سین و سکون عین مهملتین و نون از وی می آرند که گفت باقی نمانده از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم
آنرا در وجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته اند در توریت سبقت میکند حلم
او جهل او را و زیاده نمیکند او را شدت جهل بر وی مگر حلم را پس بودم من که تلطف میکردم مر او را تا مخالطت کنم او را پس بشناسم حلم و علم او را
پس خریدم از وی تمر را تا اجل معلوم پس دادم او را ثمن پیش از تسلیم تمر پس آمدم پیش از حلول اجل بدو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردای او را
نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ و گفتم آیا ادا نمی کنی ای محمد حق مرا بخدا سوگند که شما ای پسران عبد المطلب مردمی اید که تاخیر ادای حق میکنید پس
گفت عمر آیا میگوئی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزیکه می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود ترس بی فرمانی او میزدم بشمشیر خود
سر ترا و رسول خدا نگاه میکند بسوی عمر بآرام و آهستگی و تبسم میکند و فرمود من و این مرد محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحسن ادای حق
مرا و امر کنی بحسن تقاضای وی را ای عمر ببر او را و ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق بیست صاع بجای آنچه ترسانیدی او را پس ادا کرد مرا عمر و زیاده کرد
عمر آنچه فرموده آنحضرت پس گفت این یهودی ای عمر همه علامات نبوت شناختم آنرا در روی محمد مگر این دو خصلت که آنرا امتحان کردم
آنرا پس گواه میگیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و از ابی هریره آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و
پس برخاست آنحضرت و ما نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که رسید بآنحضرت و کشید ردای وی را و خراشید در گردن مبارک آنحضرت را و بود ردا درشت
پس نگریست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار دار این دو شتر مرا که عیالدارم و تو بار نمیکنی از مال خود و نه مال
پدر خود پس گفت آنحضرت نه و استغفر الله بار نمیکنم ترا تا بدل ندهی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند نمیدهم ترا تا بار نکنی این دو شتر
مرا پس خواند آنحضرت مردی را فرمود بار کن بر یک شتر وی جو و بر دیگری خرما رواه ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس
باین لفظ که گفت میرفتم من همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای وی
کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک وی را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد بسبب سختی کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد مر

مرا از مال خدا که نزد تست پس بنگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد پس امر کرد مر او را بعطا از این بیان حلم آنحضرت است و صبر بر ایذای نفس و مال و درگذشتن از جفا کسیکه میخواست تألیف وی را بر اسلام و در صفت آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در میگذشت و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان فحش از حد درگذشتن از بدی تعبیر دن آمده از مقدار شرعی در آفحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است قول او نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود فحش خلقت وی و نه مکتسب متفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند در آن و فاحش عام تر از آن و اگر گویند تحقیق بصحت پیوسته است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از آنها که ایذا کرده بودند پس با این انتقام عدم لنفسه چون صحیح باشد جواب آن است که این جماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذا است و در غیر سببی که بجای کفر نکشد چنانچه مذهب داود باشد آن و حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزی که مختص بمال یا عرض وی باشد آن از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و درگذشتن است از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر داده بود او را و روزی آنحضرت در قیلوله بود پس بیدار شدند و دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است و میگوید که منع میکند ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی گرفت آنحضرت او را و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم و آورده اند یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که ترا بکشد فرمود مترس اگر میخواهی که بکشی تو مرا برگماشته نمی شوی بر من و از جمله اتساع خلق و حلم اوست صلی الله علیه و آله و سلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را و چون غائب بودند تحمل میکرد و چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که تشفی میکنانید آن نفوس بشریه تا بعداوت باطنیه هرچند اذن کرده می شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم میکشادی در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیة پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده میکنم بر سبعین و این نهایت عفو و اغماض آن حضرت است از جرم و تعذیب ایشان و بنابر نظر کرد از آنکه مقام این عبارت تکثیر و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد و لیکن آن حضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبد الله بن ابی را که رئیس منافقان بود بنیکی کردن با وی چون مرد آن منافق برکشید آنحضرت جامه از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد و بر وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز میکنی بر منافقی که راس رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای عمر که مرا مخیر کرده اند پس نازل شد که و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره پس باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت تا چون ممنوع شدند در نگاه چه کار کنند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص در نگاه بود و در خواست کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص عبد الله منافق را بجهت آن بود که وی عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون در روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه هیچکس بجهت طول قامت بر وی راست نمی آمد پوشانیده بود قمیص خود را و بالجمله درینجا بیان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه از وی ایذا می‌رسید ...

و آزار میکشید مقابله آن نیکی میکرد و با مومنان چه حال خواهد بود از ینجا فرمود حق جل و علی و انک لعلی خلق عظیم و فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا
بالله و رسوله و از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله و سلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبائر از امت او امر کرد بستر ذنوب و دلالت ایشان فرمود هر که
برسد باینها فاذورات یعنی مباشرت کند محرمات را باید که بپوشد آنرا و امر کرده است که استغفار کنند و دعا کنند و ترحم کنند بر ایشان و نهی کرد از
سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگر چه بظاهر خطائی و ذلتی واقع شود اللهم طهر باطننا
و اصلح ظواهرنا بحرمة سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت آمد مردی و دستوری خواست
تا درآید بر آن حضرت پس اذن کرد که درآید چون دید آنحضرت او را گفت بد مردی است در قبیله خود چون نشست گشاده روئی کرد آنحضرت
در روی وی و انبساط نمود چون برفت عائشه گفت یا رسول الله وقتیکه دیدی اینمرد را گفتی چنین و چنان و چون نشست تازه روئی کردی در روی وی
و انبساط کردی با وی آنچه بود فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسیست
که ترک کنند او را مردم جهت ترشروئی و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات شریف خود فرموده در
اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد و منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن تا نه درآیند مردم بروی و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت
بحال آن مرد فرمود و بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از شر وی بترسند و بدی او را بروی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی مدارات نمایند
و گفته اند که تلطف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آن مرد بقصد تالیف بود تا اسلام آرد که قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب که در مردم بیند و بیان باید اظهار کند و مردم را بر آن اطلاع بخشد و این
از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از سلف مجاهر بفسق و فحش جائز است با وجود آن چون مجبول
گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر مکارم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه
مر امت راست باتقاء شر کسی که اینحال دارد و بمدارات با وی تا سلامت مانند از شر و غائله وی مادام که بمداهنت نکشد و فرق میان مدارات
و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و مداهنت آنکه طلب نفع دنیاوی بود و راجع باین معنی است آنچه بعضی گفته اند
که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح دنیا یا دین یا هر دو و این مباحست بساکه مستحسن و صحیح گردد و مداهنت بذل دین ست برای اصلاح
دنیا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذل کرد برای آن مرد از دنیا هیچ حسن عشرت را و رفق کرد در مکالمه با وی با وجود آن مدح وی نکرد و قول
وی تا مناقض گردد پس قول وی حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی قاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در آنوقت مسلمان بود یا نبود
اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی
کسیکه نشناسد بحال وی و واقع شده است از وی نیز در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی اموری که دلالت میکند بر ضعف
ایمان وی پس این قول از آنحضرت اخبار بغیب و از علامات نبوت باشد اما نرمی کردن و انبساط نمودن آنحضرت با وی بر سبیل استیلاف
بود اینمرد که باین قباحت مذکور شد نام او عیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن بکسر حا و سکون صاد بن حذیفه بن بدر فزاری بود و او را
احمق المطاع می گفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون

عیینة بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس و حر بن قیس از جماعه که نزدیک می‌گردانید ایشان را امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود و
اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علما بودند پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای برادرزاده من ترا آبرو و جاهی هست
نزد این امیر یعنی امیر المؤمنین عمر بن خطاب طلب اذن کن مرا از وی در خواست کن که درآیم بر وی گفت بگیرم گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر اذن عیینه را پس اذن داد مر
او را عمر چون درآمد عیینه بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب [illegible] نمی‌دهی تو ما را عطای بسیار و حکم نمی‌کنی میان ما به عدل پس در خشم آمد عمر رضی الله
عنه تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را و زند وی را و تعزیر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المؤمنین خدای تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو
وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن عباس والله تجاوز نکرد از آیت عمر وقتی که خواند حر آن را بر عمر و
بود عمر ایستادگی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان
پس رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد بعضی فتوحات را در عهد عمر رضی الله عنه و [illegible] در باب غزوات [illegible] و این اخبار
و احوال که دلالت دارد بر شدت جفا و درشتی خوی وی انتهی والله تعالی اعلم. فصل در بیان تواضع و ادب حسن و معاشرت او صلی الله علیه و آله
و سلم با اهل و خدم و اصحاب. فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن کردن و فی القاموس تواضع تذلل و ایضاع پست کردن
سر چیزی یا پای بر گردن وی می‌نهند و اشتقاق وی از وضع است یعنی فرو نهادن و متواضع فرو می‌نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر
در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود [illegible] و آنکه از مرتبه خود [illegible] فرو نهد آن را ضعت گویند
و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در نفوس آدمیان کبر جا گرفته است [illegible] تواضع [illegible]
جنید بغدادی رحمة الله علیه پرسیدم که تواضع چیست گفت خفض الجناح و لین الجانب [illegible] و قبول الحق [illegible] قال
[illegible] و گفت هر که [illegible] نفس خود را قیمتی فلیس له فی التواضع نصیب عارفان گفته‌اند [illegible] تواضع را اگر [illegible]
در دل می‌کند که نفس با آن می‌گدازد و نرم می‌گردد و رگ از شتر نفس [illegible] نرم می‌گردد [illegible]
در وی حق و حمیت گردد آثار وی می‌نشیند [illegible] سورش و غبار وی [illegible] مرتبه اعلی از آن مرتبه سید انبیاست صلی الله علیه و آله
و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن تواضع وی [illegible] از تواضع او است صلی الله علیه و آله و سلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان
آنکه نبی مالک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع لله رفعه الله [illegible] گردانید او را از همه [illegible]
و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آن حضرت [illegible] کما اطرت النصاری ابن
مریم را گفتند خداست یا پسر خداست من بنده خدا ایم [illegible] عبد الله و رسوله و از ابی امامه آمده که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا
تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم برای وی فرمود مایستید چنانکه می‌ایستند اعاجم و تعظیم می‌کنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود
من بنده‌ام می‌خورم چنانکه می‌خورد بنده و می‌نشینم چنانکه می‌نشیند بنده و از تواضع وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ وقت [illegible]
خادم را و نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و هیچ [illegible] مر اهل خود را [illegible] گفت عائشه رضی الله عنها نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ کس مگر آنکه [illegible]

فصل در بیان تواضع و ادب حسن معاشرت او

و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود نرم‌ترین مردم و بود بسّام و
ضحّاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی‌خواند او را هیچ یکی از اصحاب وی و اهل وی مگر آنکه می‌گفت
لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله وسلم که تالیف میکرد ایشان را و تنفیر نمیکرد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید وی را
بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همه همنشینان خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمی‌برد همنشین وی که هیچ
یکی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی میکرد با وی می‌آمد نزد وی مصابرت میکرد با وی و بر نمیگشت از وی تا وی بر نمیگشت
و اگر گوش میکرد یکی با وی نمیگردانید سر مبارک خود را از وی مگر آنکه خود وی میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیگذاشت
دست خود را و نمی‌کشید تا آنکه وی نمیکشید دست او و حذر میکرد و احتراس نمود از مردم بی آنکه بپیچاند از هیچ یکی تازه رویی و خوشخویی
خود را بگسترده بود مردم را بسط و خلق وی شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی خوش
خلق نرم جانب و نبود درشت خوی سخت گو بلند آواز فحاش و عیب گوی گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی خوش خلق تر از رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفت او مرا هرگز اف و نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت
جریر بن عبدالله ندیدم مر آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای خود را پیش همنشین و اکرام
میکرد هر که در می‌آمد در وی و بسا که فراخ میگردانید جامه خود را برای وی و ایثار میکرد بر وی بالین را که زیر خود مینهاد و قطع نمیکرد
بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد درگذرانید پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را و می‌پرسید
او را از حاجت وی چون فارغ می‌شد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه و آله وسلم و عیادت میکرد مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می‌شد بنان جو و پیه گنده بو پس اجابت میکرد آن را و می‌نشست میان اصحاب
خود مختلط با ایشان می‌نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سواری شد گاهی حمار را و ردیف می‌ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود
روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از پوست خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه که نبود مساوی
چهار درهم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بر وی ولایات و بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر روزی که فتح کرده شد مکه و در آمد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعا لله بر خلاف ملوک جبابره که
در وقت فتح کردن سرکش و سرفراز باشند روایتی هست از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد بر وی حماری پیش آورد و آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه
رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت مرا که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار شو یا برمیگردی در روایتی آمده که فرمود
سوار شو پیش من که صاحب دابه اولیست بتقدم وی و نشستن در وقت دیگر صحابی بود که سوار میرفت چون آن حضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد
صلی الله علیه و آله وسلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب‌تر از این آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است و زنی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت و ابوهریره پیاده در رکاب وی فرمود یا اباهریره سوار کنم ترا گفت هر چه خواهد حضرت باشد فرمود سوار شو

چسپید ابوهریره نتوانست سوار شد پس چون که حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز سوار شد آنحضرت فرمود سوار کنم ترا ای ابوهریره گفت
هرچه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابوهریره پس چسپید به حضرت باز هر دو بر زمین افتادیم باز گفت سوار کنم ترا گفتم
سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم که بیندازم ترا بار سوم و هم طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر بود
و امر کرد اصحاب را باصلاح گوسفندی پس برخاست مردی از اصحاب گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که
بر منست طبخ پس آنحضرت گفت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت میکنید اما
مکروه میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز نشینم میان شما و خدای تعالی ناخوش میدارد که ببیند بنده را ممتاز میان یاران خود و یکبار نعال
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شکسته شده بود و یکی از صحابه گفت بده یا رسول الله این را تا من اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و
یکبار خدمت فرمایم و یکبار ایلچیان نجاشی ملک حبشه آمده بودند آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشان را اصحاب گفتند بگذار ما را یا رسول الله
تا خدمت ایشان بکنیم فرمود ایشان خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشان را و آنحضرت میکرد
خدمت اهل خانه خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسفند خود را و میشست جامه خود را و همچنین واقع
شده است در حدیث که [illegible] پیش جستن جامه سر ولیکن گفته اند در بدن شریف وی پیش نبود و کس بر وی نمی نشست و گویا
[illegible] در حدیث صورت [illegible] کسی نکرد پست جامه تا گرد و غبار نشستی و خاری در وی نباشد والله اعلم و شیر خود را می بست و حلبت
سیاه دستور و با خادم خمیر میکرد و یاری میداد در خدمات و غیره گفته که تعیین است محل این امور بر اوقات یعنی میکرد اینها را گاه
گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته است که آنحضرت را خادمان بوده اند و غلامان داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی
مشارکت مینمود و میبرداشت متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد و ابوهریره میگوید که در آمدم بازار را با آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم و گفت مرد وزان را که وزن میکرد اثمان را بکش و راجح بکش پس رجحان آورد وزان آن گفت من
هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن ارجح فرموده پس ابوهریره گفت وای بر تو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت
و برخاست تا ببوسد دست مبارک آنحضرت را پس آنحضرت دست بکشید فرمود این کار اعاجم است که با ملوک و رؤسای خود میکنند و من
ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارتر است به برداشتن متاع خود
مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلم مراد بسراویل تنبان است که پوشش اعاجم است تحقیق
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شده تا زاده در پوشیدن آنحضرت سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب هدی گفته که
ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بوده و روایت هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی پوشیدند
اما این بحث ابن قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در بعض طرق باسناد ضعیف آمده که ابوهریره پرسید از آنحضرت که یا رسول الله تو می پوشی سراویل را
فرمود نعم می پوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم به ستر و چیزی نیافتم ساترتر ازین ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز آورده اند
که حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازار پائین پوشیده اگر مراد بازار پائین است که بازار میگردد و ظاهر است آن چنانکه احتیاج به بیان

نداره و اگر مراد مطلق سراویل است در پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده
ولیکن خریدن آنحضرت سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و این شرای سراویل از رکب
بود و ابو یعلی موصلی در مسند خود به سند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی به بازار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس خرید سراویلی را
بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که می سنجید ایشان را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وی را فرمود که چرب کش پس آن مرد وزان گفت من
هرگز از کسی نشنیده ام که در داد و ستد این کلمه بگوید پس ابوهریره گفت ای مرد تو نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت
و برخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ببوسد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را از وی برکشید و گفت این عادت
اعاجم است که بملوک خود کنند من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت سراویل بگرفت و در آن شد ابوهریره میگوید که خواستم که سراویل را
از دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع را سزاوارتر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد
و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمانش گفتم یا رسول الله تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر و حضر و در شب و در روز زیرا که من مأمورم
بستر و نیابم ساترتر ازین جامه چیزی ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث
بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است حاصل آنکه خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی
صلی الله علیه و آله وسلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سراویل
پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی می پوشیدند و بخاری در صحیح خود در ترجمه آورده و گفت باب السراویل لیکن حدیثی در باب
لبس وی نیاورده زیرا که صحیح نشد بطریقی و شرطی که نزد وی معتبر بود و آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در روزی که او را شهید ساختند
سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساترترین
ثیاب شماست و محصن و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لایق تر است خصوصاً در حالت بیرون آمدن
از خانه کذا اورده بعض المصنفین رحمهم الله و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین علی آورده رضی الله عنه باین لفظ که گفت
بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر حماری و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار
در نشیبی و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از وی گفتند یا رسول الله سراویل پوش است
فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم رواه الترمذی والعقیلی
فی الضعفاء وابن عدی فی الاوسط والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده
و حدیث نزد من ثابت است بطرق متعدده انتهی والله اعلم و در شرح سفر السعادت آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف
بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند سراویل
پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت
از هیبت وی صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آسان کن بر خود که من نه پادشاهم من پسر زنی ام از قریش که میخورد قدید را یعنی گوشت

تا آن را که طعام فقرا و مساکین ست و آمد آنحضرت را زنی که در عقل وی فتوری و نقصانی بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه که خواهی بنشینم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد آن زن از حاجتی که داشت و در روایتی از بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند پس وان میشد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر جا که می بردند و درینجا انواع مبالغه هست در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و هر که باشد و هر جا که میخواست می برد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که میرفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان را عبد الله بن ابی الحمساء گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت چیزی و باقی ماند مرا و را چیزی از ثمن بیع وعده کردم آنحضرت را که همین جا می آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من همینجا ام درین مدت سه روز انتظار میبرم ترا روایه ابو داؤد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حقتعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است که غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه یک سال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آنحضرت علیه السلام را عادت بود که داهان مدینه آبها می آوردند و ظروف و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در آب آن فرو می برد و می انداخت برای شفای بیماران و گاهی در بامداد آب سرد می آوردند و برای خاطر ایشان دست می انداخت و حسن معاشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان می دوید و میگذشت و دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه چون عائشه بهره آب از ظرف می نهاد دهن مبارک برانجا که عائشه دهن نهاده بود می نهاد و میگرفت استخوان را از دست عائشه و میخورد از همانجا که عائشه میخورد و حال آنکه عائشه در عذر حیض و بیماری بود بسوی که آن تا شستہ بود همین عائشه می نهاد و سر آنحضرت در کنار او و نیز قرآن میخواند آنحضرت میگرفت آن را از دهن وی و می نهاد در دهن خویش در غایت تواضع و نهایت محبت است با عائشه و درین دلیل است بر تبرک بآثار بزرگان و تکیه میکرد در کنار عائشه و بوس میکرد او را حال آنکه صایم بود و میخوابید و او را لقب حمیرا داده بود و می نهاد عائشه رخسار خود را بر دوش های آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وی رضی الله عنها دران ایام صغیره بود و یکبار آنحضرت با عائشه مسابقت کرد یعنی ملاعبت کردند با یکدیگر بدویدند پس در گذشت عائشه از آنحضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس در گذشت آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تن دار شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در بدل آن پیشی تو بود از من و یکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عائشه بود و ام سلمه طعام فرستاد عائشه دست بکاسه طعام زد و کاسه بشکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره های کاسه برچید و طعام برداشت و دران نهاد و قصه اعتذار را بحاضران بگفت غیرت کرد مادر شما و بینا بی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و بدل آن طعامی نیز از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تاوان کاسه طعام تاوان طعام و درین حدیث دلیل است بر عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که دران حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا بغیرت در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وادی را از اعلاش و یکبار سوده رضی الله عنها شوربا آنحضرت فرستاد عائشه بسوده گفت بخور ازین طعام وی نخورد باز گفت بخور و گرنه می آلایم روی ترا باز وی نخورد پس پیاله عائشه روی سوده را بیالائید

[illegible margin note]

بحد و اختیار کی رسید یکباری زینب بنت ام سلمه که ربیبهٔ آنحضرت بود نزد آنحضرت در آمد و آنحضرت در غسل خود بود پس پاشید آب را در روی زینب بطریق مزاح و پیدا شد از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود آب روی شباب در روی آن تا آنکه عجوز کبیره بود و محمود بن الربیع که از صغار اصحاب است در وقتی که صبی ساله بود آنحضرت در خانهٔ ایشان آمد و در خانهٔ ایشان چاهی بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن را بر روی محمود زد پس از برکت آن او را فضله حاصل شد که آن قصه را یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمرده و حدیث او مذکور است در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت در وقت وداع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن می‌داد و دوست می‌داشت او را و میفرمود زاهر روستای ماست و ما شهری اوئیم پس آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت زاهر را در بازار ایستاده پس آنحضرت از جانب پشت وی آمده دو دست مبارک بر چشمانش نهاده و او را بخود کشیده و در کنار گرفت پس چسپانید سینهٔ مبارک خود را به پشت او و او می‌دید آنحضرت را گفت بگذار کیست این چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را به سینهٔ آنحضرت و نمی‌خواست که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می‌یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود لیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نمی‌کرد اگر خواهش می‌آمد می‌خورد و الا میگذاشت و نمی‌گفت که این طعام بد است شوربا است ترش است کم نمک است غلیظ است رقیق است فائده در نیایه معلوم میشود که عیب کردن طعام خبط و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است نان صانع کرده است رد صنعت اما درین نیز شکست خاطر صانع است اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها آنحضرت میفرمود که دشنام مکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر فائده و همچنین نهی میکرد از سب دهر آمده حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و آنحضرت صلی الله و آله و سلم در بودن بر زبان نبود چنانکه باد کسب دنیا و ارباب آن باشند و آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موقوف بر اذن بود تا کسی در خلوت با اهل و عیال می‌بود نیاید و مانع از شغل نباشد و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و لا تخیرونی علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن بر ان بیان واقع و تحدیث بنعمت و امتثال امر پروردگار است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل او ست بر سائر انبیا و رسل و نزول وحی بدان و تحقیق این بحث در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که مبادرت به سلام میکرد با هر که می‌درآمد بر وی و او سلام میگفت بر وی و درین باب شارت است مر زائران قبر شریف را که چون آنحضرت را حیات حقیقی درین نشأ متصف است بشنوند که هر که می‌درآمد بر وی به سلام مشرف می‌ساخت و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام از آن جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان درگاه باشند که بسماع سلام بجواب بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آن حضرت رحمت است بر امت در حیات و بعد از وفات **فصل** در جود و سخاوت صلی الله علیه و آله و سلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است

فائده

فائده

فصل در جود و سخاوت

قال فی القاموس الجواد السخاء السخی الجواد و در صراح جود و سخا هر دو بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است و در مقابله
وی شح است و شح از لوازم نفس است که ارضی است بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر
پروردگار تعالی جائز نبود چه آنجا غریزه نبود و مقابل جود بخل آید و جود و بخل راهی یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بی غرض و بی عوض باشد و آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و عوض
تمامه نعم ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی را بر خلائق افاضه نموده است بعد از وی تعالی اجود الاجودین رسول اوست صلی الله علیه
و آله و سلم و بعد از وی علماء است که نشر علم دین کنند چنانچه در حدیث آمده است که الله اجود جودا و انا اجود بنی آدم و اجودهم
من بعدی رجل تعلم علما فنشره الحدیث و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سماحت را یاد کرده و گفته که جود و کرم
سخا و سماحت معانی اینها متقارب اند و فرق کرده اند گروهی اند که کرم بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و
شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت بمعنی آزادمردی و این ضد نذالت است بنون و ذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن
نذل نذیل لغت فیه و فی القاموس النذل والنذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزیست که مستحق است
آنرا غیر آن بطیب نفس و این ضد شکاس است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوار خوئی رجل شکس بکسر شین و سکون کاف صعب
الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از اکتساب چیزی
که محمود نیست و هو الجود و ضد او تقتیر بمعنی تضییق در نفقه فی الصراح تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض رحمه الله
علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ کس برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف کرده است
او را هر که شناخته است او را صلی الله علیه و آله و سلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم احسن الناس و اشجع الناس و اجود الناس و سبب درین آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بوده و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات حسی وی
و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود الناس گفته اند که چرا چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات
و مجرد است از ماسوی الله و مکتفی است بوی تعالی صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث صحیحه آمده است که سوال کرده نشد و درخواسته نشد
از رسول خدا چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی قال الفرزدق فی نعته
صلی الله علیه و آله و سلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاءه نعم ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده
و حیف که آنرا در مدح ظالمی گفته که مستحق این وصف است صلی الله علیه و سلم نرفت لا از زبان مبارکش هرگز مگر باشهد ان لا اله الا الله
و اگر فرضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی و بقول معروف جواب سائل کردی و اعتذار نمودی اما بصیغه لا نگفتی نعم و نیز گفته اند که تکلم
بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت منع از عطا نبودی و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در رفتن از آن جا جهت تکلم
آمده و طلب سواری نمودند تا با وی بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا

الحکم و اگرچه در باب اشعه بیان که سوال حمل آن کرده اند الا احکلم نیز فرموده بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده فرموده والله الحکم خصوصیت آن مقام
اقتضای آن کرده باشد که نبوده و سائلان نیز سید است که نیست با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی کردند پس تاکید کرده برای قطع طمع
ایشان برین صورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا قال فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
و الیقین صورت آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان شریف نفی بخل و خست است ساحت عزت جلال وی صلی الله علیه
و آله وسلم چنانکه بخلا و ضعفا کنند و این عبارت کنایه است ازین معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آمده
که هر کسی که چیزی طلبید می داد و مراد اثبات جود است که حقیقت معنی آن اعطا است نه آن نه منع نیست بسا بودی که آن حضرت
مصلحت وقت یا مصلحت سائلان نداده اند بدی چنانکه عمل و حکومت طلب نداده اند تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال
آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حدیث طمع و سوال و ورطه حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد چنانکه حکیم بن حزام
که مقبول درگاه و شهیره زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید ندادند و فرمودند خود سیر هم اما که طمع و حرص با آن همراه خواهد بود
نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد ازان حال حکیم بجایی رسید که اگر تازیانه از دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی
که بردار و بده همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب شغلی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی هیچ عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و تازیانه خود را
اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابه و کبرای ایشان بود و بنهایت وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث
دیگر آمده است که آنحضرت چیزی برای تقاعد عطا میفرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بحال استحقاق وی مطلع بود چیزی
التماس کرد و گفت هو مومن فقال اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد و پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را و
صلاح حال وی در آن می بینم و باز فرمود او در برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمودند او مسلم سیوم بار چون ابرام از حد گذشت
این را فرمودند درینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد و از حطام دنیا اش نمیدهد و دیگری را میدهد
و دوست نمیدارد و نعم احتمال دارد که درین مواد لفظ لا بر زبان حضرتش نیز رفته باشد و بوجه دیگر در بیگانه اندیشه باشند با لفظ یا معنی با
برگماشته اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سائل را رد نکردی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن
بر ما چون بیاید ما را چیزی ادا خواهم کرد یکبار سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو قرض کن بر من عمر بن الخطاب گفت
رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدای تعالی چیزی که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از عمر پس گفت
مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش تنگی را پس تبسم کرد آنحضرت یافته شد در روی مبارک وی تازگی و خوشحالی فرمود
بهمین امر کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شده نزد آنحضرت نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را
و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد ازان و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آنرا در مسجد
پس بیرون آمد بسوی مسجد و نگاه کرد جانب آن چون برگشت از نماز آمد و نشست بران مال و ندید هیچکس را مگر آنکه داد وی را ازان مال پس آمد عباس
بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل را پس ریخت در جامه او چندانکه

که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد و آنرا برای من فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشت بردار و این برای
قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او بود پس بر پشت عباس بر دوش خود و روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص
وی پس برخاست آنحضرت و باقی نماند یک درم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علا
بن الحضرمی از خراج بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور اثر جود در فتح باب کرم
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز حنین زیاده از حصر و قیاس بود و بهر یکی از اعراب صد صد شتر و هزار هزار گوسفند داد
و بیشتر عطا او درین روز برای مؤلفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بوده باد دین ایشان را ثابت دارد و صفوان بن
امیه هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مشاهده ی افتادی نقل کرده اند که صفوان می گفت
وادی پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس دادگر با این عطا و کفر
که در وی بود و ابوسفیان بن حرب و پسران او نیز از جمله مؤلفة القلوب بودند پس آمد ابوسفیان و گفت یا رسول الله امروز مالدار
ترین قریش توئی ازین مال با هم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شترش بداد ابوسفیان گفت نصیب
پسر من یزید هم بده و یزید نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه با آن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر داد
گفت بخش پسر دیگر که معاویه است هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد بخدا سوگند که تو کریمی
هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید اگرچه کرامات
آنحضرت بسیار است لیکن کرم او بنهایت رسیده بود کرد آنحضرت بر هوازن بندیان ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنائم نیز دران میان
شش هزار کس بودند و از شتر آنچه بیست و چهار هزار بود و از غنم زیاده از چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درهم است صاحب المواهب گفته
که حساب کرده شد آنچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود آنحضرت
بیرون از حصر و اندازه بود و حصر نیست درین آنچه موجود بود داد این بود و اگر صد هزار و دو صد هزار باشد این بودی نیز همین حکم داشت
شعر فان من جودک الدنیا و ضرتها ۞ و من علومک علم اللوح والقلم ۞ و در تحقیق صفت سخا و کرم و جود عطاء بالفعل شرط نیست آن صفت
ذاتی نفسی است ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست آمدی بدادی چنان بدادی که از فقر و تنگی نه ترسیدی و نه اندیشیدی طبیعت
هرچه آمدی بدست بدادی تو پیش از من ۞ این جود آنکس است کش از فقر عار نیست ۞ و چون محتاجی بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج
بوی ایثار کردی و در عطا و تصدق متنوع بودی گاهی هبه فرمودی از حق خود که بر کسی داشتی ابراء ذمه کردی و گاهی صدقه دادی و
و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را ادا کردی باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی
کالائی بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و بی طلب از روی طلب که بروی [illegible]
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت آنرا آوردند پس حله طلائی از بحرین آمده بود دست بر کرد و بآن [illegible] که ممکن است
از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و بنفس خود زندگانی فقیرانه کردی یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف برنخاستی و بسا که گرسنه

مبارک سنگ بستی اگر گرسنگی و فقر آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و تهیدستی بود بلکه بسبب جود و سخاوت بود و گاهی برای ازواج نفقه یکساله
مهیا ساختی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع
اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار دین و هدایت عباد صلی الله علیه وآله وسلم و جزاه عنا
افضل ما جزی نبیا عن امته **فصل** در شجاعت و قوت و شدت و زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قد سبق فی الصراح شجاعت
بدلی و دلیری نمودن و منازعت و فی الشفا الشجاعة فضیلة قوة الغضب و انقیادها للعقل و فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضمها
الشدید القلب عند الباس و کمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود و در روی بسا که در مواقف صعبه مواضع شدیده
دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت و قائم می‌بود و از جا نمی‌رفت بلکه پیش می‌رفت و پس نمی‌آمد و در روز حنین صحابه بجهت
تیرباران کفار یک نفس جولانی و فراری بتزلزلی و تزعزعی راه یافته بود و آنحضرت که از جای نجنبید و بر بغله سوار بود و ابوسفیان بن الحارث
بن عبد المطلب لگام استر او را گرفته ایستاده بود و آنحضرت همچو است که بتازد پس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا و مشتی از خاک
برگرفت بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب [illegible]
هیچکس شجاع‌تر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران با یکدیگر مسلمانان پشت دادند و آنحضرت می‌تاخت و
ابوسفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او پس ندا در داد در انصار و دیگر آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه
در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه‌تر و دلیرتر و سخی‌تر و راضی‌تر از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ میشد دیده‌ها کنایه است از سختی جنگ
و شدت باس پناه می‌جستیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نمی‌بود هیچکس نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت و می‌بود آنحضرت سخت‌ترین
مردم در جنگ و گفته‌اند که شجاع کسی را می‌شمردند که نزدیک با آنحضرت می‌بود از جهت قرب عدو و گفت عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت
هیچ لشکری را در جنگ مگر آنکه بود وی صلی الله علیه وآله وسلم اول کسیکه زد بر آن لشکر **حکایت** یک شبی در مدینه فریادی و غلغله
و غوغایی شد و ترسی راه یافت که گروهی یا دشمنی در آمده بود و شتافت آنحضرت بیشتر از همه برخاست و شمشیر در گردن حمائل کرد و اسپ
ابوطلحه را که بطی السیر و تنگ لگام بود سوار شد و بسمت آوازی که آمده بود رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که برآمده اند میرود و می
فرمود مترسید هیچ قضیه نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت کند گام بود در زیر آنحضرت چنان تیزگام شد که هیچ اسپی بوی نمیرسید و برابری
نمی‌توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در حقیقت هر که او را صلی الله علیه وآله وسلم قوت بخشید و فرا رسید
هر چند نسبت ضعیف و نامراد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامکار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد **بیت** تو مراد دل
و دولت منی [illegible] خویش خوان و شهری بین شعر و من یکن برسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی آجامها تجم و آنحضرت در قوت
و زور بازو و سختی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی بس نمی‌آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام
فصیح اللهجه و در صنعت کشتی گیری بی‌همتا و یگانه بود مردم از بلاد برای مصارعت وی می‌آمدند و همه را بر زمین می‌افگند تا که روزی در بعضی از

از حق تعالی که بگرداند سنگ‌ها را و لعن او را بجهت قربت و طهارت گاهی می‌شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت می‌بود مادر وی در نماز
پس سبک میگزارد نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و میفرمود باید که نرسد مرا از هیچ یکی از شما هیچ چیزی که مکروه باشد بدرستیکه من دوست
میدارم که بیرون می‌آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش و از حد درگذرانیدند ایذای وی را آمد
جبرئیل گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوه‌ها همه در دست تصرف سلطان اوست که هرچه محمد فرماید
آن کن پس گفت ملک جبال بفرما یا محمد هرچه بخواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر ایشان و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن
آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را
و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه اطول و درازست که مذکور است در رسالت و در روایتی آمده است که جبرئیل علیه السلام
گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوه‌ها را که اطاعت کنند ترا هرچه فرمایی آن کنند و
هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که مهلت دهم ایشان را و شاید که بخشاید حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان
و گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسانتر را از آن دو امر
این قول را معانی و تاویلات بسیار است اظهر و اقرب آنست که مراد آسانتر برای امت است گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت
تعهد میکرد و تیمار میداشت ما را برای تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکرد نه دائم از جهت خوف ملالت و بستوه آمدن ما و از جمله در خلق
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد قدیم دوستان است که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چون آورده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هدیه می‌فرمود این را ببرید بفلان زن که وی دوست خدیجه بود رضی الله
عنها و مرویست از عائشه که گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه از جهت بسیار یاد کردن مر او را و آنحضرت ذبح کرده
میفرستاد بسوی زنانی که دوست خدیجه بودند و درآمد با آنحضرت زنی پس شاد گردانید وی را و پرسش و نیکویی
کرد و چون بیرون رفت آن زن فرمود این زنیست که می‌آمد با ما در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه فاضلتر باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که آل ابوفلان نیستند مرا دوستان و بعض طرق آمده است که نیستند دوستان من جز خدا و صالحان مومنان ولکن مر ایشان را رحم
است که تر میکنم آنرا برای آن یعنی بقدر احسان میکنم با ایشان چنانکه آب تری میباشد بدی کسی و گفته اند مراد بآل ابوفلان بنی ابی العاص
است حال این جماعت معلوم است میگرفت آنحضرت امامه بنت زینب را دختر زینب بنت رسول الله را بر دوش مبارک خود در نماز چون سجده میکرد می‌نهاد
بر زمین و چون باز می‌ایستاد بر میداشت از جهت شفقت و مهربانی بر اولاد و این بر داشتن امامه و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت
نبود بلکه خود می‌آویخت و می‌چسپید و چون بسجده میرفت می‌افتاد بر زمین تا نگویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نافله بود
والله اعلم و در روایتی است که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بس‌ایم
ما را بگذار تا خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب ما را من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را و از این حکایت باب

نفس متنبه گشت حیا وجود هیئت است در دل با دهشت آنچه گذشته است از تو بسوی پروردگار فرمود الحب ناطق والحیاء ساکت والخوف
قلق محبت گویا میگرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا ساکت میسازد بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد یحیی بن معاذ
رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت حیا گاهی از کرم و خوف خیزد مانند حیای آنحضرت از آن
قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی مجلس را و آنحضرت شرم داشت که برخیزاند ایشان را حق تعالی
فرمود فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در شهود هیبت می آید که لایق کمال عظمت
معبود نمی آید و قسم دیگر حیا امر است از خود و آن حیای نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص و راضی شدن بمرتبه دون پس می باید
نفس خود را چنان که حیا دارد از نفس خود که باکی ندارد و نفس است حیا و یکی از دیگری این از اکمل اقسام حیا است زیرا که مرد چون استحیا
کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا ذکر فی المواهب فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الحیاء لا یاتی الا بخیر و
در روایتی الحیاء خیر کله و در حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت میکرد و میگفت استحیا مکن یا برادر وی [illegible] حقوق خود را از مردم
بجهت استحیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذار او را که حیا از ایمان است و آثار حیا تغافل و چشم خوابانیدن است از عیوب مردم
و آنچه کرده میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد الناس و اکثر ایشان بود در این صفت روایت کرده است انس رضی الله عنه که درآمد
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی که بر وی اثر صفرت بود یعنی رنگ زعفرانی بود بر وی سپید از زنی و غیر آن پس نگفت آنحضرت مر
او را چیزی و بود آنحضرت که بر روی کسی نمی گفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابد می بایست گفت موضعی نشیند بگفتن بطریق کنایه می گفت پس
بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگوئید با آن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که بانگ اینجا رسید و ببیند از [illegible] پوشیده نماند که این در عرف
و حرام خواهد بود [illegible] حضرت نیز روایات هست مرویست که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند
بصر وی بر روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه کرده آید او را نمی گفت چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست
حال اقوامی که میکنند چنین یا میگویند چنین و نهی میکرد بی آن نام نمی برد قایل و فاعل آنرا و درین عبارت کاملی این حکم و قاعده نیز فهم
میشود و در صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاحش و متفحش و بلند آواز کننده در بازارها
و جزا نمیداد بدی را ببدی لیکن عفو میکرد و درمیگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت عبدالله بن سلام و عبدالرحمن
بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت رحمت نبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت پروردگار تعالی و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و ترس شفیق و مشفق
اشتقاق [illegible] و شفقت نیز بهمین معنی است که شفیق برکسی می ترسد که ضرری بآن کس رسد لهذا تعریف کرده اند و را بحرص ناصح
بر صلاح منصوح و رافت شدت رحمت است و ارق آن فی الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت سخت بخشودن و مهربان شدن از جمله
شفقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست بر ایشان در شرایع و احکام و ترک بعضی اعمال را از جهت
ترس آنکه مبادا فرض کرده شود بر امت چنانکه ترک کرده است [illegible] و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال مانند آن و دوست داشتن

وصل در بیان شفقت و رافت

آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار میدهند و ایذا نمی کنند بلکه مرا میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس
بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر گفت یا ابا الحکم نیست اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله
که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله براستی که محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان
در آن حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب
ایشان در پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه گوید این سخن یا یعنی دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان لا هرگز دروغ نگفته است گفت هرقل پس چون با
که بر خلق دروغ نگوید بر خدا دروغ نبندد اینجا بیشتر قول سعد است و این چیزیست در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح
مشکات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد در باب الکتاب الی الکفار و در این کتاب نیز در باب ارسال رسل مذکور گردد ان شاء الله
تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را ای قوم بود محمد در میان شما جوان خردسال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال و اعظم ترین
شما در امانت تا آن زمان که دید در شما و بناگوش او سپیدی و آورد دعوی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است
لا والله وی ساحر نیست و این نضر بن الحارث کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف گفت و دیگر اثر پرده غفلت بود و دیگر
آن بیرون افتاد و باز غلبه از سر نشست و لید بن المغیره که از روسای کفار قریش است با قرآن شنیده بود گریست و گفت یقین دانم
که این کلام ساخته آدمیان نیست این کلام بشری و جنی نیست که هیچ کلام دیگر نیست آن را حلاوت و طلاوت و فی الصحاح طلاوه بفتح و بضم خوبی و رونق
و ابو حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیش مردم و چون خلوت میکرد با اهل بیت خود میگفت
والله محمد از اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت والله بتحقیق میدانم که
محمد پیغمبر است و لیکن کی بودیم ما تابع که متابعت کنیم مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
میگفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری خود اعلم بودند برسالت وی و یقین میدانستند
آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت به پشت منتظر پیغمبر آخر زمان نشسته بودند در وقت بعثت و وصیت نامه نوشتند به پسران
که چون دریابید پیغمبر آخر الزمان را اسلام ما برسانید و بگوئید که ما مشتاقان تو بودیم و سلام ما بپذیر و ما را از غلامان خود دان
آورده اند که چون تبع بشهر یثرب فتح شد و موجود که اول کسی بود مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است لا تسبوا تبعا فانه
بود و با وی به مدینه آمد جماعه که همراه وی بودند بدریافتن نشان پیغمبر آخر الزمان در این بلده که مدینه است اقامت کردند و از تبع درخواستند تا که
ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بعضی انصار از اولاد ایشان اند چون این ظهور یافت همه بسلامت یا بکفر ماندند اعوذ بالله
من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف عما لا یحل و لا یجمل بوده و کمال آن در آن حضرت بحدی بود که بیان
نتوان کرد و در جائی که عصمت آید همه آید و در حدیث آمده است مس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی را که مالک
نبوده است او را و این یک عبارت است که در بیان عفت و پارسائی اهل عرف عادت میگویند و الا حقیقت عفت آنحضرت و تمام اخلاق و
بالاتر است از آن که بیان توان کرد و وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق آنچه مکرر گذشته است اما عدل خواه بمعنی عدالت و او گستر

و در تفسیر مثل نوره الآیة گفته‌اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مانند مشکاة است که در وی مصباح است مشکوة مثال
صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح نور معرفت ایمان که در قلب شریف وست و فرمود الم نشرح لک صدرک از برای امتنان
نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف وست صلی الله علیه وآله وسلم برای جمع میان مناجات حق و بدعوة
خلق یا پر از انوار معارف و علوم و توحید و معرفت و ابلاغ اسرار و انوار الغیوب جهل و نکرت و اعراض از حق و شغل دل بغیر و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعباء
رسالت و ابلاغ چنانکه فرمود و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نور است که در دل بنده می تابد چنانکه
فرمود اذا دخل النور القلب انفسح وانشرح و علامت آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین معنی حضرت سید السادات
است صلی الله علیه وآله وسلم و متابعان وی برابر قدر متابعت بهره [illegible] ایشان نصیب است این سخن را بیانی شگرف است در کتاب [illegible]
و در بعضی رسائل فارسیه در شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی و رفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم یاد ترا و نام ترا در دنیا و آخرت
به نعمت شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و در خطبه [illegible] نمی باشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آمد جبرئیل و گفت می گوید
پروردگار تعالی تو میدانی که چه چیز بلند کردم ذکر ترا گفتم خدا و [illegible] است گفت یاد کرده شوم یاد کرده شوی و گردانیدم تمام ایمان بذکر تو
با ذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته‌اند گردانید ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که ذکر کند ترا ذکر کرده مرا و هر که طاعت
کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله و در حیات اعز الله تکریم
الهی جل و علا آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم آنست که در وقت ندا ذکر نمیکند او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا
ایها الرسول و انبیاء دیگر را ذکر میکند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از جهت ملاطفت و مهربانی
[illegible] است که با باب [illegible] داخل [illegible] حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابو نعیم در حلیه از ابوهریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم
علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت الله اکبر دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان
محمدا رسول الله دو بار و در حدیث نوشته شده است نام شریف وی بر عرش و بر هر آسمانی و بر هر بهشتها و بر گردن احبار و بر [illegible] بهشت و
[illegible] نوشته شده است بر برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله روایت از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که گفت چون برده شدم بآسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و مشتق
کرد حق تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته است شعر فذو العرش محمود و هذا محمد [illegible] و هم کرده است حق تعالی او را
از اسماء حسنی خود بقریب هفتاد اسم چنانکه در باب اسماء شریفه بیاید ان شاء الله تعالی و از فضل او سوگند خوردن بحیات شریفه وی صلی الله علیه وآله وسلم
سوگند خوردن پروردگار تعالی است بتعظیم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون اهل تفسیر برانند این قسم است از پروردگار عالم
عز و جل بمدت حیات محمد و بقای او صلی الله علیه وآله وسلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تفضیل است چنانکه محبوب سوگند خورد
میگوید بسر تو و حیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از ذات رسول الله که سوگند خورد

بحیات وی نه غیر وی و گفته ابو الجوزاء که از اجلّهٔ تابعین است سوگند نخورد خدای تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع
نشده است زیرا که وی گرامی تر و بزرگترین خلق است نزد وی جل و علا قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی بحیات وی صلی الله علیه
و آله و سلم افادت صحت محبت ما را که جابر آن است که عادت می خورد بحیات وی صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و امام احمد رحمه الله علیه گفته
کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منعقد می شود و بحنث وی موجب می شود کفاره چه آنحضرت یکی از دو رکن
شهادت و گفته اند بعضی از علما که مراد خطاب با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده است ای لوط اهل مدینه هفت است که سوگند
ایشان با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحق آنکه وی که پوشیده است و را این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی باین عبارت
صلی الله علیه و آله و سلم و اما قسم حق جل و علا بصفت بودن وی هیچ یکی که گفت لعمرک یعنی سوگند بزندگانی تو گذشت تحقیق آن
و در حکم قسم یاد است صلی الله علیه و آله و سلم در یس و القرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر بر آنند که یس نام آنحضرت است چنانکه
طه از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه و اولاده الکرام نقل است که مراد به یس نام سید است خطاب است با آنحضرت و بعضی
گفته اند معنی او یا رجل یا انسان است علی الاختلاف بهر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و قسم نیست بجز یاد ذوات است
مراد را و این نیز متضمن تعظیم است و تنویه است بشان او و قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت
است به هدایت وی و بودن وی بر صراط مستقیم که طریقت اعتدال و عدول از حق در وی گفته اند که سوگند نخورده است حق سبحانه برای هیچ یکی
از انبیا برسالت در کتاب خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در سوره لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد یاد است قسم
و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که مقید گردانیده است قسم را به بلد که بلد حرام و بلد امین عام است معزز و مکرم است
نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در وی از اینجا گفته اند شرف المکان بالمکین و تعریض است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که میخواستند
اخراج کنند ذات شریف وی را از آن و در قول او و والد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است ما ولد ذریت است آنحضرت اصل است و عموم
ذریت و اگر ابراهیم است علیه الصلوة و السلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم پس بین سوره دو قسم است پروردگار
عز و جل بحیات وی صلی الله علیه و آله و سلم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت
مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بابی انت و امی یا رسول الله بتحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا بمرتبه که سوگند خورد خدای تعالی
بحیات تو نه بحیات سائر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدای تعالی بجایکه سوگند خورد بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذا البلد
یعنی سوگند خوردن ببلد که عبارت است از زمین که می سپردند آنرا پایهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوگند بخاک پای حضرت رسالت است
و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که غباری از آن نمی نشیند و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت رب العزت جل جلاله بچیزی که
غیر ذات و صفات او بود بجهت اظهار شرف و فضیلت آن چیز است نزد مردم و نسبت با ایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است
نه آنکه عظمت نسبت بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است بذات پاک خود براوی چند جای و گاهی قسم یاد کرده
است بذات و صفات و گاهی ببعض مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت ذات و صفات او هستند چنانکه

سما و ارض و لیل و نهار که از آیات عظمت و دلائل قدرت باهره او یند عموماً و نجوم و کواکب که شب در وی مطالع انوار و مظاهر اسرار
و سبب انارت عالم و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتدای طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها که در ان اسرار قدرت الهی و آثار
رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کرامات ظاهر است چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی
اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است موجب تعجب و تحیر میگردد و پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون
و امثال آن و که سید انبیا که محل شان و حکمتها در ان ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است انهم برای اظهار فضیلت و تمییز این اشیا
است نسبت با شیاء دیگر که نسبت بعالم ایشان ذات و صفات خود داشته است چنانکه قسم آدمیان که بذات و صفات حق مخصوص شده
فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در تفسیر عصر چند قول بعضی گفته اند مراد از عصر نماز عصر است
فی الصلوة الوسطی صلوة العصر و بکار عصران شب و روز و بعضی زمان بعثت است و مشتمل است بر عجائب حوادث و وقائع که زبان از بیان آن حصر و عد
آن قاصر است و شرف تشریف السید البشر واقع میشود و در وی سر او ظهور و صحبت و تعلیم و افادت و مخافات حاصل میگردد و برکات
و کمالات در ان و تضییع عمر و کاهلی و کسب کمال و اصلاح حال بتصدیق و ایمان برسول که سبب استکمال است موجب خسران و خذلان است لهذا
فرموده ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد حق تعالی درینجا بزمان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله
علیه و آله و سلم ولا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و در قول خود لعمرک و در الم تنزیل تعالی مراد با لف اشارت بالله است و لام جبرئیل و میم محمد و بقول اهل حقائق
ق والقرآن المجید مراد بوی قوت قلب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم از تحمل وحی و مشاهده ملکوت و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم
قلب است اذا هوی الم نشرح بالانوار و انقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است و در سوره والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه و آله
و سلم که بیرون آمده است از وی نور و در قول حق سبحانه وما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در هم
جا قسم است بوی صلی الله علیه و آله و سلم و در سوره ن والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه تعالی بنفی جنون از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مر او را و اثبات و استقرار وی صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق عظیم و نون از اسماء
حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسماء سور یا اسماء الله چنانکه در تاویل مقطعات گفته اند و بعضی گفته نون اسم حوت است که مراد از جنس
و نیست یا آن حوت که زمین بر بالای اوست که آن را بهموت نام است و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دوات است پس قسم خورد بدوات و قلم
و آنچه مسطور میشود که منفعت آن عظیم است و تفاهم کا بکتابت است و کاتب طلق و بعضی گفته اند که نون لوحی از نور که مینویسند بدان قلم
در وی هر آنچه امر میکنند ایشان را پروردگار تعالی و تقدس و در حدیث آمده است که قسم خورده خدای تعالی بکتابت الا است آن و قلم یکی از آیات
الهی است و اول مخلوقات حق تعالی که نوشته بوی تقدیر هر چیزی قال و ما بین قلم که درین عالم است مراد ازان قلم اعلی است نیز آیتی است از آیات
الهی و منفعت وی بسی عظیم است که نوشته میشود بوی شرع الهی و وحی الهی و در قید آورده میشود بوی دین و ملت
و ضبط کرده میشود بوی علوم و اقامت کرده میشود مصالح عباد و تدوین کرده میشود بوی علوم و تقیید کرده میشود بوی حکم و ضبط کرده میشود بوی
اخبار اولین و احوال آخرین نوشته میشود بوی کتب منزله و صحف سماویه اگر نبودی قلم استقامت نمی پذیرفتی امور دنیا و دین و مصالح معاد

وصاحب کشاف در تفسیر سورهٔ اقرأ در بیان علّم بالقلم میگوید اگر نبودی ... حکمت الله و لطف تدبیر وی الا کتابت و خط کفایت بود
و خاصه علمی که حمد خدای و نعمت مصطفی بنویسند و تفسیر کتاب الله و شرح احادیث رسول کنند و مقالات اولیا و مواعظ و نصائح
این بزرگواران که موجب مزید یقین و باعث تقویت و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و هذیانات نفس و خیالات
و اوهام که موجب بدایت انام و مقتضی اشتغال مردم باشد اجتناب نمایند اگرچه به فهم خود حقائق و معارف نام میکنند و قیل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون هو من عند الله
و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعاذنا الله من ذلک بالجمله قسم خورده حق تعالی به هر سه چیز که از جنون که
میکردند او را کفار از غایت جهل و سفاهت و عناد و استکبار و چگونه نسبت کرده شود به جنون ذاتی که عاجز آمده اند تمام اهل فصاحت
دیگر الله فهمی از جناب ... چنین پیرا کرده ... یا بیعقل تمام عالم از آن و کتابی آورده که از معارضهٔ مثل وی فصحا و بلغا عاجز آمده همه گروه
تسلیم و انقیاد نهاده اند ... و از کمال عطا لطفی ... دنیا و آخرت گفته و ان لک لاجرا غیر ممنون ای اجرا عظیما غیر منقطع الی الابد
بعد از آن مشار کرده به وصفی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود و انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است عائشه
رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب
غیر وی نباشد و کلام در ان در اول باب ثانی گذشت و ذکر وصل از عظائم آنچه متضمن تکریم و تعظیم الهی ... و آلاء
و تمکین با عطار قسم ... سوره والضحی است که قسم خورده به ضحی و بلیل نهار که محل مظهر آیات و آلاء حضرت پروردگار
اند به آنچه خبر داده از احوال شریفهٔ حبیب خود و فرمود ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا
پروردگار تو چنانکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند ضحی را به روی عالم آرای وی و لیل را به موی مشکسای وی صلی الله علیه وآله وسلم
چنانکه نقل کرده است امام فخرالدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند ... ایامی چند
از مصالح که خدا داناتر است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد محمد را پروردگار او و دشمن داشت او را و للآخرة خیر لک
من الاولی و هر آینه مرتبهٔ آخرت و نعمتهای که نهاده است ترا خدای تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود و حوض و غیر آن بهتر است از آنچه
داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جای وی گنجایش آن ندارد و از ابتدا ... نهایت ... بهتر است از
بدایت از جهت بودن تو هر ساعت در ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامت و انواع سعادت
در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل و علا به حبیب خود که چندان عطا کنم ترا
که راضی شوی تو و بیان این از حد حصر و احصا خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم
اجمعین که فرمودند نیست در قرآن آیتی امیدوار تر از این آیه زیرا که آنحضرت راضی نشود با آنکه درآید هیچ یکی از امت او در آتش گفته
بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب جاه و قوت امید است
و لیکن مغفرت است به مغفرت ذنوب و در این آیه امید داری رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که یکی

واقع شده است نیز درست است که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگویند نسبت نطق او صبا دراز بود و نسبت نطق او دیگر وحی که
فرستاده میشود بروی و در مواهب لدنیه میگوید که این بهتر است که اعاده ضمیر بقرآن نیز که نطق بقرآن و سنت کرده و حسبت قال الله تعالی
وانزل علیک الکتاب والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت است و از حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام برسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بسنت چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد و ازینجا معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه
اجتهاد آن حضرت نیز وحی حق گفته اند بعد ازان خبر داد از فضیلت کامله اسری و انتهاء بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجا
و تصدیق بصر شریف بعدم زیغ و طغیان در آنچه دید و آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه وآله وسلم از عجائب ملکوت و مشاهده
کرد از عجائب ملکوت که محیط نمی تواند شد بآن عبارت طاقت ندارد سماع آن را فهم و عقول لهذا اشارت کرد برمز و ایماء و کنایت
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و گویند که کلام حضرت رب العزت بحبیب خود در شب معراج است یکی بعبارت الفت سر که
ظاهر آن مفهوم خلق است و دیگر باشارات و لطائف قرآنی که تحقیق آن کسی را نیست مگر جبرئیل را بحکم آنکه کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد
چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی در روئیتی که درین سوره اثبات آن کرده شده است مفسران خلاف دارند که روئیت جبرئیل است
یا روئیت الهی یا بصر و تحقیق قول اخیر است کعب احبار گفت قسمت کرد حقتعالی روئیت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را
دو بار و دید او را محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه نیز همین است لیکن عائشه درین مسئله مخالف افتاده والله اعلم **فائده** و بر همه تقدیر
درینجا دلالتست بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه وآله وسلم که جز وی هیچکس را حاصل نشد و در سوره اذا الشمس کورت انه لقول
رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است که جامع
این صفات است بل تمامه فضائل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد بقول رسول کریم ذات شریف وی است صلی الله علیه وآله وسلم
و میگوید حق سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در مفتتح این سوره و در یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین است طه نیز از
اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دارند و با ایشان یا رجل نیز مراد دارند چنانکه بعضی را برای یا رجل گفتند طه را بمعنی یا طاهر یا هادی
دارند و گفته اند که طه در حساب ابجد نه است و پنج مجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت لغت طه خوانده مالها
زامر و تکاه چو ماه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که مثال این را از بدع تفاسیر خوانند و طه را اسم الهی نیز میدارند طه در دو
سوره مفید مدح و ثنای حبیب خدا است صلی الله علیه وآله وسلم ازینجا گفته است بیت ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و
یس بس است و در یس قسم و شهادت است بر بودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام
او است بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصاً در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایها
مبارک وی می آماسید گاهی بر یکپای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم او است صلی الله علیه وآله وسلم
و بر وجه قسم اگر چه از اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت بود بر قسم حمل کنند نیز جائز است و در التفاتی که درانجاست از غیبت بخطاب
حاصل میشود تحفه و تکریمی مفهوم میشود که بر اهل فهم و ذوق پوشیده نیست فرماید نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی

هیچ شک و شبهه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود خلاف این در قول و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
صغیره و ست و با فعل اجماع صحابه است که معلوم است از ایشان قطعاً اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم و اقتدا بوی در هرچه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر
یا کبیره و صحابه رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند بعلم بآنچه میکرد آنحضرت در سر و خلوت برای اتباع آن و اما باید دانند و
کسیکه تامل کند احوال صحابه رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه می شناختند و مشاهده میکردند از وی در جمیع احوال وی
از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز وجل که تکلم کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی گفت سبکی رحمة الله علیه اگر می بود
که گفته شده است این قول صادر شده است از بعضی مردم حکایت میکردیم آنرا و تعرض نمی کردیم بدان و ما بیزاریم و داد خواهیم بسوی خدا
از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه و آکلیم این قول را حاشا لله این نیست مگر رکیک و چیز احیانا در امر حقیقت لیس مزا و اسب نیست
ذکر آن در آیه که مشیر است بتعظیم و امتنان گردانیدن آن از غایت فتح مبین مقرون بتعظیم و جمل این مخالف است بلاغت این کلام را این کلام
سبکی است و در رد مقاله زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود و ذکر کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است بیازده
و زیاده بر آن و گفته است سبکی در تفسیر خود که بتحقیق تامل کردم در این کلام یعنی آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و ما قبل و ما بعد وی پس یافتم
او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم بی آنکه در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و ابداوا نکه
در افتادم من بر معنی یافتم ابن عطیه نیز که افتاده است بر این گفته است که معنی آیت تشریف است بآنحکم و نیست در اینجا گناهی و توفیق
توفیق یافته است ابن عطیه در آنچه گفت انتهی و این کلام مطلب بیان آنست که خواجگان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص را
بندگان خود را و میخوانند ایشان را و میگویند که بخشیدم ترا و ستر کردم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه نیست برتو و حال آنکه آن
بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده و نیست و نه این لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است
مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تاخر لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک و فیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق بدکرده اند بلغا از اسالیب بلاغت
و در آن که کنایه کرده شده است از تنبیهات بلفظ مغفرت و عفو ذنوب چنانکه در نسخ قیام لیل فرموده علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا
ما تیسر من القرآن نیز نزد نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم و نزد نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب
علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند هر جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیاء فرموده ذکر زلتی و خطائی که
از ایشان صادر شده نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه یونس
گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه وآله
وسلم غیر متقدم دانسته ابتداء آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرده و ذنب را مستور داشته و شیخ عز الدین بن عبد السلام
در کتابی که مسمی است بنهایة السؤل فی تفضیل الرسول گفته که تفضیل داده است خدای عز وجل پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم
بر سایر انبیاء علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر کرده است از آن تا آنکه گفت یکی از آن وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه

آن شامل جمیع فضائل و کمالات است ذات او اکمل و اطهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و درجه او ارفع از درجات
جمیع مرسلین ازکی و اطهر و افضل از سائر مخلوقین صلی الله علیه و آله وسلم و علی اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست
که در حشر تمامه خلائق بطلب تشفیع بر آیند و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت
نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود از ایستادن در مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که
این کار من است پس به بارگاه عزت رود و در حدیث فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدمم و من بزرگترین
اولاد آدمم نزد پروردگار خود آمده و لیکن این احادیث دلالت کند بر فضیلت او بر اولاد آدم و بعضی گویند که ولد آدم مراد از آن
نوع انسانیت که آدم نیز در آنجا داخل است و در روایتی انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی استدلال بر این که او افضل
جمیع خلق است وافی است و بعضی استدلال کرده اند بآیه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال
ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان است که تابع او بیند امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی
وصف کرده انبیاء را باوصاف حمیده پس از آن گفت مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس
امر کرد آنحضرت را باقتدا بتمام ایشان و لا بد امتثال امر بجای آورد زیرا که واجب باشد و چون بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم جمیع آنچه داده شدند انبیا از خصال کمال پس متحقق جمع شد در وی همه متفرق بود در ایشان پس افضل شد از ایشان و این
استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر موهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شده باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد و
لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیاء سابق از آنحضرت بودند اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین سخن در امر کردن
آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت سید و سبب اکثر بالا در عالم پیشتر از انبیاء دیگر سائر انبیاء است پس انتفاع اهل دنیا بدعوت
وی صلی الله علیه وآله وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیاء و خیر الناس
من نفع الناس روایت کرده شده در فضائل صحابه که سید اشاره علی ابن ابی طالب رضی بود پس گفت آنحضرت منا سید العرب
گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب فایده حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی
گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده والله اعلم بالآنکه در قرآن مجید واقع شده و لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین
آمده از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث
ابن عباس نزد مسلم آمده نمی سزد مر بنده را که گوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم
از یونس بن متی پس تحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که ببعضی
انبیا ایمان آرند و بعضی منکر شوند چنانچه فرمود ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض
و نکفر ببعض الآیه و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب کل است که لابد است تعالی کلمه اسلام و برین حمل کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی
را ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک و تسویه در میان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند جواب داده اند از [illegible]

ایشان از فرعون گفت موسی علیه السلام مترسید ان معی ربی ولیکن گفته اند که فرقست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وشهود موسی علیه السلام آن حضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا و موسی را
اول نظر بنفس خود افتاد بعد از ان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اول اتم و اقرب است و مصداق
ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیئا الا و رایت الله بعده اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک
وقال الله تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت سوره دراز که مقدم اند بر سور
قرآنی که اول آن سورهٔ الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشده میان ایشان ببسمله
فائده و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه
ام القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است
او را خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم و ذخیره کرده آنرا از برای وی نداد هیچ کس را جز وی از انبیا علیهم السلام
و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه ثنی و تکرار ساخته شده است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه
یا ثنا کرده شده است بروی ببلاغت و اعجاز و وجه تسمیه سبع بمثانی نیز همین اعتبار خواهد بود وقال الله تعالی
وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصائص آنحضرت است
صلی الله علیه وآله وسلم وقال الله تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم یعنی بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم
ایشان و فرستاد محمد را بکافهٔ خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان
سبزی هست و باحمر عجم که سرخ سفید می باشد وقال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم
پیغمبر نزدیک تر است بمؤمنان از ذاتهای ایشان یعنی امر او نافذ و واجب است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده
و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت تفصیل
واقع کرده و ازواج آنحضرت مادران مومنان اند در حرمت نکاح بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت
و از جهت آنکه ایشان ازواج اویند در آخرت و در قراءة شاذه آمده است که هو اب لهم وقال الله تعالی وانزل الله
علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم را او را که کسی بکنه آن نرسد و گفته اند
که این اشارت است باحتمال و طاقت رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و
کرامت آن حضرت است بسیار است و در حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثنای الهی بیان اوصاف و کمالات اوست
صلی الله علیه وآله وسلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآن حضرت
طعن و تنقیص کرده اند حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل به دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود
که کسی سب و طعن حبیب او می کند خود متصدی جواب و متولی رد وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت رد وی ابلغ رد و نصرت

اتوی و ارفع خواهد بود و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود سبحانه و تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک
بمجنون وان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نمی باشد و چون دید عاص
بن وائل سهمی آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که می برآید از مسجد و وے می درآمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم
و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص در مسجد درآمد گفتند با که سخن می کردی گفت باهمین ابتر
یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستیکه
دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بے برکت را گویند و چون گفتند لست مرسلا جواب داد
خدا تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت و تعالی بل جاء بالحق
و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن
اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق
فرمود و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و چون تعجب کردند کافران
که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی مجانست
موجب انس است و تخالف موجب تباین اگر مبعوث بملائکه باشد با اهل ارض بشر و سائر انبیا را رد میکردند
از نفوس خود بنفس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة و قول هود لیس بی سفاهة و مثال این در قرآن مجید
کثیر است والله اعلم. وصل و در ازاله شبهات از تشبیه آیات شبهات و موهمات قرآنی که در باره ی انحراف و نادانی
و مشعر بنقص و انحطاط در جاه آن حبیب باری عز اسمه صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند علما آنرا معانی لائقه
و تاویلات رائقه کرده راجع بحق ساخته اند و از انجمله قول سبحانه و تعالی ووجدک ضالا فهدی که نسبت کرده ضلالت
بوی صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن واقع است بدانکه اتفاق علماست که آنحضرت هرگز هیچ پیش از نبوت و بعد از وی متصف
و موسوم بضلالت نشده و نشان او توحید و ایمان و عصمت است و همچنین تمام انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بلکن
ناشی شده و نقل کرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از آنها که بنبوت و رسالت برگزیده و اجتبا یافته اند موصوف معروف
بوده پیش از آن بکفر یا اشراک و فسق و ضلالت و سخن در این باب عصمت است بهم اختلاف در آنست که آیا جائز است عقلا
یا نه معتزله بر آنند که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تنفیر و تغییر است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت
اند این هم جائز است که حق تعالی کسی را که بجاه ضلالت آلوده باشد بعد از آن هدایت داده برگزیده بنبوت و رسالت لیکن نقل و دلیل سمعی
بر آنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا معصوم اند پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و شک در آن و همچنین معصوم اند
از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص و منقصت گردد ایشان را پیش از نبوت و بعد از آن از کبائر اتفاقا و از صغائر علی الصحیح و مسئله
سهو و نسیان و استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل در آنچه تعلق بتشریع باشد و تبلیغ است دار و فقه و بنا

سید انبیا و افضل رسل صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبهٔ او اعلی و ارفع است و هر که بجناب وی چیزی
نسبت کند و پسندد و در ضلالت و سهو نسبت کند سوء ادبست بلکه در کفر و ضلالت است آنجا که خبر داده و وحی از اول پاک و آراسته
و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال او مجال وصول نیست چه نسبت به تعلیم و آداب او را
چه حاجت بود که او خود در آغاز آمد مؤدب بود ولیکن تربیت و تعلیم و تائید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواعید
که از اسباب عزت او راشد و در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف بیشتر چنانکه گاهی در وقت ظهور
معجزه و شهود قدرت الهی عز و جل میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمام اهل کمال همین است و در آنچه و ظرف
استعداد ایشان ابداع یافته است بتدریج و تربیت ظهوری یابد از قوة بفعل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است
بحسب تفاوت قرب و بعد که بکسب و ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظهور آن موقوف
بوقت است و در پرده و مستور بتقریب نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب و تهذیب قرآن
مر او را صلی الله علیه و آله وسلم نیست که از نقص بکمال و از عدم بوجود می آرد و بعضی از ین قوم تقاضا صفات بشریت
و احکام طبیعت و جزئیات احکام نفس و جوهر قدس وی اثبات کنند و آنرا اسباب و منشا صدور بعضی افعال از وی صبر
و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهذیب از آن گویند
ایشان همانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنی میگویند و دعوی درک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه و آله وسلم میکنند
بر وی الحمد اعتقاد این مسکین این سخنان ذوقی نمی کند و قیاس حال وی با احوال دیگران نیست نمی گوید مصرع ادب
تر از آنست که آید بخیال. و بعضی از ین کلام در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت بتکرار نداریم مقصود و اینجا بیان سخن
دیگر است که اهل زیغ و ضلالت را در شک و شبهه انداخته و زبان وقعت این مسکین از ذکر آن اگرچه بطریق نقل
ازالهٔ آن شبهه باشد متحاشی است لیکن چون علماء متعرض بیان شده اند و مصلحت در آن دیده اند ناگزیر به تبعیت
ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد بدانکه اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی
از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و
آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سطوتی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود
مثل انک لا تهدی و عجلت علیهم لیس لک من الامر شیء و ترید زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب
نبوت عبودیتی و انکساری و افتقاری و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر لا اعلم
باوراء هذا الجدار و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم و مانند آن بوجود آید ما را نشاید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوییم و انبساط
نمائیم بلکه بر حد ادب و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلاء
و استعلا نماید و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال که پای جرأت در این مقام نهد و دخل کند و از حد

بیرون رود و این مقام پای تفرقه بسیاری از ضعفا و جهلا رو انصر ایشان ست و من الله العصمة و العون و اکنون بدانکه خلاف کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت ضال و ناوان از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و این است قول وی حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی وی یا نتی پیش از وحی قرآن که چگونه دعوت کنی خلق را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق پس از ان نازل شد فرائض که وی نمی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرایع یا مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول وی تعالی ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکرد در زمان جاهلیت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تعظیم نکردم هرگز هرگز را و پرستش نکردم اوثان را و همیشه میدانستم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب را و نه تفصیل ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر نزدیک بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد و امانت خود در راه گم شد و ظاهر او امام نیز همین است ثالث آنکه ضلال از قبیل ضل الماء فی اللبن است و قتیکه مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار مکه پس قوت داد ترا خدا تعالی تا ظاهر و غالب کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا میگوید وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و فی همتا بودی در ان بلاد مثل آن درختی که فرید و حید است در بیابان و هابر دار بی میوه بیان و توحید هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید قوم و سر گروه ایشان و مراد بدان قوم و بست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشان را بتو و بشرع تو سادس آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من و تسمیه محب بضلال بسیار آمده است که گم می کرد از خود و تیمار و قرار خود بر نهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنراک فی ضلال مبین و انک لفی ضلالک القدیم و این وجه مرویست از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس متذکر کرد ترا و این را بر حالت لیلة المعراج حمل می کنند که از دهشت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگونه و چه خواهد و بچه کیفیت ثنا و حمد باری سبحانه بگذارد پس هدایت کرد او را وی تعالی بکیفیت ثنا را گفت لا احصی ثناء علیک کما اثنیت و شاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطاء اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است جریان بران حضرت طاری می شده باشد و پروردگار تعالی و تقدس آگاه میکرده باشد او را بران و تقریر کرده بصواب و این کریمه بامتنان این نعمت نازل شده و الله اعلم ثامن آنکه مراد آنست که یافت

ترا میان اہل ضلال پس معصوم گردانید ازان و ہدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک با این توجیه است
که گفته شود که چون آن حضرت در قومی افتاد از اہل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه
جهل و اضلال بود اگر نه بود حفظ و عصمت الٰہی عزشانه چنانکه اشارت میکند بآن قول وی سبحانه وان کادوا لیفتنونک الآیة
و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن منقسم ساخت وی تعالی او را ازجهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت
پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم وی فافهم یا معنی تم آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزیکه فرستاده شوی تو آنکه کتابست پس
هدایت کرد ترا در بیان آنرا چنانکه فرمود ثم ان علینا بیانه و فرمود انا انزلنا الیک الذکر و این وجه مرویست از جنید
رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المؤمنین علی که گفت فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت در حال بچیزی از آنچه
که اہل جاهلیت بآن عمل میکردند بآن چیز مگر دو باره هر بار بگردانید و بازداشت پروردگار من بفضل خود مرا از آن و
حائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانید
مرا خدا تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش که گوسفندان میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد
پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من مکه را و افسانه در خوانم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در مکه میکنند
پس بیرون آمدم از مرعی و در آمدم بمکه و در آمدم خانه را از خانهای آن و شنیدم که سرود می کنند در آنوقت و مزامیر میزدند
و لهو و لعب میکنند پیش نشستم و نظر کردم در آن پس برگماشت خدا تعالی بمن خواب را و بیدار نگردانید مرا اگر رسانیدن آفتاب بر من
یک شب دیگر نیز همچنین گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد بمن پروردگار من تعالی برسالت پس مراد
از قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم **فصل** و از آنجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که بسبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه
احتجاج کردند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز کنند صغائر را بر انبیا صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین باین و نظایر این
از قرآن و حدیث که اگر الزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزیکه قائل نشود آن هیچ مسلمانی
و جواب آنست که هرچه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و متقابل و متعارض اند احتمالات
در مقتضای آن و آمده است در آن اقاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کردند این جماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان
باشد و آنچه احتجاج کردند ایشان بآن محتمل و مأول بود و دلائل بر خلاف قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظواهر آن
متروک بود لازم بود ترک قول ظاهر و رجوع باقوال سلف و تحقیق اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیت پس بعضی گفته
اند که این تمثیل است مر ثقل اقتدا را که می گذشت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف آن باعطای صبر و رضا و بیان مشقت
نمست که مراد تخفیف اعباء نبوت است که می شکست پشت طاقت او را از قیام بامر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر ادای حقوق
آن پس سهل و آسان گردانید بنصرت و تائید الٰہی آنرا بر وی و فرود نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر بجمع کردن حضور حق

با دعوت خلق و انشراح صدر مقامیست عالی که بتمامه و کمال جز ذات با برکات حضرت سید السادات علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات وجود و ثبوت ندارد و کمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ادراک شرف متابعت وے نصیبه ازان
حاصل است و ازینجا گفته اند الصوفی کائن بائن یعنی از فرق و جمع ایشان خالی چنانکه محجوب باز ماند باشد و نه جمع را بر فرق
غلبه چنانکه مجذوب باز ماند بود و بعضے گفته اند مراد بوزر حیرتیست که گروهی پیش از بعثت آن حضرت و گران بود بر ذات شریف وے
از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و قادر نبود بر منع ایشان ازان تا قوی گردانید او را حق جل و علی ببعثت و رسالت
و با مر و توفیق امتثال آن و فرمود و اتبع ملة ابراهیم حنیفا تذا قالوا مقصود تثبیت و اجرای شریعت و اوامر و احکام الهی را
بتوفیق و تائید و نصرت و تقویت خود عز و جل و تخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقع است و بعضے گفته اند مراد حفظا
و عصمت اوست از وزر و ذنب که شان او نقص ظهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازا و ظاهرا
وضع وجود آنرا می طلبید و عصمت معنی او عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیت دیگر واقع است گفته اند چنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وے تغنی می کردند و دف و مزامیر میزدند پس حق تعالی خواب را
بروے گماشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذشت و بعضے گفته اند که مراد ثقل تفکر آن حضرت و حیرت
است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار او بنشست جلال وے و بعضے
گفته اند که مراد تیسیر و تسهیل حفظ امر شریعت که طلب کرده شد از آن حضرت و حفظا باری و شتی است که صعب است بر داشتن
آن بر طبیعت و نزدیک است که بشکند پشت طاقت را و بعضے گفته اند که آن حضرت غم میخورد از امور یکه ارتکاب کرده بود و آنرا
پیش از نبوت و حرام گردانیده شده بروے بعد از نبوت پس عد کرد آنرا ازاله وزر از قلب وے و گذشتن از آنها را وضع آن
و ظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را این باشد اما بعد از نبوت کلا و جماعه بران رفته اند و خوش رفته اند که مراد
ذنوب امت است که از ان باری بود بر دل شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه و آله و سلم پس امین گردانید حق تعالی
او را از عذاب ایشان درین دنیا بقول خود و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و بوعده قبول شفاعت در ان جهان بقول خود
و لسوف یعطیک ربک فترضی و الله اعلم و اما قول حق سبحانه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و این آیه عمده و تمهید مسئله
درین مطلب و لیکن دیر آمده و بیان است که ذکر کرده اند آنرا علما و ابن عباس رضی الله عنهما گفته اند که مراد غفران ذنوب است
بر تقدیر وقوع و فرض آن با امکان عقلی نه جواز شرعی و بعضے گفته اند مراد وقوع آن بسهو و غفلت است و این تاویلی است
که طیبی آنرا حکایت کرده و قشیری اختیار کرده و بعضے گفته اند مراد از ما تقدم خطای آدم علیه السلام و ما تاخر ذنوب امت است
و کافه المحققین گفته اند که مراد ذنب ترک اولی است و ترک اولی در حقیقت ذنب نیست زیرا که اولی و مقابل او هر دو مشروع
اند و مباحست و صواب آنست که این کلمه تشریف و تکریم است بے آنکه در اینجا ذنبی باشد و مراد تمامه کلام درین آیه در باب سوم
در ذکر فضل آن حضرت بآیات قرآنی گذشته است تذکر و اما قول وے حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین

والمنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد استدامت
بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند بنشین تا بیایم من ترا و ساکت را گویند سکوت کن تسلیم کرده میشود
ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم زیاده میشد هر ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشد حال او در ماضی نسبت بحالی که در وجود است در حکم ترک اولی و افضل
پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر با نبی است و مراد خطاب با امت است
و لهذا گفته ان الله بما تعملون خبیرا و نگفت بما تعمل و مثل آنست در قول وی سبحانه ولا تطع المکذبین و در حقیقت
مقصود تقویت قلب آن حضرت و تشدید او با قوم است و قرار نباید بر مخالفت ایشان و هذا ظاهر و عجب از نادانان که این
آیه را بظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعالی جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک
مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن
من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم است یا غیر وی بعضی میگویند که مخاطب آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف
کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بحضرت است ولیکن مراد تعریض بغیر اوست چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک
و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را أأنت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله این روش
در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشته و میخواهد سلطان که امر کند رعیت را لاجرم توجه خطاب با آن قوم نمیکند
بلکه با امیر میکند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و در ظاهر خطاب
با امیر میکند ولیکن مراد قوم امیر اند و در حقیقت خطاب با ایشان میکند و فراء گفته است که خدا میداند که رسول وی
شاک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تنزیل ولیکن این چنانست که مرد به پسر خود
میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و مر غلام خود میگوید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن مرا که از قبیل یعنی میداند
که وی پسر اوست و بنده اوست ولیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حق تعالی
میداند که آنحضرت در شک نیست ولیکن اظهار شک میکند در آن برای قصد تعریض و این غیر وجه اولست که مخاطب
آن حضرت و مراد غیر اوست فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دل است و مراد آنست که اگر تنگ
می آئی تو از آنچه می رسد ترا از کافران از ایذا و دشمنی صبر کن و بپرس آنانرا که میخوانند کتاب را و احوال انبیاء را که چگونه
صبر کردند بر ایذاء قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان یا این بر سبیل فرض و تقدیر است گویا
که گفته اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیرا در آنچه فرستاده ایم بسوی تو از قصص سوال کن
آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه القا

کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است هر چیزی را که
در آن کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک لهذا در وقتی که نزول کرد این آیت
گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا اشک و لا اسأل گفت ابن عباس بخدا سوگند که شک نکرد آن حضرت یک چشم زدن
و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین نصره الله بمزید الصدق و الیقین و عصمه
عن الشک و التخمین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق و یقین است بلکه آنحالت است
که بیش معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد و پیدا شد و لهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف
تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رفع درجه خلیل فرموده نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت
یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که باحوال و اخبار نبوت تو علم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهده دارد
و لقاعده او را خاصیتی است در حصول الیقین و لهذا آنحضرت دوست میداشت سوره سبح اسم ربک الاعلی را بجهت
که بیان ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و قصه اخبار تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم خبر داده بود و طلبیدن آن حضرت صحابه را و اعلام نمودن این قصه بایشان مبین این معنی است و گفتن آن حضرت
بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول الله نیز از این باب است فافهم و بالله التوفیق و هو اعلم و اما آنها که میگویند که خطاب
در و لئن اشرکت مر غیر راست از متابعان تو اند که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز همچنین است و تقریرش
آنست که مردم در زمان شریف سه فرقه بوده اند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک از آنچه
فرستادیم بآن پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه و آله وسلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند ترا بر صحت نبوت وی نسبت
انزال ثابت است مر امت را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزیکه ازاله
میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشانرا از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان اند و گفت لا تکونن من الذین
کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه و الذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق
فلا تکونن من الممترین فی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن امترى لا تکونن من الممترین آنحضرت خطاب
میکند غیر خود را موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد از این فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم
فی شک من دینی الآیه فتدبروا اما قوله تعالی و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین و اگر میخواست
خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفت قاضی عیاض مراد نیست که مباش جاهل
بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشانرا بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است بصفتی از صفات خدای عزوجل و جهل
بصفات خدا جائز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه و آله وسلم بآنکه تشبه نکند در امور خود بسمات جاهلان

ونیز در آیت دلیل نیست بر بودن او متصف که نهی کرده است ورا از بودن بر آن صفت بلکه امر کرده است با التزام صبر بر اعراض
قوم و مخالفت ایشان و با آن که بیرون نباید از صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او بحال جاهلان را بشدت تحسر و حزن تا
حکاه ابو بکر بن فورک و بعضی گفته اند که این در معنی خطاب با امت است یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته شد
و مثل این بسیار است در قرآن و همچنین در قول وی تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله مراد غیر وی است
چنانکه گفته است و ان تطع الذین کفروا الآیة و همچنین فان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و مثال
آن مراد همه جا غیر اوست صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نهی میکند اورا بهر چه خواهد و حال آنکه
از وی وقوع نیابد چنانکه گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة و حال آنکه آنحضرت هرگز طرد نکرده ایشان را و نبود از
پیش خود و نبود از ظالمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حق است بلکه
مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او و نشنوده بگوش وی صلی الله علیه و آله و سلم
و ندانسته مگر بوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این است که مراد
نزغ و وسوسه شیطان در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شود و لیکن مراد قصد شیطان است برای وسوسه و صورت امر الهی
تعالی از وی آن را و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلا که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال
ایشان پناه جوی تا محفوظ دارد ترا از ان و نزغ ادنی حرکت است چنانکه گفته است زجاج پس امر کرد خدای تعالی حبیب خود را
که چون فرود آید بروی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغوای وی و انداختن خواطر و وساوس استعاذه کند
بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانید او را بر وی صلی الله علیه و آله و سلم
و قدرت نداد بروی که مفاد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آن حضرت خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک الشیطان
نسیان غیر نزغ است و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان بر آن حضرت در صورت ملک و تلبیس کند بر وی
نه در اول رسالت و نه بعد از ان چه سنت الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است اقتضا این میکند بلکه معلوم میگردد
نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را ملک است رسول خدا است یا بعلم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی
که ظاهر میگرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بدو وحی بیاید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و صل و اما
قول وی سبحانه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته تا آخر آیه گفته شده است
در وی و مشهورترست قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر
و اذکار از امور دنیا مر تالی را تا در می آرد در وی وهم و نسیان در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف
تأویل فاسد چیزی را که زائل می کند و نسخ میگرداند آن را الله تعالی و کشف میگرداند التباس و اشتباه را و محکم و ثابت میگرداند

دیگر آنکه آنست که از وقوع ذنب نباشد این عبارتست دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردی بیار خود بگوید و نمی که عظیم می باشد نزد وی
عفو کناد ترا خدا تعالی چه کار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب می گوئی از کلام من عافیت دهاد ترا خدا تعالی
بشناس حق مرا و نیست غرض از این کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر با اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفو نیست و تقدیم
آن برای اظهار عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة
الخیل والرقیق عفو کرد حق تعالی مر شما را زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة در وی اصلا نبوده است و واجب نشده پس مراد آن
است که لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته که هر که می گوید که عفو نمی باشد مگر از ذنب نمی شناسد اسرار و کلام عرب را
و گفته که معنی عفا الله عنک لم اذنت لهم لم یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که استفهام برای انکار است آن
گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضل است و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را در اذن اگر بخواهد و
فرموده است فاذا استاذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس تفویض کرده است امر را بوی صلی الله علیه وآله
وسلم و مخیر گردانیده است او را بطریق عموم و در مواهب از نفطویه نقل می کند که گفته است زعم جماعتی که آن حضرت
معاتب است باین آیت حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرده
سبحانه که اگر اذن نمیکرد مر ایشان را قعود می نمودند جهت نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی
واما قوله تعالی سبحانه ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات الآیة پس
مفهوم است قرب وقوع میل از کون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بجانب کفار و وقوع عذاب بر وی اضعف عذاب لیکن
چون حق تعالی نگاه میداشت او را از ان و این مجوز وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم و این توهم
ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر مشیت الهی و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل میکردی بحکم طبیعت باتباع
مراد ایشان ولیکن دریافت ترا عصمت الهی و منع کرد که نزدیک آئی برکون خصوصا که بوقوع آید از تو و این صریح است
در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و خود گذشت
که سخن در وقوع معصیت است شرعا از حضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی
وحفظ اوست و عصمت باطل نمیکند اختیار را و ممتنع نمی سازد ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی پس ثابت
شد که ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند و رکون نکرد و در آیت مبالغه است در کمال تطهیر
و تطهیر و تقدیر آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مر او را نه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر چنانکه ظاهر است و قول وی تعالی
در اساری ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة الی قوله عظیم این را نیز
بعضی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اسیران بر فدا اختیار فرموده بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه و قتل
چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرده و این باجتهاد بوده بی آنکه امری از جانب حق سبحانه بدان باشد و خطا در اجتهاد

جائز می دارند لیکن تقریر وی بران جائز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و
تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدای تعالی مشرکان را و زده کشته شدند
از ایشان هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان ابناء اعمام و برادران و خویش و قبیله اند رای من آنست که بگیری از ایشان
فدیه تا باشد ما را آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت کند ایشان را خدای تعالی
و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمن که تو چه رای میزنی ای
پسر خطاب گفتم نه بخدا سوگند رای من از رای ابوبکر جدا شده است رای من آنست که بکشی مر ایشان را نظر بما مرا تا بکشم فلان را
اشارت کرد بکسی خویش که مرا بود و بفرما علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را که بکشد فلان را تا بدانند
خدای تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد
او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا شد رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نزد اوست و هر دو
نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و یار ترا تا من هم اگر بیابم در خود گریه را
بگریم و اگر نیابم تکلیف کنم و بزور در خود آورم گریه را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گریه میکنم بجهت آنکه
عرض کرده شد بر یاران گرفتن فدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب ایشان نزدیکتر از این درخت اشارت کرد بدرختی که
نزدیک بود پس فرستاد خدای تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در چیزی
کردن است مراد اثخان در جهت یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران بدست وی بیفتند بکشد ایشان را مبالغه کند در آن تا ذلیل
گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة میخواهید
شما دنیا را که غنیمت و اموال آنست و میخواهد خدا آخرت را که عزت دین اسلام و دوام و آخرت بران مترتب خواهد شد
لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نبودی حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نگیرد هر آینه میرسید
شما را عذاب از آنچه اخذ کردید و اختیار نمودید از فدا عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آن حضرت که اگر نازل می شد
بر ما عذاب نجات نمی یافت از آن مگر عمر پس میگویند آنجا که در اینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن
نمی باشد مگر در ذنب و جواب گفته اند صاحب مواهب لدنیه میگوید که نیست در اینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه در بیان
حکم است که مخصوص گردانیده شده است بدان پیغمبر از سائر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این حکم پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احلت لی الغنائم انتهی و می خواهد که بگوید که این حکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیهم الصلوة
والسلام و اما آنحضرت را درست است که بکشد و فدا گیرد و آن از جمله غنائم است و میگوید اما قول وی تعالی عرض الدنیا یعنی
گفته اند که مراد باین خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را مجرد و محض است غرض او برای عرض دنیا تنها و بتکثار

می کند از ان و نیست مراد باین آیت آن حضرت غالب اصحاب وی بلکه روایت کرده شده است از ضحاک که این آیت
نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند مردم بسبب اخذ غنائم و باز آمدند از قتال
تا گفت عمر رضی الله عنه که برگردند مر ایشان چنانکه در روز احد واقع شد نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم
من یرید الآخرة و اما قول وی تعالی لولا کتاب من الله سبق و اختلاف کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند
معنی او آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نمیکنم هیچ کس را مگر بعد از نهی هر آئینه عذاب میکردم شما را و این دلالت
میکند که فدیه اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست
که مستوجب شده اید شما بوی عفو و صفح را عتاب کرده میشد بر غنائم یا مراد آنست که اگر نمی بود ثبت در لوح محفوظ
که غنائم حلال است و این همه نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزیکه حلال است معصیت نمی باشد و لهذا گفت
حق سبحانه در آیت اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم
مخیر گردانیده شدند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند
برین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس چنانکه گفت صحابه اختیار کردیم فدا را و گو کشته شوند از ما و تحقیق
واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه روز احد و این دلیل است بر انکه ایشان نکردند مگر چیزیکه اذن کرده شد بدان
پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگرچه مخیر گردانیده شده اند در فدا و قتل ولیکن قتل و اثخان اصلح بود و برین عتاب
کرده شد بر ان و بیان کرده شد ضعف اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان ولیکن خالی از ذنب نیست هیچ یک و الله اعلم
و اما قول وی تعالی ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین معنی این آیه اگر افترا میکرد بر ما چیزی
و اقوال از پیش خود هر آئینه میگرفتیم جان وی بدست راست و میبریدیم رگ گردن او را و هلاک می گردانیدیم او را کنایه است
از عذاب چنانکه می کنند پادشاهان بکسیکه غضب می کنند و این مبالغه است در صدق وی و نگاهداشتن حق تعالی او را که دروغ
افترا کند لیکن درین عبارت اظهار سطوت و غلبه ربوبیت است با وجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این ناشی است
از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در حقیقت تعریض است بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل قاعده همان است
که سابقا گفته شد که ما را با آن نگاه باید داشت و آنچه در عالم محبوبی و محبی از ناز و نیاز بگذرد و اما قول وی تعالی ما کنت تدری ما
الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم بتفاصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود
این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و تحقیق بشهرت رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت
توحید می کرد خدا را و دشمن میداشت اوثان و عبادت آن را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده و با وجود آن نمیدانست
شرائع را که تشریع نموده است حق تعالی بر بندگان خود و نیست مراد بقول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان اصل ایمان

یعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت با ایمان در احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است
یعنی با کثرت تدبر اهل الایمان یعنی تمیده انسی که ایمان که هم خواهد آورد از اعمام و اقارب و این معنی بعید است از سیاق
سیاق حدیث والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب چهارم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علمای اهل کتاب بدان با جمال و تفصیل

قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم
فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کتب
سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و اهل مجالس ایشان معروف بوده بلکه حضرت خاتم الانبیا و چون
حبیب باد ذکر ایشان از آنحضرت وی کرده لاجرم ذکر شریف او با ایشان بطریق اولی کرده باشند من احب شیئا اکثر
ذکره و این آیت کریمه اول دلیلست بر صدق آن حضرت که خبر داد بر آنچه احوال و صفات وی صلی الله علیه وآله
وسلم در کتاب یهود و نصاری و الزام ایشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبودی موجب نفرت و تکذیب ایشان می شد
بر آنحضرت را بحقیقت داناتر و شناساتر با احوال آنحضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی نبود که در توریت
و انجیل وصف او را خوانده بودند و مدینه بهوای دریافت سعادت ملازمت وی و دیدن نشانها و علامات ظهور وی
صلی الله علیه وآله وسلم در این بلده نشسته بودند و همیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم
بودند و بر انصار که معادات و مخالفت داشتند بنوبت وی صلی الله علیه وآله وسلم افتخار و استظهار می نمودند و می گفتند
که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان در آییم و داد و دمار از شما بر آریم و پدران ایشان در وقت گذشتن
از عالم وصیت نامها می نوشتند و به پسران می سپردند و می گفتند که سلام ما را بآنحضرت صلعم برسانید و بگوئید که
ما در اشتیاق تو جان دادیم و با ایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم می شناسند این کافران
آن حضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بوجود آنها علم یقینی مشهود وی دارند بخلاف پدران که علم بآنها بسماع و اخبار
است و لیکن چون آن نور ظهور کرد و سابقه شقاوت ازلی از ایشان در کار شد بر حسد و عناد و تکذیب مجبور شدند و کفر
ورزیدند و دیده و دانسته بر او کتمان حق رفتند و تحریف و تغییر کتابها کردند و بحب دنیا و حب ریاست بر کسب
خسارت و شقاوت و ذلت فرو رفتند و با وجود تحریف دلائل نبوت پیغمبر ما و اعلام شریعت وی صلی الله علیه وآله وسلم
در کتاب ایشان لایح و فایح است و گفته اند که نام حضرت بزبان سریانی مشفح و منحمنا است بزبان ایشان بمعنی
محمد است و چون حمد میگویند خدا را میگویند شفحا لاها یعنی الحمد لله و چون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد و احوال و صفات
و علامات و امارات نبوت وی مشرح در زمان بعثت و خروج وی تعیین بوده و در آن روز که آنحضرت بمدینه منوره قدوم
آورده عبد الله بن سلام که از احبار و اشراف یهود و از اولاد یوسف علیه السلام بود آمد و ایمان آورد و از جهان روز که

خروج آن حضرت بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقای شریف وی بود سه مدتی بود که مشتاق لقایت بودم
لاجرم امروز ترا دیدم و از بسیار فهم و چون بلقاء شریف مشرف شد گفت آن حضرت تویی ابن سلام عالم اهل یثرب گفت
نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدای که فرستاده است توریت را می یابی تو صفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی میدهم
که تو رسول خدائی و خدا ظاهر و غالب کننده تست و غالب کننده دین تست بر همه ادیان بدرستی و راستی که
من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
بدرستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق و تکذیب و بنجات و هلاک ایشان و بشارت دهنده مطیعان را بثواب
و ترساننده عاصیان را بعقاب و حرزا للامیین و پناه مر امییان را که مراد بدان عرب اند که اکثر خط و کتابت ندانند
تعلیم و تعلم نکرده اند و وی صلی الله علیه و آله وسلم پشت و پناه تمامه عالم است تخصیص بعرب بجهت بعثت وی
در ایشان قرب ایشان از وی باشد و یا بجهت غلو و انهماک این قوم در جهل و ضلالت و بعد از مقام علم و حکمت
و حرز بمعنی حصین را گویند که نگاه دارد از آفات و مراد ازان حفظ و تحصین ایشان است از آفات نفس و غوائل
شیطان چنانکه فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان
کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشت ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال مادام
که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم تتمه کلام عبد الله بن سلام و انت عبدی و رسولی
تو بنده خاص منی که هیچکس درین صفت با تو برابر نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کردم
ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست لیس
بفظ و لا غلیظ نیستی تو درشت خوی و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک و آنکه جای دیگر فرموده اغلظ علیهم جوابش آنست که وی صلی الله علیه و آله وسلم مجبول است بطبع کریم خود
و امر بغلظت معمول است بر مصالح خلق و او جواب آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است و امر نسبت بکافران و
منافقان است و هر دو صفت در ذات وی موجود است الحب لله و البغض لله و فرمود انا الضحوک القتال و
در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت و لا صخاب فی الاسواق و نه فریاد برآرنده در بازارها که عادت و دأب نادانان
و غافلان است یعنی نرم خوست و بلند نمیکند آواز را و بانگ خلق نمی زند و بر مردم نه در خانه و نه در بازار و لا یجزی بالسیئة
السیئة و لکن یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را ببدی بلکه عفو می کند و در می گذرد و لن یقبضه الله حتی یقیم به الملة
العوجاء بان یقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خدا تعالی تا زمانی که راست بگرداند بوی دین کج را
بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و ازاله شرک و یفتح به اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا یعنی می گشاید بوی چشمهای کور
را که نمی بینند راه راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده در پرده را که [illegible]

حقیقت حال او دیده و دانسته این زیاده آمد که فریاد نمیکند در بازارها و نه فحش گوینده نیست و دروغ را
راست و درست می گردانم او را برای هر صفت جمال و جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و می گردانم سکینه و آهستگی
و آرامش را لباس وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و تحمل و وقار طبیعت وی و عفو و
معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست
مینمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بسبب وی بعد از نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار
گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از درویشی و الفت دهم بوی در دلهای مختلفه و هوای
پراگنده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین امتها از کعب احبار نیز همچنین آمده و در روایت دیگر
آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را در توریت گفت
همچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبدی المختار مولده بمکه و مهاجره بالمدینه و ملکه بالشام لا فظ و لا غلیظ
و لا صخاب بالاسواق و لا یجزی بالسیئة السیئة و لکن یعفو و یغفر و درین روایت صحیح است [illegible] صلی الله علیه
و آله وسلم نیز آمده است که فرموده است وی شکرگزاران باشند در غم و شادی و در خوشی و ناخوشی تکبیر گوینده در هر بلندی
و حمد گوینده در هر پستی رعایت میکنند آفتاب را برای نماز چون در رسد وقت نماز گذارند اگرچه در خاکروبه
باشند ازار بندند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند اطراف اعضای خود را ندا کننده ایشان یعنی مؤذن ایشان ندا کند
در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون
زمزمه زنبوران مراد ازین ذکر و تلاوت است در شب و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم
در الواح امتی را که ایشان آخرانند و سابق یعنی آخرند در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده میشود برای ایشان
وی بار ولی پروردگارا ایشان انجیلهای ایشان در سینهای ایشانست می خوانند آنرا از بر می خورند غنائم را میگردانند
صدقات را در شکمهای خود و این از خواص این امت است که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان
غنائم و صدقات بخلاف امم سابقه چون قصد می کند یکی از ایشان بدی را و نمی کند آنرا نوشته نمی شود بروی و
چون میکند بدی نوشته می شود یک بدی و چون می کند نیکی را نوشته میشود ده نیکی و داده می شود ایشان را
علم اول و آخر و میکشند آخر ایشان مسیح دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب هفتاد
صفت ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان آن را امت من فرمان آمد که یا موسی آن امت احمد
است تو چگونه گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا از امت محمد پس داده شد موسی را دو کلمه
این و صلت که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس گفت موسی علیه السلام

خداوند را راضی شدیم بدان و ابونعیم از سالم بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مردی نزد کعب احبار گفت
که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد
مر هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود با وی پس خوانده شد محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم و بود مر هر موی
از سر و بدن وی یک نور و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت کعب و وی در نیافت که آن مرد خبر از منام خود می‌دهد
تو آنکه حدیث می‌کنی بخیر کرده است ابی مرا باین حدیث گفت سوگند بخدا که نیست خدا جز وی من این را در منام خود دیده ام
پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت وست این صفت محمد است و صفت انبیا
و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده تو آنرا و مثل اخبار در بیان علم یهود بصدق نبوت
حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیه وآله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور این انوار بسیار است یکی آنکه بنو قریظه
قریب حال ایشان شده بشارات است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت درس می‌گفتند و تکرار می‌کردند و اولاد خود را تعلیم
می‌نمودند و حلیه شریف او را بیان می‌کردند و خروج او را و بعث او را تعیین می‌ساختند و می‌گفتند که خروج او از مکه
و هجرت به مدینه خواهد بود و چون مبعوث شد براه حسد و عناد رفته گفتند که این نه آن کس است که خبر میدادیم از وی
و در صفات شریف وی تحریف نمودند و با وجود تحریف و تغییر دلائل و شواهد آن در توریت لائح و واضح بود ابو عامر
راهب شخصی بود از اوس هیچکس از اوس و خزرج در مخالفت تر از وی مر آنحضرتؐ را نبود و الفت و مصاحبت نمود
با یهود مدینه و وی می‌پرسید ایشان را از وصف خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول رب العالمین صلی اللہ علیه وآله
وسلم و می‌گفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت
و سوال کرد نصاری را ایشان نیز خبر دادند بصفت آن حضرت پس بیرون آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید
و می‌گفت من بر ملت حنیفیه دین ابراهیم دارم و منتظر خروج پیغمبر آخر زمانم و این ابو عامر مخذول از صبیان نیز
صفات و شمائل آن حضرت را شنیده بود و چون آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ظهور کرد بر حال خود باند و بغی
و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بچه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت حنیفیه گفت تو بلکه
خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آن حضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا و نقی و صاف و پاک چه شد امی ابو عامر آن احبار
که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند او را یهود فرمود آن حضرت دروغ
میگوئی تو لیکن ابو عامر گفت من دروغ نمی‌گویم تو دروغ می‌گوئی فرمود آن حضرت بمیراد خدا تعالی دروغ گو را
وحید طرید غریب پس از آن رجوع کرد ابو عامر بمکه و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین ترهب را که پیش از این
داشت بعد از آن ملحق شد بشام و مرد طرید غریب وحید بدعای آنحضرت که کرده بود و از اینجا معلوم می‌شود که علم و دانش
بکار نمی‌آید تا توفیق و هدایت نباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و ابن ابی عامر که نام او حنظله است که او را غسیل الملائکه گویند جلالت

آنحضرت آمده ایمان آورده و از سادات صحابه شده و قصهٔ تسمیهٔ او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح آورده و حاکم در مستدرک بشرط شیخین آورده اند که وی نوکتخدا بود بلکه همان روز تزویج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در رسید و برای مقاتلت بستافت شد فرصت غسل جنابت نیافته بیرون برفت و شهید شد پس بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل می دهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب او را از میان شهدا بغسیل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود که جنب بود پرسیدند از زن او پرسید او را از آن حقیقت حال را عرض کرده از اینجاست که امام ابو حنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبین او وی خلاف دارند وی گویند غسلی که بجنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب شهادت مستقل است دیگر غسل واجب نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می آرد و قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در بعضی روایات آمده که جنب بود اول دلیل است بران اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم وغیره در صفت آن حضرت آمده است نقل کنیم انشاء الله پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات و احوال شریفه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دران کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن ایراد آن برای الزام و افحام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین است گو در آن در توریت بعد از حذف و تحریف و تغیر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در وی این امانت کرده اند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابانت از ساعیر و آشکارا شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور سینین گویند که تجلی کرد حق سبحانه در وی و کلام کرد بموسی علیه السلام و تابانت از ساعیر که کوه بیت المقدس نزد بیت اللحم است مولد عیسی علیه السلام ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بر وی انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه و در یکی از انها آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد آن سه کوه است یکی ابو قبیس است که مکه در زیر آن آبادان است در مقابل آن قعیقعان است یا لیلان وادی و در شرقی آن که متصل قعیقعان است شعب بنی هاشم و در وی مولد آن حضرت بقول مشهور و ابن قتیبه که از علما راست است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که درینجا هیچ غموضی و خفائی نیست بر کسی که تدبر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بر موسی علیه السلام بطور سینا و اشراق و تابان از ساعیر انزال انجیل بر عیسی علیه السلام سکونت میکرد بساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و بانجهت نسبه کرده شد تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت است که مراد باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد همچنین ثابت است که استعلان او از جبال فاران انزال قرآن است بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و اهل کتاب درآنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند که فاران غیر مکه است و در نسخت آن از ابار

و اقرار ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران و گوئیم راه نمائید دیگر
مارا بر موضعی دیگر که آشکار شد خدای تعالی از وی و نام وی فاران است و هر پیغمبری که فرستاد او را خدای تعالی کتابی را
بعد از مسیح و بنمائید مارا دینی که ظاهر و منکشف شد و آشکار گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا می دانید
که آشکار او فاش شد دینی در مشارق و مغارب مثل آشکار او فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب
کرد پروردگار تعالی در توریت موسی علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا میکند و بر پا میسازد برای بنی اسرائیل
پیغمبری از برادران تو و در روایتی از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان وی پس می گوید مر ایشان را
هر چیزی که امر کنم او را هر که اطاعت نکند چیزی را که متکلم می کند وی انتقام می کشم از وی و در این کلام دلالت واضح است
بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنا اسحق اند و برادران ایشان ابنا
اسمعیل و اگر این نبی موعود از ابناء اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود نه از برادران ایشان و اگر گویند
بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که بر این تقدیر رد وجهی می گردانیم شهادت توریت
را زیرا که مذکور است در توریت که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل
موسی قائم نمی شود در بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که
یوشع نبود کفو موسی مثل وی بلکه خادم او بود در حیات او و نه کرد سوی دعوت او بعد از وفات او پس متعین شد که
مراد باین نبی موعود محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه
و تشریع احکام و اجرای نسخ بر شرایع سابقه و غیر چنین دلائل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمان است محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم که در ان شک و شبهه را احتمال نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی
واضح است که مقصود بآن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود
و نطق میکند بوی چنانکه میشنود گویا فرمود نمیفرستم بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است نمیخواند مکتوب را
وصل اما در انجیل از انچه ذکر کرده است ابن ظفر آنکه گفته است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح
که آورده گفت من طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر برای آنکه ثابت ماند با شما ابد و وی روح حق است
و تعلیم می کند شما را هر چیز و گفت این پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از وی فارقلیط و زنده
می گرداند برای شما اسرار را و تفسیر می کند هر چیز را و گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او من می آرم
برای شما امثال را و وی می آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قرآن است که متحمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب
دیگر و فارقلیط که طاقت ندارند اهل عالم که بکشند او را و اگر اجابت می کنید دوست میدارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من
طلب میکنم پدر خود را که بدهد شما را فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریح است بآنکه خدای تعالی میفرستد

ایشان کسی را که قائم میشود در تبلیغ رسالت پروردگار وے و سیاست خلق بنام وی و باشد شریعت وی باقی و مخلد
آیا هست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و اختلاف کرده اند نصاری در تفسیر فارقلیط بعضی گفته اند
بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را و معنی مخلص پس رسولی است که می آید برای
خلاص عالم و این موافق غرض ما است زیرا که صورت خلاص گفته شده است انگلیون شما و هست مرا این معنی را قول
مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است
و وی سوال کرده است پدر را که بهر شما فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول فارقلیط گذشته
تا فارقلیط دیگری آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با محمد از این گفت ابن ظفر
در انجیل از آنچه ترجمه کرده اند آنرا چیزیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدری است که فرستاده است مرا این کلام برای شما اما فارقلیط که
روح القدس میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و وے ذکر میکند و پند می دهد شما را چنانکه گفته ام
من آنرا برای شما پس آیا هست بیانی واضح تر از این که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است
و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز و تذکیری کند ایشان را و اما اطلاق پدر این لفظیست محرف از معهود ما اشنا نیست
استعمال آن نزد اهل کتابین و اشاره شده به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعلیم است که خطاب میکند بوے
متعلم معلم را که استفاده میکند از وے علم را و مشهور هست خطاب نصاری علمای دین خود را بابا و روحانیه هستید و معنی
استعمال و بخیچین که میگفتند نحن ابناء الله از جهت سوء فهم ایشان نه خدا اما قول وی میفرستد او را پدر من بنام من
اشاره است بشهادت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مر او را بصدق در رسالت و با آنچه متضمن است قرآن از مسیح
وی و تنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح که آید فارقلیط
با ثمره من وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ خواهد کرد می کند عالم را بر تخطیه و نمیگوید از پیش نفس خود چیزیکه شنیده میشود
از وی کلام میکند ایشان را بدان و سیاست میکند ایشان را بحق و خبر میدهد ایشان را بحوادث و در روایتی دیگر آمده میگوید وی از پیش نفس خود بلکه
تکلم میکند بهر چه می شنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید کرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم کرده زیرا که
وصف کرده است او را برسالت و پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند بایشان امت او و اینهمه صفات محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علماء بنی اسرائیل را که کتمان حق و
تحریف کلم از مواضعش و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث غیبیه بغیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در انجیل
حق تعالی وحی کرد بعیسی تصدیق کن بجمیع و ایمان آر بوے و بفرما امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک نماید

گفت ایمان آرد بوی ای پسر مریم بتول چه اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود و قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد و در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نصرانی بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده اسلام آورد و گفت سوگند بخدایی که فرستاده است ترا بحق تحقیق یافتم وصف ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد صندوقی عظیم را که در وی بود خانها صغیر بود و خانها را بابی صغیر و پس بکشاد آن صندوق را و بر آورد حریر پاره سیاه را و بگستر و در وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سرین و دراز گردن مرد که بیو ما ست یافته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از آن کشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکر سفید سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بکشاد دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره و در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وآله وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو می بینی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در آن صورت پس گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم تا در یابم آنچه نزد شماست از علم و درین صندوق صورتها پیغمبرانست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان غیرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذوالقرنین از مغرب شمس و سپرد بدانیال و اما در زبور بعبل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب آخر ایشان کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فانعش شده نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت داد خدا تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب رفتن رود و ریختن آب و در حدیث مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کار نکو سازنده جبر کار را جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخله جباره ای عظیمة فان شرائعک وسننک مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهامک مسنونة و تیرهای تو تیز کرده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر روی می افتند زیر تو مراد باین زبور همه است

صلی الله علیه وآله وسلم و نعتی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است که می گوید وی و کتابیست که نزد فرستاده
شده است بروی نه چنانکه خود ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی
است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمائل میکنند سیف را در گردنهای خود و در قول وی فان
شرائعک وسننک نص صریحست که وی صاحب شریعت و سنت است و وی برپا می شود بسیف خود و جهاد میکند
خلق را بسیف بر حق و برمی گرداند ایشانرا از کفر بسیف صلی الله علیه وآله وسلم و نیز در زبور آمده است
که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یارب بفرست کسی را که پیدا کند سنت را تا بدانند مردم که
مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست
که خدا بفرستد محمد را تا مردم را بدانا ند و بخواند که مسیح بشر است نه آله و دانست داود علیه السلام که مردم
در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خدا تعالی
برگزیده است مراو را براستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است مراو را امتی او را و داده است او را
نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر می گویند بآوازهای بلند در دست ایشان
شمشیرهاست نیز تا انتقام کشند خدا را از آنها که عبادت نمی کنند او را و بند می کنند ملوک آن امتها را بقیدها و اشراف
ایشانرا بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانید و است از صهیون که مراد بآن کعبه است تاج محمود
محمود و مراد بتاج ریاست و امامت است و محمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در زبور دیگر آمده است که وی مالک
میشود و حکم می کند از دریا تا دریا و از نهرها تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزایر پیش او برزانوهای خود
می کنند دشمنان او خاک را بزبان و می آیند او را ملوک با خراج و خراج خود و سجده میکنند او را ملوک
و فروتنی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگرداند مسکین مضطر را از کسی که
قوی‌تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفا و مساکین و درود فرستاده میشود
بروی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه میباشد ذکر وی تا ابد **فصل** چنانکه در کتب ثلاثه توریت و انجیل
و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور بوده است و در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و مذکور است
که در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد بوی که منم خداوند
مکه و اهل آن همسایهای من اند و زایران خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمان من اند و در کنف عنایت و حمایت و سایه
ستر و رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین تا بیایند آنجا گروه گروه ژولیده موی غبار آلوده
آواز برآرند بتکبیر و لبیک گویان و اشکها از چشم ریزان و هر کس بزیارت آنخانه بیاید بقصد و جز زیارت خانه کعبه
و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشت سزاوار و لایق کرم من است

که او را اکرام کنم و محروم نگذارم دکان آن خانه را پیغمبری بیارم از فرزندان تو که او را بیاهم گویند تو با همان خانه
را بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمهٔ زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت آنرا میراث بدهم و مشاعر
آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و قصه آنجا کنند تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان
تو که او را احمد گویند صلی الله علیه و آله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و دیرا از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان
این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با آنجا بند کالیده موی غبار آلوده و افگنده
پیشانی روی آرنده به پروردگار هم در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم دعا شنیدم در اسمعیل فرزندت مستجاب کردم برکت
و نسل وی برکات فائض گردانیدم و از وی پسری بوجود می آرم معظم و کریم که نام وی محمد باشد و برد راست
و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حبقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال پیغمبر علیهما السلام
منقول است که گفت جاء الله من التسبیح والتقدیس من جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه
و ملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشفت السماء من بهاء احمد و امتلأت الارض من حمده و آمده تضیء
جنوده الارض و یکل خیله فی البحر و نیز در کلام حبقوق آمده که ستنزع فی قسیک اغراقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتواء
و این عبارت کنایت است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است بالکمال و اتمام کار دین و ملت
در عهد نبوت وی چنانکه فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب
قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود که فرو فرستادم بر جبال عرب نوری که
پر کند ما بین مشرق و مغرب را و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستارهای آسمان
و رستنیهای زمین همه ایمان آرند بربوبیت من و رسالت وی برآیند از ملتهای پدران خود و دیگر بر زبان گفت موسی
علیه السلام پاکی تو خدایا و پاکست اسماء تو بتحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی
من انتقام میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب می گردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را
که مخالفت کند شریعت او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که
برهانم بوی امتها را از آتش آغاز کرده ام دنیا را بابراهیم ختم کرده ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد و بوی
و در نیاید در شریعت وی پس از وی خدا بیزار است و در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آن حضرت آنکه بود
که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده نزد من که شاد است بوی نفس من بود مختار من و دخل ساختم نفس من
افاضه میکنم بروی روح خود را او فرمود میفرستم بروی وحی خود را پس ظاهر شود به امتها عدل او خنده نمی کند و شنیده
نمیشود آواز او در بازارها کشاید چشمهای کوران را و میشنواند گوشهای کران را و زنده میگرداند دلهای مرده را بهر او را
انچه بهیچ کس ندادم هم احمد که حمد گوید بسیار احمدی تازه و نو تصنیف گردانیده شود و معظم با ساخته نمی شود و می

خدا بر تو و بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم اجمعین ذکر کرده حرم را که گرگ در یکجا بچرد و وصف
کرده راه های او و آلهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و با جمله صفات آن حضرت و احوال شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم در کتب متقدمه زیاده بر آن است که در آن خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدای این نام
شریف او را تغییر و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله علیه سید الاولین والآخرین وخاتم الانبیاء والمرسلین وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین وصل مجملا معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه سماویه مذکور
ومسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل بود و بجهت حسد و عنا و غلبه شقاوت و خسارت بر او در مقام انکار
و استبعاد درآمدند و در فتنه تحریف و تغییر و تبدیل کردند و اگر اینجا بعضی حکایات و روایات که متضمن به تبیین و تفصیل
آن است آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد اهل وعت و کمالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن
موجب مزید علم و یقین اهل دین و ذوق و نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین
از سر آن نتوانست گذشت اکنون هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان
که از شهدای احد است آورده که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا حدیث کنم با ایشان و حدیث کنم و بودیم در آن
ایام صلح کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است
بیرون می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرتگاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکردیم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود یثرب میگویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رفتم بر بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
زبیر بن باطا که از روسای یهود بود تحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمی کند مگر بخروج پیغمبر و ظهور وی و
باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید که چون قدوم آورد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را این حکایت فرمود اگر اسلام می آورد زبیر پیاپی او از رؤسای
یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از فائده آنکه بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب
و می گفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در توریت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان
آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل چون مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کافر شدند از مغیره بن شعبه آمده که می در آمد
بر مقوقس می گفت مرا که ذکر محمد نبی مرسل است و اگر میرسید قبط و روم را متابعت می کردند او را گفت مغیره پس از آن اقامت
کردم باسکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آنجا و پرسیدم اساقفه آن را از قبط و روم از آنچه می یابند
ایشان از وصف محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بود در آنجا اسقفی بزرگترین ایشان بود می آمدند نزد وی بیماران خود را

پس دعای کرد ایشان را و گفتم مرا او را خبر ده مرا آیا باقی مانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون نیامده است گفت نعم هست
آخر انبیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که عیسی امر کرده است ما را عیسی
باتباع وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد نه دراز است و نه کوتاه و در دو چشم او سرخی است نیست چندان سفید و نه آدم گون بوده
است موی او می پوشد جامهای درشت را و کفایت میکند بهرچه می یابد از طعام شمشیر او بر شانه او است باک ندارد
از هر که پیش آید او را مباشرت میکند قتال را بذات خود و با وی اصحاب او میباشند که فدا میکنند خود را بروی دوست
میدارند او را سخت تر از پدران و پسران خود بیرون می آید از زمینی که در وی درختان سلم است و از حرم
بیرون می آید و بحرم دیگر هجرت می نماید و هجرت میکند بزمین شوره زار با نخل [illegible] ازار بر وسط ساق خود و می شوید
اطراف اعضا را و مخصوص میباشد بصفاتی که نبوده انبیا را مبعوث شده بسوی همه مردم [illegible] تمام عالم
و گردانیده میشود او را تمامت زمین مسجد و طهور هرجا که در وقت نماز در آید تیمم میکند و نماز میگذارد و چون [illegible]
از زمین موصل اسلام آورده خبر او را آن حضرت را و اصحاب او را [illegible]
و زید بن عمرو بن نفیل در طلب دین پس آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت [illegible] گفت از بیت
ابراهیم گفت چه می طلبی گفت دین می طلبم گفت برگرد نزدیک است که ظاهر گردد آنچه تو می طلبی در زمین تو و
این زید بن عمرو بن نفیل را موحد جاهلیت گویند و از ذبایح مشرکان محترز بود [illegible] خوانده و در صحیح
بخاری ذکر او هست و از آن مسطور آمده که خدای تعالی بر آنحضرت پیغمبر خود را [illegible] در بهشت
و قصه آن آنست که آنحضرت در آمد روزی در کنیسه دید یهودی را که می خواند توریت را بر قوم خود چون رسیدند
بصفت نبی آخرالزمان خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید
از خواندن گفتند آن بیمار که رسید بما ایشان بذکر نبی آخرالزمان پس باز ماندند از آن پس [illegible] آن بیمار بشتاب
کودک که می آید گرفت توریت را و بخواند صفت آنحضرت را و گفت این صفت تست اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله بر همین کلمه جان داد پس گفت آنحضرت اصحاب خود را تجهیز کنید برادر خود را و از ابن عباس
آمده که گفت چون قدوم آورد [illegible] بمدینه انکار [illegible] این بلده [illegible] که اهل مدینه [illegible]
[illegible] شاول یهودی و بود در ایام [illegible] این بلده است که
میباشند یهودی [illegible] هجرت پیغمبری از بنی اسمعیل مولد او مکه است و اسم او احمد و این دار هجرت اوست و قبر شریف
او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تبع و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه برای نبی آخرالزمان
بنا کرده و با [illegible] از علمای توریت بوده [illegible] موافقت می گفت [illegible] بنشست [illegible]
نبی آخرالزمان بر [illegible] تبع برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال جزیل داد و کتابی نوشت که در وی

شهادت باسلام خود ثبت نمود از انجمله این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم فلو
مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له وابن عم ؛ و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین این جماعت تفویض نموده
وصیت کرد که اگر وی یعنی آخر الزمان را دریابد این کتاب بخدمت وی برساند والا باولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد
خود را بهر دو سرای بجهت خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب انصاری که آن حضرت را
در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرموده بود و آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطیا که اعلم یهود بود گفت
من کتابی دارم که پدرم بر من مهر کرده است آنرا در وی ذکر احمد که پیغمبری است که بیرون آید بارض قرظ صفت
او چنین است پس حدیث کرد آنرا بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و چون شنید
که برآمده است آن حضرت بمکه بگرد آن کتاب را و پوشید شان نبی صفت او را صلی الله علیه وآله وسلم و بودند یهود
قریظه و نضیر و فدک و خیبر که می یافتند صفت آن حضرت را نزد خود پیش از آنکه مبعوث شود و میگفتند که دار هجرت
او مدینه است و چون متولد شد آن حضرت گفتند که زائیده شد احمد و امشب طلوع کرد کوکب او و چون او
مبعوث شد گفتند که [illegible] شد نبوت و منع نکرد ایشان را از ایمان مگر بغی و حسد و عناد و از هشام بن عروه از پدرش از عائشه
روایت است که گفت ساکن شد یهودی بمکه که میفروخت تجارت خود را پس چون شب ولادت آن حضرت بود
گفت آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بوجود آمده گفتند نمیدانیم
گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب پیغمبر این امت احمد
میان دو شانه او علامتی است که در وی موی است پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حال آنکه تعجب میکردند
از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است مر عبد الله
بن عبد المطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده در میان
ما مولودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفتند پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را نزد
آمنه و بیرون آوردند آن حضرت را پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و بیهوش افتاد پس بافاقت آمد
گفتند چه شد ترا او گفت رفت نبوت از بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان و این مکتوبی است
که نوشته شده است که او هلاک سازد احبار ایشان را آیا شاد شدید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا که بگیرد
شما را سطوت شود که خبر آن از مشرق تا مغرب برسد و این حکایت را تتمه است که بیاید در ذکر ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از ابی هریره روایت است که گفت آمد آن حضرت بیت المدراس را و فرمود بیرون آرید
بسوی من اعلم شما را گفتند عبد الله بن صوریا پس خلوت کرد با وی رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و سوگند داد وی را بدین خود و بنعمتی که خدا داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است ایشان را

صوریا

صورت و حلیۀ من یافته اند آنگاه گفت که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من و قوم من همه میشناسند اینچنین می شناسیم وصفت
ترا و نعت ترا و بعثت و حلیۀ ترا در توریت و لیکن این قوم حسد میکنند ترا و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمی شوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را امید دارم
که متابعت کنند ترا و اسلام آرند من نیز مسلمان شوم و از طلحة بن عبید الله رضی الله عنه روایت است که گفت
حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را که در صومعۀ خود میگوید بپرسید اهل موسم را
آیا هست در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است احمد گفتم کیست
احمد گفت ابن عبد الله بن عبد المطلب این ایام است که بیرون می آید وی در آن و وی آخر انبیاست مخرج او از حرم است
و مهاجر وی بجایی از سنگستان و شوره زمین گفت طلحه پس افتاد در دل من قول راهب پس بیامدم و قدوم
آوردم بمکه و پرسیدم آیا هیچ حادثه واقع شده گفتند آری محمد بن عبد الله امین دعوی نبوت کرده است متابعت
کرده او را ابن ابی قحافه پس آمدم بابوبکر و خبر دادم مر او را بقول راهب و گفتم آیا متابعت کرده او را خبر داد گفت
نعم پس برد ابوبکر طلحه را نزد آن حضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت هنگامیکه فرستاد حق تعالی پیغمبر خود را
و هویدا شد امر او بمکه بیرون آمدم بجانب شام و چون به بصری رسیدم جماعتی از نصاری آمدند و گفتند مر از حرمی
تو گفتم نعم گفتند آیا می شناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتم می شناسم پس مرا
گرفتند دست مرا پس در آوردند مرا در دیری که ایشان را بود و در وی صور و تماثیل گفتند نظر کن آیا می بینی
درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم ندیدم صورت او را درین
صورتها پس در آوردند مرا در دیری بزرگتر از آن بود و در وی نیز صور و تماثیل بیشتر از دیر نخست پس گفتند
نگاه کن آیا می بینی صورت مبارک او درینها پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله
وسلم و صورت و صفت ابوبکر رضی الله عنه و وی گرفته است زانوی آن حضرت را گفتند شناختی صفت
او را گفتم نعم پس گفتم خبر نمیدهم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آن حضرت را پس گفتم
گواهی میدهیم که او است گفتند میشناسی آنکس را که زانوی مبارک او گرفته است گفتم اللهم گفتم گواهی میدهیم
که این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم میترسم که بکشند او را از قریش گفتند والله نمی توانند کشت او را
و الله وی پیغمبر آخر الزمان است غالب میگرداند امر او را خدای تعالی بر همه صلی الله علیه و آله وسلم و از صفیه بنت حیی
بن اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و نزول کرد بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آن حضرت بگاه و در تاریکی شب باز نیامدند
تا در آمدند وقت شام شب چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که کاهل و کسل و غم زده که بالا از ایشان متصور نباشد

[illegible]

ابو یاسر

در آمده در خانه افتادند من بخوبی بهترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مألوف پیش ایشان رفتم چندان
و نزد پاره غم و اندوه شکسته شده محزون بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد
و شنیدم که ابو یاسر عم من با پدرم حیی بن اخطب میپرسید آیا همانست پیغمبر آخر الزمان است که نعت وی در توریت خوانده ایم
پس پدرم با عمم میگفت نعم والله همانست گفت آیا میشناسی او را گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله یقین میدانم
که اوست گفت در نفس خود نسبت بوی چه می یابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت
او میکوشم پس بروشنی ازلی بعداوت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند
نعوذ بالله من ذلک و بعضی ازین اشقیا حیله نفاق را وسیله حطام دنیای دون و منافقت ضیافت جانستانی
ساخته بودند که بقتل در رفتند و بعضی دیگر از علما و احبار یهود که لیاقت نصیب ازلی بناصیه اقبال ایشان
حرف سعادت نگاشته بود بدین اسلام سرافراز شده اجر دو امت و سعادت ابدی یافتند چنانکه عبدالله بن سلام
و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر عالم کثیر المال و نخل بسیار داشت و صفت آن حضرت را می شناخت
غالب بود بروی حب اموال خود تا روز احد که گفت ای گروه یهود بخدا شما میدانید که نصرت محمد بر شما حق است
دریابید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است گفت هیچ سبت نیست پس گرفت سلاح خود را و آمد تا آن
آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من بملک محمد است که هر چه خواهد بدان کند
خواه پس کشته شد رضی الله عنه قبض کرد آن حضرت اموال او را و بود عامه صدقات آنحضرت از آن
اموال صلی الله علیه وآله وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت و شنیدن اخبار بعثت از علمای
نصاری و راهبان ایشان تا سی و اند سال بروایت اکثر بیشتر از آن و دیدن روی مقصود مشهور است و اخبار دیگر
بسیار است و هذا المقدار یکفی والله المستعان باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم
که مشترک اند میان وی و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم ابراهیم علیه السلام را بنای کعبه داده شد همچنین آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نیز کعبه بنا فرمود و حجر اسود بر جای خود نهاد و تا امت او که خیر الامم است طواف کعبه
پس عمل آنحضرت در بنای بیت الله قوی تر و کامل تر از عمل ابراهیم باشد و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام
از گردانیدن عصا را اژدها ثعبان داده شده است سید ما مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ناله کردن و فریاد کردن
و نالیدن چوبی که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات بیاید امام فخر رازی در تفسیر خود
آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بیندازد و قصد کرد دید بر هر دو بازوی
آنحضرت دو اژدها دیگر پیچیده اند موسی را داده شده است موسی علیه السلام ید بیضا و روشنائی آن که می پوشید
بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده حیرت در جمال با کمال وی خیره می شد مثل ماه و آفتاب

است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات موسی را طور سینا است و مقام مناجات محمد سموات
علا و اما آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است و اخی هارون هو افصح
منی لسانا داده شده است سید ما از فصاحت و بلاغت تا بجائی که نسبت مقصور نباشد و زبان بکار باشد آن وجوه
فصاحت هارون ثابت بوده و عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی افصح منی گفت مطلق نبود
در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده است یوسف علیه السلام
از شطر حسن داده شده است سید ما تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزیکه منقول است در حلیه شریفه
صلی الله علیه و آله و سلم و بیاید تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال وی مندرج است و هیچ انسانی نبوده و نخواهد
یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و ملاحتی وجه بر دیگر تر انبود اما این ملاحت و جمال که در
شکل شریف وی است بود هیچ جای نبوده صلی الله علیه و آله و سلم قدر حسن و جمال و آنچه داده شد یوسف علیه السلام
از تعبیر رویا و تاویل منام جمیع الحبیب منقول و معلوم است از آن سه چیز است یکی در رویت کواکب و شمس و
قمر سجده کنند مر او را و هم در رویای صاحب السجن سیوم رویای ملک اما آنحضرت سید ما صلی الله علیه و آله
و سلم چندان است که از حد و حصر خارج است و کسیکه تتبع کند اخبار را و تتبع کند آثار را بیابد از آن عجب عجائب
و سر انجام است که شکی نیست بیشتر از آن در تعلق و اما آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید
که چون مسح میکرد آهن نرم میشد و چون موم شد و مطاوع میشد در دست وی بی آنکه داده شد و مسح کرد آن حضرت
شاة ام معبد را که کهن و لاغر و ترا روشناس شده بود پس نرم گشت پستانهای وی و روان شد شیر
زیاده از آنچه بود عادت و درین دو صورت هم نرم ساختن چیزیست سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای
داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون در آمد آنحضرت
غار را مایل گردانید سر مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد خدای تعالی سنگ را تا در آورد
سر خود را در سنگ و استوار کرد و سنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد بازوی شریف وی در آن و گشت
صخره بیت المقدس مثل خمیر پس بربست براق را و اما تسبیح کرد جبال با داود و تسبیح کرد سنگ در دست
شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده
نشده بعد وی هیچ احدی را داده شد سید ما سلطان ما صلی الله علیه و آله و سلم با مثل آن و زیادت بران اما کلام طیر که
فرمود او علمنا منطق الطیر سخن کرد با آن حضرت سنگ و تسبیح کرد در دست وی حصی که جماد است و این اعلی و اغرب است
از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید
در روایت کرده شده است که طائری آمد و گرد مبارک گردید و سخنی گفت فرمود که وی را فاجع ساخته است کسی او را

وکمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود مشعر خوبی شکل و شمائل حرکات و سکنات + آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری و صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آل واصحابه قدر حسنه وجماله وحسب فضله وکماله وجوده
ونواله فصل این فضائل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واما
فضائل و معجزات دیگر که مخصوص است بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آنرا خصائص وی صلی الله علیه وآله
وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عد و حصر ولیکن آنچه ظاهر بود و در قید و ضبط علما محصور است ذکر کرده
می شود و خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات
واحوال و معجزات و بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بفایده است و متعلق نیست
بدان حکمی الآن و آن امریست که گذشته و صواب آنست که فائده بران مترتب است اول علم بجلال شریعت و
وتحقیق آن سعادتیست که نوعی از کمالات است علم و فهم ترا که تحقیق اتباع اقتدا موقوف است بران
تا کسی متصف شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه
وآله وسلم از واجبات و حکمت در ان زیادة قرب و درجات است زیرا که تقرب بفرض اکمل است از تقرب بنوافل
چنانکه منطوق حدیثست و اقوی است و بر داشتن بار تکلیف و تعظیم اجر آن و ما از هر قسم مثالی چند آوردیم
و استیفای آن را بکتب قوم حواله کردیم ذکرها فی المواهب چنانکه وجوب نماز ضحی اقول و صواب خلاف آنست
اگرچه در حدیث آمده است امرت برکعتی الضحی ولیکن تحقیق آنست که سنت موکده است و امر ایجابی نیست و
مراد بآن نمازیست که بعد از بر آمدن صبح و بر آمدن آفتاب گذارند که آن را مردم نماز اشراق گویند و
صلاة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عائشه ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسبح سبحة الضحی
محمول برین نماز است و چنانکه نماز وتر و دو رکعت الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و در حدیثی از طبرانی
نیز آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سه چیز بر من فریضه است و بر شما تطوع وتر و دو رکعتین
فجر و رکعتین ضحی و قول باختصاص وتر بر قول امام شافعی است و نزد امام ابو حنیفه بر همه واجب است چنانکه
نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود و پس برداشته شد از ایشان و بعضی
از علماء شافعی گفته اند که از آنحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث
آمده است که آنحضرت مامور بود بوضو نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و [?] و در حدیث
دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت بر آن میکند قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در حرمت یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه وآله وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله
علیه وآله وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه وآله وسلم انا لا ناکل الصدقة

روایه مسلم وظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد وبعضے گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید
پس تواند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص است
تحریماً او تنزیهاً چنانکه تحریم زکوة بر آل وموالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده واز امام ابوحنیفه
اباحت آن مرویست در روایتی وی وچنانکه اکل چیزیکه رائحه کریهه داده شد چون سیر وپیاز چنانکه در احادیث
آمده است وچنانکه تحریم کتابت وشعر وقول تحریم بر تقدیریست متجه است که میدانست کتابت وشعر را وتحقیق آنست
که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمی آید بحکم طبع وجبلت وتحقیق این در قضیه صلح حدیبیه بیاید انشاء الله
تعالی وچنانکه برکشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال وچنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج وی امهات
المؤمنین اند وزوجات او باشند در بهشت و وی صلی الله علیه وآله وسلم اعز واشرف است از آنکه بریزد نطفهٔ پاک
خود را در رحم کافره وچنانکه تحریم نکاح امه مسلمه واما تسری با امه جائز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص است
بوی صلی الله علیه وآله وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم وبعضے گفته اند که این حکم عام است انبیاء را
علیهم السلام وهمانا که اختصاص نسبت بامت مراد است وچنانکه اباحت صلاة بعد العصر چنانکه جواز تاخیر [illegible]
با وجود وجوب وچنانکه صلاة جنازه بر غائب نزد ابوحنیفه ونزد شافعی عام است مر همه امت را وچنانکه صوم
الوصال وتحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی وچنانکه اباحت نظر با جنبیات ونه جواز خلوت با جنبیه
ودر اینجا کلام است که بیاید در محلش وچنانکه نکاح بیشتر از چهار زن ونه گفتیم دیگر ودر زیادت بر نه پیغمبر را علماء را خلاف است وچنانکه
جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امرأة که ببخشد نفس خود را وطلب نکند مهر را ولی نمی شود واما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح وتزویج و
آنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را بر کسے بی اذن او واذن اولیای او وچنانکه نکاح بی رضای زن واگر رغبت می کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح زنی که شوهر دارد لازم میشد بر وی رعایت وی وحرام میشد بر دیگران
خواستگاری آن زن واگر شوهر داشت واجب می شد بر شوهر طلاق وی ودر اینجا امتحان ایمان وی بود
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده والناس
اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام وشراب دارد ومحتاج است بآن صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج
وی وفدا کردن نفس خود را بر وی صلی الله علیه وآله وسلم قال النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ومصدوق این است
قصهٔ زید وزینب وحاصل این قصه آنست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پس انداخت حق تعالی کراهیت زینب را در دل زید وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تستر میکرد از اظهار
آن باستحیا والایمان تا در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد که تو از خدا بترس وخطاب عتاب آمد که از مردم چه می ترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وآورد در خانه وبعضے مفسران وراویان سیر را درین مقام کلامے

است که لائق نیست بمنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصهٔ یوسف علیه السلام
با مرأة عزیز و در قصهٔ داود علیه السلام بزن اوریا و مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن عشق را
بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است و واجب بود بروی رعایت قسم میان زنان خود و اکثر علما رحمهم الله نیز برین اند و آنچه میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان مرأة و عمه و خاله و دو خواهر اختلاف است و نسبت و گفته اند که
رجعت این خصائص همه آنست که نکاح در حق النبی صلی الله علیه وسلم حکم تسری داشت و زنان و مردان همه
در حکم داده و غلام وی بوده و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هرچه خواهد از جاریه و شمشیر
و مانند آن و مباح شده مر او را قتال بمکه در قول و مکه مکرمه احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید ان شاء الله تعالی
و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود و قبول شهادت و هدیه
او و قربت و رحمت و مباح بود مر او را که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک
تمامه اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه وآله وسلم قسمت میکند ارض جنت را
و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه وآله وسلم. فصل. اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از قبیل
صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصا صفات و احوال باطن که علم بتحقیق کنه آن نرسد و بعضی از آن
بعض صفات ظاهر است که علما عدد و احصای آن نموده و ذکر کرده اند و معجزات همه از این قبیل است که از هیچ یکی از انبیا
ظاهر نشده و لیکن آنرا بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه
وآله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح خلائق پیدا کرده و ارواح سائر کائنات ساله روح وی منشعب
گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وآله وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود کما رواه الترمذی
عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده شعر و کل آی اتی الرسل
الکرام بها + فانما اتصلت من نوره بهم + فانه شمس فضل هم کواکبها + یظهرن انوارها للناس فی الظلم + و تا آنگاه که آفتاب
روح او در پردهٔ غیب بود کواکب ثواقب حضرات انبیا که تشیه مظهر او بودند ظهور نمودند و چون آفتاب نبوت و
ظهور کرد همه مختفی شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره
روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در بعث و از جمله فضائل
عظیمهٔ وی آنست که داده شده است مر او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این جوامع
کلام وی پیدا و هویداست چنانکه در باب حلیهٔ شریف اشاره بآن گذشت و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله
وسلم اول کسیکه گرفته شد از وی میثاق در روز الست و اول کسی است که گفت بلی هر آن روز کما جاء فی الحدیث

و از انجمله آنست که آدم و عالم همه از برای وی پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وی بوده است و نوشته شد
اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و اوراق آن و از انجمله آنست که حق تعالی گرفت عهد را از انبیا در وی که چون
مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را و ذلک قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا
گذشت و از انجمله آن است که واقع شده است اخبار مبشره بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت
و از انجمله آنست که واقع نشده است در نسبت وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت
بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که برانگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم
قرنا فقرنا و بیرون آورده او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که حق تعالی برگزید کنانه را
از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی
برگزیده ترین برگزیدگان و بهترین بهتران و مهترین مهتران باشد صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت ولادت
شریف بتان همه سرنگون افتادند و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم مادر مختون و نظیف پاکیزه و ناف بریده و
در وقت ولادت ساجد و در آنجا نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید مادر او که نوری از وی
برآمده که روشن شد بآن کوشکهای شام و در مهد سخن گفته و بینا شدن آنکه تکلم کرد در مهد و نوشته اند
او را که سخن میکرد و بوی قمر در مهد و میل میکرد بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را
در گرمی آفتاب و این همیشه نبود بلکه در اوقات متعدده واقع شده خصوصا در زمان سفر که همراه عم خود ابو طالب
بسفر برآمده و بحیرا راهب او را بشناخت و سایه پا داشتن درخت او را نیز از خصائص وی ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر
شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده
سالگی سوم نزد بعثت چهارم در شب معراج و از انجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتداء وحی و تصرف کردن
در وجود شریف وی و این نیز از خصائص شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی
در موضعش بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است هر عضوی از آنحضرت را صلی الله علیه وآله و سلم
در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک
و دهن او را و ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق
او را در و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی او را این مسکین گفته که در وقت خواندن
اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود
میفرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاده و از انجمله آنست که حق تعالی بشکافت از اسم خود کلمه محمد را

احمد و محمد و تسمیه کرده نشد پیش از وی باین اسم ایچ احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم گفته شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد + و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است
کذا ذکر البخاری فی التاریخ الصغیر و از انجمله آنست که پروردگار تعالی او را بشنوانید و بنمایانید او را اطلاع شرائف نبوت
چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پس چنانکه میدید
از پیش و میدید در شب و تاریکی آنچنانکه میدید در روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه و آله
وسلم گذشت و از انجمله آنست که چون رفتی بر سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم
متواتر است و اثر مرفقین آنحضرت در سنگی که مشهور است و از مزارات شریفه در مسجد بنی ساعده در مدینه
واقعست و لعاب دهن آنحضرت که شیرین میکرد آبهای شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه
در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سفید بود و موی نداشت و متغیر اللون نبود
چنانکه از مردم میباشد و بعضی این را از خصائص شمرده اند و در حدیث آمده است که بر داشت
وی صلی الله علیه و آله وسلم هر دو دست خود را در دعا تا دیده شد بیاض ابطین وی و بعضی گفته اند بیاض
ابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از بر کندن موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی
باقی میماند و تحقیق آمده است که آنحضرت نتف میکرد شعر ابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله
بن اقرم خزاعی گفت گذاردم نماز با آنحضرت و نظر میکردم بسوی عفرة ابطین وی صلی الله علیه و آله وسلم
وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاضی که خالص نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار
شعر گرداگرد بود مکان را اعفر والا اگر خالی میبود مطلق از آثار شعر اعفر نمی بود همچنین گفته در مواهب و گفته
که نیز اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بود مر ابطین شریف او را آنچه کریه بلکه بود نظیف
طیب الرائحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز و سمع
غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه و آله وسلم رواه البخاری و هرچه
نزد وی سخن میکردند می شنید و این وجه است بنا عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این
حکم عدم وضوی خواب شامل است تمامه انبیاء علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک
طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته شد و وحی نشد بجهت حکمت در شرعیت قضا
یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را
ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده ما تثاءب نبی قط و هیچ پیغمبری خمیازه نکرد برین روایت

این از خصائص نباشد و تائید میکند این را روایت بخاری در صحیح که تثاوب از شیطان است و مگس بر بدن
مبارک وی نمی نشست و شپش در جامهٔ وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و همچنین
انبیاء دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت
غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر
از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که
محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه آفتاب و همچنین است عبارت علما و عجب ازین عزیزان
که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل دعائیکه خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشائخ میان
سنت و فرض فجر خوانند و در آمده است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته و
اجعلنی نورا و چون آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نمی باشد و چون مشی میکرد با دراز قامتان دراز تر می نمود
از ایشان و نمی نشست مگس بر جامهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق
اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی مکید خون او را پشه و ایذا نکرد شپش همچنین است عبارت قوم و
مراد عدم وجود قملست و آنکه در بعضی احادیث واقع شده است که کان یفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست
کذا قالوا و از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت وی و حراست
آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله عنهما محجوب ساخته شدند شیاطین از آسمانها
و کیفیت آن چنین بود که در می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزها می آنجا را و القا میکردند بر کاهنان که
قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و باین علاقه کسب می کردند
عام را از ایشان و می افزودند در دروغها بر آن بیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند و چون متولد
شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع شدند و باز داشته شدند از عروج
و ولوج سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم از تمامهٔ آسمانها و هر که قصد کند که بآسمان برآید و استراق سمع کند رمی کرده شود بشهاب که شعله از نار
است و هرگز خطا نمیکند بعضی را میکشد و بعضی را روی میسوزد و بعضی را فاسد و تباه میگرداند اعضا را و فاسد
میگرداند عقل را فائده پس میگردد غول که گمراه میکنند مردم را در بیابان و این ظاهر نبود پیش از زمان
بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر کرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در ابتدای امر وی
صلی الله علیه وآله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود معمر گفت به سید بن زهری که آیا انداخته میشد

نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن قلیلا و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و این قتیبه گفته که رجم بود پیش از بعثت آنحضرت ولیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و رمی کرده میشدند بآن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از انجمله آنست که آورده شد او را براق در شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شدند او را برهنه پشت و از اینجا معلوم می شود که انبیا را نیز براق بود و روایات همین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم آورده شد یا هر یکی را براقی بود برابر اندازهٔ شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشده بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ناظر بر قول اول است والله اعلم و شبانه شب برده شد آن حضرت از مسجد حرام بمسجد اقصی و برآورده شد بملکوت اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر بما سوی حتی ما زاغ البصر و ما طغی و حاضر گردانیده شدند برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و مطلع گردانید او را بر بهشت و دوزخ و رسید بجائی که علم هیچکس بآن نرسیده و دید پروردگار تعالی و تقدس را چنانکه در ذکر معراج بیاید انشاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او میان کلام و رویت و مشرف گردانید او را و دیدار بر صفت جمال خویش در هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند بآن حضرت هر جا که سیر میکرد و میشدند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را امر میفرمود که پیش روید پس مرا برای ملائکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست که داده شد او را کتاب عزیز و حال آنکه امی بود هیچ چیز نخوانده و ننوشته مشغول نشده بدان است و نه در آمده بمکتب و از اینجا معلوم میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وآله وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و بهیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاهداشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری از ملاحده و معطله و قرامطه در تغییر و تبدیل وی راه نیافتند بآن و قادر نشدند بر اطفاء نور وی و تغییر کلمه از کلمات وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و جهود و نصاری بر تغییر و تبدیل و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید این کتاب عزیز مشتمل است بر آن جمیع کتب و جامعست اخبار قرون سابقه و احوال امم ماضیه و شرائع و احکام گذشتگان آنها پیدا است و نیز انداخته اند تا گر یکی دو می از اخبار اهل کتاب که قطع کند عمر خود را در تعلیم و تعلم آن با این همه ایجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید انشاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او برای هر که خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشت یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و غلمان را در مدت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعة احرف بجهت تسهیل و تیسیر

و تشریف و ترجم و تفضیل و تحقیق سبعة احرف در شرح مشکوة کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم
نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل
وارتق و معجزات انبیا منقرض شدند و باقی نماندند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست
او را و همین است سبب در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیادة و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون و حفظ توریت و انجیل را با انبیا و احبار گذاشت لاجرم راه یافت بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن
صحابه را بجمع کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگماشت صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ آن بود احتیاج بجمع آن در مصاحف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که در ینجا دلیل
قویست بر بودن بسمله جزو هر سوره از جهت اثبات آن در قرآن والا لازم آید زیادة اگر آن نقصان نیز شود و
جواب نیست آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله نیز آیتیست برای فصل میان سور چنانکه بعضی
متأخرین کتابت اسما سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب شبهه گردد و گردانیدن
قرآن معجز میان اسباب کلام ناس نیز از برای حفظ او است اگر چیزی زیادة و نقصان کنند متغیر گردد و نظم او بهم
دانسته که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و برگماشتن مردم بر یاد گرفتن آن دلیل است بر آن تا هر شب جماعه را
بدان در شب که یاد میگیرند و میخوانند و این نیز از اسباب حفظ است تا اگر شخصی بسبب غلط تغییر کند یا یک نقطه
تغییر دهد اطفال و صبیان انرا تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است مر قرآن را و حق تعالی مخصوص
گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول الخ که از تحت عرش است نداده هیچ
یکی از پیغمبران را مثل آن و از آنجمله آنست که داده شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مفاتیح خزائن و سپرده شد
بوی و ظاهر تر آنست که خزائن ملوک فارس و روم بود که بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزائن اجناس
عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرده و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داده چنانکه مفاتیح غیب
در دست علم الهی است همچنین آنرا گردانید مفاتیح خزائن رزق و قسمت آن در دست این سید کریم نهاده شد
قوله صلی الله علیه و آله و سلم انما انا قاسم و المعطی هو الله و از آنجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و رسول
ثقلین است و مبعوث است بجمیع خلائق و در ینجا هیچ خلافی نیست و بعضی بالکه بر آن گفته اند بعضی تمامه اجزای
عالم گفته و اجزا شجر و حجر نیز رسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و ایمان آوردند پس اشجار و احجار
تا که مراد اینجا ایصال فیض وجود است و اتمام و اکمال آن خواهد بود و تمام الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت
بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشکال آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که
ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی بر روی زمین نماند پس ایشان کافه خلق باشند جواب گفته است شیخ ابن حجر

از این اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاده بحادثه که واقع شد به آن منحصر شدند
خلق و درین جا عده ای پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین
ثبته الله علی طریق الحق والیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافهٔ ثقلین و شمول او مر اهل عالم را از شرق و غرب
و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد
بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بسوی احمر و اسود و فرا او با احمر عجم اند و اسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی
و سبزی است در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه
بعارضه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مآل کلام شیخ همین است و اگر گفته شود که نوح علیه السلام
دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعای وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان
چون هلاک کرده میشدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که
وی اول رسل است جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد تمامه مردم را
از جهة طول مدت بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است
که توحید عام باشد در بعض انبیا والتزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک
چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که شاید در اثنای مدت نوح پیغمبری دیگر نیز مبعوث شده باشد و نوح دانسته که
ایشان ایمان نیاورده بودند پس دعا کرد بر هرکه ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب احسن است
اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت
حضرت ما را بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح
و غیر وی در صدد آنند که مبعوث شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی
گشته قبل اما پوشیده نماند که این راجع بعدم نسخ شریعت شریفه اوست و این خصیصه دیگر است که نبی خاتم انبیا است
صلی الله علیه وآله وسلم و مقصود در اینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فتدبر و قول بعضی بود که مبعوث
است بعرب خاصه فاسد است و متناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را و صادق دانستند او را چه رسول گفت
نبی باشد و ادعای خود و دعوی کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع این کلام بآنست که خبر واحد مطابق
نص مقبول نیست فافهم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه
آنست که بود بلد وی صلی الله علیه وآله وسلم و بلاد اعادی وی مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت مطلق است
او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است و اما این خصوصیت اضافه بانبیا است
علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب

حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتال پیدا شود و اما آنکه در دلها رعب و ترس و ملاحظه و اندیشه باشد عام است
در انبیا و در ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم وبالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند در حروب
بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران نبود و این معنی بتفصیل در میان غزوات خصوصا در غزوه بدر معلوم گردد
و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حلال گردانیده نشد
برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال شدی و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال
نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده
شد برای امت مرحومه را و این فضیلت و توسعه و کرامت مخصوص مرایشانرا و گفته اند که داده شد آنحضرت را
آنچه موافق شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مائل و متلذذاند بآن و گرفتن آن قهرا و غلبة و قسرا
و شدت و مقاساتست پس نخواهند که فوت شود ایشانرا تتمیم و تمتع بدان و از انجمله آنستکه گردانیده شد
برای وی و امت او تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در آن مخصوص نیست بجائی مخصوصی از آن و از انجمله آنست
که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شرائع سابقه دیگر طهارت جز باب درست نبود و همچنین جائز
نبود امتان دیگر را نماز جز در اماکن مخصوصه که صومعه و کنشت و کلیسای ایشان باشد فائده اینجا جای سوال میماند پس
در سفرها که ایشان در صحراها و دریاها بودندی که نه صومعه و نه کنشت و نه کلیسای خود میبودند اما و نه چکار میکردند نماز
نمی کردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از خیمه و چوب مثلا گویم نقل از علما درین باب نمی یابم جز آنکه
در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد در زمین و میگذارد نماز هرجا که وقت آن میدر آمد
و ذکر کرد آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمیگذارد
هیچ یکی از انبیا تا میرسید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و بالجمله کلام درینجا خالی از اشکال و احتمال
نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور اوست و دیگران ازین هر دو خود نه مسجد
بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشانرا نماز
بجز در جائی که یقین میداشتند طهارت آنرا و این امت را جائز است در جائیکه یقین ندارد نجاست آنرا نظر بظاهر حال
والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام تا اینجا قرآن عظیم
که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوته ترین صورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی
که مقدار آن باشد پس باید نگریست که چه عدد بکثرت میرسد و این را بیانی شافیست که در آخر باب معجزات
ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیا والمرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبر
نخواهد بود و قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا همچو داستان مردیست

که بنا کرد خانه را و تمام کرد آن خانه را مگر جای یک خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم آن خانه را و تعجب
میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیاام و چون عمارت تمام شد
احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمیت انبیاست و شرع او مؤبد است تا
روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم تمامه انبیا و اگر در میان
او انبیا اتباع میکردند تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را خاتمیت وی صلی الله علیه و آله وسلم مستلزم
ناسخیت نیست بلکه این خصیصه جدا است و از انجمله آنست که فرستاد خدا تعالی وی را صلی الله علیه و آله وسلم
رحمة للعالمین و مراد برحمت اگر هدایت و ارشاد مقصود است این ارسال بکافه انام است اگرچه همه کس اهتدا نیافته
باشند و در ظلمت شک و ارتیاب مانده و اگر عام تر دارند مراد شمول فیض وجود است مر تمامه کائنات را بواسطه
وجود شریف وی و بیان این در اول باب سوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را باسما
ایشان چنانکه گذشت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا یا عیسی یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر به
یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن باین دو اسم ترحم و تحنن است که مخفی نیست
بر اهل زبان محبت از این شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد بر امت ندا کردن آنحضرت باسم
چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و آواز بلند کردن و بگویید
یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تعظیم و تخفیض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت بن قیس در گوش وی گرانی بود
و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید مثل او کسی نمی بینیم پس بجا آوردند او را تفقد نمود و از سبب ناآمدن پرسید
گفت یا رسول الله نازل شده بر تو این آیة و من جهیر الصوتم می ترسم که آواز بلند کنم و حبط کرده شود عمل من فرمود
آنحضرت علیه السلام تو از ایشان نیستی و راضی شد آنحضرت از وی فرمود زندگانی میکنی تو بخیر و میمیری بخیر بشارت داد
او را بجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید ان شاء الله
تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که بیایند و بر
در نشینند تا آنحضرت خود برآیند و مشرف سازند و در جای خود کلام در غایت ادب نهاده در بن بیاید و از انجمله
آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلد او و عصر او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجمیع اقسام وحی و تحقیق این در باب هشتم بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست

که فرود آمد بوی اسرافیل علیه السلام وپیش از وی بر هیچ پیغمبرے نیامد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت
شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود فرود آمد بر من اسرافیل و فرود نیامد بر هیچ پیغمبرے ونه بر هیچکس دیگر
آید وفرمود من فرستادهٔ پروردگار توام بتو امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش وبنده واگر خواهی
پیغمبر باش وپادشاه پس نگاه کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید وتو چه گوئی
پس ایمائی کرد جبرئیل علیه السلام بسوے من که تواضع کن وبنده باش فرمود که اگر من می گفتم پیغمبر وپادشاه باشم
سیر میکردند با من کوههاے زر کذا فی المواهب اللدنیه ونه که اسرافیل علیه السلام یکبار دوبار آمده باشد بود
بلکه وے از ملازمان درگاه نبوت بود صاحب سفر السعادت نوشته که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم
بهفت رسید جد وے عبدالمطلب وفات کرد وعم وی ابوطالب بشرف کفالت وتربیت وی مشرف شد حضرت
عزت تعالی شانه اسرافیل علیه السلام را فرمان داد که بملازمت وقیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال
یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که بملازمت وی نماید صلی الله علیه وآله وسلم واز انجمله آنست
که وی صلی الله علیه وآله وسلم بهترین اولاد آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که
آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة وچون روز قیامت از همه مهتر وبهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد
چه اثر سیادت وعزت وکرامت را آنجا ظهورے خواهد بود که هیچ کسرا در انتظام جاه وی دم زدن نباشد الا او را
صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین مثل این نکته گفته اند ونیز ترمذی از حدیث ابی سعید خدری
رضی الله عنه آورده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی نمی گوئیم وی صلی الله علیه وآله وسلم
مر حضرت عزت را اگر چه جل جلاله از هیچکس نباید چه معرفتی که هیچ او را از کس نماید دو نعمتهای که بوی واصل است
باکس نیست وتوان که مراد بعض محمود بیت باشد یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح ومحمود باشد که محمود روز دنیا
اوست وشان شان او وبقول خود ولا فخر اشارت کرد بآنکه این خصایص که من یافته ام فضل وکرامتی است
از خدا ودنیا فقد ام آنرا از پیش خود ونرسیده ام بآن بقوت خود که فخر کنم بآن کذا قالوا وتوان که مراد آن باشد که مراد
باین سیادت که نسبت با ولاد آدم حاصل است فخر نیست فخر من نسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضی
از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم میگویند وبعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من
در حقیقت بفنا وفقر من را حدیث حق است وآنچه از آثار وجود وتحقق جمله تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری
والله اعلم وچنانکه سید اولاد آدم است سید تمام خلائق است واکرم ایشانست نزد خدا از تمام انبیاء ومرسلین وملائکه
مقربین از اهل سموات وارضین واز انجمله آنست که آمده است که گفت حضرت آدم علیه السلام را انا آدم من فخرم ومانا خبر شیخ
عزالدین بن عبدالسلام گفته رحمة الله علیه از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت ونقل کرده نشد که

وی تعالی خبر داد هیچ یکی را از انبیا مانند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفوراند و
تعذیب انبیا جائز نیست ولیکن به تصریح خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدان و تصریح آن مخصوص
بحضرت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال است می پردازد و به شفاعت
و مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان میکوشد صلی الله علیه وآله وسلم و کلام درین آیت سابقا گذشت و از آنجمله
آنست که قرین وی اسلام آورده و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و
قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ترا هم اینحال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد
و یاری داد مرا پروردگار من بر وی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن
انقیاد و اطاعت و عدم نفاذ تصرف او است بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام
است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله آنست که جائز نیست
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را ابو وردی و حجازی در مختصر روضه و قوت گفته اند که نسیان نیز جائز نیست
حکایت کرده است این قول را نووی در شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی تفصیل و ذکر
اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و شرائع و وحی است
و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است
و منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن و معلوم است به یقین عادت
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب
که باشد و در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال جائز است و وقوع آن در نماز بعضی سهو
پس چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک است سعادت اقتدار و بقای حصه
بشریت و کمال خلقت و صورت وی صلی الله علیه وآله وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان
اینعالم و ماسوای حق میشده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح ازین عالم است والله عالم بحقیقة الحال
و اما خطا اگر مراد بآن خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در فدای اساری بدر کما قالوا الا
آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم تقریر نمیکردند بخطا بلکه متنبه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت
هرگز واقع نشده چنانکه متردد گردد که دو رکعت گذرانیده شد یا سه و فرمود شک از شیطان است و از آنجمله آنست
که میت سوال کرده میشود از آنحضرت در قبر و گفته میشود که چه میگفتی تو درین مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث
کذا قالوا و ازین کلام معلوم میشود که امتیان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از ایشان در قبر و استثنای وی واقع میشود

باین کلام میسان قول که بعضے علما گفته اند که سوال قبر از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم
که در عالم برزخ ایشان را تخصیص و تطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت می برند کذا قالوا والله اعلم و از آنجمله آنست
که جائز است سوگند خورده شود برائے خدای عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیرا و از ملائکه و انبیا
و غیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام گفته باید که مقصور بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی
نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکر فی المواهب اللدنیه و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج
صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آنحضرت و از جهت
آنکه ایشان ازواج اویند در بهشت و فرموده ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً
و در روضة الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبیدالله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا بیرون
رود عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس نازل شد این آیه و در بعضے کتب گفته اند که بر پیشتی طمع کرد در عائشه
صدیقه رضی الله عنها پس خواندند بروے این آیت و ممنوع شد از آن و این در ازواجیست که ایشان را
مخیر گردانیده در اختیار دنیا و زینت آن را خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا
افتاد از آنحضرت در حل آن خلاف است و امام الحرمین غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات
با آنحضرت بودند حرام اند بر غیر وی و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم امهات در احترام و
اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند
بنات آنحضرت اخوات مومنین است بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب حرمت ازواج آنست
که آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدة وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت
را بی تخییر کرد چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در تهیگاه او بیاض پس جدا کرد
او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بران و قول دیگر حرام نیست و امام
الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در زمان
عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر داد نه بوے که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
از رجم او و در روایتے که مفارقت کرد بعد از دخول نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر
مفارقت کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله
وسلم و حرام نیست اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از ان قبیل است که در فوائد الان فائده
نیست جز علم باحوال شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقاً و از آنجمله آنست که حرام
بود رویت اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان

کشف روی وکف دست اگر برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جائز است سائر عورات را افتی به القاضی و گفته
که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بلی خلاف در وجه و کفین و جائز نیست مر ایشان را کشف آن در شهادت
و جز آن و نه اظهار شخوص اگرچه در آنچه ضروری باشد مثل براز و استدلال کرده است بآنچه در موطا است که چون وفات
یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وے و زینب بنت جحش را
ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وے و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده
که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و تحقیق بودند
ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان
و ایشان مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین بمعنی عدم اظهار اشخاص
ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست آیا نفی
فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام اوست یا اظهار اداخل ضرورت سازد خفته بود ظهور اشخاص امهات المومنین
در حج و طواف ثابت است و در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما یعنی گروه
نساء می کشادیم روی و چون میدیدیم که مردمان میرسند می انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف
ام المومنین صفیه در هجوم طواف نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بهر تقدیر ظاهر آنست
که شخص ظاهر بود و ارتکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزے بر بالای خود داشته باشند بعید است واما در استماع حدیث
تواند که در پرده میکرده باشند و از عبدالواحد بن امین از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه و بروی درع بود
سطبر و ظاهر این در رویت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزے که جائز است بر زنان از کشف وجه و کفین
بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم فتدبر و از آنجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده میشوند
بسوے وے فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی کرم الله
وجهه برآمده و در حدیث در شان حسنین رضی الله عنهما آمده که هذان ابنای اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و در حدیث
دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها
مے فرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و می چسپانید بخود و در امام حسن فرمود ان ابنی هذا
سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در سجده آمده بر پشت مبارک آنحضرت صلی الله
پس آنحضرت سر برنداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفتند گردی آمده بسوے
تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شده مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود دلالت آیت
مباهله نیز اشارات باین معنی است و از آنجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز

قیامت مگر نسب من و سبب من مراد بنسب ولادست و بسبب ازدواج ولهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بنت فاطمه را
بامیدواری اتصال بآنحضرت باین و این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از انجمله آنست که تزوج
کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید آن مرد را که بالای
وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان شده
در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد صلی الله
علیه وآله وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمی گیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح می کند دختر ابی جهل
را و شما هیچ نمی فرمائید پس آنحضرت برخاست و بمنبر بر آمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را تا م داماد آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید با و نگاهداشت
رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را و اینکه
فاطمه را من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمی شود دختر رسول خدا و دختر
دشمن خدا در حباله یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس ازان نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
آمده عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر
فاطمه مادامت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کنی فاطمه را که لازم می آید ازان آزار من
و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت ایذا است جاری
گردانیده شد در جمیع بنات فتدبر و از انجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که بیقین
صحیح است و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را باعتراف آنکه این محراب در زمان
آنحضرت بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب که الآن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود
صلی الله علیه وآله وسلم بلکه تغییر داده شده است از آنکه بود کافر نگردد و در روایات آمده است که دور کرده شد
حجابها که درمیان بود میان وی آنحضرت کعبه را و بنا کرد محراب بمثابه عین کعبه و از انجمله آنست که هرکه دید آنحضرت
را در خواب دید او را حقا بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثیل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند بر آمد
و او را قدرت نداده اند که بر آنحضرت درین باب افترا کرده و در روایتی آمده که فرمود من رآنی فقد رای الحق
مراد همین دیدن در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رآنی فی المنام فقد رآنی یعنی اگرچه حق تعالی
شیطان را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد بر آید لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر آید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت

خدا است حتی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد و افترا کرد و بازمی داد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و
ضلالت است هر دو و در اینجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام انبیا را
و شیطان متمثل نمی تواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله
علیه وآله وسلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند هر صورت که کسی
وی را بشناسد و ببیند و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر آن مقدر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بران صورت بوده در مدت عمر خود و بعضی تنگ گرفته که بصورتی ببیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی
اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین
که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده
اگر بصورتی وصف کردی که نبود آنحضرت بران صورت می گفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این
حدیث صحیح است والله اعلم و کسیکه با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن
بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گفته اند که دیدن بصورت خاص
صفت معلومه وی ادراک حقیقت اوست و در غیر آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور محققان بر آنند که هر صورت که ببیند آنحضرت را
دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت در حال آئینه است که آئینه خیال صاف تر و به اسلام منور تر و فتح
درست تر و کامل تر کلام در تحقیق این مقام بسیار است و در شرح مشکوة جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده
که من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة یعنی کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است که ببیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه
کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امید داد حصول این دولت را
وجه تخصیص برویت در منام چیست مگر که گویند این رائی را رویتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی
گناهگاران بشومی گناه خود محروم باشند از رویت جمال جهانگاه و بعضی مواطن بخلاف این رائی که از حرمان و خذلان
محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت و ثبات اوست و این مخصوص است باهل عصر وی
صلی الله علیه وآله وسلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت
نیز مشرف خواهد شد و این معنی اظهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و گفت پدر من پیر است بملازمت شریف نمیتواند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرمود من
رآنی فی المنام فیرانی فی الیقظة و تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان و مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه
بیگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجایی رسید که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یقظه بعد از موت خلافست و صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است

جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله الازهری الحسینی رضی الله عنهما آورده که گفت حاضر شدم مجلس شیخ
شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه و بودند در مجلس او نزدیک ده هزار مرد و نشسته بود شیخ علی بن هیتی در پیش
شیخ زیرا که مقری بود پس گرفت او را پینکی و خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه
شنیده نمیشد از ایشان مگر نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد در پیش وی و دست شیخ
علی هیتی با ادب و تیز میکرد نظر با در وی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب
گفت نعم فرمود پس از آنجهت تادب ورزیدیم و فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت
وصیت کرد بملازمت تو گفت شیخ علی بر دوم آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و قد است کرده شده
که مرد در آن روز هفت مرد از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب لدنیه از نقل اقوال مشائخ در رویت شریفه آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در یقظه برقاعده علم و اقوال علما در دفقه از شیخ عبد الرحمن بن ابی الاهدل نقل کرده است که رویت آنحضرت
شریفه در یقظه مر اورا استوار شده و بدان اخبار حاصل باین علم قوی است که نفی است از آن شک و شبهه و لیکن
واقع میشود مر ایشان را بحسب حسن و خصوص حال از جهت دیدن جمال که ضبط نمیتوانند کرد آنرا بعبارت مراتب ایشان و
در آن رویت متفاوت و در سادات است و بکلمه در منام می بینند یا در یقظه بحسن آنرا بلفظ خیال می کنند و کامان خیال
می بینند و آثار رسول گمان می برند بلکه در بیداری بین النوم و الیقظه است گاه ایست قلوب که هیچ تا علم برای هم
و تیز جبر و خالص اشاد گردیده است لذا مشاهده و شعور رود داده دنیا و اهل آن مطالعا و مشتاق و عاشق جمال شریفه
اوئیند و دوست میدارد یکی از ایشان که بیرون آید از تمام اهل و آل خود و بینید پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم
چنانکه شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی و تصور کنند
در عالم کرده کلام میکند در حالت ذوق و انسلاخ از علائق جسمانیه و حکایت میکند از شیخ ابی العباس مرسی که
گفت اگر پوشیده شود جمال آن حضرت یک چشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و امثال این محمول بر دوام مشاهده
و حضور است و رعایت سنن و آداب و سلوک مشایخ او حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر طریقه قول وی صلی الله علیه
و آله وسلم الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و گفته اند مستغرق را احوال در عقب حکایت شیخ ابی العباس مرسی که این
تحریر کسی است که واقع میشود با ایشان در کلام مشائخ و مراد آنست که محجوب نیست بحجاب غفلت و نسیان ازو بلکه
دوام مراقبه و حضور و استحضار در اعمال و اقوال و اراده نکرده که محجوب نیست از روح و شخص آنحضرت چه بود بر آنکه
آن مستحیل است والله اعلم این خلاصه و حقیقت عبارت مواهب است که نقل کرده است در آنکار و ولیکن
گفته شده بیکن تنبیه از اهل علم که ان الصدق و الیقین و خلاصه سخن که روایت الهی و شهود گرده از مراقبه و حضور
وظیفه های شوق و غلبه محبت و دیدن بچشم خیال و تصور مثالی مرتبه ایست که ارباب طلب و اصحاب سلوک را بدانستن

محفوظ اند سخن در رویت میرود در صورت و مثال و همچنانکه جائز است که در منام جز بهر تشریف آنحضرت متصور و متمثل گردد
بی شوب تمثل شیطان در تیقظ نیز حاصل گردد و آنچه نائم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه به بیند چنانکه از حکایت بهجة
الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل
عبا پوشیده حج می آیند و تلبیه میکنند حمل این حال نیز بر منام و مبالغه در یقین خلاف ظاهر است و تمثیل بگوئی
بصورت ناسوتی امری مقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشند و لازم
نمی آید که ایشانرا در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند و اگر فقهای از عالم حس
باستیلاء ذکر اثبات کنند سبب ثبوت نوم بانفی غیبت و نوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ
و اینجا غیبت حواس باستیلاء ذکر و شهود است و در یقظه است نه در نوم و با جمله دیدن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی میشود و در یقظه نیز مینماید و آن شخص شریف که در مدینه
در قبر آسوده و مخفی است همان متمثل میگردد در یک آن متعدد بصور متعدده عوام را در منام و خواص را در یقظه
و صاحب مذهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد و قائل است بآنکه منکشف میگردد بایشان اشیاء در عالم
علوی و سفلی متشکل و متشبه میگردد و بر وی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص
در بیداری می یابند و هر چه آنها را بکسب حاصل شود اینها را بوهب و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل تنبیه
اگرچه رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در منام حق و ثابت است بی شک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه
رائی بشنود از احکام عمل بآن نمی کند نه از برای شک در رویت بلکه از برای آنکه از رائی ضبط مفقود است
در حالت نوم کذا قالوا و مراد احکام شرعیه که مخالف قرار داده دین است و الا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد
در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت وی نموده
و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم او لا و در رویت
که در یقظه است بعضی مشائخ نیز چنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام
نهادن بنام شریف وی میمون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق پس امر میکند
حق تعالی ایشانرا به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز ما اهل و مستحق شدیم ما بهشت را و حال آنکه
عمل نکرده ایم که جزا دهی تو ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام
بر نفس خود که در نیاید آتش را کسیکه نام او احمد و محمد است و نیز روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی
با آنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو و از علی بن ابی طالب

رضی اللہ عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود و حاضر شود بروے کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه
پاک کند خداے تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دوبار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده
که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود دیگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شوند قومی براے مشورت و در ایشان
کسے بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هرکرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
کند و به بهشت در آرد قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم * کاتب حروف یکبار
حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بایستاد حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبدالحق سلام
میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت نتیجه این تسمیه
است که کردند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف و در تکنی بکنیت آنحضرت که ابوالقاسم است اختلاف
است خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضے از جمع میان تسمیه و کنیت منع کرده اند و برخی افراد را تجویز نموده و این قول
اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است در مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است مطلقا و امام
مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا و مذهب ثالث جائز است مر کسی را که نام وی محمد نیست و کسیکه تجویز کرده
است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وهو الاقرب انتهی و از جمله
آنست که مستحب است غسل و تطیب براے قراءة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بلند
کرده نشود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
زیرا که کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در عزت و حرمت مثل کلام اوست
که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند
مردم بمالک رحمه الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند
مسائل میخواهیم خود بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد
از درون جواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل میکرد و جامه نو می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکرد بعود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و می گویند که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و بتحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر تحدیث بر غیر طهارت را
و بود اعمش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی
و سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وے لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة
حدیث قیام نکند کسے را که در آید زیرا که درین قلت ادب است با آنحضرت و قلت احترام است مر او را و قطع حدیث اوست

یا احادیث که در فضل آنحضرت وارد و یافته و بعضی از محدثین گفته اند که خیریت در فضیلت مخصوص با صحابه است
آنحضرت بود و صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از آنحضرت و غیر از قول او است و حق آنست
که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است اصحاب کرام را و کسی دیگر ندارد و احادیثی که در فضل
آنحضرت وارد شده و اثبات شده دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه در یؤمنون بالغیب بایں وجه تفسیر کرده اند
والله اعلم و از آنجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بقول خود
السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آن است که سلام بغیر آنحضرت مخصوص
واقع نشده است پس آن معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است گفت بودیم ما چون
میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام
علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی آورد بما فرمود مگوئید السلام علی الله چراکه خدا خود سلام
است یعنی سلام اسمی است از اسمای او تعالی و سلامتی بخشندگان است از آفات و سلام بمعنی دعا و عدم خوف و احتیاج
است معنی ندارد و چون بنشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین که چون این را گفت رسید بهر عبد صالح را
که در آسمان و زمین است الحدیث پس در اینجا تخصیص داده شد سلام بر آن حضرت و دیگر انبیا عموم گذاشته و
اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است نیز وجهی دارد و چرا این میگویند که چون
در اصل شب معراج درود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم بعد از آن همین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام
علی النبی می گفتند بصیغه خطاب والله اعلم و در بعضی کلام عرفا افتاده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود
روح مقدس آنحضرت و سریان وی در ذرات موجودات خصوصا در ارواح مصلین است و آنچه در این حالت
از شهود و وجود و حضور او آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود بامید درود فیوض انوار و فتوح روحی صلی الله علیه و آله
وسلم و از آنجمله آنست که واجب است بر کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد و شاهد این حدیث
سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس جواب ندادم
من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است
خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی میشود
تارک آن آیا نماز باطل می شود یا نه صاحب مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعتی از شافعیه بآنکه باطل نمی شود
بعضی برآنند که باطل می گردد و از حدیث چیزی معلوم نمیشود والله اعلم و از آنجمله آنست که در [illegible] گفتن [illegible]

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ دروغ گفتن بہ غیر او نیست و ہر کہ دروغ بربندد بر آنحضرت قبول کردہ نمی شود روایت وی
ابداً اگرچہ توبہ کند چنانکہ ذکر کردہ اند جماعہ از محدثین و از سعید بن جبیر آوردہ اند کہ مردی دروغ گفت بر آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی اللہ عنہما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی
پدر امام الحرمین بآن رفتہ کہ تعمد کذب بر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ائمہ او را
درین قول و حق آنست کہ دروغ بستن بر آنحضرت فاحشہ عظیمہ و موبقہ کبیرہ است لیکن کافر نمی شود صاحب آن
تا استحلال نکند و توبہ اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شہادت و روایت
واللہ اعلم و از انجملہ آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معصوم است از ذنوب کبیرہ و صغیرہ عمداً و سہواً
بر مذہب مختار است و ہمچنین انبیا علیہم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق ہمین اجمال است و از انجملہ آنست
کہ جائز نیست بر آنحضرت جنون زیرا کہ این نقص است و نہ اغماء طویل و ہمچنین انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین
تنبیہ کردہ است سبکی بر آنکہ اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبہ اوجاع است بر حواس ظاہرہ نہ بر قلب
زیرا کہ وارد شدہ است کہ خواب میکند چشمہای ایشان نہ دلہای ایشان و چون نگاہداشتہ شدہ است دلہای ایشان
از نوم کہ سبکتر از اغماست پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و ہم سبکی گفتہ است کہ جائز نیست انبیا را عمی زیرا کہ
این نقص است و اعمی نشدہ است ہیچ پیغمبرے ہرگز و آنچہ مذکور است از شعیب ثابت نشدہ و اما یعقوب را
حاصل شدہ بود بر وی پردہ و برطرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول حق سبحانہ وابیضت عیناہ من الحزن گفتہ
است کہ غالب شد بر وی بکا و نزد غلبہ بکا بسیار شود آب در چشم گویا سفید شدہ است بسفیدی آن آب و دلیل
بر صحت آن قول آنکہ تاثیر حزن در غلبہ بکاست نہ در حصول عمی بعد از آن گفتہ است اختلاف کردہ اند کہ وے
علیہ السلام عمی شدہ بود بالکلیہ پس گردانید او را حق بصیر در وقت القاء قمیص یوسف علیہ السلام و بعضی میگویند
کہ ضعیف شدہ بود بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراہن یوسف بروے
مبارک افگندند قوی شد بصر وی و رفت نقصان آن و پوشیدہ نماند کہ تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکہ وی نقص است
معلول است بآنکہ طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاہای کہ بر ایوب علیہ السلام عارض شدہ و قصہ عمی شعیب
علیہ السلام مشہور است حکم بعدم ثبوت آن محکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لہذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل گفتہ است
کہ نہ دید یعقوب شش سال تا کشف کرد او را قمیص یوسف و قول امام فخر کہ تاثیر حزن در غلبہ بکاست نہ در حصول
عمی جوابش آنست کہ تاثیر حزن در غلبہ بکاست و تاثیر غلبہ بکا در عمی پس بواسطہ تاثیر حزن در عمی نیز باشد مشہور
آنست کہ ہیچ پیغمبرے اصم نبود و اما بعضے از ایشان اعمی بودہ اند واللہ اعلم و از انجملہ آنست کہ ہر کہ دشنام کند آنحضرت
را تنقیص کند بوجہی از وجوہ بصریح یا کنایت واجب است قتل وی و درینجا اتفاق است اختلاف در آنست کہ

این قتل بطریق حد است و بالفعل باید کشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت ردت که توبه باید جست و اگر توبه آورد
بخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیریست که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد در میگذرند و تحقیق این
در آخر کتاب بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و ازانجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هرکرا بهرچه میخواست از احکام
اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وآله وسلم بهرچه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی
جدا باشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که آنحضرت
خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد ابتیاع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که
فروخته ام و هرکه از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدا الا حق نگوید مگر اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه
آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم
ما ترا گفت یا رسول الله بالتصدیق میکنیم ترا بر خبر آسمان آیا تصدیق نکنیم بر این اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل
کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت بر
مردی که معروف است نزد ایشان بصدق بر هرچه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
اعرابی بعلم خود و جاری ساخت شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس در معنی حکم بشهادتین
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را که از فضلای صحابیات است در نیاحت بعد از نزول آیت
مبایعت نسا که در آنجا واقع شده است ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدهند
مرا بر نیاحت و چاره است و چاره نیست مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را
در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را و تخصیص است مر او را در نیاحت آل فلان خاصه و شارع
را میرسد که تخصیص کند هرکرا خواهد بهرچه خواهد چنانکه رخصت کرد اسماء بنت عمیس را بترک سوگواری کردن
جعفر بن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه ماتم بپوش سوگوار باش بعد از آن هرچه خواهی کن و چنانکه
رخصت کرد ابوبرده نیار را اجزای ضحیه بعناق جذعه و قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هرکه ذبح کند پیش از نماز
از قربانی محسوب نیست ابوبرده گفت یا رسول الله من شاة خود را ذبح کردم پیش از آن و گفتم که امروز روز اکل
و شرب است پس خورانیدم اهل و عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر عناقی که بهتر از گوسفند گوشت
دو شاة آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو غیر ترا و چنانکه تزویج کرد زنی خود را
بر کسی و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است وان امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت قبول
نفرمود و مردی فقیر ایستاده بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر

بیکی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم
چند سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که با تست از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آنرا و نمی باشد
قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس تب زده شوند و اجرت
مضاعف اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پرسش
احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد
بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد بر لحد وی در لحد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و
این هر دو امر جائز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه از شقران بود مولی رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از انجمله آنست که زمین تاریک نشد بعد از وفات
آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه در معاش حیات بود و از انجمله آنست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه و آله وسلم
و همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و از بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از
چهارده سال بجهتی کشادند همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب آن بود که می خواستند که پسر برادر زاده ایشان را
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را بیشتر در قبر بزرگان دفن می کنند
و ظاهر آنست که ناخوردن زمین جسد شریف را کنایت است از حیات و این مخصوص بآنحضرت و حضرات انبیا
صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه و آله وسلم از جهت انچه
ترکه وی در ملک وی نیست بعضی میگویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقة و صرف کرده میشود
بمصارف که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دران صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و صلحا و مصالح
مسلمین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که وصیت کند بجمیع مال
خود و غیر وی جائز نیست مگر بثلث و همچنین حکم تمامه انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد در قول حقتعالی و ورث
سلیمان داود و قول وی سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکند در قبر شریف
باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند
مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان
شنیدم و نماز ظهر گذاردم و همیشه شنیدم اذان و اقامت در قبر پاک هر نماز تا آنکه گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم
اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر
یا در جای معین باشد چنانکه خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای معین نبود بعضی گویند که با جسد شریف

در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب
نیست حبس جسد شریف در آن جوابش آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن هفتاد در هفتاد چه جای قبر
شریف سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که فسحت آن از دائرهٔ قیاس بیرون است و اگر گویند که
فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعهٔ قبر جوابش آنکه کدام بهشت باشرفتر بقعه‌تر از قبر شریف
باشد اگر آنحضرت در آنجا بود امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریفه
کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی که بر کعبه معظمه و عرش عظیم نیز لائق هیچ مومن را که توقف
کند در آن و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب که اذان شنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی
علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تائید میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و در حدیث
دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی از بنی اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن
مجید ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت
انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع واقع است بر آن جوابش آن که اگر آنحضرت چشید
درد موت و مرد بعد از آن زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم ترم نزد خدا از آنکه
بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت
علیه السلام زنده است بحیات جسمانی دنیاوی همانکه حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی
اخروی است و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه
در آن عالم با همه ابدانی که حکم ظروف دارد و نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است
که می چرند در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسیده نشده
خاک نگشت و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گذاردن تقاضای جسدی میکند و صفات مذکوره در انبیا و شب معراج
همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشد بهمه صفتی که در دنیا بوده تن را احتیاج بطعام
و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنها را در بعض احکام دیگر باشد و احتیاج
بطعام و شراب و مثال آن امر عادی است و حال در آنجا بخلاف عادت باشد و تواند که روائح و مشام و امثال آن از
ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است یرزقون فرحین و اگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست
چنانکه در حدیث ابیت یطعمنی ربی و یسقینی والله اعلم و سوای شک نیست در ثبوت آن مر انبیا را بلکه سائر اموات را که صحیح و اعلا
در احادیث آمده است نماز میگذارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن دار عمل نیست و در آنجا

تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند گوییم آنکه عالم برزخ نسخه وجاری است بروی احکام دنیا از اشتغال اعمال و زیادت
اجور وگاهی حاصل می شود عمل فی تکلیف به سبیل تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است
بلکه در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند و در شان قاری قرآن واقع شده رتل وارتق و از این قبیل است سجود
حضرت سید انبیا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وقت فتح باب شفاعت و بعضی از علما گفته که حال آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم باقی است بر آنکه وی قائم است بر نفقه وصیغ عد کرده این را از خصائص نقل کرده است امام الحرمین
که آنچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و انفاق میکرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و
خلافت وی بر اهل و خدم و سائر مصارف وی و ابوبکر صدیق دانست که حال باقی است بر ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و این قول تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این زائد است بر حیات شهید و بعضی گویند بزوال ملک
قول او ما ترکنا صدقة صادق است بر هر تقدیر والله اعلم و این بحث حیات انبیا جا به جا مذکور شد و اخبار یافته متقریب
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر کتاب در باب وفات انبیا و هر دو ثابت شد هم اگرچه موجب تکرار
است لا باس تا این مسئله موکد و متقرر گردد و از آنجمله آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند
او را صلوة وسلام دا آورده چنانکه روایت کرده است احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم از ابن مسعود ان لله
ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام مر خدا را فرشتگان است که میگردند در زمین میرسانند مرا از امت
من سلام و در دلائل ابی نعیم از عمار آمده که خدا تعالی را فرشته است که داده است قوت شنیدن سخنان همه بندگان
پس هیچ یکی از بندگان که درود میفرستند بر من مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و از آنجمله آنست که عرض کرده میشود
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعمال امت و استغفار میکند مر ایشان را روایت کرده است ابن المبارک از سعید
بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام و میشناسد آنحضرت ایشان را بسیمای
ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت آنچه نیک است می بینم و آنچه بد
است عرض میکنم بدرگاه خدا و چه پوشیده نیست عرض نکردن خواهد بود گویا صفت الهی جاریست چنانکه اعمال را بعد از عرض کردن
شستن می باید و آنچه عرض کرده نمیشود محو و ساقط کرده میشود و از وجه اعتبار فافهم وبالله التوفیق و در حدیث کعب احبار
آمده است که هر گاه و بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند و گرد میگیرند آنرا و میزنند بازوهای خود را
و چون صبح شد میگردد آن حضرت قبر شریف بپردازند و آیند همان این فرشتگان و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل
بمعنی بردن عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بیرون آمدن است پیش محبوب یعنی بردن آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم به درگاه عزت و از آنجمله آنست که منبر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد شریف است
بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و منبر من بر ترعه است از ترع جنت و ترعه در

تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بجای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدمی الآن بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت
دیگر آمده که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب
در حوض از آنجا درآید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک
بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست
و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که سرور انبیا مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده
فرمایند و بر کنار حوض کوثر که ترعه جنت عبارت از آنست برپا دارند برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و گروهی بران رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر
که در مسجد شریف است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من
روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر از این کلام همان منبر است که از برای تجدید
روضه مقدسه مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینة و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی از این علما
در آنکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و نصوص موجود است و قدرت صالح و شامل است هر چیز را و هرچه
خبر داده بوی مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجبست فتدبر و از آنجمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی
روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی و منبری و در بیان تاویل کرده اند بعضی گفته اند
که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و دعا است آن حاصل
است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا بر تو اشارت بآن کرده شد
خصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار اذکار مجالس جنت آثار مقتطفات و اقتباس میشود
و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در این مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده الجنة تحت ظلال السیوف
والجنة تحت اقدام الامهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بریاض جنت و نزول رحمت و ایصال
بروضه بهشت و ترتیب ثواب بران شامل تمامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص این مسجد شریف و منبر منیف
نیست و اگر حمل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از جنت کنند نیز خالی از بعدی و تکلفی نیست حق آنست که کلام
محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین حجره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که
فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند و در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانکه ابن فرحون
و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علمای بادیه نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر
علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند و ابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است فرموده است که احتمال دارد که

عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خویش برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مراتب فضل و
علو مرتبت این مقام است یا چنانکه رتبه جلیله ابراهیمیه بحجری از احجار جنة امتیاز یافت حضرت حبیبیه محمدیه بروضه
از آن اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر نسبت سائر اجزای اراضی دنیا در آید چندان عجب نباشد زیرا که
تا انسان درین نشأه محجوب بحجب کثیفه طبیعت و محجوب بحجاب عادت بشریت انکشاف حقائق اشیای و ادراک
امور آخرت از وی نیاید و توهم نکنی که چون این بقعه شریفه از روی حقیقت روضه از ریاض جنت باشد باید که
تشنگی و برهنگی و امثال آن که منافی آن خواص و لوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه ان لک ان لا تجوع
فیها و لا تعری الآیه چه تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال و انفکاک پذیرفته باشد
و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام چیست که گوئی در اینجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که امثال این امور بی تمام
خبر ثابت نشود و چون در شان رکن و مقام دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و تسلیم ایمان آوردن بدان وجه افتاده
و در غیر آن چنین است گوئیم دلیل و شاهد خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست و همانکه حقیقت رکن و مقام باخبار
آن صادق و مصدوق معلوم شده کذلک حال روضه شریف و منبر منیف نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل آیند در هر
دو جای ممکن است و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت شد وجه الفرق والله اعلم و منه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو
بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جدیر و حقیق و از آنجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می شکافد
قبر او و بیرون می آید بسوی محشر یعنی حاضر میشود در موقف قیامت و نخستین کسی است که شفاعت کند و نخستین کسیکه میکوبد
در بهشت را و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیم من باب جنت را در روز قیامت و استفتاح
میکنم پس گوید خازن جنت بک امرت ان لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ یکی را پیش از تو
جائز است که در یک بلند قسم باشد و همچنین احسن اللغات در فواتح محبت و نخستین کسیکه می در آید در بهشت و نخستین کسیکه
میکشاید در شفاعت را و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حشر کرده میشود سوار بر براق و که و شهادت
داده شود از اعلم و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده شوند مردم روز قیامت پس می باشم من و
امت من بر تل یعنی مقام بلند و می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت بر راست عرش که نمی ایستد در آنجا هیچکس
و بمقامی که رشک میبرند بوی اولین و آخرین و از آنجمله آنست که داده میشود او را مقام محمود و بعضی که از ائمه تفسیر است
گفته مراد باین جلوس آنحضرت است بر عرش از عبد الله بن سلام آمده جلوس بر کرسی و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستایش
او را هر که ایستاده است در وی تا هر که می شناسد او را و این مطلق است در هر مقام که متضمن است کرامت را و مشهور گفته اند
که این مقام شفاعت است و کلام درین مقام در فضائل آنحضرت جائی که در آخرت ظهور یابد ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست

که داده شود او را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت عظمی عام میان اهل موقف وقتیکه می آیند بروی بعد از انبیاء و رسل
و را و حال قومی در بهشت بی حساب و رفع درجات مر قومی دیگر را و بیاید تفصیل در محلش و از آنجمله آنست که وی صلی الله
علیه و آله و سلم لواء حمد در دست وی باشد روز قیامت و آدم و هر که جز اوست در تحت لواء او باشند و وسیله که اعلی درجه است
در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است و بالجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خداوند تعالی و پیشوای
ایشان است در روز قیامت چنانکه فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و انا اکرم الاولین والآخرین و بیدی لواء الحمد
ولا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی و از آنجمله آنست که چون میرود آنحضرت در بهشت برای استفتاح
ایستاده می شود برای وی خازن جنت و استقبال میکند برای وی و میگشاید در بهشت و میگوید نگشایم پیش کسی
پیش از تو و نی ایستم برای کسی بعد از تو و درین اظهار مزیت مرتبت آنحضرت است و خزنه بهشت همه خادمان اویند
و او در رنگ پادشاه ایشان است بحکم پروردگار عز و جل و از آنجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی
بکوثر سیلان میکند در ان قدر یاقوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر است از شیر و در روایتی سفید تر از برف
و کوزه های آن بیشتر است از ستارها و بعضی گفته اند که هر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد بقدر فضل و مرتبت و کوثر آنحضرت
عظیم تر و شریف تر است از همه و از آنجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب خویش ذکر کرده غفران انبیا فرمود
زلتی و خطای که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرده و در شان آنحضرت علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تأخر خبر فتح را مقدم داشت و بعد از ان ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را
مستور داشت و تحقیق این مقام در باب دوم گذشت و از آنجمله آنست که هر چه انبیای سابقین را بعد از سوال عطا فرموده
وی را علیه الصلوة والسلام بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و در شان آن حضرت و
است وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری و در شان
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید الم نشرح لک صدرک و از آنجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم بمقام محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت و مقام محبت بالاتر از مقام خلت است و در اول باب
ذکر آن گذشته است و در آخر باب هشتم نیز کلام درین بیاید و بعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلمات
لطیفه گفته که خلیل از خلت است بمعنی حاجت و ابراهیم علیه السلام محتاج و مفتقر بود بسوی خدا پس از نجهت گرفت
او را خدای تعالی خلیل و حبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محب است و هم محبوب است و سادات
عرفا گفته اند که خلیل میباشد فعل وی برضای خدای و حبیب میباشد فعل خدا برضای او قوله تعالی فلنولینک
قبلة ترضاها و سوف یعطیک ربک فترضی و خلیل گاهی استعجال نمیکند برای لقای محبوب چنانکه آمده است که
چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم و گفت بپرس از پروردگار که [illegible]

و سابقان مقربان درگاه اند و درین صفات که فرمود تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر که در حقیقت سبب خیریت
اند اتم و اکمل و اسبق اند و بفضل صحبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مشاهده جمال جهان آرای او و اقتباس و استفاضه
انوار و آثار وی بواسطه مخصوص اند و از اینجا معلوم شد که اول این امت افضل است از اواخر خود و ترتیب هم از شارع
درین باب وارد شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و مشهور این است
است صحابه و تابعین و تبع تابعین و از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم میشود که ایشان را اتباع
تبع خوانند ثم یفشو الکذب مفسر باید بعد از ان فاش شود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق و تقوی و یقین
که در اوائل بود نماند و طائفه از صحابه اند که بخدمت یار مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و ایمان آوردند و بعد
در رفتند بکار و بار خود مشغول شدند و بامتداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه نکردند آنها که بتفضیل صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین مطلق قائل اند میگویند ایشان نیز کمالی حاصل است که موجب فضیلت است از من بعد هم و معلوم نمیشود
که مقصود این طائفه چیست اگر میخواهند که برکت رویت و مشاهده آنحضرت تا مه کمالی حاصل میشود که متاخران
ندارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان صحابه است و [illegible] قسمت با هم دیگر
که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل است از تمامه فضائل و کمالات [illegible] تفضیلی بواسطه
نیکیهای آن و بالکلیه صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود افضل از من بعد خود اند و این
اطلاق اسم صحبت بخصوص میباید اینجا عام اولی و این خلاف مذهب محدثین است که در صحبت بر رویت و ملاقات
اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی ازین باب مذکور شده است و شاید بعد ازین نیز تقریب افتد و فضائل
و خصائص این امت علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار در ان وارد و اتم و اکمل فضائل ایشان آنست که
امت محمد اند چنانکه وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمامه انبیا است سلام الله
علیهم اجمعین و مکارم اخلاق و محاسن صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند مخصوص اند بکمال دین و اتمام
نعمت چنانکه منطوق قوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور است
چنانکه ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه و آله و سلم و نعت وی ازان در باب چهارم و ذکر آنحضرت در کتب سابقه
گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت موسی علیه السلام یارب آیا هیچ کس هست
در امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان غمام و فرو فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود
خدا تعالی یا موسی ندانسته که فضل امت محمد علیه السلام بر سائر امم همچو فضل منست بر جمیع خلق گفت موسی یارب ببین
بنما مرا دیدن ایشان فرمود حق سبحانه نمی بینی تو ایشان را و لیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس
جواب دادند همه بیک آواز لبیک اللهم لبیک در حالیکه ایشان در اصلاب آباء و ارحام امهات بودند پس فرمود وی

سبحانه صلوتی علیکم و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید هر که
دریابد مرا در حالتی که گواهی میدهد که لا اله الا الله محمد رسول الله می آمرزم مر او را گناهان او را فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنت بجانب الطور
از ندا دنیاد بودی تو ای محمد یعنی در نشاء عنصری وقتی که ندا کردیم امت ترا تا بشنوانم موسی را کلام ایشان و در بعض
کرد این حدیث را قتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست آواز امت محمد پروردگارا
بشنوان مرا بار دیگر و آورده ابو نعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وحی فرستاد
حق تعالی بموسی پیغمبر بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است باحمد درآرم او را در آتش دوزخ گفت موسی
علیه السلام کیست احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام هیچ آفریده را گرامی تر بر من از وی و نوشته ام
نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در وی
او و امت او و ازین حدیث معلوم میشود که امت او و متابعت او پیش از انبیا و دیگر در بهشت در آیند و چه عجب
چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگرچه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت
افضل اند از انبیا باشد یا برابر باشد با ایشان حاشا و کلا زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود موسی چه کسانند امت محمد و
چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس فرمود موسی بگردان مرا خداوندا نبی آن امت فرمود
خدا تعالی نبی است از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خداوندا از امت آن نبی و از وهب بن منبه
آمده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی امی را که میگشایم بوی گوشهای
کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و مهاجر وی مدینه طیبه و ملک او بشام است
و ذکر کرده صفات آنحضرت را آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده
شده است برای مردم امر کنند بمعروف نهی کنند از منکر یگانه دانند مرا و ایمان آرند بمن و اخلاص ورزند بمن و
تصدیق کنند پیغمبران که آورده اند پیغمبران من نگرند آفتاب و مهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن
قلبها و چهرها و ارواح که اخلاص ورزند بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات
و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد باشند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان منند یاری
دهندگان دین من کینه کشندگان از دشمنان که بت پرستان اند نماز میکنند برای من ایستاده و نشسته و در رکوع و سجود
و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب ایشان کتابها
و شریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را و کسیکه دریابد ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و در نیاید
در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا اند

بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل میکنند مرا و چون نزاع کنند تسبیح میکنند مرا پاک میکنند رویها را و اندامها را می بندند
ازارها تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها قربانی میکنند بریختن خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است
راهبان در شب شیران در روز خوشا کسیکه با ایشان است بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل منست
میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام روایه ابو نعیم این فضل این امت مرحومه است در کتب سابقه پس استشعار
باید که برین صفات باشد که دلالت خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل درین صفات اوائل ایشان اند که صحابه
اند و من بعدهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود مر کسی از امتهای پیش
از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت
نیز با وی شریک اند در صفات و احکام و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست نسبت با امم سابقه اگرچه مر
پیغمبران را بود و استدلال کرده اند برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن آورده اند
که این چه او وضو مخصوص باشد با ایشان در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را آورده است که چون قصد کرد
آن کافر که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز گزارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد و نماز
گزارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو و در روایت
مسلم را از ابو هریره آمده که فرمود آن حضرت که این سیمائی است که نیست مر غیر شما را و از ظاهر حدیث احمد که در مشکوة
در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است و در امم سابق
چهار نماز بود جز عشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سائر امم و نگذارده
است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله نیز بر هیچ امم نازل نشده
پیش ازین امت مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص است نسبت با امتهای دیگر و آمین را نیز
از خصائص این امت داشته اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نبردند
بر ما بر چیزی چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت فرمود ما را خدای تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه
حسد میبرند بر سلام و آمین و از خصائص این امت است رکوع در نماز روایت است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین
نمازیکه رکوع کردیم ما در وی نماز عصر بود پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نمیکردی فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم باین امر کرده شده ام و ازین حدیث معلوم میگردد که در اوائل در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و
نصاری نبود پس ازان امر شده و واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع بسجده و تسبیح در ان [illegible]
حضور و وجود خشوع و لیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین

بهتر از هزار ماه است و قیام در یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام در تفسیر این در محل خود
بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا بر امم سابقه نیز بوده و آیهٔ کریمه کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر دران است که بر امم سابقه نیز مکتوب بوده و ابن
ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه چنانکه بر ما و در اسناد این حدیث مردی مجهول
است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است
و از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستجلب صلوات و رحمت است از پروردگار ایشان
و سبب اهتدا است مر ایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که
که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول انا لله و انا الیه راجعون است نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده
میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین این قول
موجب و موهم ترجیح است این امت را بر انبیا و بتحقیق فرموده یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این معنی
استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شده این امت در استرجاع چیزی
که داده نشده اند امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خدا تعالی برداشت ازین امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تشدید
در تکلیفهای شاق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضاء خاطیه و قطع موضع نجاست
و قتل نفس در توبه و مثل آنکه هر کسی از بنی اسرائیل که میکرد گناه در شب نوشته می یافت وقت صبح بر در خانه خود
که کفارت این گناه این است که برآری هر دو چشم خود را پس می برآورد و از انجمله آسان گردانید پروردگار ما
است بر ایشان از آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان و تنگ گردانید بر ایشان و در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده نتوانند
گزارد نشسته نماز نشسته بگذارند و مباح گردانید افطار و قصر در سفر و گشاد بر ایشان در توبه را و مشروع گردانید
مر ایشان را کفارات در حقوق الله و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
هیچ آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از انجمله آنست که خدا تعالی رفع کرده است
از ایشان مواخذه خطا و نسیان و آنچه اکراه کرده شود بر آن و حدیث نفس که آن را اظهار نکرده بسبب خواستن تحقیق بود
بنی اسرائیل چون فراموش میکردند چیزی را از انجمله که امر کرده شده بدان یا خطا کرده تعجیل میشد بر ایشان عقوبت
و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب برابر آن گناه بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم که ان الله تعالی رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرهوا علیه رواه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه
فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق فراموش شدن است چنانکه بوده دانسته را فراموش کرده بخود در دل

یاد دارد و لیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرده آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بکاری واداشتن
چنانکه ظالمی زور کرده گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نمیکنی میکشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است و بان
نداد در این مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه در اینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک بے اختیار در دل
افتاد و این را هاجس خوانند در اینجا اصلا مواخذه نیست هرکه باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان کرد و گردید
در دل آنرا خاطر خوانند بعد از ان هم آنست که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است از این امت بلکه اگر نکرد یک حسنه
مینویسند بعد از ان عزم است که بجد است که بکند و لیکن از خارج مانعی پیدا گشت که نتوانست کرد و اگر مانع نباشد البته
میکند در این صورت مواخذه هست زیرا که این فعل قلب است و بر این محمول است قول وی تعالی وان تبدوا ما
فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم بر زنا نافیست و مواخذه بر وی مواخذه زنا نه بلکه گناهی است سر خود و گفته
کرده میشود آدمی بران و از خصائص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان اکمل است از جمیع شرائع متقدمه
و این عیانست که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست دران و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق
و محاسن افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال و جمال
و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر به شریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت از
قتل نفوس و تحریم طیبات و تحلیل عقوبات و تحمیل آصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود موسی علیه السلام
اقوی ظلم داشته خلق از شدت هیبت و غضب و بطش و اخذ چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود و آورده اند که از
تجلی که موسی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک میگذاشت تا از تاب قهر و جلال وی
مردم بیتاب نشوند و بود نفوس امت وی نیز شدید و غلیظ و مفتوح که جز به تکالیف غلیظه و احکام شدیده اصلاح
و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و بود شریعت عیسی علیه السلام
شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری قتال و اگر
بکنند عاصی میشوند و بود نفوس امت وی علیه السلام لین و نرم خود نبود بر ایشان آصار و اغلال و احکام شدیده
و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هرکه طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخساره چپ را بسوی وی و هرکه
نزاع کند ترا در جامه که پیرهن تست بده بان جامه ردای خود را و هرکه تسخیر کند ترا تا یک میل برو تو با وی دو
و مثل این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند چیزی است که از پیش خود پیدا کرده اند بے آنکه حق تعالی نوشته
و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و بود عیسی
علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان و پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین و رافت و رحمت را

شریعت او اکمل شرائع و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات ولهذا آمد شریعت
وی در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی وارد شده بالزام و ایجاب و گاهی بندب
و استحباب و در موضع شدت شدید و در جای لینت لین در جائی شمشیر میزد و در جائی عطا میکرد و گاهی عدل مینمود
و گاهی فضل مینماید چنانکه جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید و این عدل است و ثانی فمن عفا و اصلح فاجره علی الله و این
فضل است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به هم ایجاب عدل و هم تحریم ظلم
است و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید
هر طیب نافع را و تحریم اینجا رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی
الدین من حرج و گردانید ایشان را شهدا بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهدا اند بر امم خود و گردانید ایشان
را خیر امة اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضائل و کرامت و مراتب و درجات و تخصیص برحمت
من یشاء و هو ذو الفضل العظیم و از خصائص این امت آنست که اجتماع نمیکنند بر ضلالت و این حدیث مشهور است
باسانید کثیره آمده و مراد او شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که جمع نشود امت من
بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجیت اجماع و اجماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان
رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ
است اختلاف امتی رحمة و حیثیت بود در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگری بحرمت
و عیب نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب به
تسهیل امور دنیا و انتظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترخیص و توسعه امر
دین است و از خصائص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را و بر امم دیگر عذاب بود
چنانکه وارد شده است الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون
شهادة لکل مسلم و در روایتی که الطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکافرین و فرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه
در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام مشبع تر ازین آورده ایم و از خصائص
این امت است که بشهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت و در امم سابقه وقتی که شهادت
میدادند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه خیرا وجبت له الجنة و من اثنیتم علیه شرا وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت
اهل عدالت و صدق است که بی شائبه غرض و کذب باشد و از خصائص این امت است که اعمار ایشان قصیر و اعمال ایشان
اقل نسبت با امم سابقه و اجر ایشان اکثر و او چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش از شما بوده اند
از یهود و نصاری مثل مهمان شخصی است که مزدور گرفت یکی از بامداد تا نیمروز و دیگر از نیمروز تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یک

و در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان قائم است زمین و ببرکت
ایشان آب داده میشوند مردم نمی میرد هیچ یکے از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه
ابدال هم ازینجهت است و بعضے مشائخ عظام گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات ذمیمه را بصفات حمیده و
مسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتے از صفات کمال که اخص
صفات باشد شریک با وی علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگویند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل در جمیع صفات
حاشا و ابن عدی در کامل آورده حدیث دو کس ازین چهل تن بشام می باشند و هژده بعراق و چون امر الهی بیاید
مقبوض شوند قائم میشود قیامت و همچنین مرویست نزد احمد در مسند و ابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعاً آورده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که خیار امت من پانصد کس است و ابدال چهل اند نه پانصد کم میشوند و نه چهل هرگاه
بمیرد یکے دیگری عوض وی می آید و ایشان در تمام روی زمین میباشند و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان بر دل ابراهیم پیدا کرده است
دفع میکند خدا تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته میشود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را
بروزه و صدقه پرسید ابن مسعود بچه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیر خواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه
شریک اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از
معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد بنویسد او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه هر روز
ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان ابدال آنست که
زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد ایشان لعنت نمی کنند چیزی را از یزید بن هارون آمده که ابدال اهل علم اند و امام
احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد خطیب از کتانی آورده است که گفت
نقبا سی صد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجبا مصر
و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض
میگردد امر عامه دعا میکنند و ابتهال مینمایند در بر آمدن آن حاجت نقبا بعد از ان نجبا بعد از ان ابدال بعد از ان اخیار
بعد از ان عمد اگر مستجاب شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده میشود دعای غوث پیش
از تمام شدن مسئله و از خصائص امت آنست که ایشان می آیند در قبور با گناه و بیرون می آیند بے گناه پاک
کرده شده از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را رواه الطبرانی فی اوسط من حدیث انس و باین حدیث
استیناسی حاصل میشود بآنچه بعضے از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص این امت مرحومه است تا ایشان
صاف و پاک کرده بآخرت برده و دیگر عذابی بر ایشان نبود و از آنجمله آنست که ایشان مختتن کسی باشند که می فرستند

ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سائر امم و در حدیث آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنه
و من امتی و از انجمله آنست که خوانده میشود ایشان را غر محجل از آثار وضو و غره بیاضی که در روی اسپ باشد و
تحجیل بیاضی که در قوائم اسپ باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غر شستن
مقدم سر و صفحهٔ عنق و شستن روی و از انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند و در حدیث جابر آمده که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ یکی مردم مگر آنکه
دوست میدارند که از ما باشند و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرده او را امت او مگر آنکه گواهی میدهیم که وی رسانید
رسالت پروردگار را و در حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من و امت من بر تلی و از انجمله آنست که مر ایشان را علامت
و نشان سیما باشد در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اما این علامت در دنیاست یا
در آخرت دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند
صفرت در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار. قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد
بود که مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن حوشب آمده
که میباشد مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت
میکند بر نماز پنجگانه و از انجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد و البزار کذا فی
المواهب اینجا معلوم میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکوة نیز حدیث احمد
از ابی الدرداء می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بآنکه غر محجل اند
و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و می شناسم بآنکه سعی میکند ذریت ایشان پیش ایشان
شیخ ابن حجر در شرح میفرماید که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصائص امت محمدیه است
صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بران آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود
پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصائص باشد زیرا که یافته نمی شود چیزی
که معارض آن باشد انتهی و از انجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و جانب راستهای ایشان چنانکه منطوق
کتاب مجید است و نیز احمد باسناد صحیح و از جمله خصائص ایشان آنست که مر ایشان راست چیزی که سعی کردند ایشان برای خود
و آنچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی میکردند برای خود این چنین گفته
است و درینجا اشکال می آید بقول سبحانه و ان لیس للانسان الا ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست
جز از آنچه خود می نموده عمل کرده و جواب میگویند ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی
و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده میشود طفل در میزان والدین و شفاعت میکرده برای ایشان

و قبول میکند حق تعالی شفاعت آبا در ابنا و شفاعت ابنا در آبا بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم
اقرب لکم نفعا و بعضی گفته که احادیث بسیار دلالت میکند برین قول که مومن میرسد بوی ثواب عمل صالح از غیر وی
و در صحیح آمده که هر که مرد و لازم بود بروی روزه دارد از وی ولی وی و فرمود وی صلی الله علیه و آله و سلم برای کسیکه
حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود پس از آن بگذار از وی و از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف
کرد از برادر خود عبدالرحمن و اعتاق کرد از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله ام سعد مرد آیا تصدق کنم از جانب وی
فرمود نعم گفت کدام صدقه فاضلتر است فرمود آب دادن پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبدالله بن بکر
رضی الله عنه وصیت کرده بود که پیاده رود بسوی قبا پس مرد و نتوانست و فا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما
پسر او را آنکه برود از جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد باین انسان ابوجهل است و بعضی گفته اند عقبه بن
ابی معیط و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان کافر است نه مومن و بعضی گفته اند که این اخبار است
از شرائع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت که انسان راست سعی وی و سعی غیر وی هردو و صاحب کشاف گفته است
که سعی غیر خود نفع نمیکند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار باشد سعی غیر در حکم سعی نفس
از جهت بودن او تابع مر او را و قائم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمی کند وقتی که عمل کند آن غیر برای نفس خود ولیکن چون نیت
کرد برای وی در حکم شرع نائب و وکیل وی شد و قائم مقام وی گشت انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب
قراءت قرآن آیا میرسد بمیت یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است
و کثیرے از شافعیه و حنفیه بر آنند که میرسد و همین قائل است امام احمد بن حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام
همین است که میرسد بمیت هرچیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف و قراءت و ذکر و غیر ذلک و لیکن گفته که قراءت
بر قبر میت است شیخ شمس الدین قسطلانی گفته که صحیح حصول ثواب قراءت است از قریب و اجنبی و در ارشاد بخاری است چنانکه
نفع میکند صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام عبدالله یافعی رحمة الله علیه در کفایة روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ
عزالدین بن عبدالسلام را در خواب دیدند و چون که میگفتید یا حکم میکردیم در دنیا که ثواب قراءت قرآن بمیت نمیرسد آن را
معلوم شد که میرسد بخوانید و ثواب آن برسانید و فتوی داده است قاضی شمس الدین که اعتبار به قراءت قرآن بر سر قبر چنانکه است
چنانکه اعتبار برای اذان و تعلیم قرآن یا هرکه دعا کند میت را بعد از قراءت زیراکه دعا لاحق میشود مر او را و دعا بعد از قراءت
اقرب است باجابت و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبدالکریم سالوسی که اگر نیت کرد قاری بقراءت خود که باشد
ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول تلاوت وی عبادت بدنی است پس واقع نشود از
غیر ولیکن اگر قراءت کند پس آنگاه بخواند اللهم اوصل ثواب آنچه حاصل شده است ادرا اجر برای میت میرسد و این دعاست بحصول آن
اجر مر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است امید

از رشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت وقتی که بفرستد ثواب قاری مراد را و ذکر کرده است صاحب عده که اگر بیرون
آورد چشمه را یا کند چاه را یا بنشاند درخت را یا وقف کند مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیر وی بعد از موت
او میرسد ثواب آن بمیت چنانکه وارد شده است در خبر و مخصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقفی و
این قیاس اقتضا میکند جواز قربانی را از میت زیرا که آن نوعی است از صدقه ولیکن در تهذیب گفته است که جائز نیست
تضحیه از غیر بغیر اذن وی و همچنین از میت الا آنکه وصیت کرده باشد بدان و خود در تحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین
علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
آمده که گفته تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد تضحیه را و ابا ابراز ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم پس بشناس در وی خبری و اثری را و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا اصحاب و بعضی از علمای
متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت می دانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت را ثابت است
بحکم من سن سنة حسنة الحديث اجر هر که عمل خیر کرد از امت وی بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزی امام رحمة الله علیه
گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه وآله وسلم اصل است در آن و در تحقیق اندراج یافته
گشته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر آنچه مر عامل راست
اجر با مضاعفه که نمیداند آنرا جز خدا تعالی زیرا که مهتدی و عامل تا روز قیامت حاصل میشود مر او را اجر و تجدید میشود مر شیخ
معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و شیخ ثالث را چهار و مر رابع را هشت و همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعد وی
تا اصل تا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و باین وجه معلوم میگردد تفضیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میباشد مر آنحضرت را یکهزار و بیست و چهار و چون هدایت کند شخصی یازدهم را میباشد اجر
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین چندانکه زیاده میشود یکی متضاعف میگردد ما قبل وی ابدا کما قال
المحققون باین جواب داده میشود اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بزیادت شرف با علم بکمال
آنحضرت در سائر انواع شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرائت او متضمن است به معلم او مثل اجر وی همچنین تا آنکه میباشد
معلم اول را که شارع است مثل جمیع آن اجر چنانکه تقریر کرده شد و از این قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت کعبه و مطهر
که میگوید اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و از اینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عملها بعد از ترغیب و تحریص امت بر تسنین سنت
حسنه بفضل و کمال خود در اثبات اجر بی نهایت مر او را صلی الله علیه وآله وسلم و از خصائص وی این است که ایشان
میرسید بهشت را پیش از سائر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من از الله

آنست که می آید بهشت از امت ایشان هفتاد هزار کس بی حساب روایت کرده‌اند شیخان و نیز بیهقی و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده
کرده پروردگار من که در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بی حساب پس سوال کردم از پروردگار تعالی مزید را
پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار دیگر آنچه داده است پروردگار تعالی و تقدس پیغمبر را آنچه نداده است
امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را فشکرا لما وعد الله وامتنانا لطاعته + با کرم الرسل
با اکرم الامم صلوات الله وسلامه علیه وعلی خلفائه وعلی آله واصحابه اجمعین فصل از خصائص آنحضرت در شرف فضائل و کمالات
معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی جل وعلا آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس از انبیا
و رسل را بآن مشرف و مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد اقصی ثابت است
بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا بآسمان بردن که معراج است ثابت است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است
و ثبوت دیگر از چیزها که از عجائب و غرائب احوال باخبار که منکر آن جاهل محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج بجسد در بیداری بجسد
و جمهور علما از صحابه و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقهاء و متکلمین بر این اند و متوارد است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضی
بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام بروح بعضی در مکه بود و
بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رؤیای انبیا وحی است که روا نیست [illegible] بیدار است دل ایشان در آن
پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میکرد چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابو بکر
بن العربی گفته که وقوع آن در نوم [illegible] بود چنانکه [illegible] رؤیای صادقه [illegible] تا سهل و آسان شود [illegible]
نقل وحی که امری عظیم است [illegible] و عاجز است از وی قوای بشریه همچنین معراج آنحضرت در منام واقع شده تا قوت و استعداد
وصول آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته‌اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود والله اعلم و
بعضی از عارفین گفته‌اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود و در یقظه و باقی
بروح در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج از آنجا تا سماوات بروح منشأ و
احتجاج می آرند بکریمه مذکوره که در وی مسجد اقصی را غایت اسرا گردانید و اگر اسرا بجسد زیادت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد
آنرا الابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمجید بتشریف حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم وجه اقتضا
تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع خلاف و نزاع و انکار قریش است در آن و پرسیدن ایشان آیات و علامات
آنرا از آنحضرت در تجربه و امتحان نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و دلیل است برین احادیث و اخبار صحیحه مشهوره و نه
بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه در سوره والنجم واقع شده و اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی بر رؤیت جبرئیل و قرب
او حمل کرده اما التحقیق آنست که محمول است بر قضیه معراج کذا قال بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که اشارت

ما زاغ البصر و ما طغی و از تمسکات و تشبثات اباطیل و مزخرفات فلسفیه و طبیعیه که امر ثقیل بجانب علو چون رود و خرق و التیام
در افلاک جائز نیست این همه در طریقه اسلام باطل و عاطل است و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی
حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه
بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات و ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و ببراق نفس شریف
وی که مرکب جسمی است که بخاصیت خود سرکشی است و رام نمیگردد مگر بقوت روحانیت و مراد بآسمان مقام قرب و بسدرة
المنتهی نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و نعلین و وادی مقدس تاویلات کنند این فرقه
اگر صور را اثبات کنند با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند چیزی است و مرتبه ایست در علم و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند
میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بنای این خیال است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور قائل نشوند
آن خود کفر و الحاد است و مذهب باطنیه است و بر تقدیر ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز موهوم و مشعر باستبعاد و استنکار
است گویا وجود صور را چون از دائره امکان عادی دور دیدند راه بتاویل گشتند ایمان شنیدن او است و گرویدن
چنانکه در همین قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از آن روز او را صدیق نام شد و چندان از ضعفای مسلمانان از دائره ایمان
بدر افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بثبوت کنند و معرفت انجام را می شناسند در وی می یابند و علم الیقین بعین الیقین
رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان بتاویل و اثبات امکان آن بدلائل کلامیه کشادن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از
مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما ایمانیان نیاز دلیلی برای قول خدا و رسول نخواهیم هرچه از ایشان شنیدیم گرویدیم و بی شبهه
در دل نشست الفرق این را تقلید گویند و این را در می بایند که این تقلید کیست این تقلید کسی است که ثابت
شده است بتحقیق از معجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم
است مقلد شما آنکه تقلید عقل میکنید و گفته وی میآرید که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات راه
او است فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند ما را با ایشان چه کار است و پیغمبر ایشان عقل ایشان است و این متکلمان
خانه خراب را چه شد که با وجود پیغمبر راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت
فلاسفه و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه
ساختند فضلوا و اضلوا والله الهادی و اصل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت
کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور تر از آن حدیث طویل است که بخاری
و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس از مالک بن صعصعه آورده و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن باب زمزم
و انباشتن ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن آن در سینه شریف و التیام نمودن آنست و شق صدر شریف
چهار بار شده نخست در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود و دوم در ده سالگی که قریب به بلوغ رسیده بود سوم نزدیک بعثت

مرا جبرئیل با آسمان و ظاهر حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارق
عادت است که بشر بر هوا نمیرود خصوصاً که سوار باشد بر چهارپایه همه در دست قدرت الهی است و مقید نیست قدرت او
بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مراورا دو بازو بود که بدان می‌پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بعد از آن
معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان این روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر معراج و
چیزی که ذکر کرده است راوی دیگر او را ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نکرد که همین سواری تا آسمان رفت و
راوی دیگر ذکر کرد عروج تا آسمان شاید که سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان شیوه باز اسپ فرستند و مخصوص خواص که محرم و انیس مجلس خاص است لطلب بفرستند
در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس و حکمت در بودن
براق بصورت استر و فیل بلند تر از حمار و شبه شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بود نه در حرب و خوف
و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید با آنکه مرکوب نیست بدان در عرف و عادت حضرت شیخ سیوطی فرموده که نام
او براق است مشتق از برق و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی قاضی عیاض گفته او را
براق از آن گفته که دو رنگ بود و شاة برقاء میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه می باشد و صاحب
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشید
گفت جبرئیل علیه السلام براق را گفت چه شده است ترا که سرکشی می کنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام
پس عرق کرد براق و شرمنده شد و رام شد تا نشست آن حضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق
آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام و بعضی گفته اند که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده
است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
بجنس براق است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بود هیچ کس
یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه از برای استصعاب و سرکشی
چنانکه در جبل احد فرمود اثبت یا احد فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام
در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آن حضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد
بعد از آن در اثنای طریق صحبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته ردیف خود ساخت
یا نخست ردیف باشد پس از آن رعایت طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس سیر کردند بنخلستان
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آ و نماز بگزار که این زمین هجرت تست پس از آن بمدینه رسید و بزمینی که گذشت که مولد عیسی
علیه السلام بود و در بیت لحم و جا نیز جبرئیل گفت فرود آ فرمود این چیست یا جبرئیل گفت سیر کن یا محمد پس از آن شخصی کسی را

معراج جبرئیل بآسمان و ظاهر حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و سیر رفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارق
عادت است که بشر بر هوا سیر کند خصوصاً که سوار باشد بر چهار پائی همه در دست قدرت الٰهی ست و منقبت قدرت او
بجریان عادت نیست و در بعضی روایات آمده که مراد او را جبرئیل بر بازو بود و کشید بدان پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بنا ان اول
معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد و آن نیز در روایتی آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر کرد
چیزی را که ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری بآسمان رفت و
راوی دیگر ذکر کرد عروج بآسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
حبیب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوب را بمرکب فرستند و خواص خود ازین کار حرم دارند این تکلیف خاص است که طلب بفرستند
و در شب که زمان عادت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس و حکمت در بودن
براق بهیئت نزاو فعل بر نه غیر استار بشکل فرس اومبلید اشارت است بآنکه بطلبیدن در سلم و امن بوده نه در حرب و خوف
و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شد پیدا که مرکوب نسبت بدان در عرف و عادت حضرت شیخ میفرمود که نام
او براق است نه از برق ... براق از برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی قاضی عیاض گفته در ا
براق از آن گفته که دو رنگ بود و شاید براقا میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه می باشد و صاحب
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت خواست که در رکاب نهاد براق سرکشی
کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا که سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام
پس عرق کرد براق و نشست بزمین در رام شد و نشست آن حضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق
آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام و بعضی گفته اند که هر نبی را براقی بوده باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده
است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
بچنین براق است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بر وی کسی
یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه بطریق استصعاب و سرکشی
چنانکه در حدیث جبل فرمود اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام
در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آن حضرت بود و شاید که نشست در رکاب باشد
بعد از آن در اثنای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را برداشته ردیف خود ساخت
یا نشست ردیف باشد پس از آن همی آید بر این طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس رسیدند بزمین نخلستان
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آ و نماز بگذار که این زمین یثرب است پس از آن برسیدند بزمینی که گذشت که مولد عیسی
علیه السلام بود و در بیابان دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و پس از آن شنید کسی را

که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس از ان گذشت بجماعتے که سلام کردند
بر آنحضرت گفتند السلام علیک یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس
جواب سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیا ست باقی نمانده است از دنیا مگر چندان مقدار که
باقی مانده است از عمر این عجوزه و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردند امت تو دنیا را
بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام و در روایت آمده است
که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و
چون انبیا زنده اند نزد خدا تسبیح میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد از ان گذشت
آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف انام و سیر کنان و بیان کرد که در عالم برزخ و مثال بآثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول
و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از ان رسید به بیت المقدس و بست براق را بحلقه باب مسجد که الآن او را باب محمد
میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده
شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا گفتند مر خدا را و صلاة فرستادند بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اعتراف کردند
همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه وآله وسلم و علیهم پس
آنحضرت امامت کرد همه انبیا و ملائکه اقتدا کردند بعضے در اختلاف کرده اند علما که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود
نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج باسمان
باشد پس نماز عشا بود و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضے این را ترجیح کرده اند که
آنحضرت با ستجماع کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیا نمودند و بخاطر این مسکین گذشته بود که چرا
در هر دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از ان ولیکن از نوشتن این خیال بی ذکر علمای حدیث در روایات ایشان
ملاحظه داشت بعد از ان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است گفته که نماز گزاردن
آنحضرت با انبیا پیش از عروج و بعد از ان در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزے هست که دلالت دارد بر آن و هیچ
مانعے نیست از ان و العهدة علیه انتهی و عجب از شیخ ابن کثیر رحمة الله علیه که گفت که بعضے مردم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
امامت کرد در آسمان و آنچه ظاهر و متواتر است از روایات آنست که در بیت المقدس کرد و ظاهر آنست که بعد از رجوع
کرد اینجا چنانکه بعضے گفته که هر دو جا بود و در هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات در درایت والله اعلم و چون
بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد آورد جبرئیل دو ظرف یکی از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که
بخواهی اختیار داری پس اختیار کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم لبن را و گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت
اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و این علامت آنست زیرا که سهل و

ولیکن ظاهر و سابق‌ست مر شیر را باز او شیر را و در عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که شیر خورد تعبیر او آن
باشد که بهره از علم و دین یابد و گفته اند که کاسهٔ شیر حضرت و در بعضی مقامات کوزه بود پاک پاد شیر شیرین سرد دیده است و بها
فرود برده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شرارت است و در هر حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد فطرت خلقت است یعنی
بنا خلقت بر وست و نبات لحم و نشر عظم از وست و نخستین چیزی که می در آید جوف مولود را همین شیر است غذا امعای او را آنست
و نیز با وصف محبوب بود آن حضرت را و خمر اگرچه در آن وقت مباح بود زیرا که قصهٔ اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت
امر وی حرمت بود پس اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض بآنکه وی حرام خواهد شد و آخر و نیز موافق صواب بود
در علم الٰهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت فاصاب الله بک و اگر گویم که آن از خمر جنت بود با وجود آن
اجتناب کرد از جهت مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشدند
امت تو و می افتادند در شرب خمر و امت تو در شرب این خمر دنیا می افتادند که مادهٔ فساد و مادهٔ خباثت ست و در حدیث ابن
عباس رضی الله عنهما دو قدح آمده یکی از لبن و دیگری از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست
و بهر تقدیر مختار لبن افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است
که انبیا علیهم السلام ثنا گفتند پروردگار را از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین ثنا گستری و خطبه خوانی بلیغ بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و
تقدس ایشان را زبان بگشادند حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم و صحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا
خواندید پروردگار جل وعلا را من نیز ثنا خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس
اجمعین وانزل علی الفرقان فیه تبیان کل شیء وجعل امتی وسطا وجعل امتی هم الاولون وهم الآخرون وشرح لی صدری
ووضع عنی وزری ورفع لی ذکری وجعلنی فاتحا وخاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا فضلکم محمد بعد از آن معراجی
آوردند از جنة الفردوس از یمین و شمال وی ملائکه و برآمد بدان و رسید بآسمان و دید در آسمانها بعضی انبیا را
که مامور شده بملاقات آن حضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس و سلام کرد بر ایشان
بوجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات و غرائب حکایات که درین باب روایت کرده اند آنست
که چون آنحضرت بآسمان ششم رسید پیش موسی رسید و او را یافت از آنجا رفت موسی بگریست گفت غلامی را بعد از من فرستادند
برگزیدند که در آیند از امت او بهشت را بیشتر از آنچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکای موسی علیه السلام
معاذ الله نه بود از جهت حسد زیرا که حسد در آن عالم منزوع است از آحاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدا تعالی
بکلام خود و رسالت خود و گردانیده است از اولو العزم بلکه این تاسف و تحسر است بر آنچه فوت شد او را از چیزی که موجب
[illegible] بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی است تنقیص اجر ایشان را که مستلزم

تفضیل ابراو ست زیرا که هر نبی را هست مثل آن که اتباع کرده است او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر و بعد او کسیکه
اتباع کرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی جمره که از عرفای مالکیه است گفته
حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رافت را هست خود را او مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بران و تحقیق گریست پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بر بعضی اموات پس گفته شد مر او را چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است
و رحمت نمیکند خدای تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیبی وافر
پس هست رحمت در دلهای ایشان بر بندگان خدا بیشتر و وافرتر از دیگران پس از جهت گریست موسی علیه السلام
از جهت رحمت و شفقت مر امتش را زیرا که این وقت انفصال بود و کرم در وقت قدوم حبیب کریم است تا خالص شود
خلع قرب و فضل عمیم پس امید داشت در وقت قبول و انفصال که رحمت کند خدای تعالی امتش را ببرکت آن وقت ساعت
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است در بعضی روایات دیگر بعد آن حضرت را است نسبت بوی و عرب نام میکنند
مرد مستجمع السن را غلام ما دام که در وی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد بانعام کردن
رب العزت جل جلاله و کثر افضاله استمرار قوت را تا سن کهولت و تا دخول وی در سن شیخوخت و عدم دخول ضعف در بدن
شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بعضی مردم در وقت قدوم آوردن
آنحضرت بمدینه اسم شاب برای ابی بکر رضی الله عنه و اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر و گفته شد بعد از مسکین از جهت
بود عدم طریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند بر راس و لحیه شریف وی تا آنکه نظر مردم بر وی ضعف ننماید چنانکه بیان
این سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بامت مرحومه در تخفیف
صلوة که از پنجاه به پنج آمد و گفته اند که لا یهمه اعتنا و رحمت از موسی بهمین امت مرحومه بجهت آن بود که وی علیه السلام
خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان را امت وی سازد فرمود حق تعالی تلک امة احمد
خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت محمد کن و عروج برداشت آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بسوی سدرة المنتهی که بوی منتهی میشود اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزول میکنند امر کرده میشود احکام و نزد وی
وقوف میکنند بلا آنکه هیچ کس را مجال تجاوز از مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم
سفلی و نزول میکند از عالم علوی از امر عالم اعلی و تجاوز نکرد از آن هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم
و باز ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت یا جبرئیل این چه جای باز ماندن و جدا شدن است این
جای غیبت که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر مقدار یک انگشت نزدیک شوم سوخته شوم لو دنوت انملة لاحترقت
بجائیکه رسیدی بالم نماند اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم + و در بعضی روایات آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من

آنست که بخواه اندر گاه که فصل کنم روز قیامت بازوے خود را بر صراط تا بگذرند همه آن امت تو و ازین روایت
معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند
میان روایتین بآنکه بیخ وے در آسمان ششم باشد و شاخهاے وے در آسمان هفتم است و وجه تسمیه بسدره
که بمعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است و بعضے گویند که درین درخت سه صفت منفعت
است ظل ممدود و طعم لذیذ و رائحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع مے کند قول و عمل و نیت را و ظل بمنزله
عمل است و طعم بمثابه نیت و رائحه بمنزله قول کذا قالوا و تواند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان
چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز در قدرت شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده مے شوند این در هوا
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هوا و تواند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی و
درختان جنت نیز احتمال دارد که مغروس نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی می برآید چهار نهر دو در باطن
و دو در ظاهر اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریرة معلوم می شود
که چهار نهر از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی می گویند که بودن اینها از جنت باین معنی است که منافع
و خیرات اینها دائم و بسیار است بعضے میگویند بنفس از بهشت بر آمده اند والله اعلم و در احوال نیل چیزها نوشته اند
از عجائب و غرائب که عقل در ان حیران است و انهار باده و لبن و عسل و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق
قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت و زبرجد جاری است و اوانی آن از ذهب سبز و یاقوت و لؤلؤ و
زبرجد است و آب وے سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده
است ترا خداے تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری میشود چشمه که آنرا سلسبیل گویند منشق می گردد از وے
دو نهر یکے را کوثر میگویند و دیگرے را نهر رحمت و این نهرے است که چون عصاة از دوزخ سیاه سوخته بر آیند چون در وے
بیفتند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده بود مانند ملخ و پروانه از طلا و بر هر برگی فرشته ایستاده و
وصف انتظام بیرون از حد قیاس و عقل است و درینجا نیز آمده برائے آنحضرت اوانی از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را
چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نیز نماز گذارد بر انبیاء و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از ان نموده شد
بیت المعمور و برداشته شد از ان پرده و همچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند و را باین معنی گویا
میان وی و میان بیت المعمور حائل بود و قدرت بود و ادراک آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و نزدیک آورده شد
و ظاهر دیده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است بحذاے کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض کرده شود
افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از ان برداشته شد

بعد از وی بر آسمان در قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند او را و نماز میگذارند ملائکه چنانکه طواف
میکنند کعبه را آدمیان و می در آیند بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز نمیگردند بسوی او
بار دیگر و در دیگر هفتاد هزار دیگر در آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده است تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت
پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیم‌تر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایتی است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر
مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره از دریا مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است
که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو میرود در وی پس چون بیرون
می آید می افشاند پر و بال خود را جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها
اند که نماز میکنند در بیت المعمور و باز نمیگردند بسوی وی و همچنین است در عدد ایشان نقل کرده است امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی و یخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمهٔ تفسیر اند روایت کرده اند از ابن عباس
رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می در آید در وی جبرئیل
هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نوری بر نور خود و جمال بر جمال خود پس می افشاند پس پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که
می افشاند پر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که اینها ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا
میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر در آسمانها از تسبیحات ملائکه فرشتها
پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خاصگان وی و علمای امت پیدا
شده باشند و الله علی کل شیء قدیر گفت صاحب مواهب که این در ما سوی ملائکه است که برای تعبد اند و ما عدای ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظه و موکل بتصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که مینویسند مردم را روز جمعه و خزنه
جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد هزار فرشته که بر قبر شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آیند و حفظ میکنند میگردانند آنرا و آنها که تامین میکنند بر قرائت مصلی و آنها که میگویند ربنا
لک الحمد و آنها که دعا می کنند منتظران نماز را و آنها که لعنت میکنند آنها که میگریزند جامهٔ خواب مرد از نزد او بر هر یکی از
آسمانها فرشتگان اند که میرانند الله را بالتسبیح چه آمده است که هر ملکی از حملهٔ عرش را رویها است در جوانب که شناخته نمیگردد بعضی
ببعضی و اگر ملکی از آن بگستراند بازوی خود را بپوشد دنیا را و یکی پر از بازوی خود و حملهٔ عرش هشت فرشته اند باین عظمت
که مسافت از نرمهٔ گوش تا گوش دیگر ایشان دو دیست سال است و در روایتی هفصد سال است و در کتاب العظمه مر ابی الشیخ را چیزها ذکر
کرده که از عجائب العجائب است اینجا عظمت و کبریائی خالق تعالی باید تصور و فهم کرد که چه خواهد بود فسبحان ذی الملک و الملکوت
ذی العظمة و الکبریاء و الجبروت سبحانه سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون صعود کردم بآسمان هفتم
ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی قومی اند خوشروی پس سلام کردم

بر ایشان وسلام کرد بر ایشان بر بین است خود را دو قسم یافتم جمعی جامهای سفید دارند مثل قراطیس و جمعی جامهای چرکین پس
در آمد همراه من آنها که جامهٔ سفید داشتند بیت المعمور را و محجوب ماندند آنها که جامهٔ چرکین داشتند پس نماز گزاردیم در بیت المعمور
با آنها که جامهٔ سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن اعمال است چنانکه در تاویل وثیابک فطهر گفته اند و آمده که فرمود
دید ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوش رنگ مانند قراطیس و قومی دیگر در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آمدند
این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند تا خالص شد الوان ایشان
تمام مثل الوان سفید روی خوش رنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره رنگان
کیستند و کیست این نهرها که غسل کردند چیست این انهار که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام این جد پدر تست ابراهیم
علیه السلام و این سفید جامها اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را
با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این انهار اول آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر و سقاهم
ربهم شرابا طهورا بعد از آن بالاتر رفت و بجایی رسید که شنوده میشد آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملائکه اقدار الهی را
اگرچه قضا و قدر الهی قدیم است و لیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ کائنات و انجا ثبت است پیش از پیدا
کردن آسمان و زمین و جف القلم بما هو کائن اشارت بآنست ولیکن این کتاب در صحف ملائکه و در رنگ فروع منتسخ و محول
ست چنانکه در شب نصف شعبان و ایام لیالی دیگر منتسخ میشود و در وی محو و اثبات میرود یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت
از آنست چنانکه در آثار آمده است و در مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام دوازده اند و متفاوت در مرتبه
اعلا و اجل قلم قدرست که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت
رضی الله عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا
کرده است خدا تعالی قلم است گفت مر او را بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس مقادیر خلائق را تا روز قیامت پس این قلم
اول اقلام است و اجل آن و تحقیق گفته اند بسیاری از علما بتفسیر که این قلم ست که سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی
قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب ابدان است که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم
توقیع است از ملوک و نواب ایشان و بآن سیاست و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده میشود
بآن اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این قلم ارزاق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده میشود بآن حقوق و نافذ گردانیده
میشود بوی قضایا ثامن قلم شهادت است که نگاهداشته میشود بآن حقوق الناس تاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام تعبیر
وی است عاشر قلم تواریخ عالم و وقایع وی است حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است و آن قلم رد بر مبطلین
و دفع شبهات محرفین این اقلام است که بآن انتظام و مصالح عالم است و کافی است در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است
بآن کتب الهی و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب مجید خود انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل است

وحقیقت آنرا جز خدا و رسول کس نداند این قلم دنیا است که نوشته میشود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قائل معلوم است که
متعلقات علوم را نیز و اگر آنها منحصر است در آنچه قائل ذکر کرده فیها والا آن اشکال ندارد برای آن فقیر بعد از آن نموده شد
بآنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ با آن صفات و نعوت که ذکر کرده در کتاب و سنت پس بهشت را که مظهر رحمت الٰهی است و
دید دوزخ را که محل غضب سبحانی و کشاده اند اشته شد بهشت و بسته شد دوزخ و غسل کرد در چشمه سلسبیل و شسته شد الایش
کون و حدوث از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد پیش درختی
از درختان بهشت که بود در بهشت درختی احسن و اطیب از آن پس بخورد از آن ثمره و گشت نطفه در صلب وی و چون
فرود آمد به زمین مواقعت کرد خدیجه را رضی الله عنها پس بار دار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال صحیحست که ولادت
فاطمه پیش از نبوت بهفت سال چنین است و اسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت غیر اسراء
بود در منام و این حکایت منام است یا آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بغیر اسراء و این واقعه را آنجا ساخته
لیکن ذکر این قصه در اینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال. وصل و چون رویت آیات الٰهی و نوبت در آمدن بمشهد
قرب بحضور رسید و با آخر رسید و انقطاع پذیرفت و تنها ماند هیچ ملکی و انسی با وی نماند نور حجابهای فرا آمد هفتاد حجاب که
هیچ حجابی با دیگر نمیماند و آمده است که سطبری هر حجابی پانصد ساله راه بود و در پیش ماند و هیچ را با او وا جانست حدیث است
حق جل و علا قطع کرده حیرتی و وحشتی و جلالی و هیبتی پس آمد منادی بلهجه آواز ابی بکر صدیق نا شنود او گفت یا محمد
قف ان ربک یصلی پس تفکر در رفت که این آواز ابی بکر از کجا آمده بالتی که بیان یافت بیرون آمد از وحشتی که حاصل شده بود پس
آنحضرت ندا آمد اُدْنُ یا خیر البریة اُدْنُ یا احمد اُدْنُ یا محمد پس نزدیک گردانید مرا آنچه پروردگار من چنانکه
فرموده است ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست قدرت خود
در میان دو شانه من بی تکیف و بی تحدید پس یافتم برد آنرا در سینه خود پس داد مرا علم اولین و آخرین و تعلیم کرد انواع علوم را پس بود
عهد گرفت از من کتمان آنرا که یافتم هیچکس نگویم که هیچکس طاقت برداشتن آن ندارد و بعض دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و علمی
بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام از امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از وقت آمدن من بتو ناگاه ندا
شنیدم بلغتی که مشابه لغت ابی بکر بود پس گفت قف ان ربک یصلی پس تعجب کردم از اینکه ابی بکر اینجا از کجا آمد و پروردگار بی نیاز است از نماز
گزاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گزاردن برای دیگری من میگویم سبحانی سبقت رحمتی علی غضبی بخوان یا محمد این آیت هو الذی
یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما پس صلاة من رحمت است برتو و بر امت تو واما
شنیدن آواز یار تو ابی بکر رضی الله عنه برای آن است که انس گیری تو بحال خود و وا نمائی در نماز هیبت
یا محمد چون آدم که کلام کنیم برادرت موسی پس گرفت هیبت عظیم پرسیدم او را ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد
او را انس بذکر عصا و بحال خود آنچه مشغول بود پس خواستم که انس گیری با آواز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت

دومی آیس نیست در دنیا و آخرت پس پیدا کردم فرشته را بصورت نسر که ندا کند ترا بلغت وی تا داخل گردد از تو استیحاش و لاحق
نشود ترا از هیبت چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم بعد از آن پرسید تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل که درخواسته بود
از تو گفتم خدایا دانا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت او لیکن در حق کسیکه دوست دارد ترا و صحبت داشته است فرمود
پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من و نهاده شدم من بر آن
رفرف و برداشته شدم تا رسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتوانند بیان او زبانها و گشتن گرد بیان نی و یکی قطره از عرش و افتاد
بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشیده هیچ چشنده هرگز چیزی را شیرین تر از آن و حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین و روشن گردید
دل مرا و پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش و در فرو پیاله را که گویند دو اصل
بساطی را گویند که رقیق باشد اند و مراد بحجاب آن حجابها بود و دانسته که آنچه ذکر کرده شده است در بعض کتب از حجابها
در حق مخلوقست نه در حق خالق عز و جل و حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و بپوشد او را چیزی دیگر که حجاب حسی گوید
بمقدار محسوس و محجوب خلق اند از حق تعالی بمعنی اسما و صفات و افعال و بسایر مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را
از حجاب مقامی ست معلوم و نصیبی ایست در ادراک و معرفت مقسوم ملائکه مقربین از اینها که گرد عرش عظیم اند و کروبیان
که مقربان درگاه اند محجوب اند بمهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس و قدوسیت و صفات حجاب ایشان اند و ملائکه محجوب اند
و طبقات مختلف اند هر یکی را از ایشان مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوب اند از خالق پس قومی محجوب اند
برویت نعم از منعم و برویت احوال از محول و برویت اسباب از مسبب و قومی محجوب بعلم از علم و بفهم و بعقل از عقل و فهم
و معنی حجاب بستن نعم از منعم و باسباب از ارباب و قومی محجوب اند بشهوات مباحه و قومی بشهوات محرم و معاصی و سیئات و قومی
محجوب اند باموال و بنین و زینت حیوة الدنیا اللهم لا تحجبنا عنک فی الدنیا و الآخرة ذکر هذا الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم
اجمعین و باید دانست که این تفسیر دنی فتدلی که مذکور شده است مبنی بر قاب قوسین او ادنی که گفت و مذکور است اعاده
معراج نیز ثم دنی فتدلی که مذکور است در سورهٔ و النجم که آن نسبت برویت و قرب جبرئیل است بقول مختار و سیاق
آیه نیز ظاهر است و آن در شب برویت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است
و از اتم کمال و غایت ادب و اجلال جناب ربوبیت و نگاه داشت حد عبودیت و نهایت سکون قلب و طمأنینت باطن و ملکوت
و سوا ارادات بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات کبری که هیچ یکی از آنها توجه التفات نفرموده میل و رغبت نکشود
چنانکه فرموده سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص در حضرت ملوک می کنند و این کمال است که جز اکمل بشر و
سید رسل صلوات الله و سلامه علیه میسر نیست و عادت نفوس انسان است که چون در مقام عالی اقامت کنند مقام اعلی را استطلاع
و تشرف می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون بمقام مناجات و تکلیم رسید طلب کرد رویت را و این نوعی از سکر و انبساط است که
در مقام قرب از رعایت ادب باز می افکند و سید ما صلی الله علیه و آله و سلم چون در مقام قرب تمکین گردانیده شد وفا کرد حق آن را و

گذشتیم شتران شما که در فلان جای آمده و گم کرده شتری ایشان را گرد آورد آنرا فلان مرد پیش پیش قافله شتر سیاه و سفید رنگ است که بر وی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا میرسد چون آن روز آمد و نزدیک رسید قوم مشرف شدند و انتظار بردند و هر گفت دیگری بازگرد تا قریب نصف نهار بود که قافله رسید بر آن وجهی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آن حضرت که روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامده بود پس آن حضرت دعا کرد و حبس کرده شد آفتاب تا آنکه پس قدم آوردند و

فصل اختلاف

کرده اند قدیماً و حدیثاً از صحابه و تابعین و من بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را در شب معراج و عائشه و جمعی از صحابه سلفاً در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفتم مر عائشه را ای مادر من آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عائشه تحقیق برخاست موی بر اندام من از این سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت پس از آن خواند عائشه این آیه را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنها من حدث ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی و ابن خزیمه گفته اند که عائشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی میبود ذکر میکرد آنرا و اعتماد نکرده مگر بر استنباط از این آیه و تحقیق مخالفت کرده اند او را بعضی صحابه و صحابی چون گوید قولی را که مخالفت کند او را غیر او از صحابه نباشد آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی رویت ادراک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه گویی فلان را دیدم و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نشد و بعضی گفته اند که ادراک احاطه است از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک لازم نمی آید از این عدم ثنا و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقول است از ابن عمر که گفته فرستاد با ابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم و گفت داده شد خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری منقول است که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروة بن الزبیر که اثبات و جزم کرده است آنرا کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آن حضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نورانی کیف اراه یعنی وی نور است چگونه بینم او را و این حدیث معارض است بآنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول است و بعضی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را که چیز رفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده رایت ربی و قول پیغمبر اکبر است از قول عائشه و حکایت کرده است نقاش از امام احمد که گفت من میگویم بحدیث ابن عباس را و آنچندان گفت که منقطع شد نفس او و پرسید

تبارک الله رب العالمین و آن از دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمی‌دانست و کتاب
نخوانده و جاهل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ما شاء الله و نشو نما یافت میان ایشان در
بلدی که نبود در وی کسی که بداند اخبار ماضیه را و سفر نکرد به شهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و نخواند پیش کسی
تا بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و به تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مندرس و محرف شده بود از معانی
و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان و عالم و دانندهٔ آن مگر قلیل و نادر بیشتر حجت کرد آنحضرت هر فریق را
از اهل ملل که اگر جمع شوند و تمام عالم جمع شوند برای آن نتوانند آورد و این اول دلیل است بر آنکه این امریست که
از پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید که بی کسب و تعلم چه جمع شده از علم و معرفت که علوم اولین و
آخرین بدان نتواند رسید و لقد احسن ما قال الشیخ السعدی رحمة الله علیه (بیت) یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانهٔ
چند ملت بشست و دیگر دید و رسید که همان جماعه که جهل و نادانی و ناپارسائی در اسفل السافلین بودند در صحبت وی
و تربیت وی و تعلیم و تربیت وی در علم و عمل با علی علیین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه و آله و صحبه
[illegible] و کمال و اکمل در اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و آداب وی نگرد اول دلیل باید که هیچ بشری چون وی
مخلوق نشده که دعوی کرد نبوت و رسالت را و نمود معجزات را [illegible] شک و شبهه ماند و اقوی و اظهر و ابقی و اشهر معجزات
قرآن مجید است که باقی است و باقی خواهد ماند تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره باین حساب که و اقصر [illegible] اعجاز
با اقصر سوره‌ای از آن که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از مقدار در تحت آیات
و تفصیل وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن به تفصیل آن موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد
و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحدی کرد بدان و خواند ایشان را به معارضه
و اتیان به سورتی از مثل آن و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الآیه پس بازایستادند و عاجز
آمدند از آوردن چیزی از آن و اختیار کردند بذل نفوس و اموال خود را و در طلب هلاک وی بجهد خود چنین بود اگر می آوردند مثل آن
نمی افتادند در این مهالک گفته اند بعضی علما که آنچه آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عرب کلامی که عاجز گردانید
ایشان را از آوردن مانند آن عجیب‌تر و واضح‌تر است در دلالت از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که آمده بود به اهل فصاحت
و ارباب بلاغت و خطابت که کار و پیشهٔ ایشان بود از جنس کلام ایشان که معلوم و مشهور است اتفاق در آن نزد ایشان پس
باشد عجز ایشان از مثل آن عجیب‌تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که
ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن و نبود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه
ایشان بود پس عجز ایشان که شهید صحت رسالت است و این حجت قاطع و برهان واضحست که نکرد شبهه را بدان راه نیست و
ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث است گفته که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عقل و کمال نزد اهل [illegible]

بود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نتوانند آورد مثل آن پس اگر نبی بود علم وی بآنکه این امر
نزد خداست و واقع نمی شود خلاف در خبر وی از آن ببکرد در عقل وی و نمی گذاشت او را که قطع و جزم کند مع قول آنکه واقع
نمیشود و چنانکه ولن تفعلوا و هم اکر آنحضرت و علم کرد ایشان را عجز ایشان از معارضه بیشتر ایشان بلیغ و در مضا فریاد کردند بر رد
اشهاد و نتوانستند هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمعارضه و باید دانست در این مقام با وجود دواعی و تظاهر و توافق بر معارضه گفته
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شدند نفوس ایشان
بهلاک و دمار و هتک حرمت و در خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آن حضرت
نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم بر وی چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا
و باز آید از گفتار و گفته رو از سر ما گفتند برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و نشسته با وی
سخنان گفت و ترغیب کرد و مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه را شنید پس از آن فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا پس چون شنید عتبه گوش نهاد و آورد
و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست پس پشت خود و تکیه کرده بدان پس میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را
که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابا الولید گفت شنیدم فرمود آن کلام تو مشغول باش آنرا و از آنجا برخاست
عتبه نزد قوم آمد و چون دید او را بعضی از ایشان گفت والله آمد عتبه بآن روی که رفته بود پس چون بنشست میان ایشان گفت از آنجا
شنیدم سخنی قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و سحر و کهانت نیست ای معشر قریش بگذارید او را باک
پس بخدا سوگند خواهد شد برای قول او شأنی عظیم و چیزی عجیب بخدا و شما میدانید چون سخن میگوید دروغ نمی شود و دعا
که میکند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب رواه البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که شیخ بود برادری
که انیس نام داشت بقصد استکشاف و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود آمده و گفت ابوذر
والله که شنیدم و دیدم من شاعر تر از برادر خود انیس دوازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از آن منم و وی
بمکه رفت و خبر آنحضرت را آورد گفتم چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من
شاعرم و شنیده ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذب اند
ولید بن مغیره زعیم قریش و سرآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت باره قرآن مجید شنیدی و گفتی والله ان له لحلاوة
وان علیه لطلاوة بخدا سوگند که در سخن قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه لمثمر وان
اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای وی میوه دار است و پایان او سیراب است و ما هو بقول البشر نیست قرآن قول بشر وانه لیعلو وما
یعلی و بدرستی وی بلند میشود بر همه و بلند نمیگردد بر وی چیزی می گفت این ولید بقوم خود بخدا سوگند که نیست در میان شما

مردی دانا تر باشعار از من ونه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمی ماند آنچه میگوید به سخنان ایشان و در خبر دیگر آمده است
که موسمی بود که قبائل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب همه حاضر آمده اند اجماع کنید ومتفق شوید بر یک رأی
وتکذیب نکنید بعض شما بعضی را واختلاف نکنید میان خود پس گفتند که همه باتفاق میگوییم که کاهن است گفت ولید والله نیست
وی کاهن ونیست قول وی زمزمهٔ کاهن وسجع وی گفتند پس میگوییم مجنون است گفت والله نیست وی مجنون وی اعقل
ناس است گفتند پس میگوییم که وی شاعر است گفت نیست وی شاعر ما شعر را می دانم وهمه اقسام او را شناسم رجز وهزج
وقریض ومبسوط ومقبوض او و نیست شاعر گفتند پس میگوییم که وی ساحر است گفت والله نیست ساحر ونفث وعقد وی
وگفت هرچه شما میگویید از اینها من میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق والبیهقی وگفته اند که این قرآن اگر نوشته
یابند او را در مصحفی در بیابانی وندانند که نهاده است او را آنجا و که آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه واذهان
مستقیمه که وی منزلست از پیش خدای عزوجل وقدرت نیست بشر را بر تالیف وی وچون آمده است بگوییم که نیکوترین خلق
وپرهیزگارترین ایشان وگفت که این کلام خداست وتحدی کرد خلق را بدان که بیارند مانند آن بیاره همه عاجز آمدند
دیگر چه جای شک وشبهه است این وجه اجمالی است برای معرفت اعجاز قرآن وآسان است سلوک طریق آن وشریک
است در آن عالم وجاهل ومناسبت با آن مذهب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم
وثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر واما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن از فصاحت وبلاغت وغرائب اسالیب واخبار
غیوب وجز آن است ومناسبت با آن مذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است وثبوت نبوت به
القرآن این مخصوص است بعلما که معنی فصاحت وبلاغت را ادراک می کنند واما وجوه معرفت اعجاز متعدد است از آن
ایجاز وبلاغت است چنانکه قول سبحانه ولکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد حروف آن ده است معانی کثیره
وحکایت کرده است ابوعبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی قاری گفت چه سبب
سجده گفت سجده کردم فصاحت این کلام را شنید اعرابی دیگر مردی را که میخواند فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا گفت گواهی
میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام وآورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد خوابیده بود
ناگاه مردی آمد از امرای روم وبر سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میداد بحق وبود که نیکو میدانست زبان عرب را او گفت
شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده
شده است بر عیسی ابن مریم احوال دنیا وآخرت باوجود اختصار وآن آیه این است ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه
فاولئک هم الفائزون وحکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری از عرب که تکلم میکرد بکلامی در نهایت فصاحت پس
تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دختر که آیا فصیح میشماری تو این کلام مرا بعد قول الله تعالی واوحینا الی ام موسی
ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولاتخافی ولاتحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده است در آیه

احد و میان دو امر ردی وی داده و خبر داده بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک و
بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و مانند آن از آیات در ایجاز و کثرت معانی و لطف
عبارات و حسن تالیف حروف و تلازم کلمات همچنین در سیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه که سست میگردد در عادت فصحا کلام در آن
و بی‌رونق و آب و رونق در ان مثل قصه یوسف با آن درازی با آن ربط کلام بعضی ببعضی و التیام و تناسق عبارات و لائل باهره است
متاملان را و عبرت و تحیرتیست مر اولی الالباب را و هر یافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب اند و ذوق ایشانست و زبان دانان
شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین فن علمها ساخته و کتابها پرداخته اند اما آنچه جاهلان عرب و زنان و غلامان ایشان
از ذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم
عجیب و اسلوب غریب که فواصل و مقاطع مخالف و مباین سائر کلام عربیت و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و رجاز و اسجاع
ایشان که و رسید بران دارین وجهی نزدیکست که ممتاز ست بدان از کلام ایشان و مشتبه نمیگردد بدان با بودن کلمات و حروف
از جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امریست که حائر بوده اند در آن عقول ایشان و متحیر و متوله است در و
اعلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند معارضه آن را و این ظاهر و دلیل قاهر و سطوع برهان باهر
و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بوی
ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بر وی و همچنین سائر اشقیاء قریش که حاذق و ماهر بودند بفصاحت و بلاغت و فصحا همه
عارف بودند باسالیب کلام و در نظم متحیر شدند و معترف میگشتند و در آخر بجهت سابقه شقاوت بهاویه در رفتند حکایت کرده
شده است از بعضی مغروران و نادانان که قصد معارضه وی کردند مخذول و محروم بازگشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی
حکیم اندلس در زمان خود بی شبهه بی نظیر بود در بن باب قصد کرد که معارضه قرآن کند
پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر نشان آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست کرد و حاصل شد
او را خشیت و هیبت که توبه کرد و انابت آورد و ابن مقفع افصح وقت بود و ساخت کلامی را و گردانید آن را فصل و نام نهاد آن را
سوره بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بصبی که میخواند و مکرر میکرد این آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک الخ پس باز آمد و محو کرد
آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم بخدا که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد نیست این کلام بشر ثالث
از وجوه قرآن تضمن و اشتمال اوست بر اخبار و خبرها و واقع و کائن نشده و پس یافته شده چنانکه وارد شده و خبر داده مثل
قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره
علی الدین کله و قول وی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة و قول وی اذا جاء نصر الله و الفتح الی آخرها
و قول وی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون همچنین شد که هیچ یکی از اعادی ملاحده و معطله و قرامطه که جمع کردند کید و
مکر و حول و قوت خود را قادر نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر نداد ند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را

و حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الآیة و قول وی سبحانه
ولا تمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار وقائع و حوادث کائنات سالفه از آنچه
نمیدانستند ایشان و نمیدانستند مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران او
و لقمن و ابن وی و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرائع دائره و علوم اولین و
آخرین از آنچه نمیدانست آنرا مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلیم آن پس آورد آنرا قرآن بر وجه
آن که کرد نص آنرا که اعتراف میکردند بدان از صدق و صحت آن و میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته و
مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نه شنیده از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در تورات
و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیا علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهرست که هیچ خفائی ندارد و محسوس است
انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کائن و ثابت است در ذات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن و وجوه
دیگر نیز که تفصیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که ممتاز و منفرد است قرآن بدان شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن
یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلهای سامعان از استماع ایشان نزد استماع قرآن و ظاهر میگردد هیبت قاریان آنرا
نزد تلاوت آن و این بر کافران و مکذبان بیشتر و عظیم تر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرق آنست که
بر مکذبان و منکران ثقیل می آید استماع وی و زیاده میکند ایشانرا نفور و تنفر میکند و سینه ایشانرا دوست میدارند
انقطاع او را و مکروه میدارند استماع او را و مومن مصدق زیاده میگردد رعب و هیبت او و می افزاید ذوق و شوق
او و حاصل میگردد باطن او را انجذاب و خشیت و ارتیاع و انشراح و انجذاب باتمه وجود میل و محبت قلب و تصدیق قال الله
تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت طبیعت قرآن عظیم است اگرچه سامع
از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از ناداران و جهال و عوام الناس که از شنیدن
آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت بمقامی ایستاد
ایستاد دیگر ایست گفته شد مر او را آنچه میگریستی گفت بمی گذشت میگریم از رسالت این نظم و ذوق طربی که حاصل شد از
شنیدن قرآن عظیم و طاری شده جماعه را پیش از اسلام و ایمان آورده اند فی الحال بی توقف و امهال چنانکه روایت کرده اند از جبیر بن
مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون
ام هم المصیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من که برآید و این اول حالی بود که ریخته شد ایمان در دل من و عتبه بن
ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متاثر شد پس رفت بقوم خود و گفت والله کلامی شنیدم از محمد علیه السلام
بکلامی که شنیده است گوش من مانند آن کلام و ندانستم که چه گویم او را و لیکن ثابت ماند بر کفر و ایمان نیاورد و نبی ادعنا ...

از اینجا معلوم شد که ایمان عطای باریتعالی است علم و ذوق دران کفایت نمیکند یعرفون ابناءهم و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم
دلیل آنست و بعضی از وجوه آنست که قاری قرآن ملول نمیشود و سامع آن مکروه نمی‌پندارد بلکه زیادت میگردد حلاوت
و نشاط محبت و تازگی و لذت گرفته میشود و بسبب درخلوت و انس یافته میشود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف
کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد نزد تکرار مخل و مکروه می‌گردد چنانکه ظاهر است
شهرت ست و اما کافران و منافقان و اعدا از اینجا بهم الاخبار و از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارفی را
که معهود نبود عرب را و آنحضرت را نیز پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بآن علم هیچ یکی از علما از امم
مشتمل نبود بران هیچ کتابی از کتابهای ایشان پس جمع کرد بیان علم شرایع و محاسن آداب و شیم مواعظ و حکم و علوم و سیر
انبیاء و امم و اخبار دار آخرت بوجه اکمل و اتم و تنبیه کرد بر طریق حجج عقلیه و براهین یقینیه و ادله مبینه بر صفات کمال صانع و
توحید وی جل شانه قال الله عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و لقد ضربنا للناس
فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا
بیان للناس و هدی الآیة و از عجائب آنکه جمع شده در وی دلیل و مدلول زیرا که احتجاج و استدلال کرده میشود بنظم
قرآن و حسن وصف بلاغت وی و در اثنای آن در امر و نهی و وعد و وعید است پس تالی فهم میکند و از وی یابد حجت را
و حکم را معا و کلام واحد و از جمله وجوه آنکه گردانیده است [illegible] منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل است بر نفوس و ادعی
در قلوب و اوقع ست در آذان و احلی ست بر افهام و امیل ست بسوی طباع و اسرع ست بسوی اهواء و از جمله معجزه اوست سهل و
آسان فرموده است حفظ قرآن را بر متعلمین و اقرب است آن بر متحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و امتهای دیگر
یاد نمیتوانستند کتب خود را اگرچه نادر قلیل از ایشان چه جای جماعها با وجود درازی عمر و [illegible] و قرآن مجید آسان ست
حفظ آن هر صبیان را و غلامان را در اندک مدت و از جمله منها کلمات بعضی اجزای او بعضی دیگر را و [illegible] انواع و التیام اقسام
و حسن تخلص از قصه بقصه دیگر و خروج از مثالی بمثالی دیگر با وجود اختلاف معانی و اشتمال سوره واحده بر امر و نهی و خبر و استخبار
و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه اختلال گردد در فصول آن و کلام فصیح چون
عارض میگردد او را مثل این اختلاف و انتقال ضعیف میگردد قوت او و سست میگردد جزالت و کم میگردد رونق او و مختل می‌گردد الفاظ و [illegible]
میشود عبارات او و از وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیه باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان و احبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بدان تغیر و تحریف
فرمود تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه سائر معجزات انبیاء علیهم السلام منقضی و منتهی گشت بانقضای
اوقات و انتهای ازمان ایشان و باقی نماند از وی جز قرآن عزیز که باهر ست آیات او و ظاهر ست معجزات او و باقی ست تا امروز
که هزار و سی و پنج سال بران گذشته و هر عصر مملو بوده از علماء بیان و کمل اهل لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه براعت

و ملاحده و اعدای دین و دنیا وارد نکرده هیچ یکی بچیزی در معارضه آن و تألیف نکرده مثل قرآن و قادر نشده بطعن صحیح و قدح
صحیح بلکه هر که قصد آن کرده در دائره عجز و خواری مبتلا شده و بیک وجه از وجوه اعجاز قادر نشده حالانکه اعجاز قرآن وجوه کثیره وارد
اکثر آن راجع به بلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر که او را دعوی شد بود با ملاحده ساخته شود مگر آنکه فنون
بلاغت و حقیقه اعجاز و وجوه اربعه است که ذکر کرده شد و بالجمله آن از خواص قرآن و عجائب صفات او ست و بالله التوفیق
وصل معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلای معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و آله وسلم
و دیگر معجزات انشقاق قمر و نبع ماء و تکثیر طعام و نطق جماد و جز آن نیز عظیم اند بعضی بالغ بحد تواتر و شهرت و بعضی آحاد
بخبر احاد اند ولیکن بتعدد طرق بحد شهرت مشهور گشته و معجزات آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد و آنرا ارهاصات
خوانند و ارهاص یعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس نبوت و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از رحلت
چنانکه کرامات اولیای امت که همه معجزات آنحضرت اند و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله
علیه و آله وسلم اما شق قمر از ابهر انوار معجزات است که از حضرت است در عالم علوی که از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن
قرآن عظیم که فرموده اقتربت الساعة وانشق القمر و مراد وقوع آنست در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران و حمل انشقاق
روز قیامت میکنند آنرا اقوال وی سخیف است و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نگویند این را روز قیامت
بتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یک پاره بالای کوه و
پاره دیگر پایان وی و روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه و گفته اند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آیتی را و گفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر و دو شق شد و دیدند جبل حرا را در میان و فرمود
آنحضرت علیه السلام شهدوا یعنی گواه باشید گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و گفتند یکی از ایشان اگر سحر کرده شما را نتواند که
اهل زمین را سحر نتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند از آن پس گفت ابوجهل علیه اللعنه این سحر مستمر و ابن
عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه
کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان جم غفیر و همچنین تا رسیده است بما و تأیید
شده است بآیه کریمه انتهی و همچنین مخرج و مشهور است بدان کتب احادیث متقدمین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد
اسانید و در مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر
متواتر است منصوص علیه است در قرآن و مروی است در صحیحین و غیرهما از طرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر وی و عامه
و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند مر فلاسفه را بنابر عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و
علمای دین و متابعان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در آن و شمس و قمر مخلوق خدا اند میکند در آن هرچه میخواهد چنانکه
در احوال قیامت در نصوص مذکور است و تأویل بعضی ملاحده که اگر واقع میبود این نقل میبایستی تواتر و شرکت میبودند

تا مه اهل زمین در معرفت آن وخصوص نمی بودند بآن اهل مکه زیرا که این امریست در حس ظاهر ومشاهده ودواعی متوافر ست
بر روایت امثال آن از امور غریبه ونقل اشیای غیر معهوده واگر این صحیح واصلی میبود همیشه نوشته می شد واشارت نموده میشد
در کتب سیر وتنجیم وجائز نیست بود اطباق واتفاق ایشان بر ترک آن وغفلت از آن جامع جهالت شان ووضوح قرآن جواب
داده اند از وی علمای که این قضیه بیرون نیست از اموری که ذکر کرده اند ایشان که این چیزیست که طلب کرده اند قومی خاص
از مردم واقع شده در شب ومردم در شب اکثر در خواب می باشند واگر بعضی بیدار اند در درون خانها ودر اوبها ساکن ومستقر اند
وآنکه در صحرا باشد وبیدار باشد نادر ست واین امری بود که لحظه واقع شد وشاید که در آنوقت سائر مردم را مانعی از مشاهده
آن واقع شده باشد مثل سحاب وجبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی وغافل گردانیده باشد ایشان را
از آن مثل اسمار وحکایات ومانند آن ومستبعد نیست که همه نظر بقمر دوخته باشند چنانکه اصلا از آن غافل نباشند مگر
که مقصدی رویت مشرف ومترصد وقوع آن باشند گاهی می باشد قمر در بعضی منازل که ظاهر میباشد در بعضی آفاق بعضی را
وظاهر باشد بر قومی ومستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف کسوف در شهری دیده میشود ودر شهری دیگر ودر بعضی شهرها کلی دیده
میشود ودر بعضی شهرها جزئی ودر بعضی شهرها نمیدانند آنرا مگر کسانیکه دعوی علم آن دارند بحساب ودیدن ونمودن نزول حق
در قدرت الهی ست هر کرا خواهد بنماید وهر کرا خواهد ننماید ومقصود از نزول بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند ودرخواسته
بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را نمودند ودیگر آنرا ننمودند وخود مسافران اقطار آمده خبر دادند تمام عالم را
چه در کار ست شبهه در معجزه انشقاق که اینچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و
بیرون رفت از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدر الدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله اعلم واما رد شمس
یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد فرو نشستن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است اسما بنت
عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم وسر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد
وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گزاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خدایا
این بنده تو بود در طاعت تو وطاعت رسول تو بوده است پس باز گردان بر وی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب
کرده بود بعد دیدم که طلوع کرد بعد از غروب وافتاد شعاع او بر جبال وارض این قصه در صهبا بود وتمام کلام در این حدیث
در غزوه خیبر بیاید انشاء الله تعالی وصل دیگر از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مکرر واقع شده است
در مواطن عدیده ومشاهد عظیمه وروایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمها
از میان اصابع مبارک وی وشنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمدن چشمها از سنگ برای موسی علیه السلام
وشک نیست که بیرون آمدن آب از میان اصابع ابلغ ست واعجب از بیرون آمدن آب از حجر که بیرون آمدن از وی معهود ومعتاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت وپوست
واستخوان وتحقیق روایت کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه ومشهور از آن حدیث انس وجابر وابن مسعود است اما حدیث انس

در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را
و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو پس نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس
دیدم آب را که بیرون می آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی بجوشید آب از میان انگشتان
و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس و در حدیث ابن شاهین از انس
آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس گفتند که یا رسول الله تشنه شده اند شتران ما و
چارپایان ما فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آمد مردی بچیزی از آب در مشک فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب
در آن کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس آب دادیم شتران را و چارپایان را و برداشتیم باقی آنچه داشتیم یعنی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب
قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی صغیر پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در قدح
و نگنجید دست مبارک او در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را بجز انگشت پس بر آمد آب از انگشتان شریف وی الحدیث
و از جابر در صحیحین آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از آن و رو آوردند مردم بسوی وی
صلی الله علیه وآله وسلم گفت چه حال دارید برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آن را
مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس جوشش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب
و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس میبودیم کفایت میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم
از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که یافته نشد آب مگر قطره چند در مشکی پس ریختند آنرا در کاسه و تفریج کرد اصابع شریف
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را بآب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح
آمده از روایت علقمه که گفت ابن مسعود در اثنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کم شد با ما آب پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجوئید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و
نهاد دست مبارک خود را در آب این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقت گویا همه جماعت که حاضر بودند
راوی و حاکی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی است و عادت شریفه صحابه رضی الله عنهم
اجمعین بود با این نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه راوی اند
فتدبر و حدیث نبع ماء از ابن عباس نیز بطرق متعدد آمده است و سوالی که درین حدیث است آنست که چه حکمت است در آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمها پیدا شد چرا او نخست چشمها نه
آمد جوابش میگویند که این از جهت ادب حضرت خداوند جل جلاله است که با ایجاد و ابداع مستقل است منفرد است بی اصل و ماده بلکه

آب در آن بود معجزه و دعای آنحضرت در آن برکت حاصل شد کذا قالوا واللّٰه اعلم و از ین قبیل و مثال این معجزه است تکثیر
آب قلیل و روان شدن آن بروایت صحیح دعوت وی صلی اللّٰه علیه وآله وسلم مسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی اللّٰه عنه در قصهٔ غزوهٔ
تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی اللّٰه عنهم اجمعین بدرستی شما می آئید اگر خواسته است
خدا چشمهٔ تبوک را و وقت روشن شدن روز پس هر که بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت معاذ
پس آمدیم با آن چشمه را و حال آنکه پیشتر رسیده بودند از ما دو مرد و چشمه باشد و دال بود که می دید چشمه ترشح میکرد از وی آب پس
پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کرده بودید دست خود را بآب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشان را و گفت آنچه خواسته بود
خدا عز و جل پس کاوید صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی چند از آب یا دمی که مراد از آن نمی است مثل حسن صحت آن
پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را بآن و انداخت آب را در چشمه پس شد آب بسیار پس نوشیدند مردم
بعد از ان فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا حیات که ببینی اینجا را که پر کرده شود بباغها آن دعا راست پس چنین
واقع شده و این خبر دادن نیز از معجزات آنحضرت است صلی اللّٰه علیه وآله وسلم و اخبار بغیب قسمی از وی و او فراز معجزات بسیار است لا تعد
ولا تحصی و در قصهٔ حدیبیه آمده که هزار و چهار صد کس بوده اند و چاه وی سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشیدند آب را و
شاة بز و میش یعنی هزار و چار صد کس و چارپایان ایشان سیراب میشدند ۱۲ مثل سواری خادمان و غلامان و شتران و غیره ذلک ۱۲
نگذاشتند در ان یک قطره پس نشست آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم بر لب چاه و دلو آورده شد بالای آب و وضو کرد در ان
و انگند در ان آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس جوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید شتران خود را و در روایتی آمده
که بیرون آورد تیری از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت
در حدیبیه بر آمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه مغایرت است جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام
در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند
پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله وسلم در بعضی اسفار خود گفت
سیر کنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و می آئید بر آب فردا انشاء اللّٰه تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر
و رعایت نکردند حق صحبت از جهت اهتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد براند آنحضرت سر خود را تا خواب کند فرمود
باصحابه نگاه دارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز بر ما فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا بود
و قتیکه خور تافت بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس
فرود آمد و طلبید از من رکوه را که با من بود در وی چیزی از آب پس وضو کرد از آن رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب فرمود
نگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت نماز را و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که
گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتیم یا رسول اللّٰه هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه را و نهاد دهن مبارک
خود را و دمید در وی یا نه دمید واللّٰه اعلم پس می ریخت آب از رکوه و می نوشانید مردم را پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم مکنید و خوش دارید

خلق را همه را می رسید پس همه سیراب شدند و سیصد کس بودند و باقی ماند که آن حضرت پیش از همه آب داد گفت بنوش گفتم یا رسول الله
نمی خورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و حدیث عمر رضی الله عنه در جیش عسرت
گذشت که رسیده مردم را عطش تا بحدی که نحر میکردند شتر خود را و فشرده فرث آن را می نوشیدند پس رغبت کرد ابوبکر بسوی آن حضرت در دعا
پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را و هنوز باز نیاورده بود دستها را که بارید باران و پر کردند آنچه با ایشان بود از ظروف و
تجاوز نکرد باران لشکر را و آورده اند که یکبار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ابو طالب بود در ذی المجاز پس گفت ابو طالب
تشنه شده ام یا ابن اخی و نیست با من آب پس آن حضرت فرود آمد و زد قدم خود را بر زمین پس بیرون آمد آب و گفت اشرب یا عم و دیگر
از عمران بن حصین آورده که گفت بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آن حضرت از عطش
فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی از ایشان علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را پس رفتند ایشان را
زنی یافتند که بر شتری که با وی دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس پیش آمدند زنی را که دو مزاده داشت
از آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شترش و طلبید آن حضرت ظرفی پس ریخت در وی آب و ندا دادند
مردم را بیائید بخورید آب بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه میکنند آب وی و گوید سوگند بخدا که باز گشته شد او را
در حال آنکه خیال می کنم که پرتر است از آنکه اول بود پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که جمع کنید برای این زن چیزی از خوردنی
از طعام که داشتید پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و سویق تا گرد آمد طعام بسیار و نهادند در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند جامه را
پیش وی و فرمود آن حضرت برو بدان که کم نکرده ایم از آب تو چیزی و لیکن خدا است که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن
نزد کسان خود و گفت العجب پیش آمدند مرا دو مرد و بردند نزد این مردی که گفته میشود او را صابی پس کرد اینچنین و تمام قصه را خواند
و گفت بخدا سوگند که او یا ساحرترین مردم است یا رسول بحق است حقا و گفت قوم خود را آیا هست شما را رغبت در اسلام
بلا دلیله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و در آمدند در اسلام و الله اعلم و احادیث
درین باب بسیار است و احادیث مقاصد ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی وصل چنانکه احادیث
در تکثیر آب قلیل کثیر آمده در تکثیر طعام نیز کثیر است این هر دو اثر تربیت ولی نعمی آن سید کائنات است که همچنانکه کسب صحابه
مربی و مکمل قلوب و ارواح است در عالم جسمانیات نیز پرورده و خورش دهنده ابدان و اشباح است بیت شکر فیض تو چمن
چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پرورده تست و مشهور درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوه خندق
که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی
مبارک آنحضرت اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم
من آن را و آرد کرد وی جو را و انداختیم گوشت در دیگ پس آمدم نزد آن حضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله
را و طحن کرده زن من یک صاع جو را که در خانه بود تشریف بیار با چندی نفر از اصحاب آن حضرت فریاد کرد که ای اهل خندق بیائید که جابر

کرده است بیایید شما جابر سوری ساخته است سور بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند بآن مردم را لفظ فارسی است که بر زبان مبارک رفته و سور
بکشن همه طعام که باقی ماند با شرابی فرمود من دیگ را فرود نیارید و خمیر را نانها مپزید تا من بیایم پس آمد آنحضرت
علیه السلام با هزار کس و بیرون آوردیم خمیر و دیگ در نظر شریف وی پس انداخت در آن آب دهن مبارک خود را و دعا ببرکت
کرد فرمود با زن نان پز نان بپز و با خود نان دیگر را که وی نیز بپزد و بکش از دیگ گوشت را نگاه نکنید در آن پس بخورد اهل خندق
خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند و هنوز دیگ در جوش بود و خمیر همچنان باقی و حدیث انس را نیز بخاری و مسلم روایت
کرده اند که گفت ابو طلحه با ام سلیم بتحقیق شنیدم آواز رسول خدا را ضعیف میشناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس
گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو و پیچید در جامه و بمن داد و پس بردم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آن حضرت
در مسجد بود و با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعتی را
که با وی بودند برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابو طلحه را و خبر کردم او را گفتم
که می آید رسول خدا پس ابو طلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه مردم همراه و نیست نزد ما چیزی که بخورانیم
ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفتم خدا و رسول وی دانا تر است یعنی با پیغمبر واقع شده ای
گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال اسباب حکمتی نخواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد
ابو طلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا صلعم و فرمود بیار ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده
بود پس فرمود که فت کرده شود نانها را بشکستند و ام سلیم ظرفی که در وی روغن بود تا نخورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا و برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و طلب کن ده کس را
پس آمدند ده کس و خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود طلب ده کس دیگر را تا درآمدند همه و خوردند و سیر شدند و هفتاد یا هشتاد
کس را دی است و در روایتی مسلم هشتاد آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات صحیحین ده ده است
کذا فی المواهب والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر ایشان
قلیل می نماید و کافی نمی نماید و این سوء ظن موجب فوت برکت میگردد یا جای تنگ بود گنجایش همه نداشت یعنی وجه
موجه آن بموجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا وجهش عدم گنجایش بود یا کاسه یکی بود و تناول
جماعه کثیر دشوار می آمد موجب انبوه و ازدحام میگشت و روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که چون غزوه تبوک که آخر غزوات
آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم گرسنگی بمردم غالب آمد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که بقایای
توشهای خود را اگر باشد بیارند و دعا کن ببرکت در آن فرمود نعم بکنیم پس فرمود تا نطعی بگستردند و بقایای زاد آوردند یکی مشتی ارزن
آورد و دیگر نان پاره آورد و اعلای ایشان کسی بود که آورد صاعی از خرما گرد آمد بر نطع چیزی اندک پس دعا کرد ببرکت و فرمود پر سازید ظرفهای خود
پس نماند در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از آن ماند و بود در لشکر در غزوه تبوک بروایتی هفتاد هزار

کس بود چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدا تعالی
را باین شهادت هیچ بنده که باز داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین است که شهادت
وی هنوز نزد مشاهده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین بنبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در مقام ادکه او
عالم است اگر حال حضور غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایقانست یا برای تنبیه و تلقین امت ست والله اعلم
بحقیقة الحال و روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عروس بزینب پس فرستاد ام سلیم
برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان بدست من و حیس بفتح حاء مهملة و سکون تحتانیه در میان نام طعامی ست که از تمر و روغن و قروت
بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت
تو فرستاده است و بر تو سلام میگوید و عذر قلت آن میکند پس انس آنرا نزد آنحضرت آورد فرمود بنه و فرمود برو فلان جا و فلان
از مردان نام برد و طلب و بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود و هر که پیش آمد مرا
چون باز آمدم دیدم که خانه پرست از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشد پس دیدم که
نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس طلبید ده ده کس را از دو طعام فرمود بخورید بنام خدا و باید
که هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند همچنین طائفه طائفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود بردار
یا انس پس برداشتم ندانم که وقت نهادن زیاده بود یا وقت برداشتن رواه البخاری و مسلم و در حدیث ابی
ایوب آمده است که ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقدری که
کفایت کند ایشانرا پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابو ایوب ایشانرا پس خوردند و گذشتند
باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند
و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند از این طعام من یکصد و هشتاد مرد
مروی ست از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شام
ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و می خوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت کرد سمره بجانب آسمان و
گفت از اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبة و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم و در حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله
عنهما آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صد و سی تن و ذکر کرده که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد
گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی از این
صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن پاره پاره برای وی پس گردانید از آن شاة دو کاسه بزرگ از طعام
پس خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی ست که امر کرد مرا
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانم اهل صفه را پس جستم من ایشانرا و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما کاسه طعام

پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر همین که بود دروی اثر انگشتان بود
ونیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسهٔ شیری پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من میدادم و میخوردم و آسوده میشدم
امانفرمودن شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام بیرون آمدم و یاران را طلبیدم پس درآمدند
همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام بمن داد و بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخرهم و مرویست
از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و
میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را و نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام
پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود و
رواه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه که ام مالک انصاریه میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه
که مراو را بود روغن پس می آمدند او را پسران او و می طلبیدند نان خورش و نمی بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده
ام مالک بسوی آن عکه که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه میبود مر او را
روغن در آن عکه تا بیفشرد و روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بیان کرد صورت
حال را فرمود آنحضرت بیفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشردی و میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود روغن برای شما
در آن عکه گفت بندهٔ مسکین از این حدیث معلوم می گردد که هر که خدمت کند مر حضرت سید المرسلین را و انفاق کند محبت
وی چیزی را که تواند برکت دهد خدای تعالی در رزق وی و مال وی و در همه چیزها رزقنا الله فهم از جابر رضی الله عنه آمده که
آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و وسق بفتح
واو و سکون سین مهمله شصت صاع پس همیشه میخورد وی و زن وی و مهمانان وی از آن روزی پیمانه کرد و آنرا پیش آنحضرت
آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما و می خوردید از آن همیشه گفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن
هنگام فشردن عکه و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن رضا و تسلیم و توکل به خدا است
عز اسمه و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزوال نعمت قاله النووی و مثل این ست نکته
در نگاه نکردن بدیگ خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار و الحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در وام
پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده و سندش درین باب مشهور است که گذشته بود عبد الله بن حرام رضی الله عنه
وقت شهادت خود مالی کثیر وام بر خود و وصیت کرده بود جابر را رضی الله به هفت دختر گذشته بود پس جابر رضی الله عنه
بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را قبول نکردند و نبود در تمر نخیل وی کفایت دین ایشان پس آمد جابر نزد آن حضرت
و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد و گذاشته وام بسیار و من میخواهم که ببینند ترا غرما فرمود

بر دو خرمن هر تمر را در یک گوشه بنه پس کردم آنچه امر کرد آنحضرت و خبر دادم آنحضرت را و چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند
بمن و چون دید آنحضرت ایشان را گشت گرد خرمن را که کلان تر از همه بود و نشست بران و گفت بخوان قرضخواهان خود را
یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان تا ادا کرد حق تعالی از عهده دین امانت پدر را و من راضی بودم که امانت ادا کرده
شود و هیچ چیزی برای خواهران باز نماند و جابر را رضی الله عنه نه خواهر بود که پدر وی گذاشته بود و دیگر خرمنها همه باقی و
سالم ماند و من می بینم آن خرمن را که بران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک دانه از وی کم نشده و تعجب
کردند غرما و روایت کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پس گفت آنحضرت با من چیزی داری یا
ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندکی تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس ورآوردم دست مبارک خود را
در توشه دان و بر آورد از ان یک مشت تمر و دعا برکت کرد و طلبید مردم را ده کس ده کس تا تمام لشکر از ان سیر شدند و
فرمود من بگیر آنچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را در مزاده و بگیر از ان مشتی در وقت حاجت شمار دم [illegible]
گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خوردم و خورانیدم از ان تمر در حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و
ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در روایتی آمده که گفت
بر داشتم از ان چندین و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که مجموع تمرات دو دانه تمره
بیست و پنج یا بیست گفته اند و الله اعلم و در روضة الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه درین باب بیتی نیز نقل کرده است
بیت للناس هم ولی فی الیوم همان + هم الجراب و هم الشیخ عثمان + والله اعلم و مروی ست که آنحضرت عمر بن الخطاب
را فرمود تا از اندک خرمهای چهارصد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک خرما ازان کم نشده بود
و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک ست که بقایای زادها را با آن قلت برکتها بخشید که
هفتاد هزار کس از ان سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و فاقه ما را از نعم ظاهر و باطن آن حضرت مجبور گرداناد و حکایتی یاد
دارم که در بازار سکه زادها الله تعظیما و تکریما تره فروشی بترهای سبز پیا شده می گفت یا برکة النبی تعالی [illegible]
ثم لا تخلی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و فصل در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله
وسلم چنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر و نهی و شریعت او بوده صلی الله علیه وآله وسلم اند تا آنکه قرعه سعادت بنام ایشان
افتاده از اهل ایمان همچنین سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر اراده الهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت منقاد
و مطیع وی صلی الله علیه وآله وسلم ساخت ازینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه وآله وسلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث ست و لیکن چون از دائره عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون اند ایشان
جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامده موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان اما حیوانات را انده مطیع و

بجهل و شکایت آمدن شتر بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که مردم از اهل بیت انصار
را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بروی اکنون سختی و سرکشی
میکند بر ما و منع میکند ما را از پشت خود و زرع و نخل و زرع ما همه تشنه اند پس برخاست آنحضرت با اصحاب و رفت و روان شد
بجانب شتر پس درآمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه از آن نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده
شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از وی گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم روی آورد بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل
در آورد و صحابه گفتند یا رسول الله این حیوان لایعقل ترا سجده کرد ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
نمی باید و نسزد بشر را که سجده کند بشر را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند شوهر خود را از جهت
عظم حق مرد بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در هیچ مقام نیست میان آسمان چیزی که نمیداند
که من رسول الله ام مگر عصاة جن و انس و در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت در آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد
بآوازی که [illegible] پس بایستاد آنحضرت برسر وی و طلب صاحبش فرمود بفروش این را بدست من گفت یا رسول الله
پیش کش تست ولیکن این شتر مر اهل بیت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود این شتر گله کرد کثرت عمل و قلت
علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده با الفاظ مختلفه آمده و صحیح ست و از انس
آمده که گفت در آمد رسول الله و ابوبکر و عمر در بستانی یکی از انصار و بود در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را گفت
ابوبکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار
شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش ازانکه [illegible] بگذارند خود [illegible] میکنند و من میترسم که
[illegible] آن قوم را [illegible] پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن منع فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه
ما شاتی بود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون
بیرون میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس دفع
میکرد هر یکی دیگری را و نزدیک می آمد بآنحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک
خود را بر پشت گوسفندی [illegible] که نر [illegible] بود و پستان وی پر شیر شد پس دوشید و خود بیاشامید و ابوبکر صدیق را
نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور است و در باب هجرت
بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر کرده شد آن کرده و انقیاد و اطاعت حیوانات نیز
و از این باب است قصه کلام ذئب و شهادت او مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را و حدیث تکلم ذئب روایت کرده شده

از جماعه صحابه بطرق شده و روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی
پس گرفت شاة را پس دوید راعی و کشید شاة را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت
از خدا نمی ترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدای تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی و عجبا گرگی افتاده و تکلم میکند
بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم ترا بعجب تر ازین محمد به یثرب خبر میدهد مردم را باخبار سابقه و مردم می گروند بوی
پس راعی غنم خود را راهی ساخت تا در آمد مدینه معظمه را و گذاشت غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بانچه شنیده و دیده
و همچنین روایت کرد بیهقی از حدیث ابن عمر و ابونعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده
که گفت ذئب عجب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بما بچه گذشته و بانچه می آید و این راعی یهودی
بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ براعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده پیغمبری عظیم
قدر نزد خدا از وی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت باصحاب وی و منتظر اند
قتال ایشان یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت میگیرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و
انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب براعی که نیست حائل میان تو و وی مگر این
دره را از کوه میروی از کوه و در نصرت وی میگردی بجنود خدا گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذئب من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت
و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی از ان و مثل این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که
گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین آنست
که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابوسفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر کنی
این حکایت را بمکه میگذاری زنان مکه را بی مردان و از ابوجهل و اصحاب وی نیز روایت مثل این کرده اند و ازین باب است
حدیث ضب یعنی سوسمار و کلام کردن او و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی
از بنی سلیم که شکار کرده است ضبی را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزل گاه خود و بریان کند و
بخورد و چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خداست پس بیرون آورد
ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این ضب و انداخت ضب را پیش
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود یا ضب پس جواب داد ضب بزبان مبین که شنیدند
قوم همه لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ای ضب کسی آید قیامت گفت ضب تمام خلق پس فرمود آنحضرت کرا عبادت میکنی

گفت خدای راکه در آسمان ست عرش او و در زمین ست سلطنت او و در دریا ست راه او و در بهشت ست رحمت او و در آتش عذاب
او فرمود آنحضرت من کیستم گفت رسول خدای و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک
پس اسلام آورد اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آن حضرت خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و ازانجمله ست حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکند بعض او بعض را ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفاء و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در صحرائی گشت ناگاه شنید آوازی
میگفت یا رسول الله پس التفات نگریست آنحضرت و دید که آهو ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در جامه پیچیده
پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو آهو بچه است در آن
کوه رها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنین میکنی و باز می آئی گفت آری اگر نکنم مرا خدا تعالی
عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمده بربست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت
یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این ست که رها کنی این ظبیه را پس رها کرد اعرابی او را دمید و دوید در صحرا از
روی خوشحالی و میزد پاهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و نیز آمده است
که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بود پس آهو ماده نزد آنحضرت آمد آنحضرت او را دوشید
و همه را سیراب ساخت که مقدار سیصد کس بودند پس رافع که مولی آنحضرت بود فرمود که این را نگاه دار پس رافع او را بربست
بعد از ساعتی دید که رفته است فرمود ان الذی جاء بها هو الذی ذهب بها و ازانجمله است کلام حمار روایت کرده
است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت
نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار شده است آن را
هیچ یکی جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو
و بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمداً بوی و آن یهودی گرسنه میداشت
شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنحضرت میفرستاد
او را بر در کسی تا خبر کند و بطلبد او را پس می آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در اشارت
میکرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آن حضرت علیه السلام وفات یافت انداخت یعفور خود را بچاهی که مر ابی الهیثم
بن التیهان را بود و گشت چاه او را قبر او از جزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هم آمده است تسخیر اسد و
تکلم او بسفینه که در دریا باقی از لشکر افتاد و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید بلشکر او را
و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات اولیاء معجزه رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم و ابن حبان روایت کرده
که کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا کرد ببرکت ایشان و نهی فرمود از شکار حمام حرم

مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را
تا قصد آدمی که رو نشیند پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان
مر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن و واقع شده در کتب ما آورده ایم و فصل
همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در ربقه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و از آنجاست کلام
شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت برسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نمی گذشتم به هیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک
یا رسول الله و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمکه پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی آن
پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این حال ست که در ابتدای وحی
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر ست و روایات دیگر و الله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر آورده که
گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک بآن حضرت آمد گفت مر او را رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا رغبتی است ترا در خیر یعنی میخواهی که نیکی و سعادت
حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله گفت
اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی
بر کناره وادی بود پس شکافت زمین را و می آمد تا ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آنحضرت از وی سه بار و
گواهی داد آن درخت بعد از آن بازگشت بجای خود و احادیث دارمی نیز روایت کرده مانند این و در بعضی روایات آمده که از
مقروحان رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساختند و دندان شریف او را رسانیدند و آنحضرت
نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی تا خوش شود
خاطر شریف تو گفت آری پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان این درخت را پس خواند
آنحضرت آن درخت را و درخت پیش کرد و آمد نزد آنحضرت و ایستاد و گفت جبرئیل امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد
برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسبی حسبی رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد
اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه پس فرمود آنحضرت آن اعرابی را بگو به آن درخت که رسول خدا ترا طلب میکند
آن درخت کج شد بسمت چپ و پیش و پس جدا شد رگهای او از بن آمد و خاک کشید پاره میکرد زمین را و می کشید رگهای خود را
و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس فرو رفت
رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا فرمود اگر امر کنم کسی را که سجده کند
... شریف ترا اذن کنم اینجا داده و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بود ...

بیا آورده آن سدره درو نیست تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنین مشرح مانده و معروف بسدرة النبی گشت
صلی الله علیه و آله و سلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بچه
چیز شناسم ترا که رسول خدایی فرمود با آنکه بخوانم این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا شد آن
از درخت و افتاد پیش فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود برو برگشت و بجای خود رفت اسلام آورد اعرابی رواه الترمذی
و صحیح و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و فی القصیدة شعر جاءت لدعوته
الاشجار ساجدة ، تمشی الیه علی ساق بلا قدم ، کانما سطرت سطرا لما کتبت ، فروعها من بدیع الخط فی اللقم ، و در حدیث
دراز طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای کشاده پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت در فتم
من در پی آنحضرت با اداوهٔ آب پس ندید چیزی که استتار کند بدان ناگاه دو درخت بود در کنارهٔ وادی پس رفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بمن باذن خدا عز و جل پس
منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر که مهار در بینی وی است پس نزد درخت دیگر رفت و او را نیز کشیده آورد گفت بچسپید بمن باذن خدا پس
چسپیدند و اینجا دیگر آمد که فرمود با جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شوی بصاحب خود که نشینم در پس شما پس گفتم
من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس بیرون آمدم من و
دویدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت می آید و هر دو درخت
از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی
درخت خرمایی یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقارب گفت برو بگو باین نخلات که رسول خدا امر کند شما را که بیایید برای حاجت
رسول خدا و بگو بسنگها نیز همچنین رفتم و گفتم سوگند بخدایی که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب یکدیگر آمده و سنگها
را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو ایشانرا که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که مشرکان گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود
بیای درخت پس آمد درخت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از علمای صحابه اتفاق کرده اند بر این
و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین و اصل چنانکه نباتات را انقیاد و تسلیع امر وی صلی الله علیه و آله و سلم ساخته
بودند جمادات را نیز همین حکم داده اند و سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت هیچ شجری و حجری نبود مگر
آنکه سلام میکرد بر وی و می گفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز حدیثی درین باب
گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که آمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر و چیزی اندشته
گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را بیاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از

حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من میشناسم حجری را بمکه که سلام میکرد بر من پیش از آنکه
مبعوث شوم بدرستی که من می شناسم او را الحال و اختلاف است درین حجر که کدام سنگ است بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی
حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله عنها و مسعود و سنگ در دیوار وی و مردم تبرک میجویند
بلمس وی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از آن راه و شیخ ابن حجر
مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و در مقابله وی در دیوار دیگر اثر مرفق شریف است که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ آهن نرم کرده شده
برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی که سفر میکرد اثر قدمین شریفین است والله اعلم و صاحب
مواهب لدنیه از ابو حفص میانجی آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم اوی را از اهل مکه که این حجر که همان حجر است
که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه و در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرد
آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت کرده است آنرا بیهقی در دلائل و ابن ماجه در مختصر که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از منزل خود و پسران تو تا بیایم من شما را فردا که
مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام
و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر پیچیده بیکدیگر پس
پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود را و فرمود یا رب این عم من است و صنو پدر من است و ایشان اهل بیت من اند بپوش
ایشان را از آتش دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را بدین چادر پس گفت آستانه و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین
و یکباری عقیل ابن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بکوهی که آنجا بود فرستاد و فرمود بگو
آن کوه که مرا آب ده پس آن کوه متکلم شد و گفت ای پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آیت نازل شد واتقوا النار التی وقودها الناس
والحجارة چندان گریستیم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور درین باب حنین جذع است و حنین صراخ و حنین
آرزومند و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه
آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته
که صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق
کثیره متعدده خارج از حد حصر و احصاء تا آنکه متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
حنین جذع و انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد کسیکه مطالع است
بر طرق حدیث نه غیر وی که ممارست ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه حنین جذع از امور ظاهر است که حمل کرده اند
آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و معجزات است که دلالت میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و شافعی گفته که

داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم پس گفته اند بشافعی که داده است حق
پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را گفت داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم
و اکبر است از آن و شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و رسانیده اند طرق آن را که ذکر آن طولی است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه ساخته شود برای وی
منبر می ایستاد برای خطبه تکیه کرده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد از آن جذع پس شنیده شد
مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید مسجد بآوازی و بسیار شد بکاء مردم که بجهت آنچه
مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که بشگافت جذع و پاره شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار مبارک گرفت پس ساکت گشت فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد
از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را همیشه میبود همچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پس امر کرد آنحضرت که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی او و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
جانب خود پس آمد در حالیکه پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیث بریده
آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل تا بروید در آن رگهای تو و کامل گردد
خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد
از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت
تا بخورند از من دوستان خدا و باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنیدند این را هر که نزدیک بوی بود و نیز
فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد بآن بگریستی
میگفت ای بندگان خدا چوبی ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم مثبت شنگی و گیاهی که در وی منفعتی هست و بیزاری و آنکه در وی معرفتی نیست و این حدیث را
بالفاظ مختلفه روایت کرده است و در آنچه ذکر کردیم کفایتست و از این باب است کلام کردن آن حضرت جبل و کلام کردن
جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم اجمعین جبل احد را که کوهیست در مدینه و در شان او واقع شده است احد جبل یحبنا ونحبه پس جنبید احد پس زد آنحضرت
او را بپای شریف خود و فرمود ثابت شو بر جای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد والبخاری
والترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبل ثبیر در زمان
ثبیر که جبلیست مکه و با وی ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت که او را بپای
مبارک خود و فرمود بجای خود باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری احمد والترمذی و ابو حاتم واز

ابوهریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا که کوهیست در مکه معظمه که جبلی که مقابل ثبیر است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدای
وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شده و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود
آنحضرت آرام گیر ای حرا که نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است
نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابوعبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت
را گفت ثبیر فرود آی یا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت
حرا در من بیا یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال از
رجفه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده وقتیکه تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود و با ایشان آن
رجفه غضب بود و این رجفه طرب و لهذا تخصیص کرد آنحضرت علیه السلام به مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب
سرور و اهتزاز جبال شد از این باب است تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت
کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و شنیدیم تسبیح را پس ریخت آن حصات را در دست
ابوبکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده
مثل این ابوذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر
کرده که ولید بن سوید گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه بربذه که مسکن ابوذر بود در آنجا
میگفت ابوذر که گفت در آمدم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست نزد وی
هیچ یکی از مردم گویا می بینم او را در این هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر وی رد داد جواب سلام مرا و فرمود چه چیز آورده
است ترا اینجا یا اباذر گفتم خدا و رسول خدا دانا تر است پس امر کرد مرا به نشستن پس نشستم در پهلوی شریف وی نمیپرسیدم او را از چیزی
و نمیگفت وی به من چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که میشتافت پس سلام داد و گذاشت آنحضرت
جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابوبکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود به نشستن
پس نشست در پشته بلندی که مقابل آنحضرت بود پس آمد عمر و کرد مثل آن و فرمود آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابوبکر
پس آمد عثمان همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی الله عنهم اجمعین پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سنگریزها
هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی
مانند حنین نحل در کف شریف رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس داد آن سنگریزها را به ابوبکر و در گذشت از من پس تسبیح کردند که
ابوبکر پس گرفت سنگریزها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزها بعد از آن داد بعمر را و تسبیح کردند
در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس باز داد بعثمان را و تسبیح کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست
ابوبکر و عمر پس گرفت سنگریزها را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزار و طبرانی در اوسط [illegible]

و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس بر نهاده شدند در دستهای او تسبیح نکردند با هیچ یکی ازیشان آورده است این حدیث را
در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید ابو شکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس حاضر
بود و در دست وی نیز تسبیح کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ما میشنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده
که گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام بطبقی که در وی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت
تسبیح کرد در دست شریف او و در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر منبر
این آیت را وما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود ثنا میگوید جبار ذات خود را میگوید انا الجبار انا الکبیر
المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه
سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده برصاص در حجاره پس چون در آمد آنحضرت در مسجد عام الفتح اشارت میکرد بچوبی که در دست
شریف وی بود و مساس نمیکرد و میگفت جاء الحق وزهق الباطل پس اشارت نمیکرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت
نمیکرد بصنمی از آنها مگر می افتاد بر روی و همه در دست سلطنت وی خوار و خراب بودند و در حکم این است تکلم بیان و شهادت
ایشان برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و در روایت است از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و در آمدم در سرای و دیدم در وی رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم از وی امری عجیب آورد مردی از اهل یمامه بغلامی که همین روز زائیده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
من انا گفت انت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از آن تکلم نکرد هرگز تا جوان شد و نامیدیم او را مبارک الیمامه
و از فهد بن عطیه روایت است که آورده اند نزد آنحضرت غلامی که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا قال انت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رواه البیهقی **فصل** در ابراء ذوی العاهات و احیاء موتی یعنی بکردانیدن بیماران را تا آنکه صحیح سالم و زنده گردانیدن مرده را روایت است
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر
من جنون دارد که میگیرد او را جنون در وقت طعام شام که بد میسازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و دعا کرد
و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که میدوید رواه الدارمی و عده البوصیری حیث قال شعر کم ابرأت وصبا باللمس راحته
واطلقت اربا من ربقة اللمم و آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست
شریف را و نوشانید آب را آن پسر را پس شد غلام فی الحال عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسیده بود زخمی بچشم
قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را و میترسم که
پلید کرده و نظر وی در آیم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و نهاد در جایش و فرمود خداوندا بپوشان چشم او را جمال پس بود
آن چشم بهترین و بیناترین چشمان او و درد نمیکرد وقتی که درد می آمد چشم دیگر و آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی
بود در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر انا ابن الذی سالت علی الخد عینه + فردت بکف المصطفی ایما رد + فعادت

کما کانت لاول امرها فلو فیا احسن عین و یا حسن ما خدمه پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جائزه او را و در روایت کرد طبرانی و ابو نعیم
از قتاده که گفت بودم من که نگاه میداشتم تیرها را به روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر
رسید بمن تیری که افتاد بدان حدقه چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و چون دید
چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاه داشت روی پیغمبر ترا به روی خود رسید آفت
بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و در روایت آمده که کرده شده است که مردی گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد
نزد آنحضرت کسی را و استشفا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت در آن از آب دهن مبارک خود
و بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا متعجب بگمان بود که استهزا کرده شد بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض در سینه او بود وی
بسر حد موت نوشانید آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت
هر دو چشم او را که بینا شد چنانکه رشته در سوزن می آورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که
علی کرم الله وجهه کجاست گفتند حاضر نیست و درد چشم دارد پس کس فرستاده طلبید و نهاد سر مبارک او را بر کنار شریف خود و تفل
کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود وی را درد هرگز درد نکرد چشم وی رضی الله عنه و دم کرد در زخم
ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و در صحیح البخاری آمده که زید بن معاذ را شمشیر رسیده بود چون قصد
کشتن کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح بخاری آمده که چون عبد الله بن عتیک ابو رافع یهودی را کشته
شب مهتاب بود چون پا بر زینه نهاد پنداشت که به زمین رسید پس بیفتاد و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام
آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید فی الحال شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و شهرت است و از
حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده است بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آن مرد
ایمان نمی آرم تا آنکه زنده کنی دخترک مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت
انداخته ام من دخترک را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی پس بیامد بدان وادی و ندا کرد آنحضرت علیه السلام
آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک گفت لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت
لا والله یا رسول الله یافتم من آخرت را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که پدر و مادر تو
ایمان آوردند اگر دوست داری باز گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و مادر یافتم خدا را بهتر و مهربان تر
از ایشان و در روایت نجیب دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد و پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خورد را ذبح کرد و چون مادر وی
در دنبال دوید وی بیام آمد و خود را بر زمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند مشهور است و بعض
بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

ولیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است وبعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده اند و از انس
رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجوزه نابینا پس پوشیدیم آن مرده را و تعزیت کردیم آن زن را
گفتند یا مرده پسر تو گفت آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی
مرا در هر شدتی پس منه بر من این مصیبت را پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس طعام خورد
وطعام خوردیم با وی رواه ابن عدی وابن ابی الدنیا والبیهقی وابو نعیم واین برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم پس معجزه وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود و چون
تکفین کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه انصاری خزرجی که حاضر
شده بود در احد [illegible] وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد بعد از موت بکلامی که محفوظ و نوشته شد از وی گفت
محمد احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امر الله فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب
القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربع سنین وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید
الضعیف وقامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفت بود زید بن خارجه از سراة انصار
وقتی که میرفت براهی از راههای مدینه منوره میان ظهر و عصر بمرد و افتاد و برداشته آوردند تا نزد انصار و گرد وی گرفتند زنان و مردان
ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند تا کجا می آید آواز از زیر
جامهای پس گشادند از روی و سینه او که میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده وکان ذلک فی الکتاب الاول ه
وصدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت انتهی
و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبیدالله انصاری گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را و کشته
شده بود در جنگ یمامه پس شنیدیم او را وقتی که در قبر آوردیم او را و در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الشهید عثمان بن عفان
البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی که مرده است کذا فی الشفا و اگر تشکیک کند که گوید که شاید زنده باشد و تنبیق واقع شده باشد و
غیر این بدست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع نشده تا معجزه وی گردد [illegible]
آنحضرت شده [illegible] که [illegible] مبارک [illegible] بوده و اگر [illegible] کرده
جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی و پخته [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد [illegible]
[illegible]
شاة و [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

بعضی میگویند که آن سلامی ست که خلق کرد خدای تعالی در شاه راه چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تعالی و می‌شنوانند
از وی بی تغییر اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین ست و بعضی میگویند که بطریق ایجاد
حیات ست در آن اولاً و تکلم ثانیاً و می گویند که حق تعالی پیدا کرد در ان حیات و شکافت کرد برای وی دهن و زبان قدرت
داد بآن بر کلام و ظاهر قول آنست والله اعلم و فصل دیگر از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت ست صلی الله
علیه و آله وسلم و در شفا گفته که این باب واسع ست جداً و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر جماعه را افضا و متواتر
یعنی ست ضرورة و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون دعای کردی از برای کسی در می یافت
دعا ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعای آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم مر انس را که بانواع نعم و کرامات ظاهر
باطن مخصوص گشت و آورده مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت یا رسول الله انس بن مالک خادم تو هست دعا کن
مراد او دعای دنیا خواست و الا دعای دینی آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصاً آنکه خادم و حاضر درگاه بیگاه است
پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده او را در آنچه داده او را و از انس ست در روایت
میکند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار ست و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ کی
را که رسید رضای عیش و خوشی زندگانی را چنانکه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود
نمیگویم سقط و ولد ولد او را و آمده است که نخیل وی در یکسال دو بار میوه آورد و از اجله است دعای او عبدالرحمن بن عوف را ببرکت
و میفرمود وی رضی الله عنه اگر بردارم سنگی را امید دارم که در تحت آن یابم زر یا نقره گفته شد که وی از اصحاب دولت بود ابواب رزق و تجارت
کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و قطع کرده شد ذهب را از ترکه وی به تبرها چنانکه مجروح شد دستهای مردم از قطع کردن آن
بر زنان او که چهار بودند ربع حق آنها که ثمن ست هشتاد هزار و در روایتی صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد با یکی از انها
که طلاق داده بود او را بهشتاد و چند هزار و وصیت کرد به پنجاه هزار برای صدقات عظیمه که در حیات داشت و آزاد کرد
یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکبارگی کاروان خود را که در وی هفتصد شتر بود از جنس مال بود در وی و تصدق کرد شتران
با آنچه بر آن از اموال بود با قتاب و احلاس باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرموده دیدم عبدالرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید مانند کودک پس بشکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان
را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه بن ابی سفیان به تمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث
دیگر آمده است که فرمود یا معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا ملک پس نرمی کن سیرت و خلق خود را گفت معاویه از آن روز طمع
و امیدواری ملک شد و دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای نکرد وی رضی الله عنه بر هیچ
کسی را مگر آنکه مستجاب شد و گویا که سداد سهم وی رضی الله عنه از اثر دعا و آثار ایشان معلوم ست و دعا کرد به تیر تشبیه داده اند و دعا
کرد باعزاز اسلام بعمر یا بابی جهل استجابت کرده شد در عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت از آنگاه

که ایمان آورده عمر و رسید مردم را در بعضی غزوات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عطش والتماس کردند از آن حضرت دعا را پس دعا کرد
آنحضرت و پیدا شد سحابی که آب داد همه را و بکشاده دعای آنحضرت در استسقاء باریدن و کشادن مشهور است و معروف فرمود
مر نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدای تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که بود نیکوترین مردم
در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی می روئید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بر آن گفته اند
این نابغه از قدما و شعراست که اسلام آورده و بیاید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت انشاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس را
اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل پس نامیده شد حبر امت و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر را ببرکت در صفقه
پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد و دران و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی غرایر از مال و دعا کرد بمانند آن برای عروه
بن ابی الجعد پس میگوید عروه بودم من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود میکردم چهل هزار درهم را یعنی در یکروز
و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود میکرد و در ان گریخت یکباری ناقه آنحضرت پس دعا کرد و آورد او را تا قدرا
پس آمد بادی و سپرد بآنحضرت و دعا کرد مادر ابوهریره را باسلام و مسلمان شد در حال بعد از آنکه بدی گفت آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاهداشته شود از گرمی و سردی پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در زمستان جامهای
صیفی و در صیف ثیاب شتا را و نمی رسید او را گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن
هرگز و درخواست کرد از آن حضرت طفیل بن عمرو آیتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خدایا نور بخش مر او را
نور پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیال کنند پس گشت آن نور
در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذوالنور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد ایشان را
پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط و دعا کرد بر کسری وقتیکه پاره کرد کتاب آنحضرت را که پاره پاره
کند ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس را اقتدار و بنا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند
خدای تعالی اثر او را پس بیچاره مانده گشت آن شخص و دید مردی را که خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمیتوانم بدست
راست خوردن و دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی خورد پس نتوانست برداشت دست را با خود و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خدایا
بر گمار بر وی سگی از سگان خود را پس خورد او را شیر و حدیث دعا آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی
در نماز مشهور است و کشته شدند آنجا همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را از آنحضرت بقصد تهکم
و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون بمرد و قبر کردند او را بیرون انداخت
او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیواری از پاره ها و همچنین دعا کرد بر ابن عامر که بمیرد
طرید و وحید و همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بیان فصل
در کرامات و برکات آنحضرت و چیزی که مس کرده و مباشرت کرد آنرا در صحیح آمده که بیرون آورده است اسما بنت ابی بکر جبه طیالسه او گفت

که این جبه ایست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده است و ما می شوییم آنرا برای بیماران و شفا می جوییم بآن و بود کاسهٔ آنحضرت
که آب می انداختند دران و شفا می جستند بآن و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قتال
را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیهٔ آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد و کم نگشت آب او هرگز و آب دهن مبارک
انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین تر از وی آب و گذشت آنحضرت بر آبی در پرسید که نام این چیست
گفتند نام وی بیسان است و آب وی شور است فرمود نام وی نعمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد
نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن مبارک خود را دران پس گشت خوشبوتر از مشک و انداخت آب دهن
در دلوی از بیر و ریخت دران و فایح گشت ازوی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس
مکیدند ایشان و ساکت شدند و میگریستند پیش ازان از عطش و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان
شیرخوار و کفایت کرد ایشانرا تا شب و گذشته است ذکر این در حلیهٔ شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که
میفرستاد دران روغن برای آنحضرت وی یافته همیشه دران تا بفشرد و از انجمله است برکت دست شریف و لمس آن
در نشاندن نخیل برای یهود و بر دادن آنها در همین سال در قصهٔ اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند
او را یهود بر اربعین اوقیه و نشاندن سیصد نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کس دیگر نشانده بود و روایت کرده است
ابن عبدالبر که آنکس عمر رضی الله عنه بود و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند دران و آن یک نخل را نیز آن حضرت
قلع کرده بنشاند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضهٔ دجاجه از ذهب بعد ازانکه گردانید آنرا بر زبان مبارک
خود پس داد ازان اربعین اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد او وقیه وزن اربعین را آنکه بیند و حنش بن عقیل یکی صحابه است میگوید
که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون
گرسنه میشدم و مییافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم و سردی آنرا چون گرم میشدم و از انجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل
شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم و ناقهای او و شاة عبدالله بن مسعود که نجهیده بود بر وی
نر و شاة مقداد و جز آن و از ان جمله است توشه دادن وی اصحاب را از مشک آبی بعد ازانکه بست دهان آنرا و دعا کرد در ان
و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بکشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین است و کفها بر دهان و دست او
بر آورد آنحضرت بر سر عمیر بن سعد انصاری و دعا کرد و برکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت و شفا
میگویند که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد
و تمام جسد وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنچه دست مبارک وی بران گذشته بود و پاک کرده بود
آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود در روز حنین و دعا کرد او را پس بود غرهٔ فرس و نام کردند او را و مسح کرد بر روی
دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد راس عبدالرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قصیر بود و بود وی طویل بود پس دعا کرد

مرا در ابرکت پس سر آمد مرد او طولا و تماما و حسنا و جمالا و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در زنان هیچ زنی
انچه یافته میشد در روی وی از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی مزاح و هزل بود و تعالی الله چون مزاح و هزل را
این جمال بود حرم وجید احاشیر خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم و بنهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد ببرکت بیان
بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی و نهاده میشد بر موضع دست
نبی صلی الله علیه وآله وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبیی که آفتی داشت پس به شد و برابر شد موی سر وی و دیگر صبیان که
بیمار و دیوانه بودند آورده می‌شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت مگر دست مالی زد
در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن فرقد مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی هر یک دیگر خوشبوی‌ها
مالیدند وی بر همه غالب بود در خوشبوئی با آنکه نمی‌مالید مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه که داشت
از علائم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است و در چشمهای انداختن آن در روی کفار و افتادن
آن در چشمان این همه اشرار و هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت کرده بودند
با لشکر اسلام راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بغایت
تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسپی ماشاة و محاذاة نمی‌توانست کرد با وی و پیدا شدن سرعت و سبکی در شتر جابر بعد
از سستی و ماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف او بود تا آنکه نمی‌توانست زمام او را نگهداشت و همچنین پیدا شدن
حمار تنگ گام سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی تند و تیز که اسپ ترکی وی هیچ دابه نمی‌توانست بوی مسابقه کرد و
جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمی‌توانست نشست و آنحضرت بر سینه وی دست زد پس گشت فارس ترین عرب
و ثابت ترین ایشان و از آنجمله دادن او است عکاشه را شاخ درخت در وقتیکه شکست شمشیر او در روز بدر و گشتن آن در دست وی
شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتیکه شهید شد در قتال اهل ردت و نام این شمشیر عون بود و همچنین
دادن وی مر عبدالله بن جحش را روز احد شاخ خرما و گشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب
تاریک شاخ خرما و روشن شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را ببینی پس بزن او را باین چوب
که وی شیطانست پس برسید بخانه و زد آن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابوهریره نسیان حدیث را و امر کردن
او را به بسط ردا و نهادن دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف
مشهور است **وصل** از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وآله وسلم بودن او است مطلع بر غیوب و خبر دادن با آنچه حادث خواهد شد
از کائنات علم غیب اصالة مخصوص است به پروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هرچه بزبان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم و بعضی از تابعان وی ظاهر شده است بوحی یا الهام است و در حدیث آمده است که انی لا اعلم الا ما علمنی ربی
و در شفا میگوید که این باب بحری است که دریافته نمیشود قعر او و معلوم است بالتواتر و رسیده است بتواتر اخبار آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم بغیبیات دو قسم ست یکی آنکه ناطق ست قرآن مجید که خبر میدهد از اخبار ماضیه آنچه در احوال امم سابقه و قرون خالیه
واحوال خلق در مبداء و معاد شعر لم تقترن بزمان وهي تخبرنا عن المعاد وعن عاد وعن ارم و قسم ثانی آن خبرها بود
که در احادیث ذکر آنها واقع شده واما آنچه در قرآن مجید ست خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعدم وقوع معارضه قرآن
وعدم ایشان سوره مانند آن چنانکه در قول کریم وان کنتم فی ریب مما نزلنا ست فرموده فان لم تفعلوا ولن تفعلوا و ظاهر شد
صدق این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت واز آنجمله قول وی تعالی ست واذ یعدکم الله احدی الطائفتین
انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است قریش را دو قافله بود یکی غنیمت
بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری برعکس آن و مسلمانان آنرا میخواستند که غنیمت بیشتر داشت و شوکت وی کم بود پس خبر داد
حق تعالی از آنچه در ضمائر ایشان بود و انجاز کرد وعده که با ایشان کرده بود یعنی از لقای عدو و وقوع واقعه هست پس
از عجائب غیوب باشد و تمام قصه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی واز آنجمله قول اوست تعالی سیهزم الجمع ویولون الدبر نیز
در شان کفار قریش ست در روز بدر بود عدد ایشان تا هزار مستعد بود بکمال سلاح و عدد و مسلمانان سیصد و سیزده بودند
با ایشان جز دو اسپ یکی از زبیر و دیگری [illegible] باستعداد پس نصرت داد خدای تعالی مسلمانان را و فائز گردانید بقتل سروران ایشان
و اغتنام اموال ایشان واز آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب در شان کفار احد که با وجود حصول نوعی
از غلبه و شوکت رجوع کردند بمکه چنانکه ابوسفیان که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه با صحابه موعد داد که موسم بدر ست در سال آینده
اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند
و استیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان واز آنجمله است قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر ست و غلبه کسری و خوشحال
شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آمدند برادران ما
بر برادران شما زود باشد که ما نیز غالب آئیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سال حدیبیه و بیرون کرد
روم فارس را از دیار ایشان واز آنجمله قول حق سبحانه است ولا یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را هرگز بزبان هرگز
با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار ست بغیب و بود همچنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند مقتول میشدند و [illegible] گشتند
و روایت کرده شده مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند در آن ساعت میمردند و باقی نمیماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان
تمنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی
می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود ذلیل کرده اند در هر مکان و زمان چنانکه
خبر داده واز آنجمله قول حق تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الآیة
و این وعده ست از خدای عز وجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه میگرداند امت او را خلفای ارض و حکام ناس

والی امر و صلاح می باید با ایشان بلا دورشنی میکند برای ایشان عباده امین میگردانند ایشانرا بعد از خوف و قوی و حاکم میگردانند
بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا کرده حق سبحانه وعدهٔ خود را و من اوفی بعهده من الله الحمد والمنة و نرفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را بتمام و گرفت جزیه را
از مجوس هجر و از بعض اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد او را هرقل بادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس باشد
و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا و اختیار کرد خدا تعالی
برای وی آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه او ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده و پریشان گشته و سست شده بعد از وی و شجاعتی بمردی بکار آورد که هیچ یکی
از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از ان و همه برای وی توقف میکردند و او کمر همت و شجاعت بربست و در پیچید و فتح کرد
جزیره عرب را و عدل گستری کرد و برانگیخت جیوش اسلامیه را به بلاد فارس در صحبت خالد بن ولید پس فتح کردند طرفی
از ان و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجانب
مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آنرا پس برگزید او را حق سبحانه
و اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن با الهام کردن او باستخلاف عمر فاروق
و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرد وی بلاد شامیه را بتمام و دیار مصر تا آخر آن
و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را نهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد قیصر را و کشید
دست او را از بلاد شام و اجاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد اموال آن هر دو سلطنت را در راه خدا میان مسلمانان چنانچه خبر داده و وعده
کرده بود بآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن
پس فتح کرده شد بلاد تا اقصی اندلس و قیروان و سبته از آنچه متصل بحر محیط بود و از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و کشته شد
کسری را و هلاک شد و زوال پذیرفت ملک او بالکلیه و فتح کرده شد مداین عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان
ترک را قتال عظیم و آمد خراج از مشارق و مغارب و اینهمه ببرکت تلاوت و درستی وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن امت را
بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه مر آنرا اعظم تر بود از همه فتح شد
برکت بلاد اسلامیه اکثر و اوفر بعد از ان خلیفه مطلق و امام بحق علی مرتضی شد کرم الله وجهه ولیکن مردم قدر و مرتبه او نشناختند
و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کمر مخالفت او محکم بربستند پس شد آنچه شد فانا لله و انا الیه راجعون تو بیبی که از علمای فقه
و حدیث و حنفی المذهب است در کتاب [illegible] نوشته است که قتال ایشان با علی رضی الله عنه [illegible] و ایشان مجتهد بودند و از ان [illegible]
و [illegible] خطا و اجتهاد کردند و گفته است که [illegible] اعتقاد نمودن کرد [illegible]
سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر است در میان

دین اسلام چنانکه خبر داده غالب ست بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در نیامد او را اعلام اسلام والله اعلم
وقسم دیگر از اخبار واقع شده است در احادیث از انجمله است روایت از حذیفه ابن الیمان که گفت که خطبه خواند آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا کسیکه یاد گرفت
یاد گرفت و فراموش کرد کسی که فراموش کرد و تحقیق دانسته اند آنرا یاران او و گاهی می باشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا
پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی مردی را که غائب میشود از وی و چون بیند میشناسد او را و گفت
حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران مرا یا دیده و دانسته فراموش میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه
انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس یا زیاده باشند مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفته
است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما را از انچه می جنباند پرنده بازوهای خود را
در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علمی و روایت کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در باب ذکر دجال
که بیفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من میشناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و میشناسم رنگهای اسپان
ایشان را و ایشان بهترین سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از انچه دیده است آنحضرت صلی
است خود را و وعده کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکند
زنی تنها از حیره بمکه نمیترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول مدینه و فتح کردن خدای تعالی بر دست
او دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد بعد از ان کسری و نه قیصر پس کسری
منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را و قیصر
منهزم شد از شام و در آمد اقصای بلاد روم را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله
عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری
و افتراق امت بر هفتاد و سه فرق و نجات یکفرقه و گسترانیدن اهل تنعم و اتراف از است فرشها و پوشیدن حله و صباح
و مساء نهادن صحفه و برداشتن دیگر در اطعمه و پوشش و پوشیدن مثل پوشش کعبه و خواستن [illegible] و خدمت کردن
دختران فارس و روم و فرمود چون انچنین کنند پیدا آرد خدای تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و برگمارد بدان ایشان را
از نیکان ایشان و بر دو نیکان او میان در پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و نیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن
علم و بودن حلم و ظهور فتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود رضی الله عنه و فتنه جره و واقعه حره از شنیعترین است که در زمان یزید
واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینة و خبر داده بعض مسیلمه کذاب و انذار کرده بدجالین ایشان و فرموده [illegible]
که [illegible] سی دجال است و فرموده [illegible]

که برسد ملک امت من چیزی که چیده شده است از زمین همچنین دراز شد ملک در مشرق و مغرب با این ارض هند که او اقصی
شرق تا بحر بلغه که عمارت نیست وراى آن و ملک نشد آنرا هیچ امتی از امم و مت نشد در جنوب و نه در شمال مانند آن و فرموده
همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق تا آنکه بر پا شود قیامت و مراد باهل غرب بعضی عرب داشتند زیرا که غرب بمعنی دلو بزرگ و سکون
را بمعنی دلو است و عرب مخصوص اند به آب دادن به او کند و قیل بعضی باهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که
همیشه باشند طائفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشان را امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه
ایشان بر همین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بملک
بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سرانجام است که تو والی شوی امر امت مرا و چون چنین شود قبول کن از نیکان
و درگذر از بدان گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد بکاری و در تاریخ ... آورد که ابن عساکر
روایت کرده است که آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین می گفت که اگر می شنیدم این حدیث را
قتال نمی کردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول و گفت مادر ابن عباس را که حامله تو پسر است چون بزائی بیار
او را نزد من چون بزائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چشانید او را از لعاب
شریف خود و نام نهاد عبدالله و گفت ببر ابو الخلفا را و خبر داد بغالب آمدن ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس با علمهای سیاه
و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک شده بود و بانچه دیده اهل بیت آنحضرت علیهم السلام از ایشان از قتل و تشرید و خبر داد
بقتل علی رضی الله عنه و آنکه بدبخت ترین قوم کسی که رنگین گرداند راس او کشد شریف را بخون و آنکه علی رضی الله عنه قسمت
کننده جنت و نار است می آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این معنی ثابت است بآنچه در احادیث دیگر واقع شده
است که او رضی الله عنه واقع شده است در شفا که دشمنان علی خارجی و ناصبی و ... که نسبت کرده شود بمعنی و
از روی رفض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفا و در حدیث دیگر منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که در تو شبهی است
از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که
نیست مر او را و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کنند مرا بانچه نیست در من و مبغض که
باعث می گردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته میشود عثمان در حالی که میخواند مصحف را گفت
سرانجام است که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله خبر داد که وی کشته میشود مظلوم و خبر داد که خدای تعالی بپوشاند عثمان را پیراهنی و اینها
میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود عثمان چون که بپوشاند ترا خدای تعالی باید که برنکشی تو آنرا
از بر خود و خبر داد عثمان را به بهشت بر بلای که برسد او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر و فرمود که
وی کشته میشود شهید و خبر داد بکار زبیر بر علی را و پشیمان شدن او از آن و یاد کردن سگان بر بعض ازواج وی صلی الله علیه وآله

و سلم در حوأب که نام موضعی ست میان مکه و بصره که گذشته میشود گرد آن سگان بسیار و ظاهر شد این حال بر عائشه نزد رفتن
او بسوی بصره در واقعهٔ جمل و خبر داد عمار بن یاسر را که میکشند او را فئهٔ باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر
نزدیک است بتواتر و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود امر وی با حجاج آنچه بود
و گفت ابن عباس را که کور میشوی تو بصر خود را و باز گردانیده میشود بسوی تو در وقت وفات تو و واقع شد و خبر داد بشهادت
زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوهٔ موته که در مسافت یکماه بود چنانکه
در مجلس حاضر بود و قزمان بضم قاف و سکون زای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در واقعهٔ خیبر چنان قتال
کرد که مردم حیران ماندند شاید که باطن بعضی صحابه را در خبر آنحضرت شکی راه یافته باشد آخر زخمهای سخت خورد و مرتاب
گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت را رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و فرمود آنحضرت
در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بود که آنکه آخر ایشان است در آتش خواهد بود یعنی آتش دنیا و بود
آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس سوخته در آن و خبر داد در غزوهٔ احد که حنظله را ملائکه
غسل میدهند فرمود از زن او بپرسید که حقیقت حال چیست گفت جنب بود چون شنید که کارزار حاضر شد سخت بشتافت و فرصت
غسل نیافت رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید یافتیم سر او را که آب از وی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب
و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو وصف کذاب مختار بن ابی عبید را گویند و مبیر یعنی مهلک و قتال حجاج بن یوسف
و قصهٔ مختار از کتب اسماء الرجال باید جست فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سرانجام است که صلح دهد خدای تعالی بوی
میان دو گروه از مسلمانان و مصداق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی
نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد شش ماه یا هشت ماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و
فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله عنها بود که در کار دستکاری و تصدق ممتاز بود
از حدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطف و نشان داد که خواهد کشت او را کلب ابقع یعنی سگ پیسه که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و
چنین آورده است خود خاکی را که در مضجع وی خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک و در روایتی
ملک گزنده فرمود ابتدای این امر نبوت و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت پس از آن ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد در زمین
بایشان اویس قرنی و نشان داد با مرائی که تا خبر کنند خلاذ را از وقت آن و فرمود سرانجام است که پیدا شوند در امت من سی دجال کذاب
در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان
برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک است که بسیار شوند عجم و مستولی شوند میان شما میزنند گردن شما
و برپا نشود قیامت تا آنکه چیره شوند مردم را عصا میزنند بی از قحطان یعنی بادشاه حاکم بود و بر شما و فرمود خیر قرونی قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این احادیث بخاری

تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از آن فاش میگردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه
گرفته شود و خیانت میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فربهی ظاهر می شود هیچ زمانے مگر آنکه زمانی که بعد از وست
بدتر از وست و این نقض کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از حجاج و سابق از بنی مروان آمده جواب داده اند که این حکم باعتبار
اغلب است فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود ابو هریره که راوی این حدیث است میگفت اگر بخواهم ذکر کنم
ایشان را نام بنام میگفت ابو هریره اعوذ بالله من امارة الصبیان پس گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که
بادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه و مرجئه و رافضیه و خوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر
بهترین فرقه و مراد علی و اصحاب وی اند رضی الله عنهم اجمعین فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند
یک بازوی وی مانند پستان زن است که می جنبد حرکت میکند و سیمای ایشان تحلیق رؤس باشد و کشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود آنحضرت که اگر یابم من ایشان را بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد باسباب خروج ایشان است اول اینکه نقض
کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانچه نمک در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد مر ایشان را جماعة و باشند
بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت که بگیرند
بلکه ایشان را نکنند شمنی در شرح شفا از تیمی نقل کرده که این اثره در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم ارذل و
گوسفند چرانان و برهنه تنان و برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و بزاید داه ربه خود را یعنی خود کنایست از کثرت تسری
و خبر داد بعد از این قریش و احزاب غزو نکنند آنحضرت را وقتی که ایشان از این غزوهٔ خندق فرمود که بعد از این کافران بر سر ما
بجنگ نیایند و همچنین واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد الفتح بیت المقدس و موتان بضم میم و سکون واو و بفتح نیز سماع شده
کثرت موت است و مراد بآن وبا و طاعون است و اکثر استعمال موتان در موت مواشی است و ظاهر مراد طاعون عمواس است
که در زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه افتاده بود و می گویند که در سه روز هفتاد هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد بگشودن
بصره و خبر داده که صحابی غزا می کنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان
خلافت امیر المؤمنین عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا هر آینه دریابند آنرا مردانی از ابنای فارس مردم این قول
بر سلمان فارسی و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابو حنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس اند فرود می آرند و بروایتی
رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعالم مدینه بعضی از علما بر آنند که مراد بآن امام
مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و چیزی در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بر این و در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش آنرا ابن مسعود آورده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما و امام احمد و غیره بر آنند که مراد بآن شافعی است و خطیب از حدیث
انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی و تشریح الشریعة گفته اند اسناد این حدیث احمد جویباری است

و راوی وی مامون سلمی ست یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی و
ابو حنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه درین باب است موضوع و مفتری ست والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود
طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر الهی یعنی قیامت و خبر داد که خدای تعالی بر انگیزد درین امت سر صد سال کسیکه
تجدید میکند دین را و خبر داد بجایی بالامثل فالامثل عالم را روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات
بادی تند وزید فرمود وزیده است این باد از جهت موت منافقی که در مدینه مرده است چون باز آمدند یافتند و خبر داد
از مردیکه خیانت کرده در غنیمت مهره را از مهره های یهود پس یافته شد در جای که اشاره کرده بود همچنین وقتیکه گم شد پس
خبر داد و یافته شد در متاع وی یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده
است مهار وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی است در فلان
وادی آن کتاب با ویست پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکی دیگر و گرفتند آن کتاب را و یافتند در همان جای
که نشان داده بودند و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سبب نزول سورهٔ ممتحنه این قصه است و خبر داد بمالی
که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر نداشت هیچکس الا وی و زن وی پس اسلام آورد چنانکه در غزوه
بدر بیاید انشاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتی که آرزوی موت کرده بود که شاید که تو پس گذاشته شوی
و باقی داشته شوی تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد او را بطول عمر
بود وی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد در خمس و خمسین یا سبع و خمسین یا بضع و خمسین گفته اند در شان و خمسین و خبر داد که کشته
میشود ابی بن خلف بدست من و گفت در عتبة بن ابی لهب که میخورد او را کلبی از کلاب الله پس خورد او را شیری و خبر داد از
موضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد مصرع هر یک را و خبر داد بموت نجاشی روزیکه مرد وی در حبشه بیرون آمد بمصلی و نماز
گذارد بروی چهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را وقتیکه آمد برسالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق
کرد فیروز قصه را اسلام آورد و خبر داد ابوذر را براندن مردم وی را از مدینه و دید او را روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه
باشد حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده شوی ازین مسجد گفت ساکن میشوم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده
شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها و بمردن او تنها و قصهٔ ابوذر و رفتن او به ربذه که جای است و بودن
و رفتن او از عالم مشهور است مذکور شود در سیر انشاء الله تعالی و در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او بجبل که ثابت باش پس نیست
بر تو مگر نبی و صدیق و شهید بود و بر وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت سراقه را چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار
کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در آن بود پوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی برای
تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت حمد مر خدای را که بر کشید اینها را از دست کسری و پوشانید سراقه را و خبر داد و بنیاد
شهری میان دجله و دجیل که مراد بدان بغداد است و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را ولید خواهند گفت و وی

بازپس داد این امت را از فرعون مرقوم خود را و خبر داد که قائم نمیشود قیامت تا آنکه قتال میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکیست
یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین دو اقتتال صفین است قاضی ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد
در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم منقطع شد وحی و ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان رض پس شد
از قضا و قدر الهی آنچه شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم
اجمعین میکرد چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که بر کنم دندانهای وی را بشکنم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا و وی یا عمر و آن چنان بود که وی بعد از اسلام
در مکه بود و پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت قدم گردانید دلهای مسلمانان را و روشن
گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس بن شماس را بعیش حمیداً و تقتل شهیداً پس کشته شد روز مسیلمه کذاب بیمامه
و فرمود در حق رجال که میکرد فتنه او را که بدرستیکه هم هر ده در فتح کافر است و سکون تحتانیه که نصرانی بود بدرستیکه زمین قبول نکند او را
بر شکار میکنند که او را سهر و بگیرند خبر داد آنحضرت از اسرار و احوال و مطلع شد بر احوال و اسرار منافقین و مومنین همه و اقتضاء
در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه می گفت حذیفه از قوم و الله اگر باشد بر دو
کسیکه خبر داد او را و خبر میداد بلشکرها و مملکتهای اسلام که فتح آنحضرت بعنوان بشری که کرده بود مر اهل البیت اعظم سود می و
در موهای آن حضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در ماء مشکو فتکل و دست و در بهر دوان یافته شد بیان صفت
وی آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بودند قریش در بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد چنان
و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتیکه تکذیب کردند قریش او را و در بیان قصه ایشان در ذکر
معراج گذشت و خبر داد بظهور منافقات در آخر زمان از ... قرآن ... خیانت ... قرآن و
قلت رجال و کثرت زنان و خبر داد به نقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و اول ظهور تارها و قصه آن در تاریخ مکه معظمه
مذکور است و اخبار از اشراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و احوال قیامت بالجمله بسیار است که کتابی جداگانه طلبد
و وقوع آن منتظر و متوقع است و آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم
و فصل دیگر از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
از شر مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی والله یعصمک من الناس و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا
کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر و قال و اذ یمکر بک الذین کفروا الآیه و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که حراست کرده میشود نفس نفیس خود را و پاسبانی میشدند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تا آنکه نازل شد این آیه والله یعصمک
من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت بر دمی که حراست میکردند ای مردمان برگردید بدرستیکه

پرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عز وجل و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در سفری زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون نزول واقع شدی در منزل اختیار میکردند
صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند
و باز دارد ترا از من فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و در افتاد شمشیر از دست وی و خود اعرابی زد بر سر درخت تا روان شد
دماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که چون کرد آن اعرابی باز رفت
وی بسوی قوم خود و گفت آمدم شما را از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست
وی و فرمود که کیست نگاه میدارد ترا از من و بر او زد او را آمده است مثل این حکایت در غزوه که بعد که جدا افتاده بود آن حضرت
علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقان و قصد کرد مثل این و در غزوه غطفان نیز
مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد بقوم خود بود وی سید قوم ایشان گفتند
چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن بود ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید دراز بلند قامت شد
در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و اسلام آوردم و در روایتی
آمده که آمد و شمشیر آویخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوندا کفایت کن مرا از شر وی بهر طور که خواهی پس در افتاد
بروی خود بجهت دردی که در کمرش پیدا شد و در اینجا نازل شده است قول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله
علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمومنان بجهت آنست که نفع و شر آنحضرت بحقیقت بایشان راجع است و
آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابو لهب لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان
بود که حمالة الحطب در شان او است آمد تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل
می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بی حیا و بی ادب و بد زبان است اگر اینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی
مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نگوید
و هجو نمیکند پس آن زن خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که همدرین جا نشسته بودند ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی
ملکی فرستاد تا بجناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود گفت ای ابوبکر اگر میدیدم
من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد
چشمان او و ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز داد ایشان را و ندیدن و
نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت که آنحضرت در وقتی که از خانه بر آمد و با ایشان سخن کرد و نگشت ایشان
او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته بر آمد هم از این باب است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی
و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال است و روایت است از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کردیم و اتفاق نمودیم

من ابوجهم بن حذیفه قرشی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس آمدیم با در منزل پس شنیدیم او را که افتتاح کرد
و خواند الحاقة ما الحاقة وما ادراک ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده
ما را پس گریختند هر دو و فرار نمودند و بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجائب و
نوادر قصص است چنانکه در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک بن جعشم در حین هجرت که اهل مکه
او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه وآله وسلم برگماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پایهای
اسپ وی در زمین و برآمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را
و ابوبکر را هر دو تا بیاگاهاند قریش را چون بکه رسید زده شد بر دل وی دو شبانه چه کند و گوید و فراموش گردانیده
شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود و آورده اند این امر و نحو آن نیز کرده وی آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پیش سجده بود ابوجهل لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر میدیدند و خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس چسپید
سنگ بدست وی خشک شدند هر دو دست وی تا گردن و برگشته بطریق قهقری بواحب پس درخواست از آنحضرت
علیه السلام کرد دعا کند و دعا کرد پس کشاده شد هر دو دست وی بار دیگر شیری دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شیر ندیده بود
پس قصد کرد آن شیر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود بانسید برآمده اگر نزدیک می آمد بخورد
او را و یکبار دیگر آنحضرت در زیر دیواری نشسته بود یکی از شقیا سنگ آسیا بگرفت و خواست که از بالا بر سر مبارک او بیندازد
پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم
محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید برگشت
در حالیکه افتاده پرهیز میکند بهر دو دست خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم
اهوالی عظیم و آوازها چند که پر کرده بود میان را و فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می ربودند
اعضای او را پاره پاره میکردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره
و روایت کرده شده است که شیبه بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه
بشرف اسلام مشرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رسید و حمزه بن عبدالمطلب پدر و عم او را کشته
بود گفت امروز کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون درهم افتادند مردم برداشت شمشیر خود را
تا بزنم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گوید چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من شعله عظیم از آتش سریع تر
از برق پس گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین
مردمان بود نزد من پس برداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا و قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت و قتال میزدم بشمشیر و اگر پیش می آمد مرا در آن ساعت پدر من میزدم او را بشمشیر بحضرت رسول خدا

اهوالی

صلی الله علیه وآله وسلم و از فضاله بن عمیر آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن حضرت در طواف بود چون نزدیک
شدم از آنحضرت گفت آمی فضاله چه سخن میکردی با نفس خود میخواهی که بکشی مرا گفتم لا یا رسول الله پس خنده کرد
آنحضرت و استغفار کرد برای من و نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرام شد دل من پس بخدا سوگند که برداشته بود
دست مبارک را تا پیدا نکرد خدای تعالی چیزی را که دوستتر بود مرا از وی صلی الله علیه وآله وسلم و از همین باب
خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند به آنحضرت و گفت عامر به اربد من مشغول میدارم او را تو روی وی
و بزن تو وی را بشمشیر خود پس ندید عامر اربد را که کاری کند پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد
نکردم من که بزنم او را اگر آنکه یافتم ترا میان خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از جمله حق سبحانه عز وجل نصیب خود را کند
بسیاری از یهود و کاهنان خبر داده قریش را و ترسانیده ایشان را از وی و تعیین کرده او را بنام و صفت وی بر ایشان و
در خلاصه ندا ایشان را بر قتل وی صلی الله علیه وآله وسلم و نگاه داشت ایشان را حق سبحانه تا رسانید دین او را حق تعالی یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و فصل و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است که جمع کرده

حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وآله وسلم و مخصوص گردانید او را بدان که مشتمل اند بر تمام مصالح دنیا و دین و
معرفت او با مور شرائع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح امت و احوال و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم
تا وقت خود و حفظ شرائع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلافات اهواء و مذاهب ایشان و معرفت مدد اعمار ایشان
و حکم حکمای ایشان و محاجه کفار به ایشان و معارضه هر فرقه از اهل کتب با آنچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار قضیات علوم
آن و اخبار آنچه پوشیده بود و تغییر داده بودند از آن و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه به ضروب فصاحت و حفظ
ایام عرب و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهت تقریب فهم غوامض و تبیین مشکلات آن با شتمال شریعت غرا بر مکارم
اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول و حفظ انفس و اعراض و اموال که مستحسن است نزد ارباب عقل حتی نزد کفار و جهال نیز که صاحب
عقل سلیم و انصاف داشته باشد مگر معاند و مخذول مخالف معقول و تکلم بجوامع کلم محتوی بر ضروب علوم و فنون معارف مثل
تعبیر و فرائض و حساب و غیر آن و از علوم که نیافته اند بعض آن را مگر کسیکه ممارست کرده درس را و عکوف کرده بر کتب و مجالست
کرده با اهل کتاب و دریافته کرده و دانسته آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه صفت او این باشد و ناشی شده
میان قومی که ایشان را علم نبود و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت و معارف عرب علم
انساب و اخبار اوائل و شعر و بیان است و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب ساختند و مجالست با اهل آن فن است و
این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه وآله وسلم و شهرت یافته که العلم بالامی معجزة و فی الجاهلیه
و التادیب فی الیتم و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تواتر اخبار است از رهبانان و احبار و
علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسامی وی و علامات وی چنانکه حلیه شریف و خاتم نبوت و امثال آن و غیر آن

و از شعار موحدین متقدمین مثل قس بن ساعده و سیف بن ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده مر او را زید بن عمرو
بن نفیل که از موحده جاهلیت گویند و ورقه بن نوفل که متنصر و متدین بود و وقوع ذکر شریف وی در کتب سابقه از معرفت علمای
یهود بدان مگر آنها که برای حسد و عناد رفتند و جمله از آن در ابواب سابقه تبیین و تفصیل پیوست و آنچه شنیده شد از هواتف
جن و ظاهر شد بر السنه اصنام و ذبایح نصب و آنچه از طیور دیده شد از کتب اسم شریف و شهادت رسالت وی در
احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسیکه مشاهده کرد آن را چنانکه مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت ولادت
شریف و وقت وفات و در منامات و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصائص و کرامات
و حکایات اخبار آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه و جن و امداد آنحضرت مر او را بملائکه و طاعت جن و دیدن بسیاری
از صحابه وی مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی از آن دیدن جبرئیل است برای تعلیم اسلام و ایمان
و احسان آمده و نیز دیدن ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت دحیه و دیدن سعد در یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و
میکائیل علیهما السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید بود و دیدن بعضی از ایشان راندن ملائکه اسپان خود را
و دیدن بعضی بریدن سرهای کافران و شنیدن ضرب را و دیدن ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامه را
بر اسپان ابلق درمیان زمین و آسمان و مصافحه میکردند ملائکه عمران بن حصین را که از مشاهیر صحابه است و نمودن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم حمزه جبرئیل را در کعبه پس بیهوش افتاد حمزه و دیدن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جن را در لیلة الجن و شنیدن
کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت ست و در روایتی آمده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر روز احد گرفت
رایت را ملکی بصورت وی پس ندا کرد آنحضرت و فرمود پیش آی مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که
وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم روزی نشسته با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود تو کیستی
گفت من هامه بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس ام ملاقات کرده ام نوح را و هر که بعد از وی ست و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دیدن
ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که میدزدید آمده از طعام صدقه فطر که حواله او بود و دید و تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی و ذکر
کرده است واقدی که دید خالد در هدم کردن عزی زنی سیاه را که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس تیغ زد و پاره کرد او را
بشمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در حدیث تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت
بستن او را به ستون مسجد و یاد کردن دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان مشهور است و حاصل آنکه
ظاهر شد از معجزات آیات در وقت ولادت و بعد از وی در صبی و طفل و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان
عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصاست اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن در محلش مذکور
خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه بتحقیق آورده ایم درین باب چیزی از معجزات واضحه و از جمله از علامات

نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخییل و حیله و تشبیه چه غیر او را از معجزات سهل طلب کردند معاندان
و سکابرانی اشیائی که طمع کردند بدان تخییل و تمویه بر ضعفا و جهلا چنانکه سحره فرعون حبال و عصی را انداختند و بحیله گری
و ساحری چنان نمودند که مار اند که میجنبند تا شاید که نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی ست که نیست حیله و سحر را
و تخییل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست و حاصل نشود غیر شاعر و خطیب را آنکه بتکلیف و حیله خود را شاعر و خطیب گردانند
و یا آنکه کافه علمای سلف بر آنند که اتیان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی موجود بودی بوجود قوت و دواعی و بواعث
و مذهب معتزله و بعضی از علمای ما آنست که مقدور بوده و لیکن قدرت الهی صرف می کرد همت ایشان را از قصد آن و نیگذاشت
که از ایشان بوجود آید اگرچه وجه اعجاز و وضوح آن بدین مذهب نیز حاصل است زیرا که در وضع کردن حق سبحانه ایشان را
از بیان آنچه از جنس مقدور ایشانست اظهر آیت و اظهر دلالت ست بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من
این ست که منع کند خدا تعالی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بران و عدم ممانعت و این مجرد احتمال ست و توهم ست
ناشی از آنکه چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم ست والله اعلم بحقیقة الحال
و حاصل مرام آنکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت وی صلی الله علیه و آله
و سلم و آل و اصحاب و قرابت و عشیرت آنحضرت و حکم صلاة و سلام بر وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده است مقصد ثامن
در طب و تعبیر رؤیا و اخبار بمغیبات وضع کرده و در نظر کاتب حروف این وضع چندان بموقع و مناسب حال ترتیب ننمود
اخبار بمغیبات را پیش از وصول باین مقام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بحسب ترتیبی که اندیشیده بود جای
نیافت آنرا نیز درین باب یعنی باب معجزات نهاد و نزد اعیان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیر رؤیا از قبیل
معجزات خارج از حیطه عادت است و در حقیقت تمام افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم و بدایع
حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر امور خارج از طاقت بشر و حیطه عادت است صلی الله علیه و آله و سلم و مروی ست
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیماران را عیادت میکرد در نزد یک بیشه به بیماری نشست و دست مبارک خود را بر جبهه وی گاهی
می نهاد و بیمار در وی می پرسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است با دخال سرور در دل بیمار و
تصرف کردن در باطن وی بهمت گر قدم رنجه کند شاه بپرسیدن ما بیمار و ار دسر پرسیدن بیمار غنیمت مصرع خوش طبیب ست
بیا تا همه بیمار شویم و در تفریح نفس مریض و تطییب قلب او و ادخال سرور بر وی تاثیر عجیب است و حصول شفا و تخفیف علت
زیرا که ارواح و قوی میگردد از آن و مساعدت میکند طبیعت را در دفع موذی خصوصا از معجزه و کبر و اخیار از ینجا گفته اند
که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت
بپرسیدن وی آمد و نشست نزدیک سر وی و عرض کرد بر وی اسلام را پس آن طفل نظر کرد بجانب پدر خویش او گفت حضرت را
اطاعت کن پس مسلمان شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه بی من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم

وبیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد و بریخت آب وضوی خود را بر من پس هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روی من
پس صحت یافتم و در دم و فرمود عودوا المرضی و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از آن رمد و دمل و درد دندان
را بجهت اثری که بیهقی روایت کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است در هر زمانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز سنت است و
از فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین روایت کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنت است و اشتهار آن
از یهودی طبیب است که پادشاهی بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت خود است یهودی که بایست برای سبت خود رود افترا کرد
که بیمار را روز شنبه نباید در آمد بعد از آن شایع شده در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در شتا در شب و
در صیف در روز از جهت تضرر مریض بطول لیل در شتا و بطول نهار در صیف ذکر کرده است تطبیب ابدان و دین گذشت
و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع است مرض قلوب و مرض
ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی
نیز حاصل میگردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه وآله وسلم طب
قلوب و اصلاح آنست از دوا و امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم است در بدن با اختلاف درجات آن در ضرر و
و تاثیر سیئه به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر آنکه سبب او معاصی است حافظنا الله منها و آثار بسیار جمع
شامل است قلب را و بدن را از جمله آن حرمان علم است که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد للامام الشافعی رحمه الله علیه شعر
شکوت الی وکیع سوء حفظی + فارشدنی الی ترک المعاصی + وقال اعلم بان العلم نور + ونور الله لا یؤتی لعاصی + و از انجمله حرمان
رزق است و در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق است
قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض الآیه چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة
یمنع الرزق و اینجا محل تعجب است که کسی گوید که چندین از ناهیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم و دیگران مرزوق تر اند و نعم
زائد جواب آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس و همچنان خوف آنست که منع ایمان از زمین حال ایشان
کرده شده است یا مکر و استدراج است و ظلمتی و وحشتی که در قلب از ارتکاب معصیت یافته میشود و محسوس و مشاهد است
و نگاهی دیگر شامت و سواد بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان است و وحشتی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است و نیز
معصیت سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و تحقیق این را محل بر محق برکت وجود آن کنند که موجب قلت
و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم است و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسده و اخلاط ردیه است حال قلب
نیز همچنین است و استفراغ آن بتوبه و حمیت با حساب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما درد شما ذنوبست و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و
معالجه آن از جانب رسول است صلی الله علیه وآله وسلم و طب قلوب او مطلقه حق است و طب ابدان او غالبا تجربه است و کار

نیز باشد چنانکه از خصوصیت غذا در سفر و مرض وحضریت تیمم ترس خوف مرض و امثال آن ظاهر می گردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد و در نیست در تجویز علاج اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش باکل و شرب و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین است صلی الله علیه وآله وسلم که باوجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسباب مینمود و فرمود نفرستاده است خدای تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در وی موت و در بعضی احادیث امر است بمداوات داشتن آنست که نظر در مداوات بحکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید پنداشت و اتفاق است بر آنکه امر برای وجوب نیست و ملابست آنست بتقدیر الهی منافی توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل مقام توکل باین است اشارت در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون و در روایت دیگر ولا یکتوون نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت نمیکنند و در مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله عنه در باب بل یتداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه وآله وسلم پس گفته شد مر حارث را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من استرقی او اکتوی بری من التوکل پس جواب داد که مراد برائت از توکلی است که ذکر کرده است ایشان را در حدیث یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب الحدیث و فرمود توکل بعض وی افضل است از بعض دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد برائت از توکل است و نفیکر استرقا کنند بر قاهای مکروهه در شریعت و مخالف آن و اکتوا کنند در رغبت وی متعلق باشد در شفا بوجود کی و جزم کند بآن در مرض باشد از فعل الهی و از آنکه شفا از نزد او است بدلیل جواز استرقا بقرآن و فاتحة الکتاب چنانکه بیاید و تحقیق در اسباب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجب است چنانکه مضغ لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه در دهان و صب آن در شرب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم است دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح رعایت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه بارده و حاره در تجربه و تدبیر مزاج و ملابست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس و تحصیل مقام توکل که بعضی از این قوم کرده اند و باوجود آن در فتوای شریعت محل عتاب شده و دیگر اسباب وهمیه است که نه چنین است و ارتکاب و استعمال آن منافی توکل است باتفاق و علاج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سه نوع بود یکی بادویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سوم بادویه مرکبه از این دو قسم و باید دانست که شفای اتم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین و قرآن تمام شفا است از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل است بر دلائل و حجج قطعیه اثبات

ف — در صحیحین بالفاظ دیگر است بزیادت ۱۲

عقاید فاسده و به بیان و ارشاد اخلاق فاضله و اعمال محموده و امالیدن وی شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و تیمن
بقرائت وی نافع ست و بسیاری از امراض و علل و دردها دافع ست مر آنها را و چون از خواندن و دمیدن و شستن و نوشیدن آن
عهد است که مفهوم میگردد از ان معانی و از روست از قبیل اهل فسق و فجور که ثابت است [illegible] ست و لطافت آن را
آثار عجیبه در جلب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل است بر ذکر جلال و کبریائی الٰهی و ذات و صفات
وی تعالی و تقدس و ثابت شده است از قبیل کسیکه تا بحد شهرت است صفا و نفاست و ظلمت و کمال اولیای [illegible] و معجزات
ظاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه شفا نه بخشد او را قرآن شفا مدهاد او را خدا و در لفظ
هر که آمده است که فاتحة الکتاب دواست مر هر دردی را و رقیه لدیغ مجنون و [illegible] بفاتحة الکتاب امری [illegible] ثابت است
در احادیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجه مرفوعاً واقع شده که خیر الدواء القرآن و بعضا و
در تفسیر قول وی تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده و طیبی و حاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و
در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام طریقت ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده
بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت بر موت و شدید شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب
و شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام از حال ولد خود آنحضرت [illegible] آیات الشفا کجائی تو از آیات شفا و چرا
تمسک نمیکنی و شفا نمیجوئی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم دران ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب خدا عز و جل
یکی و یشف صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور و یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء گفت پس نوشتم این آیات را
از ان حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا او را پس شفا یافت و در حال گویا بند از پای وی کشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی
رحمة الله علیه که از اعاظم علمای شافعی ست نقل کرده اند که گفت دریافتم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای
بیمار طالب عافیت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران میکردند لیکن درینجا
سخنی ست که باید دانست و دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده میشود بآنها و استشفا نموده می شود بدانها نفع و
شفا در ذات آنها ست و لیکن صلاحیت محل قبول آن و قوت همت فاعل و تأثیر وی شرط است بدانکه هرگاه تخلف کند
شفا از جهت ضعف همت تأثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول یا [illegible] مانعی قوی است که [illegible] قوت فاعل و صلاحیت
محل را حجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز پیداست که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول
طبیعت ست مر دوا را و گاهی از جهت مانع قوی از وصول اثر دوست زیرا که طبیعت چون [illegible] دوا [illegible] قبول
تام انتفاع بدن بوی بحسب قبول خواهد بود و همچنین قلب چون بگیرد [illegible] قبول تام و همت قوی فاعل را و نفس فاعله تأثیر
میکند در ازاله علت و همچنین دعا از اقوی اسباب است در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب لیکن گاهی تخلف میکند اثر وی

یا از جهت ضعف همت وی در حد ذات وی چنانکه داعی باشد که دوست نمی دارد آنرا خدای تعالی بجهت آنچه در وست تجاوز از حد
حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بجناب حق تعالی و تقدس و حضور و جمعیت او بروی فی وقت دعا یا
از جهت حصول مانع اجابت مثل اکل حرام و عروض ظلمت رین بر قلب و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که
حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی ساهی غافل و دعا در حد بلاست موافق و معالجه می کند آنرا و منع میکند نزول آنرا
و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند و دران و در اصلاح معین است اگر با حضور قلب و جمعیت کلیه بمطلوب و مصادف
گردد اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار و ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدای بحمد و صلوة بعد از توبه
و استغفار و صدقه و الحاح و تملق و توسل باسما و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سائر
شروط او پس مثال وی همچو تیر کمان راست و درست بود و در بازو مکمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و صلاح آن بود
و حاجب مانع وصول در میان نبود و علم بمنفعت تیراندازی تمام از تجربه و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات
و غیر آن از اسامی الهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اتقیا با توجه تمام و همت تام و لیکن چون
وجود این نوع عزیز نادر است مردم دست بطب جسمانی زده از ان فارغ و غافل نشستند و مراد بمعوذات که در حدیث واقع شده
است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میدمید بنفس کریم خود در معوذات قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس است و
بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون نیز مراد داشته اند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک
من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و آنها از قرآن است و درینباب که شیخ میگوید عام تر از ان مراد است و اذکار و
ادعیه در باب استعاذه بسیار وارد است و بتحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات
وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میداند معنی آنرا و باعتقاد آنکه مؤثر حقیقی خداست عز اسمه تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه
چنانکه در حدیث آمده است که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغییر میدهد
تقدیر خدا را تعالی شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان
جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درینباب فرمود عرض کنید بر من رقیهای خود را اگر در ان شرکی نبود باکی نیست
و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که
برای عقرب میکردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم درین باکی بکنید فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را
برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه که مجرب شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معنی
آن و لکن احتیاط دران است که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور است و الا آنچه ماثور باشد چنانکه
در رقیه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود بی شبهه و بتحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک
که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و متضمن دعوات و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و

در حکایات مشائخ آورده اند که شخصی دعای میخواند شخصی دیگر در آنجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا
و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن کلمات این بود و آن شخص نادانسته میخواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد از ثقات معلوم نشده
است خواندن آن و از مشائخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و با شتران میخوانند والله اعلم و در حدیث
ابوداود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود رقاه و تمایم و توله
شرک ست و تمایم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن میاویزند و آنرا در جاهلیت برای دفع آفات میکردند و
توله بکسر مثناة و فتح واو و لام چیزیست که زنان برای جلب محبت مردان میکنند و این نوع از سحر است و دعا و حرز را در رقعه
که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو به بندند بعضی علما از آن نیز منع میکنند و لیکن آنرا از حدیث
عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع فزع و وحشت و بیخوابی این کلمات که اعوذ بکلمات الله
التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون آموخته بود و پسر وی رضی الله عنه تلقین میکرد
آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد وی که عاقل نبود می نوشت آنرا در صک وی می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که
در احادیث واقع است مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنها بیاید بمعنی استعاذه
و پناه طلبیدن است از شر بخدا عز و جل و از زینب امراة عبدالله بن مسعود آورده اند که دید عبدالله در گردن من رشته را گفت
که این چیست یا زینب گفتم این خیطی است که افسون کرده شده است برای من درد وی پس گرفت آنرا عبدالله و پاره کرد
و گفت شما ای آل عبدالله غنی باشید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
رقاه و تمایم و توله شرک ست گفتم چرا چنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چرک او را و
اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و همه درد ها بیرون رفت و آرام یافتم گفت عبدالله این
دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو
که میگفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک
شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن گفت که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند
و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد شده در آن
احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت فزع و التجا الی الله سبحانه در هر چه واقع شده یا متوقع است
و بعضی گفته اند که نهی از آن رقی است که میخوانند آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند امور مشتبه مرکب از حق و باطل
که جمع میکنند با ذکر خدا و اسامی وی تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان
و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین دوستند چون خوانده شود عزایم با سماء شیاطین
اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی از جن می باشد متمثل بصورت مار هر گاه

حیات باقی در امثال اینها شارع ست و آنهائی که مطمح نظر ایشان حیات دنیاست از مقام مشقت می لغزند و در ورطهٔ
کفر و معصیت افتند اعاذنا الله من ذلک و در و یار با افسونی ست که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری
قدس سره میکنند که مردم بدان مشغوف اند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشغوف تر و مفتون تر میگردند و در وے
اسماست که متعارف زبان هندوست اجتناب ازان لازم مینماید والله اعلم بحقیقة الحال و فیها از آنحضرت در هر باب
مرویست خصوصاً در عین و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و
ازنمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة نیست رقیه مگر در چشم زخم
و حمه و مراد بنفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی الا زاید کرده و مراد بحمه نیش زهردار است چون عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیراکه رقیه مخصوص نیست با اینها
بلکه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسوغ ست چنانکه در تپ و درد سر و درد دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم العین حق یعنی چشم زخم و کارکردن آن موجود ثابت ست بنفس الامر و حقتعالی این خاصیت در بعضی
نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزے بر وجه استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرمود که لو کان شیٔ
سابق القدر لسبقته العین اگر چیزے بود که پیشدستی میکرد و غلبه نمود قضا و قدر را هر آئینه سبقت میکرد آنرا عین و
این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر الٰهی بچشم زخم است
و اکثر علمای دین برانند که عین حق ست و جماعهٔ از مبتدعه مثل اهل اعتزال و هرکه بطریقهٔ ایشان میرود منکر شده اند
آنرا و چون مخبر صادق بدان خبر داده آن و جب انکار آن باطل باشد و آنکه گویند همه بتقدیر الٰهی ست چشم زخم چه اختصاص
دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الٰهی ست و عین را تاثیر ذاتی نیست و هرکه بر طریقهٔ اهل سنت ست میگویند که آن از اسباب
عادی ست یعنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابلهٔ شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی وی
بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عاین می بر آید و بمعیون میرسد جزم بهیچ جانب اثبات و نفی نتوان کرد و هر دو جانب
محتمل ست و بعضی از اصحاب طبائع گفته اند که جواهر لطیفهٔ غیر مرئیه منفک میشود از عاین و متصل میگردد بمعیون و در می آید
در درون مسامات جسم وی پس پیدا میکند باریتعالی هلاک را نزد آن چنانکه پیدا می کند هلاک را نزد شنیدن زهر و این محتمل است
اما دعوی قطع و جزم خطاست و نقل کرده است از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند بعلم که می گفتند که چون می نگرد عاین چیزیرا
که خوش می آید مر اورا با هم حرارتی که بیرون می آید از چشمان وی و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عاین قوت
سمیه که متصل می گردد بمعیون که باعث هلاک و فساد میگردد و مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد و از بعضی افاعی نیز بمجرد
نظر نیز زهر میرسد و بالجمله مثال مار نیز چیزے از جانب عاین بجانب معیون روانه میگردد اگر مانعی که حفظ و دفع وی کند
در میان نبود میرسد و کارگر می افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعوذ و دعاست و مانند آن نمیرسد اصل و نفوذ نیابد

واگر سبب صفت دفع می‌بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال شر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مر این علت را
یعنی چشم زخم را به تعویذات بود یعنی به آیات و کلماتیکه دران استعاذه است از شر و مثل معوذتین و بفاتحه وآیة الکرسی و
گفته اند که بزرگترین رقیها قرات فاتحه وآیت الکرسی ومعوذتین است و از جمله تعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که
در احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی
ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض و
من شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن واز جمله کلماتی که
در دفع چشم زخم بان شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است واگر عاین کسی ترسد برسیدن ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه
گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و بود وی رضی الله عنه
ابیض حسن الجسم پس عامر چون بدن او دید تعجب کرد و استحسان نمود و گفت والله مثل این پوستی ندیده ام در مردان و
نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بیهوش برآمد و بر زمین افتاد خبر بحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنید کسی را گفتند
عامر را که دید بدن وی و تحسین کرد پس عامر را طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود چرا میکشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دید
او را و نظر تو خوب آمد چرا نگفتی اللهم بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عامر روی خود را
و هر دو دست خود را و مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخل ازار را در قدحی پس ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر و پس
پشت وی رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری باوی نرسیده بود و شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند در مواهب لدنیه
از ابن کثیر نقل کرده که در روایتی گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم بکسی از کسی می آوردند قدح آبی نزد عاین
پس بر میداشت یک بار دست راست خود آب از قدح و مضمضه میکرد و بیرون میریخت آب را در قدح پس میشست روی خود را
در قدح پس می آورد دست راست را در آب و میریخت بر دست چپ پس می آورد دست چپ را در قدح و میریخت
آب را از قدح و میریخت بر دست چپ پس می آورد دست راست را و در دست چپ را و میریخت آب را بر مرفق ایمن پس
می در آورد دست راست را و میریخت بر مرفق ایسر پس می آورد دست چپ را و میریخت آب را بر قدم یمنی پس می در آورد
دست راست را و میریخت بر قدم یسری باز می در آورد دست چپ را و میریخت آب را بر زانوی راست پس می در آورد
دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس میشست داخل ازار را و نمی نهادند قدح بر زمین پس میریختند آن آب مستعمل را
بر سر مصاب از جانب پس بر می شد باذن خدا تعالی پوشیده نماند که این اثر که عادت قوم را ذکر کرده ظاهرا نقل است
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین کرده والله اعلم و بر تقدیر نیز از اهل جاهلیت بودن یافت قاضی ابوبکر
ابن العربی گفته اگر توقف کند درین متشرعی باید گفت والله ورسوله اعلم تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده
معاینه و اگر متفلسف توقف کند پس رد بروی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کالیت

بخاصیت خود این نیز ازان قبیل ست و حدیثی که رقیه آمد سابق نیز ازین قبیل ست بدانکه مراد بداخلهٔ ازار چیست بعضی
گفته اند که فرج ست و مراد آنکه طرف ازار ست آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست و قاضی عیاض گفته که
مراد جسد اوست که متصل ست بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که معقد ازار ست و جماعهٔ از
سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بعضی بنوشانند بیمار را بگوید که باکی نیست که بنویسند قرآن را و
بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا باشد یا مشتمل بذکر اسما و صفات حق جل و علا باشد و
یروی النسخ از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسند
و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا مذکور شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شفا نیز موید اینمعنی ست
حکایت از ابو عبد الله سیاحی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتری خوب سوار و در میان همراهان شخصی بود مشهور
بچشم زخم زدن بر هرچه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله سیاحی را گفتند شتر خود را از شر او نگاهدار سیاحی
گفت او را بر شتر من قدرتی نیست بعد ازین این خبر رسید نگاهبان شد تا سیاحی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل
سیاحی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شده بیفتاد چون درختی که از بیخ برکنند سیاحی را خبر کردند که عاین شتر را
چشم زد و بیفتاد چون عاین را دید این رقیه را بخواند بسم الله حبس حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت
عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا
و هو حسیر چون سیاحی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد و شتر خود درست شد برخاست
و این نیز از رقیهای چشم زخم ست و در مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفته از جملهٔ علاج عین [illegible]
ازان و ستر محاسن از کسیکه ترسیده میشود از عین وی بچیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است
که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودکی خوشروی را فرمود سیاه کنید نونهٔ او را تا چشم نرسد و مراد بنون
گوی است که میباشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که سیاه کردن نون از کودک ستر جمال وی [illegible]
و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین ست [illegible] و الله اعلم و آنحضرت در خانهٔ ام سلمه
کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن ست و لفظ صحیحین [illegible] ست که [illegible] در روی وی سفعه است یعنی [illegible] فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افسون خوانید برای این کنیزک که بروی نظر جن ست ازینجا معلوم میشود که چنانکه از
عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان ست و بعضی از شراح حدیث نظر را [illegible] ساخته و گفته
نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانهٔ ام سلمه [illegible] کودکی را [illegible] دید گفتند که بوی چشم رسیده
است فرمود چرا افسون نمی کنید او را از عین و گفته اند که [illegible]
و از وی محبت باشد و از مرد صالح باشد چنانکه [illegible]

ساحر است به جادو جبر یک کند و این بمنزلهٔ رقیه باشد. و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مخالطت
مردم و الزام کند او را به بیت و اگر فقیر است رزق دهد او را آنقدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم
که منع میکرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشد است از زیان مبرص که منع کرده شده است کل او را از حضور
جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است گفته اگر تلف کند
عاین چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وست قصاص یا دیت اگر عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه
گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست هیچکار و مخصوص است ببعض ناس و در بعضی احوال
است و در قع نشده است از وی فعلی بلکه بخاصیت است و کرهی که میرسد از وی متعین نیست در قتل و اهلاک و زوال
حیات و گاهی حاصل میشود مکروه بی آنکه برساند باهلاک انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشده ملتمس از ناظران که
اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافهٔ امراض جسمانی
مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصائب احزان و اندوه و غم و شدت و الم
و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و درد و دندان و حبس بول و خراج و دماملات و عسر ولادت و تمام امراض
و آلام و سائر محن و بلاد شدائد و بتمامه آن رقیه ها و ادعیه و تعاویذ در کتب احادیث مذکور است از انجا باید جست و چون
تعرض بعلاج جسمانی و ادویه نیز واقع شده اکتفا کرده اقتصار علی المقصود و درین میان ذکر سحر و حکم آن بجهت تعلق و
بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طول کلام در آن دانسته. فصل فی السحر. سحر افسون و جادوی کردن و
سحر حرام است و از کبائر است باجماع گاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی
حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر بجهت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد تعزیر
کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که منکر دین نبوت
و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلاف است بعضی گویند که مجرد تخییل و ایهام است و حقیقتی ندارد و بعضی آنچه حاصل
میشود در مسحور از احوال و افعال مجرد وهم و خیال است حقیقتی ندارد و اختیار ابوجعفر استرابادی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه
و طائفهٔ دیگر این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقتی است و جمهور علما برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت
دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و قلب حقیقت
یا نه یکی را بدیگری پس کسی که میگوید که تخییل فقط است منع میکنند آنرا و آنها که قائلند بآنکه مر او را حقیقت است اختلاف کرده اند در آنکه
مر او را تاثیر است فقط چنانکه تغییر مزاج را بیان نوعی از امراض است یا منتهی میشود باین حالت چنانکه جماد حیوان
میگردد و یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و
کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که زیاده نیست تاثیر وی برآنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون

چه بین المرء وزوجه واگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و صحیح از جهة عقل ونقل آنست که واقع میشود اکثر از آن وآیة دلالت
ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت وماروت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر کرد آنرا و
سحر از جمله صناعیست که حاصل میشود باعمال واسباب بطریق اکتساب ودر قرآن از اقسام خارق عادت مسامحة
باعتبار ظاهر واکثر وقوع آن از اهل فسق وفساد است وشرط است که جنب باشد واگر جنب از وطی حرام بلکه با محارم بود
ادخل ست کذا قیل ومیگویند که حبال وعصی که بدست سحره فرعون می پیچید وموسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد
سحر نبود بلکه عصی مجوف بود وحبال از چرم بود محشو بزیبق وورقه آن اشباع کرده یا در آفتاب گذاشته بودند زیبق چون
گرم گردید بجنبش در آمد واین سخن غریب است وحق تعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده ودر بعضی مواضع سحر عظیم خوانده
ولکنندگان آنرا سحره گفته پس حمل آن برین نحو بر تخییل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی اخری است آنچه عجیب است
وحمل بر حقیقة سحر ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بوده الله اعلم بحقیقة
الحال وبنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم تا اثر آن در ذات جلیل وی
صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر شده از عروض نسیان وتخیل ضعف قوت جماع وامثال آن ووقوع این واقعه بعد از رجوع از حدیبیه
بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه ومدت بقای این عارضه بقولی چهل روز بوده ووجود آثار وبقای آن از اول جمادی الآخر
گفته که این روایت صحیح معتمد نیست وغالبا زور وقوت آن چهل روزه ودر روایتی شش ماه ودر روایتی یکسال تا آنکه
مدت مدید یافت او کشید تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بودند دعا کرد وبسیار گریه وپس فرمود یا عائشه آیا میدانی
تو آنکه خدا تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم او را فرمود آمدند
دو مرد ونشستند یکی از آن دو نزد سر من ودیگری نزد پای من پس گفت یکی از آن دو مرد یار خود را چه حالست این مرد را
وروی آنچه گفت او مطبوب است یعنی مسحور وطب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت لبید بن
اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط ومشاطه یعنی در شانه ومشاطه یعنی موهایی که می افتد از سر در وقت
شانه کردن ودر وعای شگوفه نخل نر گفت کجا نهاده اند آنرا گفت که در بیر ذروان بذال معجمه مفتوحه نام چاهی است
که در انجا پنهان کرده بودند ودر روایتی بیر اروان بالف گفته اند که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
با چندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است که نمودند مرا وآب وی متغیر بود گویا حنا در آب کرده اند وسرهای
نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آوردند از ان چاه آن سحر را این چنین آمده در صحیحین ودر روایتی از بخاری آمده که
فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی آنرا یا رسول الله ورسوائی نکنی آنکس را که این کار کرده است فرمود خوش ندارم
که برانگیزم بر مردم شر را خدا تعالی مرا شفا داد ودیگر چه کار دارم که فاش کنم وشر انگیزم ودر حدیث ابن عباس بیهقی
در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده ونازل شد سوره الفلق

والناس هر آیتی که میخواندند گرهی از آن کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام
علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری
ذکر کرده فرود آمد فرد دیافت طلعه نخل را و در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و در وی
سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین بهر آیتی که میخواندند
گرهی کشاده میشد بهر سوزنی که میکشیدند الم تسکین یافت و راحتی پیدا میشد د آیات این دو سوره نیز یازده اند
بهر آیتی گرهی کشاده میشد و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین قضیه
مسلک تفویض و تسلیم مرام پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن
که ضعیف گردد از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت
بتداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که منزل شد بر وی معوذتین و حسی آن بود که حجامت کرد
سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی از دین و ایمان حظی ندارد و هر آئینه ازین علاج انکار میکند یعنی
میگوید که حجامت که فعلی از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و میگوید حکم کرده اند
لابدی و چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان حکم کرده اند
لابدی وجهی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب ست بعد از آن اشارت میکند بمعقولیت
حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده
چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد این تصرف ست از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آنکه ماده
بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جنس
شیاطین و خباثت نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه از ان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح
حیوانی ست که ماده آن دموی ست که بعد از انضمام آن در تجویف قلب بخاری لطیف بسطون دماغ متصاعد
گشته حامل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید
که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار
کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه
شریف او ست و موجب تشکیک در نبوت ست و هر چه موجب آن باشد باطل ست و موجب عدم وثوق بشریعت
ست چه احتمال دارد برین تقدیر که تخیل کرده باشد که می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده
شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر و نقصان میباشد نه در ارباب کمال و این سخن مردود ست زیرا که برهان قائم
شده است بر صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم در دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و معجزات

باهره شاهد بران و آنچه متعلق ست ببعضی امور دنیا وی که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت برای آن و آن
عرضه است مر چیزے که عارض میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بسوی وی گمان برد که کرده است
چیزیرا و حالانکه نکرده است که جزم در امرے از امور دنیا چیزی که حقیقة است مر آنرا با عصمت او از مانند آن در امور
دین لازم نمی آید که بکرد آن بلکه از جنس خاطرست که خطور میکند و ثبوت ندارد و پس باقی نمی ماند برین ملاحده حجت
و بالجمله نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزے از اخبار که گفته شده باشد چیزیرا بر خلاف چیزیکه خبر داده است بدان
و آنکه گویند که موجب منقصت باشد این چنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه و آله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیراکه اورا کفار ساحر میخواندند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی از
این حکمت و مصلحت ست و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بنقصان ست کلیه نیست شاید که در کمالات نیز که بجهت
مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درینباب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم بدانکه رقیه و تعویذات
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بسیارست و استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرونست از جهت اول
به تفسیر امراض مجملا اکتفا کرده شده اما طبع تبرک آنها یکبار بنا سوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه استیلاء
بدان کثیر الواقع ست تبرکا و تیمنا مذکور گردد و بالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر عین ست و رقیهای این هم بسیار ست
بزرگترین رقیها برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قراءت فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی ست و این
دعا که اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما کلمه دعوت آنحضرت ست
بود برای جمیع امراض و آلام و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
وان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و بکلمات التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت
تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک و بحمدک و از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس
شیء اعظم منه و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق
و ذرأ و برأ و من شر کل ذی شر لا اطیق شره و من کل ذی شر ربی آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم
ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه و
من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی و اله کل شیء و اعتصمت
به و هو ربی و رب کل شیء و توکلت علی الحی الذی لا یموت و استدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله و نعم الله
و نعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت
کل شیء و هو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو

رب العرش العظیم و گفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند و از آنجمله رقیه جبرئیل ست که پیغمبرا
صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده و در صحیح مسلم ثابت ست بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین
حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان ابی العاص آمده است که وی رضی الله عنه حکایت
کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دردی که یافت در تن از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود او را آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر آنجائی که درد میکند از جسد تو و بگو بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله
وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس و بیخوابی و شکایت آورد خالد بآنحضرت و گفت یا رسول الله
خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل
ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دافع کرب و الم روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت
نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب
السموات والارض رب العرش الکریم رواه الشیخان و روایت کرده است ابو داود از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که
رسول الله فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی
کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نرسید هیچ بنده را هم و حزن
و بگوید اللهم انی عبدک ابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت
به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم
ربیع قلبی و نور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی دور کند خدای تعالی حزن و هم او را و بیارد در بدل آن فرج و گشاد
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدای تعالی
او را از هر هم فرج و از هر ضیق مخرج و رزق دهد او را از جائیکه گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و در صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت
و در جامع ترمذی آمده که وی بابی ست از ابواب جنت و در بعضی آثار آمده که فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان و
بر نمی رود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله و مشایخ گفته اند که نیست هیچ چیزی اعون بر عمل از این کلمه و آمده که هر که
بخواند آیة الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدای تعالی و در حدیث سعد ابی وقاص آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی و راستی هر آئینه من میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروبی مگر آنکه کشاده دهد
او را خدای تعالی از آن کلمه برادرم یونس ست که گفت در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و نزد ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا نکند بآن مرد مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت

کرده شود مراو را و در روایتی آمده اسألک تمام العافیة واسألک دوام العافیة واسألک الشکر علی العافیة واسألک
الغنی عن الناس ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقر روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وگفت یا رسول الله پشت داد و روی گردانید دنیا از من فرمود کجایی تو از صلوة ملائکه
وتسبیح خلائق که بوی داده میشود ایشان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده
استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد مدتی و باز آمد وگفت یا رسول الله
روی آورد بمن دنیا چندانکه نمی دانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را در سلسله کبرویه میان نماز سنت فجر و فرض فجر میخوانند
واگر ختم کنند باین لا حول ولا قوة الا بالله خوانند چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت جمیع گناهان گردد و این سبب
وسعت رزق است و لهذا استغفار سبب آنست زیراکه معاصی موجب ضیق رزق و هم و غم است چنانکه گذشت
دافع بلا و وبا است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و مجرب است بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه تکبیر داند پای را از
جائی که در تشهد نهاده است بخواند فاتحة الکتاب هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق
هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار این مقدار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنب
وما تأخر و مشایخ زیاده کرده اند این دعا را که در آثار آمده است بخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید
یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک وبفضلک عمن سواک رقیه اطفاء آتش حریق
طبرانی وابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اذا رأیتم الحریق فکبروا چون ببینید آتش را
که در گرفته است تکبیر بگویید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میرانند آنرا تکبیر سبب اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که
نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است از آن و جهت ورود او فساد عام که مناسب شیطان و فعل او است
و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت میکند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را پس اصل شیطان
هر یک میخواهد درین فساد را و کبریائی حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از این جهت تکبیر را اثر است در
اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریائی حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و تحقیق تجربه
پیوسته است این عمل رقیه مصروع گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و در صرع ثانی
تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع از ارواح خبیثه پس آنها باید شد و معالجه این [illegible] است و عجایب را باید که [illegible]
صحیح باشد و ساعد او قوی تا آنکه بعضی مردمان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا حول ولا قوة الا بالله
و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله یعنی بیرون آی ای دشمن خدا من رسول الله ام و امر میکرد
مصروع را که بخواند قراءت آیة الکرسی و بقراءت معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
تا آخر سوره با سوگند آنحضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه [illegible] روایت کرده است

حمیدی در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که تعوذ میکرد از صداع بقول
خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار رقیه وجع الضرس
بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درد دندان را پس نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بر رخساره او که در ان جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجد و فحشه بدعوة نبیک
المکین المبارک عندک پس شفا داد او را خدای تعالی پیش از آنکه بردارد دست و روایت کرده است حمیدی که فاطمه زهرا
رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حالیکه شکایت میکند درد ضرسی که می یافت از دندان پس
در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله و بالله اسألک
بعزک و جلالک و قدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت
خدیجة کل پس آرام یافت درد که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرائب که شائع و واقع است از مخنثان
نجب طبری امام مقام الخلیل بلکه و دیدم او را که کرد بار ها و نهاد دست خود را بر شخصی که درد میکرد دندان وی و پرسید از وی
نام او و نام مادر او و پرسید از وقتی که میخواهد که درد نکند در ان مدت دندان وی یعنی گفت در چند سال ترا به بندم
پس میگوید آن شخص پنجسال یا هفت سال یا ده سال مثلا و تراشی عدد طاق پس بر می داشت دست خود را اگر آنکه
ساکن شد الم وی و کشف میکرد مدت مذکوره که درد نمیکرد و این امر شائع و مشهور است از وی انتهی اما هیچ دعای معین
ذکر نکرد و ظاهر این دعا ماثوره مذکوره خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعائی میخواند والله اعلم بحقیقة الحال گفت صاحب
مواهب و از انچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخساره یکه در جانب درد است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی
انشاکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم
رقیه حصر البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را مردی و گفت پدر او محبوس شده است
بول در سیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء و الارض کما جعلت رحمتک فی السماء
فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطایانا انت رب الطیبین انزل شفاء من شفائک و رحمة
من رحمتک علی هذا الوجع فیبرأ و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد بوی و به شد و این رقیه در مشکوة
عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیه الحمی روایت است از انس رضی الله عنه گفت

در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود و دشنام میکرد تب را فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دشنام مکن تب را که وی مامور است ولیکن اگر خواهی بیاموزم ترا کلمات که چون بگوئی
آن کلمات را ببرد آنرا خدای تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و عظمی الدقیق من

شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت باللہ العظیم فلا تصدعی الراس ولا تبخری الفم ولا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم
وتحولی عنی الی من اتخذ مع اللہ الٰہا آخر گفت عائشہ رضی اللہ عنہا پس گفتم من این کلمات را که آموخت مرا
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس رفت تپ از من صاحب مواہب میگوید مجرب ست این رقیہ چنانکہ دیدم من بخط
شیخ خود و لفظ او اینست اللہم ارحم عظمی الدقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت
باللہ والیوم الآخر فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم وانتقلی الی من یزعم ان مع اللہ الٰہا آخر فانی
اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ ونویسد برای حمی قبیلہ چنانکہ ذکر کردہ است صاحب الہدی بر سه ورقه
بسم اللہ فرت بسم اللہ قلت و بگیرد هر روز یک ورق را و بنهد آنرا در دهن و فرو برد با آب و در کتابت قرآن
وشرب آن برای شفا از علل نفعی ست چنانکه گذشت و شیخ ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه
می نوشت اوراق برای حمی و چیزی از آن و میگذاشت بر در زاویه پس هر که می بود ویرا حمی میگرفت ورقی از آن و استعمال
میکرد و شفا می یافت باذن اللہ عز وجل و می بود مکتوب در آن لم یزل ولا یزال یزیل الزوال وهو لا یزال ولا حول
ولا قوة الا باللہ وهو العلی العظیم وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین رقیہ خراج نفع خاری ریش
و درد بیرگی بر روی پوست صاحب زاد المعاد گفته که بنویسد بر روی این آیت را ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجربست رقیہ عسر ولادت و آنچه مجرب ست عسر ولادت
را چیزی ست که روایت کرده شده است از عبد اللہ پسر امام احمد حنبل گفت دیدم پدر خود را می نوشت برای زنیکه دشوار می شد
بروی ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا الٰہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ رب العرش العظیم
الحمد للہ رب العالمین کانہم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نہار کانہم یوم یرونہا لم یلبثوا الا عشیة او ضحاہا
خلال گفت که خبر داد مرا ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را مردی وگفت یا ابا عبد اللہ بنویس چیزی برای زنی را که سخت
شدہ است بروی ولادت دو روز گفت بگو مر او را که بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت
بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنویسد در آنچه مجرب ست اخرج ایہا الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا اخرج بقدرة الذی جعلک
فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایتہ الی آخر السورة وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین و بشوید آنرا ازان و بیاشامد بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و نوشتم
آنرا هیچ احدی را اگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شد از ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت
گذشت عیسی علیہ السلام بر زنی در حالی آنکہ معترض افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة اللہ دعا کن
برای من که خدا خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیہ السلام یا خالق النفس من النفس ویا مخلص النفس من النفس
ویا مخرج النفس من النفس خلصہا پس انداخت آن زن ولد را و برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار گردد

بر زن ولادت بنویس این را برای وی که تقیه رعاف و آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود
بر جبهه مرعوف وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر و جائز نیست کتابت آن بخون راعف
چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد
و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود
کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد اورا
هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد اورا بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس
رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در روی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث و بطریق تعجب انکار پس گفت
ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ نبسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که
بخوانم آنرا روایت کرده ابوداود و ترمذی و قال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل گردد بوی معافات از همه دردها و بلا
روایت است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم هشت بار پاک گردانیده میشود از گناهان خود چنانچه روزی که زائیده است اورا مادر و عافیت داده میشود
از هفتاد درد و بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از انها است و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که گنجی است از گنجهای بهشت گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ولا ملجأ من الله الا الیه دور کرده از وی خدای تعالی هفتاد باب از ضرر که ادنای آن فقر است و روایت کرده
طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة
وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی که کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد اورا فقر
هرگز و نیز آمده است که کسیکه دیر نگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر
از پدرش از جدش از علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم همچنین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است
کسیکه بگوید هر روز صد بار لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد اورا امان از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده شود
بروی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضی روات این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا چین
بسیار نباشد یعنی کم است ابن راعی علیه الحق در کتاب الطب النبوی رقیه درد و طعام روایت کرده است بخاری
در تاریخ خود از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض
والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء زیان نکند اورا هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که زائیده شود مر اورا فرزندی پس اذان گوید

بما لم یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان
و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد از
بدهضمی و اتفاق دارند که علاج این ترک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاج ست بسوی مسهل امداد و اعانت
کرده شود بآن مادام که در تحلیل قوت ست و گویا این مرد استطلاق بطن وی از بدهضمی بوده پس وصف کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بود در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و
معده را در وی ریشها و برزهاست چون ملح چسپید بوی اخلاط لزج فاسد میگرداند معده را و فاسد میگرداند غذای را که واصل
میگردد بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین
باب از عسل خصوصاً اگر آمیخته شود بآب گرم و در تکرار امر بآشامیدن عسل نکته لطیفست چه دوا میباید که آنرا
مقدار و کیفیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زائل نگرداند و اگر ازان زیاده آید قوی را ساقط
گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوبتی چندان عسل نداده که مقاوم مرض شدی لاجرم
اطلاق زیاده میشد و امر باعادت شرب عسل میکرد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک
که عبارت ست از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آنقدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن
ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و آله وسلم کذب بطن اخیک اشارت ست بآنکه این دوا نافع ست و بقاء مرض
نه است از جهت قصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس ازین جهت امر کرد باعادت شرب عسل و برای
استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی جریان میکند شتابنده بسوی عروق و نافذ میگردد با وی اکثر غذا و ادرار میکند
بول را پس قابض میگردد و گاهی باقی میماند در معده پس برمی انگیزد معده را و میگرداند او را تا آنکه دفع میکند طعام را و
اسهال میدهد بطن را پس انکار وصف عسل باسهال مطلقاً از قصور عقل منکر ست و بعضی گفته اند در وصف کردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عسل را برای این مسهل چهار قول ست یکی حمل آیت بر عموم در شفا و باین اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس چون تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد آنرا
بقبول پس شفا داده شد باذن الله تعالی ثانی آنکه وصف مذکور بنا بر الف عادت ایشان بود در تداوی بعسل در جمیع
امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبخ عسل بوده پیش از شرب زیرا که
وی عقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بی طبخ خورده و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تائید میکند قول اول را حدیث
ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعاً واخرجه ابن ابی شیبه والحاکم موقوفاً و رجاله
رجال الصحیح و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون اشتکا کند و درد یابد چون طلب کند شفا را
یکی از شما باید که طلب هبه کند از زن خود از مهر وی چیزی و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه

و بشوید آنرا بآب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدای تعالی او را و بعضی علما در شرح آن گفته اند که حق تعالی
فرموده است و ننزل من القرآن ما هو شفاء فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهورا فرموده
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند زنان شما بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید
آنرا خوش و گوارنده و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون اینهمه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن
بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القرآن العظیم و ببرکة نبیک الکریم اللهم صل وسلم علیه
وصل در تعبیر رؤیا از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعبیر یعنی تفسیر عبرت الرؤیا بتخفیف و تشدید هر دو آمده
و تشدید برای مبالغه است و رؤیا بضم را و سکون همزه آنچه ببیند شخص در خواب و بیان حقیقت رؤیا بر طریقه متکلمین
و حکما در شرح مشکاة ذکر کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید
قاضی ابوبکر بن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رؤیا ادراکاتی است که پیدا میکند خدای تعالی در دل بنده
بر دست ملکی یا شیطانی بحقائق آن یا بتعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر رضی الله عنه
و گفت یا ابا الحسن مرد می بیند رؤیا پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می افتد گفت علی شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله وسلم میگفت نیست هیچ عبدی و امتی که خواب میکند پس پر گردد بخواب مگر آنکه بیرون می آید
روح او بسوی عرش پس می گردد آنکه بیدار نشود مگر نزد عرش آن رؤیاست که صادق می آید و آنکه پیدا میشود پایان عرش کاذب
می آید و امام ذهبی رد این حدیث را صحیح نخوانده و ابن القیم حدیث آورده که رؤیای مومن کلامی است که میکند
او را پروردگار تعالی و تقدس و تکلیم شده گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رؤیای انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وحی است
بخلاف غیر ایشان پس وحی نمی آید آنرا خللی زیرا که وی محروس است بخلاف رؤیای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد
او را شیطان و در بخاری از حدیث انس آورده که رؤیای حسنه از مرد صالح یک جزو است از چهل و شش جزو از نبوت
و گفته اند که مراد غالب رؤیای صالحین است و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث احلام را و لیکن نادر است از جهت
قلت تمکن شیطان از ایشان بخلاف غیر ایشان که صدق در وی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان و در اینجا
اشکال کرده اند که بودن رؤیا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشته بموت نبی صلی الله علیه و آله وسلم
و جواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه و آله وسلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقتا و اگر از غیر نبی است
پس وی جزو است از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رؤیا به نبوت در افاده علم و بعضی گفته که مراد اخبار علم
نبوت است و نبوت اگرچه منقطع شد علم او باقی است و از امام پرسیدند که آیا تعبیر کند رؤیا را هر کس گفت آیا بنبوت بازی
میکند و هم ایشان گفت الرؤیا جزء من النبوة مراد وی همان تشبیه رؤیاست به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیب

وبعضی گفته اند که جزوئی مستلزم نیست ثبوت وصف کل را که کسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله باواز بلند نمیگویند اورا
مؤذن و این سخن حق است باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل است و نبوت مجموع این اجزاست و هر جزو نبوت نیست
واین ظاهر است ولیکن فضل از انست که در نبوت داخل است ونبوت عبارت است از مجموع آن اجزا فافهم و
در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم باقی نمیماند بعد از مبشرات
مگر رؤیا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم وابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برداشت
پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت ازین عالم و مردم صف بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر
رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود برای او
و تعبیر مبشرات باعتبار غالب است والا بعضی رؤیا منذره هم میباشد و صادق هم میباشد حق تعالی آنرا برای مسلم بجهت
رفق و استعداد او کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود قاضی ابو بکر بن العربی گفته که اجزای نبوت
نمیداند حقیقت آنرا مگر ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین مقدار است که رؤیا
جزوی از اجزای نبوت است فی الجمله زیرا که در وی اطلاع است بر بعضی از غیب بر وجهی از وجوه اما تفصیل نسبت
مخصوص است بمعرفت او درجه نبوت و امام مازری رحمه الله علیه گفته است که لازم نیست عالم را که بداند هر چیز را جملةً
و تفصیلاً و تحقیق گردانیده است حق تعالی مر عالم را حدی که واقف میشود نزد آن پس بعضی از آن چیزی است که
دانسته میشود مراد از آن جملةً و تفصیلاً و بعضی از آن آنست که دانسته میشود جملةً لا تفصیلاً و رؤیا ازین قبیل است
و در بعض حدیث نیز روایات مختلف آمده در بعضی جزو من خمسة واربعین و در بعضی جزو من سبعین و در بعضی ستة
وسبعین و در بعضی ستة وعشرین و در بعضی اربعة وعشرین بس و فوق الجمع آن نماند و مشهور ستة واربعین است
و بعضی از علما برای روایت مشهور که ستة واربعین است مناسبتی پیدا کرده اند و گفته که حق تعالی وحی فرستاده بسوی پیغمبر
خود شش ماه در منام بعد از آن وحی فرستاد در یقظه باقی مدت حیات و مدت نبوت بیست وسه سال است و نسبت
شش ماه به بیست وسه سال نسبت یک جزو است به چهل وشش این وجه مناسب و معقول است اگر ثابت شود
که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی گفته که بعضی از اهل علم در تاویل این حدیث قولی گفته اند که نزدیک
نیست که ثابت گردد وحی شش ماه در منام و در این خبری و اثری و نه ذکر کرده مدعی این و نه وی بسبب چیزی و لیکن ظن چیزی گفته
و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست بر آنکه هر چه مخفی باشد علم آن بر ما هم آنرا مانند اعداد رکعات و ایام صیام
و رمی جمار و جز آن و نیز این مناسبت در اعداد که در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض است
بعلم شارع والله اعلم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین رؤیاها رؤیائی است
که در وقت سحر دیده رواه الترمذی والدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقتیکہ متقارب شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم و راست ترین شما در رؤیا راست ترین
شماست در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت
استوای آنهاست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبائع اربع و استوای لیل و نهار است همچنین است عبارت قوم و ظاهر
آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل پائیز است و وقت استوای لیل و نهار است و معبران نیز برآنند که اصدق
رؤیا نزد اعتدال لیل و نهار است و درینجا بحث کرده اند که برین وجه فائده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبائع
درین وقت مخصوص بمسلم نیست و جوابش آنکه حال کافر خارج از دائره اعتبار است اطلاق صدق برؤیای او ممنوع
و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت اوست نزدیک قیام ساعت و تائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ
فی آخر الزمان لا تکذب رؤیا المؤمن آورده آن مسکین از بعضی مشائخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است
و بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است زیرا که
آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانند با عیسی
بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول و اصدق اند
در اقوال و ازین جهت گفت در آخر این حدیث و اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا
ظاهر است چه هر که صدق میورزد روشن میگردد دل او و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بر وجه صحت و
سداد و هر که بیداری وی صحیح و سالم است خوابش نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او
پس نمی بیند مگر کاذب و اضغاث احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنانست که گفته شد
و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید
خدا را عزوجل و تحدیث کند بآن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استعاذه کند بخدا از
شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطانست و تعبیر نکند کسی را
آن و باید که تفل کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگرداند پهلو را از
پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و نخواند
آنرا الا کسی را و نیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمیشود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون
تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هرچه نخست تعبیر کرده شود همان
شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند
بپرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بران جانب کند از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت
زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد زوج من غائب است گذاشته است مرا حامل در خواب دیدم

که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودک کاژ چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی
صحیح سالم و بزائی تو غلام نیکو کار را و این زن یکبار دیگر آمده و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خوابش وا پرسیدم
پس گفت خواب خود را گفتم من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو راست ست بمیرد زوج تو و بزائی تو غلام بدکار را
پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود باز مان ای عائشه و این چنین مکن
چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و حمل کنید بران زیرا که رؤیا واقع میشود برانچه تعبیر کرده شود بدان و نیز
آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خیر لنا و شر لاعدائنا بعد ازان تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز انچنین میکرد
و گفته اند که از عادات عابران است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد
شب انچنین آورده است صاحب مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نکرده و اگر گویند که این
اوقات اند که نماز در آنها مکروه است پس وقت استوا هم باید ذکر کرد مگر بگویند نزد زوال اشارت بآن کرده و وجه منع
دلیل چیست و بتحقیق ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون از نماز بامداد برگشت می پرسید
از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی
صلی الله علیه و آله وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از
طلوع آفتاب ست و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف ست بر دلیل و دلیلی بران غیر کراهیت نماز دران اوقات ظاهر
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقع است و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس
تا نیمه روز از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رویت رؤیا آن گفته اند
که آنحضرت منتظر بشارت فتح که بود بخواست که از جائی ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست
که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشائخ طریقت که معالجات
مریدان و واقعات ایشان را میپرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما گفته اند
که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی واقرب ست نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب عهد
بآن و گاهی عارض میگردد نسیان و از جهت حضور ذهن عابر در آن وقت بجهت طیب هوا و فراغت قلب
و کمی شغل وی بالکلیت در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بیدار خوابد و بر پهلوی راست
چنانکه سنت ست در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سورهٔ والشمس والليل والتين و سورهٔ اخلاص و معوذتین و بگوید
اللهم انی اعوذ بک من سیئ الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشيطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسالک رؤیا صالحة
صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بعلت جهل و باعث
عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامهٔ رؤیا منحصر در دو قسم ست یکی اضغاث احلام و آن خوابهای پریشان و کاذب

چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان درخاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی خس وخاشاک درهم آمیخته
و فی الصراح ضغث دسته گیاه درآمیخته خشک و تر اضغاث احلام خوابهای شوریده و ضغث الحدیث درآمیختن
سخن واحلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند واین قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان
است تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمانرا چنانکه کسی بیند که بریده شده است سراو و او در پس آن
میرود یا مرده است یا در جائی هولناک افتاده و خلاصی ندارد و ازان روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه
که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است ومن در پی آن میروم پس منع کرد
اورا آنحضرت وگفت خبر مده بلعب شیطان بتو در منام وچنانکه به بیند که فرشته امر میکند اورا بفعل حرام یا مانند آن
از محال یا هرچه در بیداری از حدیث نفس وآرزوی محال دارد همانرا در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج
او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای
زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رؤیای صادق است
مثل رؤیای انبیا و تابعین ایشان از صالحین وگاهی غیر ایشانرا نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و در ینجا دو عبارت است
رؤیای صادقه و رؤیای صالحه و ظاهر آنست که هردو بیک معنی است و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و
صالحه آنکه موافق مقصود بر حسب دلخواه نماید واین در رؤیای انبیا و صالحین نسبت با مور آخرت یکی باشد واما نسبت با مور
دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز احد دید که گاوانرا ذبح میکنند و در شمشیر خود
رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح البقره را بآنچه رسید اصحاب ورا در آن روز و رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهل بیت وی
یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از ان عاقبت مر متقیان راست و فتح ونصرت بر خلائق اجمعین
و مردم هم بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث
است و نادرست بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایت نادرست و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه
رؤیای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رؤیای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا
بالاسحار ذکر کرده اند بعضی علما که رؤیای اول لیل درنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی متفاوت بجزای او و
شتاب و اسرع از همه رؤیای سحر است خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رؤیا
در تاویل رؤیای قیلوله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رؤیای نهار مثل لیل است و نساء حکم مردان دارند
بعضی گفته اند که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رؤیای زوج اوست و همچنین رؤیای عبد برای سید اوست و همچنین
رؤیای طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم وصل رؤیا و تعبیر کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردم راست
بسیار است از آنجمله رؤیت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

میفرمود در اثنای آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که
بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آنرا که روان میگردد در رگهای من میان پوست
و گوشت پس دادم آنچه زیاده ماند از آن مر عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله گفت بعلم و شیخ
ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لبن را بجهت اعتبار بچیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را
در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد بنوشد اختیار کرد
آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع
تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح
بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن ست در غذای بدن و صلاح آن و گویند که مثال علم در آن عالم لبن ست
والحمد لله ابن مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باین سعادت و بشارت سعید
و مستبشر گشته می بینم که سبوچه خود پاک ترا از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده ام و امیدوارم
که نصیبه از علم دین و شریعت محفوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله
علی ذلک و از آنجمله رؤیت اوست صلی الله علیه و آله وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده
که فرمود در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر بدن ایشان پیراهنهاست بعضی از آن پیراهنها
میرسد به پستانها و بعضی دون آنست و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بر وی پیراهنی ست که میکشد آنرا یعنی درازتر بود و دون
دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از آن چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس درازتر
نخست خواهد بود و موید این احتمال ست روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است
و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص میپوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حاجب
میگردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی ست و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر
میکند عورت جهل را چنانکه میپوشد قمیص عورت بدن را پس آنرا که رسیده است تا سینه میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب
معاصی میکند و آنرا که پایان تر ست و فرج او ظاهر ست و پایهای او ناپوشیده مشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای رسیده
کسی ست که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست بعمل صالح کامل و مراد بناس یا تمامه
مؤمنان باشند یا خصوص امت مرحومه محمدیه یا بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از جهت امتثال
اوامر و اجتناب مناهی و بود عمر را رضی الله عنه درین باب مقام عالی و ازین حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند
در دین بقلت و کثرت و قوت و ضعف و این از امثله آنست که محمود ست در منام و مذموم ست در یقظه یعنی آن جر لبس ست
که مذموم ست شرعاً از جهت ورود وعید در تطویل و عالم منام دار تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قلب شریف را

در طشت طلا نشسته‌اند و از آنجمله رویت سوارین در دستهای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و تعبیر آن بکذابین ابو هریره
روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد به من خزائن زمین کنایه
است از خزائن کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده شد بر امت وی و احتمال دارد که معادن ذهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد
در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران و بکره آمدند بمن و اندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن
این سوارین را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پریدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که
من میان ایشانم یکی صاحب صنعا و دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که در یمن
دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت وحی آمد بوی صلی الله علیه وآله وسلم بقتل وی در مرض
موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز و دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد
در یمامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق و قصه او مشهور است و در دید کذابین و سوارین گفته اند که
کذب وضع شی است در غیر محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند آنها از لباس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که آنها حلیه زنان اند و آنست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز
در بودن از ذهب که منهی عنه است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب و نیز ذهب مشتق از ذهاب است بمعنی
رفتن پس دانست که آن چیزیست که ثابت نمیماند امر آنها باذن کردن حق سبحانه تعالی مر او را بنفخ کردن آنها پس رفتند
و پریدند پس دانست که سپری شود و زائل بگردد و کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم بوحی که آمده است ازاله میکند آنها را از جای
آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل در این رویا آنست که اهل صنعا و اهل یمامه اسلام آورده بودند و شناختند اسلام را پس
چون ظاهر شدند دو کذاب پس نا سرگی کردند بر اهل این دو بلد و آرایش دادند کلامهای خود را و دعاوی باطله خود
و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا دو بلد بمنزله شدند سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارت است بآرایش
دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب است انتهی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذابین گفته اند که سوار در دست
مشابه است بقید در دست را چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند دست را در تمتع از عمل و تصرف گویا کذابین گرفته اند
هر دو دست شریف را و نگذاشتند که عمل و تصرف کند بهر دو دست کذا ذکره الطیبی و از آنجمله رویت زن سیاه ژولیده
که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل وباء از مدینه بجحفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبدالله بن عمر که فرمود
آنحضرت دیدم امراة سوداء ژولیده موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرد بمهیعه بفتح میم و سکون ها
و فتح یا و عین مهمله نام جحفه است بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا که نام موضعی است میان مکه و مدینه که مسکن یهود بودند و
مهیعه پس تاویل کردم آنرا که وبای مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وبا و تپ بسیار بود پس آنحضرت او را بر آورد و در دیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وبا بامراة سوداء

گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفال گرفت از لفظ سورا که بمعنی باره ست و دار را که بمعنی در وست پس تاویل کرد
بیرون رفتن او را و بر آمدن بمعنی چیزیکه جمع کرده است آنرا اسم او که سو دار است و تاویل کرد ثوران راس او را به آن
بدی که می برانگیخت شر را بدر رفت و قزوانی گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب ست بروی سیاهی در رو و
مکروه و مذموم می باشد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده میشود به تپ زیرا که وی می برانگیزد ابدان را بلرزیدن و
گرم شدن خصوصا تپ سوداوی که بیشتر وحشت می آرد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن
سیف و باز آمدن بحال خود در روایت ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم در منام
که من جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا بآنچه آورد
خدای تعالی از فتح و اجتماع مؤمنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کرده اند از صحابه بسیف از برای که جمله زور و غلبه دست
صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشانرا بحرب و شکسته شدن شمشیر بوقوع
هزیمت بر ایشان و بجنبانیدن بار دیگر عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت
مر ایشانرا و این منام در قضیه غزوه احد ست و در مواهب مثالی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل ست پس خیال کردم که آن
ارض یمامه باشد یا هجر بتحقیقین که در آنجا نخیل بسیار ست پس از ان دانانیدند که یثرب ست و در روایت امام احمد وغیره
از جابر اینچنین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه در آمده ام و دیدم گاوانرا که ذبح کرده
میشوند ناگاه آورد خدای تعالی خیر و ثواب صدق را پس تاویل کردم درع حصینه را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاوانرا
بکسانی که کشته شوند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و تاویل کردم بآنچه آورد خدای تعالی از فتح و ثواب در صبر
بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر نیچ که در مشکوة ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین یثرب و شهر سیف و انقطاع آن
و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقر و نحر آن در حدیث نکرده فتدبر و از آنجمله رویت اوست
صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی ست و آب میکشد روایت ست از ابی هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه دلوی ست پس کشیده ام از ان چاه آب آن قدر
که خدا خواست پس از ان گرفت آنرا ابن ابی قحافه و کشید از ان چاه یک دلو یا دو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت دلو را از دست من
تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی که عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب
بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال بمعنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی ست و خدا بیامرزد
او را پس از ان آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن ابن خطاب
تا سیراب شدند و عبقری او قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمینی ست پریانرا گویند

وعرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و جز آنرا که در غایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح
وفی القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شیء والسید والذی لیس فوقه شیء والشدید و در روایتی آمده
پس میکشد غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض و روان شد و سواهب میگوید که گفته است نووی
این مثالیست که جاری شده است مر این دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان و انتفاع خلائق بایشان و آنهمه
ماخوذ است از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس بایستاد در امر دین اکمل و اتم از همه
و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه و آله وسلم پس خلیفه شد ابوبکر و قتال کرد اهل
ردت را و قطع کرد آخر ایشانرا تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دائرهٔ اسلام در زمان عمر رضی الله عنه
پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاهی که در وی آبست که در وست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول
آنحضرت که فرمود گرفت ابوبکر دلو از من تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحتست از کد دنیا و تعب آن پس قیام نمود بتدبیر امر امت و معاناة احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی
ضعفیست اخبار است از قصر مدت ولایت وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم بایستاد تا ولایت
عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی و اتساع یافت دائرهٔ اسلام بکثرت فتوح و مصر امصار و
تدوین دواوین و نیست در قول وی صلی الله علیه و آله وسلم و یغفر الله له و در بعضی روایات مذکور است نقصی و اثبات
وهنی بلکه این کلامیست که در مقام تحسین و ادای شکر میگویند و از آنجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس و گفت
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب که خانه عقبه بن رافع که صحابیست رضی الله عنه
ابن خالد عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش یاران آوردند رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است
و ابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوبست که پیدا کرده و نشانده او بود و آنرا با خوش پیدا شدن خوردن
آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند پس تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این معنی را
از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت در عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع
گرفت و دینی که اختیار کرده است مر ایشانرا خدا تعالی شیرین و خوش آمد ایشانرا از لفظ رطب
ابن طاب گرفت اینها از جمله مناماتست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود دیده و تعبیر نموده است و لیکن پوشیده
نماند که تعبیرات آنحضرت نه مجرد استنباط مناسباتست که ذکر کرده اند چنانکه اهل تعبیر بمناسباتی که ایشان از روی آن
اعتبار نمایند بلکه همه بوحی و الهام بود و اگر رعایت مناسبات هم باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رؤیت رطب
ابن طاب معانی از اسما گرفته تعبیر فرمودند و عادت شریف بود که از اسما معانی اخذ کرده تفاول مینمود چنانکه در حدیث
بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا پرسید ممن انت

تو چیست گفت اسلمی فرمود صلعم امر تا باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصابت سهمک و غیر آن و لهذا تعبیر کرد
سیف را بحسن و جمال آنکه سیف را تعبیرات دیگر هست نزد معبران مثل ولد و لاخ و زن و جد و لسان و لادت و امثال
آن چنانکه ذکر کرده است طیبی و الله اعلم وصل آنچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده
اما آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برگشت روی
می آورد بصحابه و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر
نمی گفت هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بامدادی همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده ایم
ما هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض
مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست وی کلبوی است از آهن که می درآرد آنرا
در کنج وی و در کلم میکند تا برسد قفای او را و همچنین میکند بکلمه دیگر و باز آن باز بهم میرسد کلها و درست میشود باز می آرد
آنرا در کلها همچنین هر بار میکند گفتم این دو مرد این چیست گفتند روان شو پس دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان
شدیم تا آمدیم بمردی که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکند بآن سنگ
سر او را پس چون سنگ میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا چون باز می آید میبیند سر او را که
بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده باز می شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم
بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش
افروخته است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش
برمیگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به نهری که از خون است و مردی بر وی
ایستاده در میان نهر و بر کنار نهر مردی است که پیش وی سنگها است پس روی می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر است
چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگرداند او را بجائی که بود
و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و برمیگردد چنانکه بود پس گفتم من این چیست گفتند روان
شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری است و کودکانند
و ناگاه مردی است نزدیک بدرخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت
پس در آوردند مرا سرائی را که میان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای و در وی مردانند پیرانند و جوانانند
و زنانند و کودکان بیشتر آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزونتر در حسن از اول
و در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را تحقیق بسیار گردانیدید مرا امشب اکنون خبر دهید
مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر بدهیم اما مردی که دیدی که قفا و را که پاره کرده میشود کلهٔ وی پس دروغگوئی است که

سخنان دروغ می‌گفت و نقل کرده می‌شد از وی تا می‌رسید به آفاق عالم را پس کرده می‌شود به وی این عمل و می‌رسد
تا روز قیامت و آنکه دیدی که سر وی شکسته می‌شود مردی است که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآن را پس خواب کرد از قرآن
در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده می‌شود به وی
آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور اند آنها زناکاران اند و آنها را که دیدی در نهر با خورندگان سود اند
و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد او بودند اولاد مردم اند و آنکه می‌افروخت
آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عامه مسلمانان است اما این سرای دیگر سرای
شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل است پس گفتند سر خود را بردار پس برداشتم سر خود را ناگاه می‌بینم بالای سر خود مانند
ابر سفید که می‌بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است عمر تو که تمام نکرده
آنرا و چون تمام کنی عمر را می‌آیی منزل خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی ست که در روایت دیگر از بخاری آمده
و هر دو روایت در مشکوة مذکور اند و از غرائب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنحضرت که زراره بن عمرو نخعی قدوم
آورد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله دیدم در راه که می‌آمدم خوابی دیدم که ماده
خری که گذاشته‌ام او را در قبیله زاییده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا
[illegible] که گذاشته او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم [illegible] هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد فرمود آنحضرت
بتحقیق زاییده است آن را غلامی را که پسر تست گفت زراره پس چیست که سفید و سیاه زاییده فرمود
نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست ترا برصی که می‌پوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدای که فرستاده
ترا هیچ کس ندیده است آن برص را و هیچ مخلوقی ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی در بدن آن
از این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره دیدم نعمان بن المنذر را در خواب و این نعمان
بن المنذر یکی از ملوک عرب بوده در زمان کسری که در وی دو گوشواره است و دو بازو بند و دو سوار [illegible] است
زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بحال خود در زینت و
پوشش و هیئت نیک گفت زراره دیدم زن پیری را که سفیدی بود در وی و سیاهی
بیرون می‌آید از زمین فرمود این تعبیر دنیاست و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمد
میان من و پسر من که او را عمرو میگفتند و دیدم آتش را که میگفت لظی لظی زبانه آتش و نام دوزخ است و میگوید
بینا و نابینا بخورید مرا و اهل شما را و مال شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن فتنه است که باشد
فتنه در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود قتل می‌کنند مردم امام خود را

یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اند در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و بهم آورد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم انگشتان خود را و فرمود تحسب المسئی انه محسن یعنی گمان میبرد در آن فتنه بدکار که وی
نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المؤمن عند المؤمن احلی من شرب الماء
یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت قتل آنها و تعادی است گفته
دو اهب پس نظر باید کرد باین تعبیرهای نادره از مشکوة نبوت متفجر و بجلاوت حق مکسو و باظهار صدق مجلی بانوار وحی
و از این عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مجرد اخذ مناسبت و مشابهت و فطن و
تخمین نیست و اگر این راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار برین را درین
تعبیرها چه بشارت ساختند و فرمود تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید بنبوت و رحمت خواهد بود و سابقا گذشت
که دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سوار بار او در دست شود دیگران و مکروه آمد بر وی جوابش آنکه نعمان بن المنذر
بادشاه عرب بود از جانب کاسره و ایشان سواری پوشانیدند باو که او را بتجملی می ساختند بحلی و سوار لباس
نعمان بود منکر و مکروه نبود در حق او موضوع نبود در غیر موضع خرقا او را آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرده آن
لباس ذهب برای احاد امت پس جای آن بود که اندوهگین ساخته او را که از لباس مردی شود پس استدلال کرد بآن بر امری
موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت بر فتن و بر بلین آن و از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده در صحیحین
آمده که گفت نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر بودند رضی الله عنهم پس گذشت
عبد الله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این
مردی است از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و بیرون آمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی که هنگامیکه
در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را بگوید چیزیکه علم ندارد بآن در روایتی
نمی باید ایشانرا که بگویند چیزیکه نیست مر ایشانرا بدان علم و درین سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس
از عجب و ترس آنکه مشار الیه باصابع نگردد یعنی نمیدانم که ایشانرا از کجا علم حاصل شد باین معنی چیزیکه هست این است
که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گویا مرغزاری است سبز و نهایت فراخی و سبزی در وی
ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست و عروه دسته کوزه
و دلو را نامند آن استعاره میکنند او را مر چیزی که محکم بگیرد و آنرا میگویند پس گفته شد مرا بالا برآ گفتم نمیتوانم و طاقت
ندارم که بر آیم پس بر آمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس من پس بر آمدم بالای عمود و گرفتم عروه را
و گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم در حال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را
به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروة الوثقی دین میگو

و حال آنکه تمسک بعروه وثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تلمیح است بقول حق سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایتی دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی گفت برخیز و گرفت دست مرا پس
رفتم با وی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال و خواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا بآن راه که این راه اصحاب الشمال است
و تو از اهل آن نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه و پیش آمد مرا کوهی و گفت مرا بر این کوه پس
خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را بپایان افتادم و نتوانستم برآمد چون عرض کردم این خواب را بآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که منهج محشر است و اما جبل پس آن منزل شهداست نمی یابی تو آنرا و گفته اند که این از
اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود زیرا که عبدالله بن سلام شهید نگردیده است و بر فراش خود مرده در اول ایام
معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و انموذجی است
والا از آنچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل مجلدات حصر آن نتواند کرد و چون تامل کنی بدانی که هر کرا
که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم باکمل بهدایه انتما له بتعبیرات پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و بسبب
تصدیق و از ثمرات اهتدا بهدی و طریق اوست و پر شده است زمین بآن از روی صدق جواب و عجب عجاب
عجب عجاب و اگر استحضار کنی آنچه داده شده است بامام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شائع و ذائع است پر شده است
بآن اسماع علم میکنی بآنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم و معارف احاطه نتوانند کرد بآن
عبارات و نمیرسد بحقیقت و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از ائمه این امت است نقل کرده شده است
از وی در فن تعبیر از آنچه خارج از حد و حصر است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاد الله فضلاً و شرفاً
و مدداً و افاض علینا سحائب علومه و معارفه و تعطف علینا بعواطفه و فضله روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمرة
بن جندب که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما
خوابی پس عرض میکرد هر که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن
ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد
و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را و بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی
و ابوداود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت روزی که دیده است از شما رویا پس گفت مردی
من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن کرده شدی تو و ابوبکر پس راجح آمدی تو
و وزن کرده شده است ابوبکر و عمر پس راجح آمده است ابوبکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجح آمد عمر پس
برداشته شد میزان پس گران آمد این خواب و اندوهگین گردانید آنحضرت را و دیدیم ناگواری در روی مبارک وی انتهی
پس بعد از این نپرسیدی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از رویا و گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

این خوابها را اثبات واختیار اوست ستر عواقب واخفاء مراتب وهرگاه که بود این رؤیا کاشفه منازل ومراتب وتبیین فضل
بعضی را بر بعضی ترسید که متواتر ومتوالی گردد چیزی که منع است در کشف اذان ودرخور اداره در ستر احوال خلق حکمت بالغه ومشیت
نافذه است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شد در این راه خوب نیست که
کاشف اشاعت میکند واگرچه آنحضرت تفضیل وترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر وعمر کرده ولیکن ظاهراً غرض
رای دخل در خلافت ایشان وترجیح وتنقیص آن بوده ولهذا در مشکوة در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت
علیه السلام خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء ودر شرح نوشته که آنحضرت از دیدن میزان این فهمید که
خلافت صرف که مشوب نیست در وی از طلب ملک وخلافت ونزاع منتهی ومنقضی میشود بانقضاء خلافت عمر و
انتهای مرجوحیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت علی زیرا که در زمن علی مشوب است بملک وبا وجود آن
خلافت تا زمان اوست واما بعد از عثمان وعلی خود ملک عضوض است وبعد از وی خلافت نبود کذا قال فی مجمع البحار
والله اعلم وبعضی گفته اند که وجه مساءت وکراهت آن بود والله اعلم که بر داشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط شیء
امور در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رجاحت بموازنت در اشیای متقاربه پیدا شود چون قبل از
گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شراح حدیث والله اعلم واز ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سؤال از رؤیا
حدیث این رجل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد نماز صبح را میفرمود وحال آنکه دوتا
کننده است هر دو پای خود را سبحان الله وبحمده واستغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار ومیفرمود هفتاد برابر هست
و بهتر نیست بهفتصد بار خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یکروزی بیشتر از هفتصد بعد از آن میکرد
روی مبارک خود را بجانب مردم ومیفرمود آیا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را در رؤیا گفت این رجل پس گفتم یکروزی من
دیده ام یا رسول الله فرمود خیر تلقاه وشر توقاه وخیر لنا وشر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان قصه رؤیای خود را
گفتم دیدم تمام مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف
گردانید آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه ومی درخشید آن چراگاه درخشیدنی
ومیچکید تری وی یعنی چنان تر وتازه است گویا آب میچکید از وی ودر آن چراگاه گونه گونه گیاه است وگویا من یاد میکنم
ولاقی ام بگاه شتر که در دست داخل آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف ومطلع شده اند اهل کاروان چراگاه
تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن ونضارت آن پس ترسیر داده اند رواحل خود را در راه وکم نکرده اند راه را
چپ وراست بعد از آن آمدند گروه دوم وایشان بیشتر از نخست، وچون ایشان مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آوردند
پس ترسیر دادند رواحل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند وبعضی رفتند وبر داشتند دستهای گیاه را وگذشتند
بر همین حال بعد از آن قدوم آوردند عظیم وکثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر بر آوردند وگفتند

این بهترین منازل ست یعنی خوش کردند آنجا را و مقام و منزل ساختند پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست
پس هنگامی که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه ایستادم آنجا تا آمدم منتهای چراگاه را پس ناگاه من با توام
یا رسول الله و بمنبری که هفت درجه دارد و تو در اعلاء درجهٔ آنی و بدست راست تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن
میکند بلند میگردد نزدیک ست که بالا رود از مردان و درازی وی و بدست چپ تو مردی میانه قد سرخ رنگ بسیار
خالهای بسیار بر و چون کلام میکند گوش میدارند سخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش شما مردی
بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان سال گویا که تو می انگیزی
وی را میجهانی یا رسول الله گفت ماکی این رویا که این دل ست و چون شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی یعنی
صلی الله علیه وآله وسلم ساعتی پس گشاده شد این حال گویا وحی شد که در آن وقت آنحضرت را [illegible]
پس گشاده شد پس شرح کرد تعبیر این خواب و فرمود اما آنچه دیدی از راه فراخ نرم پس آن راه راست است
که نموده ام بشما و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو آن را دنیا و نضارت عیش او ست که نچشیده ایم ما و
نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما گفته تا نیست الله و خواند آنحضرت فانا لله وانا الیه راجعون کلمه ایست که
نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آن جماعت است در فراخ شهوات دنیا و افراد در تفریط و
استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنان که ملوک و امرای است کرده اند اما تو این ره را بر طریقه صالحه خواهی بود و همیشه
خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفته ان با توام یا رسول الله و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست
که عمر وی هفت هزار سال ست و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی ست
علیه السلام تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدای عز و جل با وی بیواسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی ست
علیه السلام تکریم میکنیم او را بزیادت مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم ست صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت ست که بر من بر پا است من قائم
میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم بعد از این قصه هیچ یکی را از رویای وی مگر آنکه می آورد مردی رویا را از پیش خود پس تحدیث میکرد بوی روایت کرد
ابن قتیبه والطبرانی والبیهقی فی الدلائل و سند وی ضعیف است والله اعلم باب هفتم در اسماء شریفه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از اعاظم کرامات و مجامع فضائل کمالات اسماء شریفه اوست که منبی از محامد اخلاق و محاسن
افعال و جامع جمال و جلال اند با آنکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وآله وسلم
در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بزبان انبیا و رسل علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت اسماء دلالت میکند
بر شرف مسمی که اشتقاق اسماء از صفات و افعال ست و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی ست و اشهر و اعظم اسماء شریفه

محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی و تسمیه وی سبحانه او را باین اسم عظیم
بر زبان جد شریف او ست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را بمحمد
و حال آنکه نبوده از پدران تو و قوم تو هیچکس را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را
اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از فضه بیرون آمده که یک طرف
او در آسمان ست و طرف دیگر در زمین و طرفی در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از ان گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ او
نوری ست و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی برآید
و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و زمین از جهت او را محمد نام کرد یا آنچه حدیث کرد
عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو بار دار کرده شدی به سید این امت و چون بنهی و بزائی
او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ
و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی و بر رفع وقوع اشتراک و اشتباه در آن و لیکن چون قریب شد زمان
خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله
علیه و آله وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و در حدیث صحیحین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد
و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود بدرستی که مرا پنج
نام ست من محمدم و من احمدم و من ماحی ام که محو می کند خدا تعالی بمن کفر را یعنی از مکه و بلاد عرب یا آنچه پیچیده شده
از زمین و نموده شد با آنحضرت و وعده کرده شد که میرسد بآنجا ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی
گفته اند که محو عام ست بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد
کفر بهیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین
همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند
پروردگار را تعالی و تقدس و قائل نبودند به مبدا و معاد و فلاسفه که نمی شناختند انبیا را و قائل نبودند بایشان و اعتقاد
و اقرار نداشتند بدین ایشان پس محو کرد خدای تعالی آنرا برسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان
و رسید دین او آنجا که رسید شب و روز و شایع و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان
که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود اگر چه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قریب ترین دیار و مولد و بعثت
آن سید ابرار بود اظهار آن نموده و لیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین و امضاء احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس نمود
که بعد از وی اصحاب و اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند در دوره و زنگی و بربر رسیده ست و اگر محو کفر از وجه

مومنان و آنهای که گرویدند بوی و در ربقهٔ اطاعت و انقیاد وی آمدند مراد دارند و در اطلاق این اسم کافی ست و
موافق ست باین معنی آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیئات کسیکه
اتباع کرد او را غایت آنکه این اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبهٔ وی و کمال و تمام آن والله اعلم قوله و انا
الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشر ست که برانگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر
معنی این عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی
یعنی بعد از وی و در نظر وی و پیش روی وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من تنشق عنه الارض
پس حشر کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در حشرگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند
مردم بر زمان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا در زمان وی و عهد وی محشور شوند پس مفهوم
آن راجع باشد ببودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پس رو
یا ایشان در قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر مغایر بعث
است بعث برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن در عرصات قوله و انا العاقب عاقب پس آینده
یعنی خاتم الانبیا و اگرچه رجوع حاشر ببعضی وجوه بمعنی خاتم انبیا ست و لیکن لفظ عاقب بعین معنی ست و خاتم
مستلزم این معنی ست و معنی قول وی لی خمسة اسماء آنست که این اسما موجود اند در کتب متقدمه و مذکور نزد علما
امم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسه از لفظ راوی ست و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله وسلم و در مواهب گفته
که لفظ حدیث پنج ست و شاید که اعلام باسمای وی بآن بتدریج باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم و در
روایت کرده است نقاش که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا در قرآن هفت اسم ست محمد و احمد و
یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی و در یس یا سید و حکایت کرده است آنرا سلمی
از واسطی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خمسه که در حدیث اول گذشت و دیگر فرمود انا رسول
الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم جمع ملحمه بمعنی حرب با شدت حرب و جهادی که آنحضرت در راه خدا انگیخته
کرد صلی الله علیه و آله وسلم و انا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفاوت بمعنی کرم
و لطف داشته و قفی کریم لطیف را گویند و مقتفی بزیادة تا بعد از قاف نیز آمده انا القیم تحتانیه مشدده بمعنی جامع
کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قثم ست بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است که حربی روایت کرده است
که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع للخیر و این اسمی ست
که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم ست و لیکن قیم هم نزدیک باین معنی ست و در کتب انبیا آمده است
که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قیم باین معنی بدیع اند بود و نبی الملحمة و نبی المرحمة

والراحة والرحمة والرحمة والراحة نیز آمده قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود بالمؤمنین رؤف رحیم و وصفت

است او واقع شده امته مرحومة و فرموده تعالی در شان ایشان و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای یرحم بعضهم بعضا

و فرموده آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء فرموده الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء

پس رحمت را نسبت خاص هست با آنحضرت و است او و نبی التوبه واقع شده که خلقی کثیر به دست او توبه کرده یا گفته

او توبه کرد حق سبحانه تعالی برامت وی یا آدم صلی الله صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات است

که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او شد این که الهی بحرمت محمد و آله و بتحقیق آمده است از القاب

و اسمای او در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و مبشر و بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و نبی الامین

و العزیز و الحریص و الرؤف الرحیم و قدم صدق بقوله و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین

و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی و الحق و البرهان و در آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم را اوصاف کثیره و سمات جلیله است در کتب متقدمه و احادیث چنانکه مصطفی و مجتبی و ابو القاسم

و الشفیع و المتقی و المصلح و الطاهر و المهیمن و الصادق و المصدوق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین

و رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب

المقام المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق

و الناقة و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین و از اسمای شریفه او

در کتب متقدمه المتوکل و المختار و مقیم السنة و المقدس و روح الحق و این ست معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده و

گفته اند که فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسمای شریفه او در کتب سالفه ماذ ماذ و معنی او طیب و طاب و حامی

حامی الحرم و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح و المنحمنا و اسم او در توریت احید و معنی صاحب القضیب صاحب السیف

واقع شده این تفسیر در انجیل یا چوبی که در دست شریف او می بود عصا ای عصایی که آنرا در دست داشتند و همراه او گفته

بمعنی عصا است و صاحب شفا میگوید که گمان دارم و الله اعلم مراد آن عصا است که در حدیث حوض آمده است که

فرموده میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش او بیایند مراد بتاج عمامه است و نبوده

در آن زمان پیش کسی برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب و این اسما ست که در شفا مذکور بود

گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است اما آنچه ذکر کردیم بالتقنع و کفایت است انشاء الله تعالی

و کنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم ست و در روایتی ست از انس رضی الله عنه که چون متولد شد ابراهیم پسر آنحضرت

ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتهی و جدی او ابو الارامل و ابو المؤمنین نیز گفته اند

و نیز اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابوطالب آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب گفته

اسمای شریفه آنحضرت در قرآن شریف

که اسمای شریفهٔ آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده اند آنرا بعضی در سانیده اند بعدد مخصوص بیست بعضی به نود و نه
رسانیده موافق اسمای الٰهی و ابن دحیه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن
و حدیث بسیصد می رسد و دیده ام در کتاب احکام قرآنی مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند
مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام ست و مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نیز هزار نام ست و مراد او صفات ست
از هر وصفی اسمی مشتق ست بعضی مختص ست بوی و غالب ست بر وی صلی الله علیه و علی آله وسلم
و بعضی مشترک و چون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند بسیار شود صفات او باین عدد بلکه بیشتر و اهل مواهب
مواهب عد کرده از اسمای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف
معجم چنانکه بباید و اعظم و اشهر اسمای آنحضرت احمد و محمد ست که نص الٰهی بر آن آمده اند و دیگر اسمای صفات و این هر دو اسم
در حقیقت یک ست مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت و دوم باعتبار کمیت یعنی وی حمد گوینده است مر خدا را
با فضل محامد و حمد گفته شده بر وی بکثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و اشهر المحمودین و افضل من حمد و حمد
لواء حمد روز قیامت در دست او و افتتاح شود باو و کمال حمد و مشهور گردد در ان عرصات بصفت حامدیت و محمودیت و مبعوث گرداند
او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را
اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی
جل و علا امت او را حمادون پس سزاوار ست که تسمیه کرده شود باحمد و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد بمعنی حامد ست
اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر ست در استعمال و توانند که بمعنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود
بیان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه باحمد متقدم ست چه موسی علیه السلام
بدان خوانده و در کتب متقدمه مذکور ست و تسمیه بمحمد در قرآن و حق آنست که هر دو نام قدیم ست و لیکن عیسی
و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خواندند که صیغهٔ تفضیل ست و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته شعر
اغر علیه للنبوة خاتم ٭ من الله من نور یلوح و یشهد ٭ وضم الاله اسم النبی الی اسمه ٭ اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد
وشق له من اسمه لیجله ٭ فذو العرش محمود وهذا محمد ٭ و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید آورده این بیت
اخیر را بابوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از
آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسر من تو خلیفهٔ منی بعد از من
اخذ کن بعماد تقوی و عروهٔ وثقی و هر گاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب
بر ساق عرش و حال آنکه من بین روح و طین بوده ام بعد از ان طواف کردم بسمٰوات و ندیدم در ان هیچ موضعی مگر آنکه
دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بعد ازین پروردگار من ساکن گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را

و هیچ غرفه را مگر نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب و در و بدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم چون برده شده مرا بالای آسمان نه گذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در روی نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بود و در روایتی آمده است که آدم علیه السلام نزد معصیت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده است عبدی و رسولی پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدای تعالی بر وی و اینست تاویل قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که دلالت وارند بر ثبوت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی البشر عن معمر عن الزهری مشاهده کرده شده و در بعضی بلاد خراسان مولودی زائیده شد که نوشته شده است بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است که نوشته شده است بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبدالله ابن صوحان که گفت وزید بر ما بادی تند و ما در موجهای بحر هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره و دیدم در وی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در تاریخ ابن العربیم از علی بن عبدالله هاشمی رقی آورده که یافته شد در بعضی قری هند گلی بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق گفت پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نکشاده است و بود در وی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهری چیزی بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را و نمی شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبدالله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم بدینه که او را انبیله بنون یا نمیله تا میگویند پس دیدم درختی بزرگ که میوهٔ او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه بیرون آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند بآن و استسقا مینمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابوالبقا بن صافی در منسک خود و در کتاب روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت حدیث کردم این را با یعقوب جهیا گفت بودم من که صید میکردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را

که نوشته است بر پهلوی راست لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در دولاب
از جهت تعظیم و احترام و بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد سمکه
پس دیده شد بر یکی از شحمتی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان
یافتند خربزه زرد و در روی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی وی الله و در دیگر
احمد روشن که شک نکند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمان مائة دانه انگور که نوشته است بخط واضح
برنگ سیاه محمد و در کتاب بطون مفهوم مر ابن ظفر یل سیاف نقل کرده از بعضی که دید خربزه در درختی بزرگ را که او را برگ
کلان ست خوشبو نوشته است در وی بسرخی و سفیدی و سبزی کتابتی بیّن و واضح بطریق خلقت که ابداع کرده است
او را خدا تعالی و بر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام **فصل** در مشرف
گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسماء حسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه
که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا خود را صلوٰة الله و سلامه علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی
بر ایشان از اسماء خود چنانکه اسحٰق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را
کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور ست و اسمعیل را بصادق الوعد چنانکه ناطق ست بدان
کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین را به بسیاری از اسماء خود و ما تحریر کردیم بتعلیم
الهی نحو از ثلاثین اسم و امید داریم که زیاده بر آن فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
جامع ست کمالات اسماء و صفات حضرت رب العزت را تعالی و تقدس و متخلق ست بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی
از عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن اسما است که در کتاب مجید و احادیث صحیح از ان مذکور شده چنانکه
سیاق کلام وی رحمه الله ناظر ست بدان یکی از انجمله اسم حمید بمعنی او محمود ست زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را
در کلام قدیم به بهشت آیات و دلائل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و تواند که حمید بمعنی
حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را پس وی تعالی هم حامد ست و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را احمد
که بمعنی احمد و محمود ست که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و تحقیق واقع شده است در زبور داود علیه السلام و قد سبق بیان
معنی هذا الاسم الشریف و از جمله اسماء الهی ست الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف
رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که رافت شدت رحمت ست و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم
بالمذنبین و از اسماء الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق ست امر وی و مبین آنکه آشکار ست الوهیت او
و بیان حقانیت او و بان و ابان بیک معنی می آید و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدا و معاد ایشان نیز جائز ست
و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نیز تسمیه کرد بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق

لما جاءهم وفرمود حتی جاءکم الحق ورسول مبین وقال انا النذیر المبین والمراد محمد وقیل القرآن ومعنی حق اینجا ضد
باطل ست یعنی محقق ست امر صدق او ومبین ست امر رسالت او ومبین ست از خدا ونبی را که فرستاده او را بآن
کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم وبعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه وما خلقنا السموات والارض
وما بینهما الا بالحق گفته اند ای لمحمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه العرش والکرسی
والسماء والارض وجمیع الموجودات واز اسماء الٰهی تعالی نور ست ومعنی او ذو النور وخالق النور یا منور السموات
والارض بالانوار ومنور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار وآنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم هم فرمود قد جاءکم
من الله نور وکتاب مبین وفرمود در شان وی صلی الله علیه وآله وسلم وسراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهت
وضوح امر او وبیان نبوت او وتنویر قلوب مومنان وعارفان بآنچه آورده از دین واز اسماء الٰهی الشهید ست قال
القاضی معناه العالم وقیل الشهید علی عباده وآنحضرت را نیز شاهد وشهید خوانده وما ارسلناک الا شاهدا یعنی عالم
وحاضر بحال امت وتصدیق وتکذیب ونجات وهلاکت ایشان ویکون الرسول علیکم شهیدا وچنانکه در جمیع دائم
ارسال انبیا را شهادت است همه بران وشهادت وتزکیه آنحضرت است مرآنرا است واز اسماء الٰهی
الکریم ست ومعنی او کثیر الخیر والفضل والعفو کذا قال القاضی ودر حدیث در اسماء الٰهی اکرم نیز آمده است وآنحضرت را
نیز کریم خوانده است وفرموده انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون ولا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون
مراد محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم نه جبرئیل بقرینه قول وی وما هو بقول شاعر ولا بقول کاهن زیرا که وصف
نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت ست نه جبرئیل واین در
سورة الحاقة است ودر سورة تکویر مراد جبرئیل ست وبعضی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت ست صلی الله علیه
وآله وسلم از جهت صدق این صفات بر وی وصواب آنست که محتمل ست والله اعلم وآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود انا اکرم اولاد آدم بمعانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند
که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف کردند بجمیع صفات خیر وبود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا وباطنا
ذاتا وصفة صلی الله علیه وآله وسلم واز اسمای الٰهی ست العظیم ومعنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او ست
وگفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام وانک لعلی خلق عظیم وواقع شده است در اول سفر از توریت برای
اسمٰعیل وستلد عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم ست وبر خلق عظیم ست وچون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم
خواهد بود ودر باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام گذشته است واز اسماء الٰهی الجبار ست وجبار بمعنی مصلح وقاهر وعلی
وعظیم الشان ومتکبر آید وتسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مزامیر داود در زبور در فصل چهارم
گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک وشرائعک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار شمشیر خود را که

را از نور شریعت تو مقرون ست بهیبت تو و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه وآله وسلم فی الکتب السابقة و معنی او
در حق صلی الله علیه وآله وسلم صادق ست از جهت اصلاح امت را بهدایت و تعلیم و قهر اعدای دین را و مهیمن ست
و عظم خطر و کبر شان او نسبت بسائر افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر تکبر ست که لائق نیست بحال او
فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسمای الهی الخبیر ست و معنی او مطلع بر کنه خفی و عالم بحقیقة آن و بهمین تفسیر
بمعنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبیر ست بهر دو وجه زیرا که وی
عالم ست بغایت از علوم بانچه دانا شده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظیم معرفت خود مخبر ست امت خود را
بانچه اذن کننده است وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسمیه وی صلی الله علیه وآله وسلم باسم خبیر درین آیت ست
الرحمن فاسئل به خبیرا و مراد بخبیر حضرت رسول خدا ست صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه اشاره بوده که مذکور شد در آیه و از اسمای
الهی الفتاح ست و معنی آن حاکم ست میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت ست و کشاینده کارهای
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشان ست برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی العالیه
و غیر وی از ابی هریره آمده که گفت و جعلناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برای شکر نعمت حق گفته
و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه وآله وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت ست برامت خود
و فاتح قلوب و بصائر ایشان ست برای معرفت حق و ایمان بخداوند تعالی و ناصر حق و نصرت دهنده بدین و ایمان و از
اسمای الهی تعالی الشکور ست و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنا بر مطیع و تحقیق وصف کرده است
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار عارف
بقدر آن و ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خودش بشکور باذن و امر الهی ست و از اسمای وی تعالی
العلیم و علام و عالم الغیوب والشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است او را بمزیت
و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفته و یعلمکم الکتاب والحکمة و یعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون و از اسمای وی تعالی الاول والآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد فنا و تحقیق این آنست که
نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول انبیا ست در خلق و آخر ایشان ست در بعث
و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم الآیة زیرا که
تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرموده آنحضرت نحن الآخرون السابقون و اولیت ثابت ست
آنحضرت را در امور کثیره و فرموده انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و وی
خاتم النبیین و آخر الرسل ست و از اسمای الهی القوی ذو القوة المتین ست و معنی او قادر ست و وصف کرده است

وارا حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمدست علیه السلام وبعضی گفته اند
جبرئیل ست یا مشترک نهایتش که این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت و از اسماء الٰهی صادق ست و در حدیث
آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسماء الٰهی ولی و مولی و گفته است وی تعالی وانما ولیکم الله ورسوله
وفرمود آنحضرت انا ولی کل مؤمن وفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب و ناصر ست و از اسماء الٰهی عفو ست
ومعنی آن صفوح و درگذرنده از گناهان و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن و توریت بعفو و صفح
وفرمود خذ العفو وامر بالعرف و گفت فاعف عنهم واصفح و گفته است در توریت وانجیل در صفت او لیس بفظ ولا غلیظ
ولکن یعفو ویصفح و از اسماء وی تعالی الهادی ست و آن بمعنی توفیق دهنده مر کسی را که خواهد از بندگان خود و هدایة
بمعنی راه نمودن و خواندن والله یدعو الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم وفرمود وی تعالی وانک
لتهدی الی صراط مستقیم وفرمود وداعیا الی الله باذنه ولیکن بمعنی اول مخصوص ست بحق تعالی و ثانی مشترک ست
میان وی و پیغمبر وی و از اسماء وی تعالی المؤمن المهیمن ست بعضی گفته اند این هر دو اسم بیک معنی ست پس
معنی مؤمن در حق تعالی مصدق وعدۀ خود ست که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق ست و مصدق
بندگان مؤمن و رسل خود و بعضی گفته اند موحد ذات و شاهد بر الوهیت خود و بعضی گفته اند امان دهندۀ بندگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت و مؤمنان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین ست مصغر مؤمن
پس قلب کرده شد همزه را بهاء و گفته اند که مهیمن بمعنی شاهد و حافظ ست و آنکه امین کند دیگری را از خوف و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم امین ست و مهیمن و مؤمن ست و تسمیه کرده است او را حق تعالی امین و گفته مطاع ثم امین
و آنحضرت معروف و مشهور بود باین پیش از نبوت و بعد از وی و تسمیه کرده است او را عباس عم او بمهیمن در شعری
که مدح کرده است آنحضرت را بآن و گفته است وی تعالی یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ای یصدق و فرمود انا امنة
لاصحابی وصاحب مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه
از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که جعلناک یا محمد مهیمنا علیها و از اسماء وی تعالی مقدس ست و معنی او منزه است از نقائص
مطهر از سمات حدوث و واقع شده است در کتب انبیاء در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه یا آنکه مقدس و مطهر میشوند مردم
باتباع وی چنانکه گفت ویزکیهم و از اسماء وی تعالی العزیز ست و معنی آن ممتنع غالب یا آنکه نظیر ندارد یا معز غیر را
و گفته است و استدلال کرده است قاضی عیاض بقول خدا تعالی ولله العزة ولرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت
مر خدا را و رسول خدا را و خدا عزیز ست و معز پس رسول خدا نیز عزیز و معز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت
مؤمنان را نیز اثبات کرده اند که فرموده است وللمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم با آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم و غرض اثبات اختصاص ست و عجیب ست از قاضی که چگونه پوشیده ماند وی این نکته
انتهی گفتم من بحمد الله توفیق ست اثبات آن در مومنان را به تبعیت و طفیل ست نه باصالت و استقلال پس منافی
باختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قائل شده است وی به ثبوت بعضی صفات
و اسماء الهی به بعضی انبیای دیگر شکور بنوح و حلیم و علیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله
علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر برای اثبات اسم عزیز به آنحضرت استدلال بآن آیت کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز الآیة بوصف عزیز چنانکه قرائتی ست واضح و بی تکلف باشد گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی
نفس خود را به بشارت و نذارت چنانکه فرمود یبشرهم ربهم و فرمود ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مبشر و بشیر و نذیر ظاهر ست و از اسماء وی تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس ست
و بعضی گفته اند که قول به بودن آن اسماء محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشهور ست که قاضی عیاض رحمة الله علیه بیان
کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وآله وسلم
باخلاق الهی حاصل ست او را و در بعضی اکمل اولیا که تابعان اویند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده آن
بذکر او ست در کتاب و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسماء حسنه نوشته اند باید جست
و الله اعلم تنبیه قاضی رحمة الله علیه بعد از ذکر کلام تنبیه کرده بر نکته که آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدانکه
من ذکر کننده ام که تذییل میکنم بدان این فصل را و ختم میکنم بوی این قسم را فائده و ازاله میکنم اشکال و اشتباه را
از هر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وساوس تشبیه و دور می اندازد او را از فهم تموه و آن اینست که
اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریائی خود مشابه نیست بچیزی از مخلوقات و در اسماء حسنی و صفات علی خود مشابه نیست چیزی او را و آنچه
از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بخلاف صفات
مخلوق حادث ست چه صفات مخلوق منفک نمیگردد از اعراض و اغراض و وی تعالی منزه است از آن
و بس ست درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خیر دهد آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین التوحید
هو اثبات ذات غیر مشبهة بالذات ولا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته که مقصود بآن است
و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت
موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال ست که باشد
مر ذات محدثه را صفت قدیمه و اینهمه مذهب اهل حق و سنت و جماعت ست رضی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده
امام ابو القاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مر او را بیان گفته است که این
حکایت مشتمل ست بر جوامع مسائل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود خود

مستغنی ست از همه و چگونه تشبیه داده شود بفعل او فعل خلق را و حال آنکه از غیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده
نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت و معالجت ظاهر گشته و فعل خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند
مشائخ هر چیزیکه توهم کرده آید باو هام خود و ادراک کرده آید بعقول خود محدث ست مانند شما و گفته است امام ابوالمعالی
جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام پذیرفت بموجودی که منتهی ست بوی فکروی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی
معطل ست و کسیکه قطع کرده بموجودی که معترف بعجز از درک حقیقت اوست وی موحد ست و چه خوش ست
قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرته تعالی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه بها بلا مزاج
یعنی باکتساب و مزج آلات و اسباب نیست و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست
و نیست علت مر صنع او را حقیقة توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاجست و صنع او مر اشیا را بی مزاجست
و علت هر چیز صنع اوست و هیچ علت نیست مر صنع او را ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم تو
خدا بر خلاف آنست و این کلام عجب لطیفی ست و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذوالنون ما تصور فی وهمک فالله
بخلافه تفسیر ست مر قول لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه تفسیر است لقوله لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون و فصل ثالث تفسیر ست مر قول او را انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت
دارد خدا تعالی او را و ترا بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایة از تعطیل و تشبیه بکرم خود
و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی ست درین فصل و این کلام اصل اصول دین ست انتهی و در مشکات در فصل
اسماء الله زیاده برین از کلام مشائخ نقل کرده شده است والله اعلم **وصل** صاحب مواهب لدنیه اسماء شریفه از آنچه
در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور ست زیاده بر چهار صد آورده به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است و ما نیز تبرک
بیان میکنیم اگر چه طولی دارد و بعضی اسماء مکرر نیز می افتد اما آنجا که ذوق و حلاوت مسمی ست طول و تکرار در نظر نیست
طالب مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی
اتقی الناس اجود الناس الاجود الاحسن احسن الناس احد احید الاخذ بالحجرات آخذ الصدقات الآخر
الاخشی لله اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس بالعیال الازهر الاسلم اسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی الله
اطیب الناس ریحا الاغر الاعلم بالله اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم المصلی امام الخیر و امام الناس
امام المتقین امام النبیین الامام الامر الامین امنة اصحابه الامین الامی انعم الله اول شافع اول المسلمین اول
مشفع اولی بالمسلمین اول من تنشق عنه الارض ب البار الباسط الباطن البرهان بشیر بشری البصیر
البلیغ بالغ البیان البینة التالی التذکرة التقی التنزیل التهامی ث الثمین ج الجبار الجد الاجواد الجامع
ح حاتم حبیب الله الحاشر الحافظ الحاکم بما اراه الله الحامد حامل لواء الحمد الحامی عن النار الحبیب حزب الله

فصل در اسماء شریفه زیاده بر چهار صد آورده

الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حما حمطایا اوقال حمیاطا حمعسق الحمید الحنیف خ خبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین
الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخالص خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی اللہ الخلیل خلیل الرحمٰن
الخلیفہ خیر الانبیاء خیر البریۃ خیر خلق اللہ خیر العالمین طٰر خیر الناس خیر ہذہ الامۃ وخیرۃ اللہ دار الحکمۃ الداعی
الی اللہ دعوۃ ابراہیم دعوۃ النبیین دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط
المستقیم ذو القوۃ ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام المحمود ذو الوسیلۃ ر الراضع الرضی الرافع راکب البراق
الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقۃ راکب النجیب الرحمۃ رحمۃ الامۃ رحمۃ العالمین رحمۃ مہداۃ الرحیم
رسول الراحۃ رسول الرحمۃ رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع المراتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق
روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاہد زعیم الانبیاء الزکی زین العباد الزمزمی زین من وافی القیامۃ س
السابق السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السید سعد اللہ سعد الخلائق السمیع السلام ابراہیم
سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف اللہ المسلول سید الفریقین ش الشارع
الشافع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشکار الشمس الشہید ص الصابر الصاحب صاحب الآیات صاحب المعجزات
صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجۃ صاحب الحطیم صاحب الحوض المورود
صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجۃ الرفیعۃ صاحب الرداء صاحب الشرع صاحب الشفاعۃ الکبریٰ صاحب العلا
صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلۃ صاحب الفرج صاحب الازواج الطاہرات
صاحب السجود للرب المحمود صاحب السرایا صاحب السلطان صاحب السیف صاحب النقیب صاحب القضیب الاصفر
صاحب قول لا الٰہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء صاحب المحشر صاحب المدینۃ صاحب المشعر المشہود
صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین
صاحب الہراوۃ صاحب الوسیلۃ الصادع بما امر الصادق الصبور الصدق صراط اللہ صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم
الصفوح عن الزلات الصفوۃ الصفی الصالح ض الضارب بالحسام المثلوم الضحاک الضحوک ط طالب الطاہر
الطیب طس طسم طٰہٰ الطیب ظ الظافر الظاہر الظاہر ع العابد العائذ العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان
علم الیقین العالم بالحق العامل عبد اللہ العبد الکریم عبد الجبار عبد الحمید عبد المجید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث
عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی
العروۃ الوثقیٰ العزیز العطوف العفو العلیم العلی غ الغر الغالب الغفور الغنی الغنی باللہ الغیث الغوث
الغیاث ف الفاتح فاتح الفار فارقلیط الفارق الفاروق الفلاح الفخر الفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور ق
القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل القائم القتال القتول قثم القثوم قدم الصدق القرشی

القریب القمر القیم وکنیته ابو القاسم لانه یقسم الجنة بین اهلها کافة للناس الکفیل الکامل فی جمیع اموره الکلیم فی جمیع اموره
کلیم بعض آی اللسان تم الماجد ماذنا والماحی المامول المانح المبارک المنزل المبر المبشر مبشر الیائسین المبعوث
بالحق المبلغ المبین المنیر المتبتل المتربص المخصوص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیه المتهجد المتوکل المثبت المجاب
المجتبی المجیر المحرص المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد
المخلص المرشد المرء فی مدینة العلم المذکر المذکور المرتضی المرتل المرتجی المرسوم المترفع الدرجات المرء المروة المزکی المزمل
المسبح المسعود المستغفر المستغنی المستقیم المسلم المسلم المتبادر المشفع الشفیع المسبح المشهود المسیر المصباح المصارع
المصلح فصیح الحسنات المصدوق المصطفی المصلح المصلی علیه المطاع المطهر المطاع المطیع المظفر المعزز المعصوم المعلی
المعقب المعلم معلم امة العلم المعلن المعلی المفتاح مفتاح الجنة المفضال الافضل المفضل المقدس المقری المقسط المقصی علیه
المقفی مفضل بالشرف مقیم السنة مقید القرة المکرم المکتفی المکفی المکین المکی الملاحمی تلقی القرآن المنوح المنادی المنصر
المنجی المنذر المنزل علیه الفتح المنصف المنصور المنیب النبیه الامین المولی جوامع الکلم الموحی الیه المودود الموصل
الموقر المولی المؤید المؤمن المیسر المهاجر المهتدی المهدی المیمن المبشر ن النابذ الناجذ الناس لناسخ الناشر الناصح
الناطق الناهی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبة نبی الحرمین نبی الراحة نبی الرحمة النبی المصلح نبی الله نبی المرحمة
نبی الملحمة نبی الملاحم النبوی النجم النجم الثاقب نجی الله النذیر النسیب نصیح ناصح النعمة نعمة الله النقیب النقی النور الذی
لا یطفاه الهادی هدی هدیة الله الهاشمی والاجیر الواسط الواسع الواصل الواضح الواعد الواعظ الورع الوسیلة الوافی
الوفی الولی ولی الفضل یٰس یثربی یس صلی الله علیه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین نقل عن الاحبار انه قال
اسم النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند اهل الجنة عبد الکریم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد الحمید وعند
الملائکة عبد المجید وعند الانبیاء عبد الوهاب وعند الشیاطین عبد القهار وعند الجن عبد الرحیم وفی الجبال عبد الخالق
وفی البر عبد القادر وفی البحر عبد المهیمن وعند الحیتان عبد القدوس وعند الهوام عبد الغیاث وعند الوحوش عبد الرزاق
وعند السباع عبد السلام وعند البهائم عبد المؤمن وعند الطیور عبد الغفار وفی التوراة موذ موذ وفی الانجیل طاب طاب
وفی الصحف عاقب وفی الزبور فاروق وعند الله طه ویس وعند المؤمنین محمد صلی الله علیه وآله وسلم قال کنیته ابو القاسم
لانه یقسم الجنة بین اهلها کذا نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتاب شوق العروس وانس النفوس بآنکه هیچ کس را خلاف
نیست درآنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم اجل خلق واکرم بشر وسید ولد آدم وافضل انبیا است روایت ست از
ابن عباس رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم وگردانید مرا
بهترین این دو قسم واین ست قول وی سبحانه اصحاب الیمین واصحاب الشمال ومن از اصحاب یمینم وبهترین اصحاب
یمینم پس گردانید این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة والسابقون السابقون پس من از سابقانم وبهترین ایشان

اقسام را قبائل ساخت و گردانید مرا از قبیلہ کہ بہترین قبیلہا است و این ست قول حق سبحانہ وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم واکرم ایشانم بر خدا عز وجل ولا فخر پس گردانید قبائل را بیوت و گردانید مرا در بہترین بیوت و اینست قول وی سبحانہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا و در حدیث دیگر آمدہ است کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدا برگزید از اولاد ابراہیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل بنی کنانہ را و برگزید از بنی کنانہ قریش را و برگزید از قریش بنی ہاشم را و برگزید از بنی ہاشم مرا و در حدیث انس آمدہ کہ فرمود آنحضرت علیہ السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر و در حدیث ابن عباس رضی اللہ عنہما آمدہ انا اکرم الاولین والآخرین ولا فخر و از عائشہ رضی اللہ عنہا آمدہ کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد مرا جبرئیل و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم ہیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران ہیچ پدری فاضلتر از پسران ہاشم و از ابن عباس رضی اللہ عنہما آمدہ کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہنگامی کہ پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود افگند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی و قتیکہ او را فرود افگند بودم من در صلب وی بودم و گردانید مرا در صلب نوح در سفینہ و انداخت مرا در صلب ابراہیم بعد از ان نقل کردم را از اصلاب کریمہ بسوی ارحام طاہرہ تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من کہ ہرگز جمع نشدہ اند بر زنا اشارہ کردہ است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و رضی اللہ عنہ در قصیدہ کہ در مدح آنحضرت گفتہ در غایت فصاحت و بلاغت و آوردہ اند کہ آمد روزی عباس رضی اللہ عنہ نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیدہ بود کہ نسبت آنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چہ در غضب آوردہ است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچہ شنیدہ بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بمنبر و گفت با مردمی کہ نشستہ بودند کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب براستی و راستی پیدا کرد خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در بہترین خلق و گردانید خلق را دو فرقہ یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بہترین فرقہ یعنی عرب و گردانید ایشانرا قبائل و گردانید مرا در بہترین قبیلہا و گردانید ایشانرا بیوت و گردانید مرا در بہترین بیوت پس من بہترین شما ام از روی ذات و بہترین ایشان از روی نسب و از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما آمدہ کہ خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از ان قلب محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را برسالت و آمدہ است از ابن عباس رضی اللہ عنہ کہ گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اہل سما و بر انبیا صلوات اللہ علیہم گفتند چیست فضل بر اہل سما گفت خدا تعالی فرمودہ است مر اہل سما را ومن یقل منہم انی الہ من دونہ فذلک نجزیہ جہنم و گفتہ است مر محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی اہل سما ہمہ در معرض خوف عتاب و عقاب اند و محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

مغفور و مامون و مجموع گشتند پس چیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و گفت مر محمد را و ما ارسلناک الا کافة للناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی ازان قبیل ست که آثار انوار آن درین عالم ظاهر و باهر ست و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت دران روز ظاهر گردد وی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب الهی و سرور کائنات و مظهر فیوض نامتناهی اوست جل و علا و خلیفه رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و جاهی که او راست کسی را نبود و روز روز اوست و حکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز نبذی از قسم ثانی نیز مذکور گردد و بالله التوفیق باب هشتم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل و کمالات و درجات عالیات و انفراد او بسعود و برکات دران مقامات صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالی و تقدس او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید او را مبدای و منشاء آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح و اول خلق در اجابت در روز الست شکست بوی مهر فضل و کمال را در معاد و آخر کار پس گردانید او را اول کسیکه بشگافد بوی زمین و برانگیزد بحشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه محجوب باشد دران هنگام و اول نبی که حکم کرده شود دا امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را و امت او اول امتها باشند در آمدن در بهشت و عطا کند او را لطائف تحف و نفائس ظرف خارج از حد عد و احصار روایت ست از انس ابن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتیکه در آیند بپروردگار و من بشارت دهنده ام وقتیکه ناامید شوند لوار حمد در دست من ست و من اکرم اولاد آدمم بپروردگار خود و لا فخر و در روایتی آمده که قائد ایشانم وقتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند و شفیع ایشانم وقتیکه حبس کرده شوند لوار کرم در دست من ست میگردند گرد من هزار خادم گویا مروارید ناسفته اند و در روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس می ایستم در راست عرش و نیست هیچ یکی از خلائق که بایستد دران مقام جز من و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و بدست من ست لوار حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز آدم و هر که جز اوست مگر آنکه در زیر لوار من ست و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بردارنده لوار حمدم روز قیامت و اول کسے ام که می جنبانند حلقهای بهشت را پس گشاده میشود برای من و می در آیند با من فقرار مؤمنین و من اکرم اولین و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بهترین مردمم روز قیامت و می فخر با بید شما که آن بچه جهت ست جمع کند خدا تعالی اولین

باب هشتم در تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و آخرین را پس ازان ذکر کرد و حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت
امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نیستید
شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد ازان فرمود که ایشان داخل امت من اند روز قیامت اما ابراهیم میگوید تو
دعوت منی و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی
و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من قریب ترم بوی از
مردم بوی آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حالانکه وی صلی الله و آله وسلم سید ایشان است در دنیا و آخرت
تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد و از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد
در سودد و وقتی که روی آرند همه بوی و پناه گیرند بوی نباشد سیدی ورای وی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی
در حوائج خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و ادعا نکند آنرا بر مثال قول
حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت و لیکن در آخرت منقطع
میشود دعوی مدعیان که در دنیا بجهت اظهار دعا نمودند همچنین محمد صلی الله علیه و آله وسلم پناه میجویند بوی تمام مردم در شفاعت
پس بیاشد سید ایشان در آخرت بی دعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفاء رحمة الله علیه در مواهب لدنیه از
حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من اول کسی ام که می شگافد برای وی
زمین پس ازان ابوبکر پس ازان عمر پس می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند بعد ازان انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه
حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح است و روایت ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی
از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی از منزل بر یمین او ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله
عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده
میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر کرده میشوند هر دو پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوی
و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه
فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و میزنند بازوهای
خود را و درود میفرستند بروی صلی الله علیه و آله وسلم چون شام میکنند عروج میکنند بآسمان و فرود می آیند
هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که شگافد زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و آله وسلم با هفتاد هزار
فرشته دیگر که می برند او را بدرگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره
آمده که فرمود من اول کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که
انشقاق و کسوت هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول

خلائق که کسوت داده میشود مر او را ابراهیم ست علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود
از خلق ابراهیم ست که پوشانیده میشود از حله جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش پس از آن
آورده میشود مرا و پوشانیده میشوم حله از جنت که قیمت نتوان کرد او را بشر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش
و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوتی که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله وسلم با جامه خود از قبر شریف برآمده باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکریم و تعظیم ست نه بجهت برهنگی
و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به بقیه خلق باشد و جواب داده است
حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام اول و بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه
ظاهر خبر ست لیکن حله پیغمبر ما اعلی و انفس و اعز باشد از آن جبر کرده میشود بنفاست آنچه فوت شده از اولیت گفته
شده و مسکین ثبته الله فی مقام التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت ست
که آباء در مثال این امور مقدم و سابق میباشند بر اولاد و این فضل جزئی ست در امور جسمیه و فضائل دیگر مبنی بر آن نیست
است و لهذا آنحضرت را بر کرسی نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن
نمرود ست او را وقت نهادن در آتش کذا قیل و الله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل باشد چنانکه
در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست
و لیکن ابوداود و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود میت برانگیخته میشود در جامهای او که مرده است در آن و صاحب الحلیة
از حدیث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت میکنند
یکدیگر را در آن و گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است بآنکه اولا مبعوث شوند
عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد از ثیاب اعمال است که برانگیخته میشوند بر آن و ابو سعید در نیافت تاویل او و حمل
کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب اند از اهل ظواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و
اسود را در صیام کذا قال التوربشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوة زیاده برین کرده ایم والله اعلم تخصیص مراد
بلوای حمد انفراد و شهرت آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد
و عرب وضع میکنند لوا را بمواضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء یعنی توانند که مر آنحضرت را لوای در دست باشد
و آن لواء الحمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی و در ریاض النضرة [illegible] آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانسته توای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم
من جانب راست عرش در سایه وی و پوشانیده میشوم حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشوند انبیای دیگر

در پی یکدیگر پس می ایستند برود جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت و انا و آگاه باش
استمن اول ایشانست که حساب کرده میشوند روز قیامت پیشتر بشارت میدهم ترا که تو اول کسی که خوانده میشود
ترا سپرده میشود لوای من و آن لوای حمد ست که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی
لوای مبارک من مسافت هزار و ششصد سال ست و سنان وی یاقوت احمر ست و قبضه وی از نقره سپید ست
و بن وی مروارید سبز او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق ست و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا مکتوبست
در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله درازی
هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس میروی تو یا علی با آن لوای و حسن جانب راست انست و حسین
جانب چپ آن تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حله از بهشت و روایت کرده است
ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبد الله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از لوای حمد که چیست صفت وی
پس فرمود آنحضرت طوله مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی
چنانکه نقل کرده است محب بن الهائم که این حدیث موضوع است و ظاهر ست در وی آثار وضع و خدا دانا است
بحقیقت لوای الحمد گفته بنده مسکین عفا الله عنه قول او خدا دانا است بحقیقت لوای حمد حق ست ولیکن در احادیث
تعبیر حقائق با مثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبرجد ست یا از
یاقوت ست و در حمله عرش واقع شده است که او خال ایشان که از نرمه گوش تا شانه وی مسافت دو صد سال ست و امثالی
هفتصد سال ست و امثال آن و ما ایمان آوردیم بانچه بصحت رسید و بثبوت پیوسته است نقل آن از شارع و برانچه
مراد وست از آن و اگر آنرا تاویل ست در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کوته اندیش را که باستحاله
و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقت امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند آن دیگرست و اگر معانی آنرا
استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید والله اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه
نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد
مر او را متحرک بود بحرکت وی و مایل گردد بهر جانب که وی مایل ست و در استعمال عرب نزد حروب نگاه نمیدارد او را
مگر صاحب او و منع نمیکنند او را قتال بلکه میکنند یاری او بقتال و لهذا لائق نیست نگاه داشتن او مگر کسی را چنانکه
علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا مردی را که دوست میدارد خدا و رسول خدا او را و دوست میدارد
خدا و رسول خدا او را کذا قال صاحب المواهب و در غزوه موته آمده است که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب
پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبد الله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد
بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائل و رئیس شرط نباشد والله اعلم

بحقیقة الحال **وصل** در تفصیل تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حوض من مسافت یکماه است و کنجهای آن برابر ست و آب وی خوشبوتر از عسل
و مجری بر در و یاقوت ست و سفید تر از شیر و در روایتی سفیدتر از سیم و در بعضی روایات سفید از برف و بوی او
خوشتر از مشک و کوزهای وی مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبهاست از لولوء و در تحدید مسافت حوض مواضع عدیده
در احادیث ذکر یافته بجماعه از بلادی که متعارف آن دیارست نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشند
در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه از ان باشد بطریق تخمین و تقریب
نه تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل دافع و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلک
شارح کرمانی ست انجنین توجیه میکند در مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر
بعد از ان اعلام کرده شد بمسافت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه بوی باتساع آن شیئا فشیئا پس اعتماد بمسافت
طویله باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف اضطرابیست از رواة است در روایت ولیس کذلک والله اعلم
و آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ ست و آمده است که هر که بنوشد از ان تشنه نگردد
هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال
کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود بآتش چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم و غول نارست و احتمال دارد که
هر که مقدرست بروی عذاب کرده شوند بی تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دو حوض ست
یکی در موقف دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری ست داخل جنت و آب او ریخته
میشود در حوض و حوض را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود از ان و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را
حوض هست بقدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم آن کوثری ست
که ریخته میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن در غیر او صلی الله علیه وآله وسلم
و واقع شده است امتنان بدان بروی در سورهٔ انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص بآنحضرت ست
و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب ست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه تعالی تخصیص کرده است
پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شهیره که حاصل میشود
بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین
زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین هست و روایت کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین چندان اضعاف
آن و اجماع کرده سلف و خلف بران و در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد میشود
بر من امت من بر حوض من و من میرانم مردم را از وی و گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را

وصف آب حوض کوثر

عرض و طول حوض کوثر

از حوض خود آنست که ارشاد کند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت ست و رعایت برادران خود
نظر و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین ست و احتمال دارد که براند
کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حوض مرا
چهار رکن ست اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع
در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر ست و مبغض ست مر عمر را آب نمی نوشاند او را ابوبکر
هر که محب علی ست و مبغض ست مر عثمان را نمی نوشاند او را علی روایت کرده است این را ابوسعید در شرف النبوة
والضیا الا فی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرموده وی رضی الله عنه
که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز ننوشانم او را از آب حوض والله اعلم وصل در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب میکند
زیرا که عسی از برای اطماع ست و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از ان نقص و عار ست و حق سبحانه
اکرم ست از آنکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز نه بدهد و محروم گرداند از ان و پرسیده شد ابن مسعود از
مقام محمود گفت آن مقام شفاعت ست و گفته اند آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که کسی نایستد
در ان هیچ یکی از غیر او و رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما
و در روایتی آمده که آن مقامی ست که شفاعت میکنم امت خود را در ان و فرموده که مخیر گردانیده شدم میان آنکه
در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اکمل ست
و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و مراد باین
شفاعت برای دفع عذاب ست اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی
نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در تفسیر آیه مذکور فرموده هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد بدان امام فخر الدین رازی ست
نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر ست بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی ست که حمد گوید او را حامدی و حمد نباشد
مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی ست که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت به خلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند
بروی اگرچه آنحضرت محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن فرحت حمد کامل نافع عظیم میرسد زیرا که
سعی و تخلیص از عقاب اعظم ست از سعی در زیادت ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب
نفع انتهی مخفی نماند که مشهور تفسیر حمد ست به ثنا بر جمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر ست که مفهومیست متعلق
منعم از حیثیت انعام نعم حمد یا یک نوع شکر ست مراد از انعام اینجا آن حمد ست یا حمد بیش وی مخصوص با نعام ست لیکن گفته

هم زبان باشد و اگر حمد مراد نه شکر باشد نیز امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح ست هر چه اوراکه اصطلاح کند هر چه
خواهد و لیکن آنچه آمده است که الحمد رأس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فوق است از شکر بالا تر از افراد و دیگر پس همان سخن آمد
که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم محمود و مثنی علیه است
در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گردانید او را پروردگار وی جل و علا در آن روز چنانکه
آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی بر یمین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی و می سپارد بوی
کلید جنت و میدهد بوی لواء حمد و شفاعت یکی ازین کمالات ست که میرسد وی را ازین تعظیم بر خلائق را پس
اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجه او و افاده او بر خلائق شامل شفاعت و جز آن
نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد
بمقام محمود این مقام ست و واحدی گفته که این قول ردی و موحش و قبیح ست هم از روی لفظ و هم از روی معنی
اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن ست و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است
مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
با وی مستلزم مکان و صورت و جهت ست گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین مخفی نماند که
اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود و مأول بآنکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی قعد سید است
که و بعضی رب و عنده بملیک مقتدر و جز آن گفته اند که آن از حیثیت درجه و رتبه و مرتبه است نه در مکان و شیخ ابن حجر
عسقلانی گفته که قول مجاهد یجلسه معه علی العرش مرفوع نیست از جهت نقل و نه از جهت نظر ثابت است
با آنچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشیند محمد علیه السلام بعد قیامت بر کرسی پیش پروردگار
در پیش دو دست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکور ست و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را
در مقامی میدارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم بر خدار است و بوی نیابت و خلافت وی
مرحمت راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه
مذکور ست در کتب سته و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من سید آدمیانم روز قیامت می دانید که
از چیست این جمع میکند خدا تعالی اولین و آخرین را روز قیامت پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت
نمی آرند و برنمی توانند برداشت بعض ایشان بعض را میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را که
شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعض از ایشان مر بعضی را آنکه آدم ست که پدر شماست می آیند
بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیانی آفرید ترا الله تعالی بدست خود و دمید در تو روح خود و سجده
گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای همه چیز شفاعت کن

ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه مشقت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو ما را
از مشقتهای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است
مانند آن غضب پیش از این و نکند بعد از این و نهی کرد ما را از خوردن درخت و نافرمانی کردم نفسی نفسی بروید بغیر او
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسولی که فرستاده شده
بزمین و بتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد الشکور آیا نمی بینی حالی که ما در آنیم آیا نمی بینی چه چیز رسیده است
ما را از مشقت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است
امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیئه خود را که سوال کرده بود پروردگار را از کار فرزندانش
پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی ابراهیم که خلیل الله است
پس بیایند نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل ارض شفاعت کن ما را بسوی پروردگار
خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی
که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ که ذکر کند آن دروغها را نفسی نفسی بروید بسوی غیر من
بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با او و نزدیک گردانیده است او را در راز گفتن
پس بیایند موسی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا برسالت خود و کلام خود
بر مردم نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی علیه السلام
پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نیستم من اهل شفاعت و کشته ام نفسی را که
امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که روح الله و کلمه اوست
بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه که القا کرده است او را بسوی مریم و روح وی و کلام کردی
مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است
امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیه را و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده
که گفت من گرفته شدم اله غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد علیه السلام که گناه
او را که هیچ بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را هرچه مقدم و هرچه متاخر است پس بیایند
خلائق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود
پس بفرماید آنحضرت این کار منست و من میکنم این کار را پس میروم من و می آیم در بهشت و در روایتی
در دار رحمة العزة تعالی زیر عرش پس افتم در سجده برای پروردگار خود پس میگشاید خدا تعالی بر من
از محامد و حسن ثنا که نگشاده است بر هیچ یکی پیش از من پس ندا کنند که بردار ای محمد سر مبارک خود را

هر چه خواهی داده شود ترا شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی
امتی پس گفته میشود در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بر وی از در راست از درهای بهشت و ایشان
شریک اند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم میشود با آنحضرت که هر که هست در دل وی مقدار دانه
از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس بیرون میکنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد
و ذکر کرد مثل اول و گفته در وی مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا باز رجوع میکنم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفت
مقدار ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده میگویم یا رب اذن ده مرا در حق کسیکه گفت لا اله الا الله میگوید
خدا تعالی نیست این کار تو این کار نیست و شفاعت میکنم نزد خود سوگند میخورم بعزت و کبریای و عظمت خود
که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نمیماند در نار مگر کسیکه نص کرده است او را قرآن یعنی
واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده باختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و
احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم
بمحشر تا دخول نار برای رفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تنبیه اشکال
کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل الی اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین
شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل
دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله الی اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم بسوی پسرانش
بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام رسالت وی
بکفار بود که دعوت میکرد ایشان را بتوحید فائده گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف
از شدت وقوف و حبس در آن مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در بیرون آوردن از سوال و حساب و
در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در ایشان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند برفع عقاب از ایشان
رابع در اخراج قومی که آورده شدند در آتش بیرون آوردن ایشان از آن خامس در رفع درجات کسانی که در آیند
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث وارد شده و الله اعلم و بعضی شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند و آن
شفاعت آنحضرت است در حق عم خود ابی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت
مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلاوای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی صبر
نکند مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست
از پنج قسم اول و اگر این را عدا بشمارند اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم
من مر اهل مدینه و بعد از اهل مکه پس تر اهل طائف دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را

صلی الله علیه وآله وسلم دیگر کسی را که اجابت کند موذن را بعد از اذان درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
دیگر درگذشتن از تقصیر صلحا دیگر کسیکه برابر است حسنات و سیئات وی که در آید بجنت و منقول ست از ابن عباس
که سابق در می آید بجنت بغیر حساب و می در آید مقتصد برحمت خدا تعالی و ظالم لنفسه و اصحاب اعراف بشفاعت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و ارجح اقوال در اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابر است حسنات و سیئات
ایشان والله اعلم وصل روایت است از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت میکنم ان شاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست
طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم و نیابم ترا آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود
پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من این سه جا را و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع
اماکن مواطن آخرت حاضر و قائم ست امداد و اعانت و شفاعت کند امت را و سه جا مذکور خاص گردانیده شده اند
و ملاقی اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زده میشود صراط بر پشت
دوزخ پس باشم من و امت من اول کسیکه بگذرد و آنروز دعای رسل و بیان ایشان است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر
آمده است که پیغمبر شما قائم ست بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای طلب سلامت
است خود را بود از رسل دیگر نیز همچنین و تواند که در آن روز مقربان نیز خوف و هول درگاه لاابالی را باید که طلب
سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط ایستند و دعا کنند یا رب سلم سلم و این عبادت
ایشان است که همیشه برای مومنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت
صراط پانزده هزار سال است پنجهزار صعود ست و پنجهزار هبوط و پنجهزار برابر و هموار نمیگذرد از وی شخصی که
لاغر و نزار از ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر و باریکتر است از موی و در حدیث
آمده است که بر بعضی مردم اینچنین است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که طول و قطع آن
بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار دو رکعت نماز و این بنا بر تفاوت اعمال و انوار ایمان است
و آمده است که چون امت بر صراط بگذرند و در مانند فریاد کنند وامحمداه پس آنحضرت از شدت اشفاق باواز
بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمیکنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر منست و این غایت
اهتمام ست از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان و ازین حدیث معلوم میشود کمال محبت و اتحاد
فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث ابی هریره آمده است
که کسیکه نیک صدقه دهد میگذرد بر صراط و در حدیثی کسیکه مسجد خانه اوست ضامن ست او را خدای تعالی
بروح و رحمت و گذشتن بر صراط و اما میزان که مدار سوال و حساب بدانست در حدیث آمده است که

نهاده میشود بهشت راست‌ای عرش و دوزخ در چپای وی پس بعد از ان آورده میشود میزان و نهاده میشود کفه
حسنات مقابل بهشت و کفهٔ سیئات مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا میکنند کجا است محمد علیه السلام
و امت وی و در روایتی کجا ست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده میشوم من و پیروی کنند مرا امت من
غر محجل از اثر وضو یکسو کرده میشود برای ما تا الدلوا و چون می بینند مردم فضیلت ما در جمیع این است را میگویند
که نزدیک است که این امت همه پیغمبران باشند و صحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده میشود و فیصله
خون است رواه البخاری و نیز به ثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث آنست
که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه حساب کرده میشود
بنده را نماز است و اول آنچه کرده میشود بوی حکم میان مردم دماء است و در مضمون این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که
نقل بالا راجح است بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون
حکم میان مردم است اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتضا ذات بنده است و میان بندگان بیکدیگر نسبت
فافهم و آمده است که زائل نمیشود قدم بنده از جای خویش تا آنکه پرسیده میشود از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی
ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار
کهنه کرد او را رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان
دیوانی که در وی عمل است و دیوانی که در وی گناهان او است و دیوانی که در وی نعمتهای خدا است که بروی انعام
کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ یکی صراط را تا آنکه سوال کرده میشود در هفت قنطره اول سوال کرده میشود از ایمان
که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورده گذشت پس سوال کرده میشود در قنطرهٔ ثانیه
از نماز اگر آنرا باتمام بجای آورده است گذشت سوم از روزهٔ رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم
از غسل و وضو هفتم مظالم مردم است که از همه صعب تر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردی باشد که فرضها را ادا و ثواب
هفتاد پیغمبر باشد خصومت برده نیم دانگ در نمی آید به بهشت تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته
میشود به یک دانگ هفتصد نماز مقبوله و داده میشود بخصم او در روز قیامت هیچ درماندگی و اضطرار بیش نمی آید بنده را
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضی میکند که راضی میسازد خصم خود را و
بیرون می آرد از این ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمه طیبه باشد
چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث [illegible]
و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود می ایستم

من ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد والا شفاعت میکنم مر او را و در اخبار مشایخ آمده است که یکی را در خواب دید پرسید
که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره در
کفه حسنات و راجح گردانید آن را پس بگشادم صره را ناگاه دیدم در وی کف خاکی را که انداخته بودم آن را در قبر مسلمانی
و از غرائب حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که بیاید آدمی در کفه میزان مردی را پس گفته شود او را نیستی
تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آن را در کفه میزان و نوشته شده است در وی اف پس راجح آید آن بر
کفه سیئات بر کفه حسنات از جهت بودن آن کلمه عقوق پس فرستاده شود آن مرد را به دوزخ پس در خواهد آن مرد که
باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس بگوید حق تعالی ای بنده عاق بچه سبب درخواستی تو که باز آئی
نزد من پس بگوید آن بنده خداوندا من عاق بودم مر پدر خود را و پدرم را دیدم که میرود بجانب دوزخ مانند من خداوندا
پس دو چندان کن بر من عذاب را و برهان پدر مرا از عذاب پس می خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا
و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و ببرید شما هر دو در بهشت و نیز می آرد که تحقیق بیاید آدمی در کفه میزان
شخصی پس گوید خدا تعالی برو در مردم و التماس کن از کسی که بدهد ترا حسنه تا در آرم ترا در بهشت پس نیابد هیچ
یکی را که بگوید این کلمه را با وی مگر آنکه بگوید من محتاج ترم از تو پس نومید شد این شخص پس بگوید مردی که تحقیق
ملاقات کردم من پروردگار را و نیافتم من در صحیفه خود مگر یک نیکی و گمان ندارم که فائده کند آن نیکی چیزی
هبه کردم ترا آن را بگیر و ببر شاید فائده کند ترا پس میرود آن شخص نیکی را گرفته شادان و مسرور پس میگوید حق تعالی
چه کردی تو و چه حال داری و وی تعالی دانا تر است بحال وی پس میگوید یا رب اینست حال من پس بخواند
کند و بخواند صاحب او را که بخشیده است او را حسنه را و میگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر
خود را و ببرید هر دو را در بهشت و بعضی علما گفته اند که رجحان کفه میزان آخرت بعکس میزان دنیاست که در دنیا
کفه راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا میرود و این سخن خالی از غرابت نیست و استشهاد کرده است بقول
حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این آیه بی آنکه
چیزی دیگر با آن منضم باشد مشکل است نعم اگر چیزی باشد آیه موید و شاهد آن تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این مستلزم
و منافی قول باوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة محل بحث است زیرا که تواند که مراد بثقلت
رجحت باشد در جهان و با آنجا بصعود است نعم مقصود آنست که ثقیل مائل بسفل باشد ولیکن تواند که مقتضای ثقل
و خفت در آن بر عکس این جهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده شده است که صاحب
میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در آن روز رواه ابن جریر
فی تفسیره و این همه از احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم صلعم خواهد بود و مخلص و نجات بشفاعت

در رعایت آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم اما خصوص شریعت دور روی بیان ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت
وقوف و سوال و حساب و تجاوز از صراط و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من تنشق عنه الارض
ابدا و بعد از ان دخول جنت است و اول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من یقرع باب
الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت بیرو خازن جنت میگشاید و برپا ایستاده میشود در خدمت چنانکه خدام در
خدمت ملوک و میگوید امر کرده اند مرا که نگشایم در بهشت را برهیچکس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو آمده است
که مؤمنان چون بیایند در بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح
و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهما السلام تبشیری در دنیا که کرده بود و در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف
حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و روایت است از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا همه تا آنکه در آیم من و حرام است بر امم دیگر تا در آیند
امت من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را
که امت من از ان در می آیند پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت
آگاه باش بدرستی تو ای ابابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و از این حدیث معلوم میشود که این امت را
بابی است مخصوص که می آیند از ان باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر صنف از اعمال را دری مخصوص است
که می در آیند از ان چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان گویند
و دری که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از ان در آید در بهشت باب الرحمة و باب التوبة گویند لیکن زنی
می آید که مبادرت میکند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید زنی ام که صبر کردم و نشستم
بر یتیمان یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و بر سختی کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابو یعلی و رواته لا باس بهم
و قال المنذری اسناده حسن ان شاء الله تعالی و معنی مبادرت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید پیش از من
و گواهی میدهد مر این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة کهذا و اشار باصبعیه السبابة و الوسطی رواه البخاری من
حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد
رفیق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل از این است و در وجه
تشبیه گفته اند که شأن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین
خود را تعلیم میکند و تحسین میکند ادب ورا اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جنت بوسیله و فضیله
و درجه رفیعه چنانکه واقع شده است در دعای اذان اللهم آت محمدن الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة روایت
کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید

آنچه میگوید مؤذن آن در عقب مؤذن بگویید پس درود فرستید بر من که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بر وی خدای تعالی ده بار
پس سؤال کنید خدا را برای من وسیله زیرا که آن منزلتی است در بهشت که سزاوار نیست مگر یک بنده را از
بندگان خدا و امید میدارم که باشم من آن بنده پس کسیکه سؤال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت
و گفته‌اند که وسیله نام اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزله رسول خدا است صلی الله علیه و آله وسلم و سرای اوست
در بهشت و وی قریب‌ترین بهشت است بعرش و گفته‌اند که وسیله فعیله است توسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله
تقربت الیه و اطلاق کرده شود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این تفسیر انسب است زیرا که واصل بآن منزله
قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبارتی است که اقرب میشوند بوی و هرگاه رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف‌تر و داناترین مردم است بحق سبحانه
و سخت‌ترین ایشان در خشیت و محبت منزل وی اقرب منازل و عظیم‌تر باشد نزد او درجه وی اعلی باشد در بهشت
کذا قالوا گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم و الیقین که وسیله در لغت سبب دوست آویز بود و توسل نیز دیگری
جستن بچیزی یقال وسل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد وسیله سبب
دوست آویز باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه
سیاق حدیث مشعر بدانست و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می‌درآید در بهشت و در سرداقی زیر عرش
و در سرداقی در دار رب تعالی و امر امت بسؤال وسیله برای آنست که تا یابد اهل این دعا
و سؤال ثواب جزیل و قرب جمیل و زیادة ایمان و رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته‌اند که
حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باسباب که یکی از آن دعای
امت است مراد از وسیله بمقابله چیزیست که یافته شود بدست وی انتهی و ایمان کذا قال صاحب المواهب
و حق همان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را بآن [illegible]
بسبب سؤال و دعای امت نیست و فایده دعا و سؤال ایشان هم بایشان راجع است چنانکه در فرستادن
صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و آله وسلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس آن مرتبه زائده
بر سائر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در حدیث بیان آن رفت و در حدیث
ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن
درجه پس سؤال کنید برای من وسیله را و احمد فی المسند روایت کرده است این حدیث را از علی رضی الله عنه
از نبی صلی الله علیه و آله وسلم که گفت وقتی که سؤال کنید خدا را سؤال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله
که سکونت میکند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که گفت

بر منبر گوید ایها الناس در بهشت دو لؤلؤ است یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از لؤلؤ سفید است مر او را هفتاد هزار
غرفه است هر بیت از وی سه میل است و اسم او وسیله است و آن برای محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
و اهل بیت وی و لؤلؤ اصفر مانند آنست و این برای ابراهیم و اهل بیت اوست علیهم السلام و از ابن عباس
در تفسیر آیه کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمده فرمود در بهشت هزار قصر است و در هر قصر چیزی است که
می باید او را از ازواج و خدام رواه ابن جریر و از ابن عباس آمده که گفت نشسته بودند جماعه از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم منتظر برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون آمد نبی صلی الله علیه وآله وسلم
و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذاکره میکنند بعضی میگویند که عجب است که خدا تعالی پیدا کرد
از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد
با وی و گفت دیگری عیسی روح الله است و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت برایشان و گفت
تحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب شما را از آنکه گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگوئید شما و گرفت موسی را
کلیم همچنین است که شما میگوئید و عیسی روح الله همچنین است و آدم صفی الله همچنین است و اما و آگاه باشید که
من حبیب الله ام ولا فخر و من حامل لواء الحمد ام روز قیامت ولا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم ولا فخر و من
اول کسی ام که میجنبانم حلقهای بهشت را پس میگشاید خدای تعالی برای من و می درآرد مرا در بهشت و حال آنکه
با من فقرای مؤمنان اند ولا فخر و من بزرگترین و گرامی ترین اولین و آخرینم ولا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این حدیث
معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و تخصیص باوست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست
صلی الله علیه وآله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است و خلت او بوجه اکمل
و افضل است از خلت ابراهیم پس ثابت شد علاوه و زیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی
لاتخذت ابابکر خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل وی نه و خلت نسبتیست بین الجانبین
چون خدا عز وجل خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وآله وسلم بلکه در حدیث دیگر آمده است که فرمود ان
صاحبکم خلیل الله و از طریق عبدالله ابن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و قد اتخذ الله
صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود انا حبیب الله اشارتست بمرتبه اعلی که چنانکه گویند خلیل یعنی محب است و حبیب
محبی که بمرتبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اعلی شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابی هریره
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی من گرفته ام ترا خلیل
و نوشته ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابوالفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف
کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلال است خلیل منقطع بسوی الله که نیست در انقطاع او

بسوی وی تعالی و محبت او مر او را و تخلل و اختلال وی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد و آنکه قول اختیار کرده اند
این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله
زیرا که وی خالص بود برای خدا و دوستی مینهاد از بهر خدا و دشمنی میگرفت از بهر وی و نصرت خدا میداد و انصرت
و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع مأخوذ از خلت بفتح خای
بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرده حاجت خود را بر پروردگار خود و منقطع شد بحسب خود
بسوی وی و نه گردانید هم خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل در حالی که وی در منجنیق بود تا اندازند وی را
در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر بن فورک خلت صفای مودت است
که موجب اختصاص است بتخلل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است و معنی او اشفاق و الطاف ...
ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود در قول خود تعالی ...
ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید اهل الله تعالی ...
و محبت اقوی است از بنوت زیرا که بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرمود ... ان من ازواجکم و
اولادکم عدوا لکم و هیچ نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام بحبیب و خلیل ...
باشد بسوی خدا و قصر حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع از ما سوای وی و اعراض از وسائط و اسباب
یا زیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهی و مکنون
غیب و معرفت در خلال باطن ایشان یا استصفای وی تعالی مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از
ما سوای خود تا در نیاید در دل وی ما سوای حق و این است نزد ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام باقیة ذکر کرده اند قاضی عیاض و مشترک گردانید
خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لا بد این صفات که در معنی خلت ذکر کرده شد و اثبات کرد اشتراک
آنرا در میان ایشان و رسید تا عظیم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهت خصائص وی صلی الله
علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک است میان سائر انبیا و رسل و لکن فضلنا بعضهم
علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه محبت
پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمی باشد حبیب مگر خلیل و نمیباشد خلیل مگر حبیب لیکن مخصوص گردانید
ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه است و در حقیقت اتفاق است و حال آنکه اطلاق خلیل
بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج کرده بقول وی صلی الله
علیه و آله و سلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه

ولیپران شریعت او واسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله وسلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام واصل محبت میل ست بسوی چیزی که موافق ست محب را ولیکن این در حق کسیکه صحیح ست میل از وی وانقطاع بر حق بوی واین درجه مخلوق ست اما خالق جل شانه منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را تمکین وست او ز سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب وافاضه رحمت ونهایه آن کشف حجب است از قلب وی تا ببیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی وی بچشم خود پس باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ومعنی سخن آنکه فهم کرده شود از این بلکه غیر از آنچه برای خدا و اشتغال بسوی وی واعراض از غیر وی بتمامه وصفا و سلامت قلب واخلاص حرکات واعمال بر ضای خدا را عز وجل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه وآله وسلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وی وناراضی بود بنارضای وی واز نیجا تعبیر کرده اند بعضی از قول خود قد تخللت مسلک الروح منی وبذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی واذا ما سکت کنت خلیلا خلیل برای تو باشم سخن برای تو گویم ودل بدی تو گیرم سفر برای تو جویم و بعد تمت خلت وخصوصیت محبت هر دو حاصل ست سید ما را صلی الله علیه وآله وسلم بدلالت اخبار صحیحه وآثار مشتهره وکافی ست درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیه باب هم در آنچه واجب است از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی وایمان آوردن وی واطاعت وی در اوامر ونواهی وامر بآنچه آورده از درگاه الهی واتباع سنت واقتدا بسیرت واجتناب از بدعت وتغییر سنت ووجوب محبت وصحبت ورعایت ادب با وی وحکم صلوة وسلام بروی واین ثمره ونتیجه ابواب سابق ست چون مقرر شد بآنچه گذشت ثبوت نبوت وصحت رسالت واجب شد ایمان آوردن وتصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فامنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا وقال انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الایات پس ایمان بمحمد واجب ست وتمام نمیشود حقیقة ایمان وصحیح نمیشود اسلام وحصول نمی پذیرد مگر بایمان بمحمد وشهادت برسالت وی وآنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول واعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه می پسند چه میخوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله ویؤمنوا بی وبما جئت به واین امر ظاهر ست احتیاج بهیان ندارد واکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت ایمان تصدیق ست بنبوت ورسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا وگفته

باب نهم در ذکر آنچه واجب است از حقوق آنحضرت

و مطابق این تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون جمع گردد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام
میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای اهتمام بوجود شهادت
و بیان کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک
عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله و مقصود و از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که
شهادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی یکی است ایمان در شرع عبارت
مجموع تصدیق و شهادت است ماند آنکه لفظ شهادت ضرور کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که
معنی شهادت است کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا مؤمن است
بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه
التصدیق با اقرار جمع شود و این حال محمود و تام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب و این مذموم و مردود
کردو دروی اصلا ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است و صاحب این در درک
اسفل از نار است و حالت سوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند و
پیش از انشاء وقت شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی بر جزئیت رفته اند و قول آنکه تمامی ایمان
به تصدیق و اقرار است نیافته شد اقرار و بعضی مؤمن مستوجب جنت می دارند از جهت قول رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من الایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است
و جای دیگر این را فرموده الا شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان دل است
و صاحب این حال مؤمن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر در ترک شهادت باختیار او نیست و نزد انقراض
حال این شخص محل اختلاف نیست و اگر ابکم باشد بحکم آنکه قدرت بر اخبار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول
عذر و فرقی که مشهور باشد در دو صورت ظاهر نیست و اگر این مردم درینجا هم باشند و قائل بوجود ایمان نشوند
چه چاره است و لیکن خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت یابد
و علم بلزوم شهادت داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد در تمام عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند
بعضی میگویند که وی مؤمن است زیرا که مصدق است و شهادت از جمله اعمال است پس وی عاصی باشد
بترک آن چنانکه سائر اعمال بر مذهب حق و ایشان میگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و
اقرار شرط اجرای احکام ایمان است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش ما حکم نکنیم از جهت عدم تحقق شرط
اما در واقع مؤمن است از جهت وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ارکان پوشیده نماند

که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق چیزی سر نزند با وجود منافی حکم بایمان صورت ندارد و از چه عدم
تحقیق تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال مؤمن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی
زیرا که شهادت انشاء عقد است والتزام ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت
و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است میان فعل لسان و سائر افعال نعم حالت
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمی دیگر است که تصدیق
و اقرار دارد و لیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم [illegible] پس اگر امارت بودن
بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن [illegible] وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدان و در کلام
بعضی متصوفین واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این سخن
محصل ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد و ایمان او معتبر نبود کافر باشد حقیقة مگر آنچه ثابت شود که شارع حکم
بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر تنبیه جماعة از فقها رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه نفعنا الله ببرکاتهم و برکات
علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده و چنانکه سوگند بغیر خدا [illegible] یا گوید این ماتم سخت ست
یا گوید چیزی برای خدا بده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صاحب تمهید در باب آن می نماید که
گوینده اینها مطلقا کافر [illegible] که از ینجا الزام می آید اگر آن معنی [illegible] را التزام میکند کافر گردد بر مثال
اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل ننمایند کافر شوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهت
استناد و بدلیل و شبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله مبنی بر این احتمال است
نعم اگر ثابت شود که آن از اقوال و افعال از قبیل امارات کفرست حکم بکفر بقائلان باشد نه بجهت لزوم کفر
والله اعلم بالصواب و کلام در ابواب ایمان و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیارست و کلام قوم مذکورست
و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قائل نیست
بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان از وی متصور و معقول نه بمجرد تصدیق آنرا قابل نه چه زیادت
در عدد و نعم کمالی و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تأثیر حالات از قوة یقین و تصمیم
اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اطمینان و حضور قلب جائز است اما زیادت و نقصان نه از آنچه [illegible]
بیان بطلان قول کرده بعضی در عدم [illegible] یا آنکه ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بجنان و اقرار
بلسان و عمل بارکان است و هر جا که از کلام محدثین نفی ایمان است آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل است چنانچه
تصریح کرده است بآن مثل بخاری رحمه الله و دیگر تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت
[illegible] از زمان قدیم باز یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب

سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان واز سلف این قول مشهور ومعروفست ومراد ایشان نیز ایمان کامل ست چنانکه مذهب اهل سنت ست وحاشا که مذهب اهل سنت وجماعت برخلاف مذهب سلف بود ومذهب محدثین برخلاف اهل سنت وجماعت باشد وچه حاجت ست که اینچنین گفته شود باوجود تصریح وتحقیق علما واطلاق قول سلف بدان برای ترغیب وتحریض بتحصیل ایمان کامل ست ودر مواضع دیگر تحقیق وتبیین این کلام بدلائل اعلام کرده شده واست فتدبر والحق احق ان یتبع وقبول اسب وجوب طاعت واتباع سنت واقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وچون ایمان واجب شد طاعت واتباع نیز لازم آمد واکثر اطلاق طاعت در فرائض وواجبات وعبادات واوامر ونواهی آید واتباع واقتدای در سنن وآداب وعادات شریف نبوی اطلاق یابد ولهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب واگر هر دو را در یک فصل ذکر کنند نیز درست ست چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله وقال واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون وقال وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله وقال ومن یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانیده وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود ومقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود ووعده کرد بروی جزیل ثواب ووعید کرد بر ترک ومخالفت آن بسوء عقاب وواجب گردانید امتثال امر واجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت رسالت وی وتبلیغ وی احکام الهی را در حقیقت طاعت نکرد مگر خدا را ودرین آیت دلیل ست بر آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معصوم ست در جمیع اوامر ونواهی واقوال وافعال زیراکه اگر خطا کند در چیزی وموافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود پرسیده شد وسهل بن عبدالله تستری از شرائع اسلام گفت وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وگفته اند اطیعوا الله فی فرائضه والرسول فی سننه وقیل اطیعوا الله فیما حرم علیکم والرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بالشهادت بر ربوبیت او ورسول را بالشهادت بنبوت او واین طاعت دلیل محبت ست ومحبت مورث محبت چنانکه در فصل محبت بیاید وقال سبحانه وتعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم واین آیه کریمه شریفه را آیة المحبة نامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید شما خدا را متابعت کنید وطاعت کنید مرا که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا نیست پس اگر متابعت من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید ووارث من گردید در مقام حبیبی وتوانکه معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا وبالجمله محبت خدا مشروط ست باتباع رسول خدا ومشروط بی شرط وجود نگیرد وباز اتباع مورث محبت ست وعلت دوست بین اتباع هم

شرط محبت است که انتفای او مستلزم انتفای اوست و هم علامت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست و
لابد این محبت که معلول متابعت است و موجود میگردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است مر او را و
مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان است فافهم و قال تعالی
فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی
و متابعت کنید رسول را با امید آنکه هدایت یابید بصراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهتدا را اثر
دو چیز ساخت ایمان برسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت و
در هدایت نیست اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
واجب باشد مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند
میخورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم
سازند ترا در چیزی که نزاع و اختلاف است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود
تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کردی تو ویسلموا تسلیما و منقاد شوند برای تو بظاهر و باطن این اشارت است بر جهت اعلی از
اطاعت و تبعیت و انقیاد است که راضی باشند بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه
بیقین دانند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند
و این را مقام رضا و تسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان است
و در مواعظ نبویه صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است بر شما باد لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت
خلفاء راشدین مهدیین را و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر محدثه بدعت است و هر بدعت ضلالت است
و در حدیث جابر رضی الله عنه از زیادت آمده که ضلالت در نار است و در حدیث عائشه رضی الله عنها
آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را و عمل کرد در وی برخصت پس تنزه کردند و دوری
جستند از آن قومی و ترک نمودند عمل برخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بخدا سوگند بدرستی که من
داناترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم
و خشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین و درین مصلحتهاست که متضمن
صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست
میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و اگرچه عمل بعزیمت افضل و ارفع است ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز
محبوب و مرغوب حق است و بملاحظه ترفیه و ترخیص و تیسیر الهی حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمده است

والله انی لاخشاکم بالله واتقاکم له لکنی اصوم وافطر واصلی وارقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی
وفرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة وفرمود کسیکه زنده گرداند
سنت مرا پس بتحقیق زنده گردانید مرا وکسیکه زنده گرداند مرا باشد با من ونیز آمده است که کسیکه تمسک کند بسنت
من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید وآمده است که تمسک بسنت بهتر ست از احداث بدعت یعنی
اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء آداب خلا وقیلوله مثلاً چنانکه در سنت واقع شده است از بنای رباط ومدرسه
ومیرسد فاعل آن باعلی مقام قرب ووصول ببرکت اقامت سنت وحصول رضای حق ومقرر ست که بدعت مذموم و
مردود بدعتی مغیر سنت است وآنکه چنین نباشد بلکه مقوی ومروج سنت بود آنرا بدعت حسنه میگویند وآن جایز ست
از جهت رعایت مصلحت وحکمت وگفته اند که بدعتی ست که واجب ست فعل آن مانند تعلیم صرف ونحو وعلوم آلی
که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط ومدارس وبقاع خیر ومباح مثل سیری وترفه باقی مکروه وحرام و
اقامت سنت اگرچه قلیل وصغیر بود اعلی وارفع ست از بدعت اگرچه کثیر وکبیر بود ومنفعت ومصلحت در آن وبالله
التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبدالعزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود وکثرت لصوص در آن که یا بگیریم ایشانرا
بظنه یا بر اندیم ایشانرا به بینه چنانکه سنت ست پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشانرا به بینه وبدانچه جاری شده است
بران سنت واگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق ست اصلاح نکناد شانرا خدا وذکر کرد عمر رضی الله عنه حجر اسود وگفت
والله میدانم که تو حجری نفع وضر نمیکنی اگر نمیدیدم من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که بوسه میکرد ترا بوسه نمیکردم
ترا پس از آن بوسه کرد او را دیده شد عبدالله بن عمر که میگردانید ناقه را در جائی پس پرسیدند از سبب آن وگفت
نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میکرد من نیز میکنم ونیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد ودر آنجا نهالی بود
میگشت گرد وی انداخت آب را در بیخ وی از کوزه وگفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که کرد اینچنین
من نیز کردم وآمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی الله
علیه وآله وسلم وگفت سهل تستری اصول مذهب ما سه چیز ست اقتدا به نبی صلی الله علیه وآله وسلم در اخلاق وافعال
واکل حلال واخلاص نیت در جمیع اعمال وحکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی
با جماعت پس برهنه شدند ایشان ودر آمدند در آب وعمل کردم من بحدیثی که فرمود کسیکه ایمان دارد بخدا وروز آخرت
باید که در نیاید حمام را مگر بمئزر وبرهنه نشدم پس دیدم در آن شب داعی را که میگوید احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید
ترا باستعمال آن سنت وگردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل **وصل** وازجمله
حقوق رعایت ادب ست بآنجناب صلی الله وآله وسلم وقرآن مجید مملو ومشحون ست بآیات که ارشاد میکند
بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه

وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت
النبی الآیه وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا وقوله تعزروه ای تجلوه وتبالغوا فی تعظیمه وتنصروه ونهی
کرد از تقدم کردن پیش وی بقول وسوء ادب بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وی وچون
فرماید گوش نهید ونهی کرد از شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از ان
تحذیر کرد وگفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی ودر مواهب گفته از جمله ادب ست که تقدم نکنند
پیش آنحضرت بامر ونهی واذن هیچ تصرف تا آنکه امر کند ونهی کند واذن کند وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فرموده
وی سبحانه درین آیه واین حکم باقی ست تا روز قیامت ومنسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن واحکام وسے
بعد از وفات وی همچو تقدم ست پیش وی در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیه گفته تفوق نکنید
بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی وضحاک گفته حکم مکنید بامری بحکم
رسول خدا وگفته اند که نظر کنید بادب صدیق رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تقدم کرده پیش وے
در نماز چگونه تاخر کرد اگرچه آن تقدم باذن وامر آنحضرت بود وگفت چه رسد ابن ابی قحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا
وکجا رساند اورا این ادب وقائم مقام وامام گردانید بعد از وی وبجای وی رسانید که هیچکس نرسد واز جمله ادب ست
با آنحضرت که بلند کرده نشود آوازها برا او چنانکه جهر میکنند بعضی ببعضی را وندا مکنید اورا چنانکه ندا میکنند بعضے
مر بعضے را ونخوانید بنام بلکه تعظیم کنید وتوقیر نمائید وبگوئید یا رسول الله یا نبی الله وتازل شده است در وفد بنی تمیم
یا در قومی غیر ایشان که آمدند وایستادند بر در آنحضرت وندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشانرا
خدا تعالی وگفت اکثرهم لا یعقلون وبعضی گفته اند که نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر وعمر رضی الله عنهما که
اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آوازها را وبعضی گفته اند که نازل شد در حق ثابت
بن قیس بن شماس که در گوشهای وی کری بود وبلندی کرد آواز را پس نشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده شود
اعمال وی پس طلبید اورا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبشارت داد وبشهادت وقتول جنت پس کشته شد
در یوم الیمامه وتتمه این حکایات در موضع خود بیاید انشاء الله تعالی وروایت کرده شده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نکنم با تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید و
عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن اورا مگر بعد از استفهام
پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم
للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم وروایت کرده شده است که ابوجعفر امیر المؤمنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود ایشانرا امام مالک رحمة الله علیه پست مکن آواز خود را یا امیر المؤمنین

در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة و مدح کرده است
قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الآیة و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین
ینادونک من وراء الحجرات الآیة و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در حالت
حیات شریف پس زاری کرد و خاموشی گزید ابوجعفر بعد از آن گفت ابوجعفر یا ابا عبد الله در دعا روی بقبله آرم
یا برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم
و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تست آدم صفی الله روز قیامت و روی آر بوی و شفاعت طلب کن
از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیة و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب
حبط اعمال گردد چه گمان میبری برفع آراء و نتایج افکار بر سنن و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت
ارباب معقول و اهل فلسفه است و از جمله ادب با آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت بآرا بلکه
استشکال کنند در آرا بقول او و معارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تابع کنند قیاس را بنص و شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص و تحریف و تغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف
اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند یا او را شک و شبهه پیدا کنیم و موقوف داشته نشود قبول ما جاء به
بعدم موافقت این قول که موجب سوء ادب و جرأت است نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن بمحکمات
بنحوی که مذکور است در محلش مقرر است لیکن ابداء وصول بمرتبه استحاله نه بمجرد استبعاد و خلاف عادت و
مذهب سلف در اینجا تسلیم و تفویض است و این روش در تفسیر و حدیث که پیشنهاد وی و اشباه وی کرده اند
بسیار است حاجت بذکر آن نیست تاب الله علیهم و یغفر لهم و نسأل الله العافیة و بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع
و استکانت و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند
اینجا دو توحید است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل
در ربوبیت و دیگر توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر وی و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل
صاحب المواهب عن مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعاء او و خواندن
او را مانند دعای بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این
آیت مر مفسران را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید
یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول است و دوم آنکه نگردانید خواندن او مر شما را همچو
خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب دهد اگر خواهد ندهد بلکه بتقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانکه مضمون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا

استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ست و بدین تقدیر مصدر مضاف بفاعل ست و شاهد این ست حدیث ابن المعلی
که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود
آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله وللرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد نزد
شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی وصل در لزوم محبت آنحضرت واجب ست از تمامه خلق بدانکه محبت حیات
قلوب و غذای ارواح اهل ایمان ست و در مقامات از رضا و در احوال بالاتر و فاضلتر نیست و شخص بی وقت
سالک بی محبت جسد بی روح را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده
و فی الحقیقت اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال ست و اکثر آن راجع بثمرات و نتائج محبت است
نه حقیقت او در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات ست
که تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم ست بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر
از آن و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود اوست انتهی و این کلام در غایت دقت و محبت وجدانست والاحسب
وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب ست بچیزی که موافق و مرغوب و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد
و علامات ست که اشارات قوم بدان واقع ست پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب ست در جمیع احوال
و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب
و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت ست و درنمی یابد آنرا مگر کسیکه فانی
گردانیده است او را محبت و گرفته است او را از وی تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن
بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است
بدان کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست
که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای
محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و تا در دل بقیه ایست مر غیر را محبت غیر را چه جاست محبت دخول
و معلول ست و بعضی گفته محبت سفر قلب ست در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهیج لسان بذکر او علی
الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت ست و حقیقت محبت میل قلب ست بسوی
چیزیکه موافق ست انسانرا یا استلذاذ او ست بادراک حس ظاهر مانند حب صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روائح
و اشباه آن یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه مانند محبت صالحین و علما و آنها که ماثور و معروف اند بسیر
جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مائل و مشغوف ست بامثال ایشان یا بسبب جهت احسان و انعام ست
و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند بایشان و با جمله سبب محبت حسن ست

وصل در لزوم محبت آنحضرت صلعم

با احسان واین اسباب همه ثابت ست در حق سید السادات ومنبع البرکات علیه افضل الصلوات واکمل
التسلیمات وآنحضرت جامع است مراین معانی را که موجب محبت اند اما حسن وجمال صورت ظاهر وفضل وکمال
واخلاق باطن گذشت چیزی ازان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت ست واما احسان وانعام وی صلی الله
علیه وآله وسلم پس ظاهر است از رافت ورحمت وشفقت وتعلیم کتاب وحکمت وهدایت بصراط مستقیم وانقاذ از
نار جحیم وکدام احسان وانعام اجل واعظم است از وی قدر واعز واکرم ست از روی خطر از احسان این
رسول کریم بجمیع مومنین وکدام افضال واکرام اعم واشمل ست از روی منفعت وافادت از انعام آن صاحب
فضل عظیم بر کافهٔ مسلمین که وسیلهٔ ایشان ست بسوی هدایت ومنقذ ست از غوایت وداعی ست بفلاح
وکرامت وشفیع وشاهد ست مر ایشانرا نزد پروردگار وموجب بقای دائم ونعیم سرمد یوم القرار پس ثابت شد که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستوجب محبت حقیقی ست شرعا وجبلة وچون جاری ست عادت آدمی زاد
برآنکه دوست میدارد کسی را که احسان کرده یکبار ودوبار نعمتی را که فانی ست اخلاص کرده ورا از مهلکتی ومضرتی که
زائل ست پس چگونه کسیکه رسیده است از وی نعمتهای دائمی ابدی ونگاهداشته است از بلیهای سرمدی وچون
هست هرکه دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیله وصیرت حمیده دارد پس چگونه کسیکه جامع تمامه
انواع حسن وجمال وحاوی جمیع اجناس فضل وکمال باشد پس مستحق موجب آن شد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که محبت ما مر او را اوفر واکثر واولی واعلی از محبت ما النفس واهل واولاد واموال خود را باشد وهرکه
ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی ازین محبت ولیکن بعضی
حظ اوفر ازان یافتند وبعضی کمتر ومدار بر ترک شهوات وعدم احتجاب بغفلت ست اعاذنا الله وشک نیست که
حظ صحابه وتابعین اتم واکمل ست زیراکه این ثمرهٔ معرفت ست ومعرفت ایشان آنحضرت را عیانی ست
چنانکه از آثاری که منقول ست معلوم میگردد وقال الله تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم
وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد
فی سبیله الآیة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده
ودر روایت نسائی بتقدیم ولد بر والد ودر روایتی والناس اجمعین ودر حدیثی من اهله وماله ودر روایتی من نفسه
نیز آمده واین اتم مراتب محبت ست واز عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری
نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوب تر
نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از
نفس من پس گفت الآن یا عمر ودر بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینه عمر زده

در تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی و گفته است سهل تستری کسیکه نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه و آله
وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت سنت او زیرا که آنحضرت گفته است
صلی الله علیه و آله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند بعضی زنهار یعنی تا ایثار کنی
رضای صاحب بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو از اینجا معلوم شد که محبت جز و اعتقاد و عظمت نیست زیرا که
آن حاصل بود عمر را پیش از این قطعا حسب اهواء سبب الله نه گفته و توقف عمر رضی الله عنه در اول امر و استثنای او
نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی ست و جهت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات
علم بمنافع و مصالح و فوائد آن پیدا شود و اما آنحضرت و بعد محبت اختیاری بود زیرا که او را نیست بقلب طبائع
و تغیر جبلت و چون تأمل کرد جواب نخست بحکم طبع بود بعد از آن تأمل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات
دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس از این جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی و نزد این مسکین آن است که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول بآنکه قلب طباع و
تغیر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و غرائز که بریاضات و مجاهده تغیر پذیرفت و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته ظلمت بنورانیت بدل شده
خصوصا او محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این ست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست چیز از دوست میداری تو یا عمر گفت ثم یا رسول الله
محبت من منقسم ست میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه
می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و گفت
چه حال شد گفت محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله عنه
از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه از این قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی ست
خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجایی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل
حبک احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شایبه
اختیار باشد اما در محبت عطشان ماء بارد را اختیار را اصلا دخل ندارد فافهم و بالله التوفیق و گفته است علی
ابن ابی طالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محبوب تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما

و مادران ما دارا سیراب شود بر تشنگی وصل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت
معنوی روحانی اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت متی الساعة کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت
چه آماده کرده تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عمل کن که در قیامت بکار تو بیاید گفت
آماده نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را
فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن عسال آمده که گفت سفر کردیم بسوی رسول خدا آمدیم
او را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را گفتم
یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبدالله بن مسعود
و انس و ابی ذر و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین رضی الله عنهما
و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه من روز قیامت و درینجا غایت
مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من یا آنکه مراد غایت قرب و معیت است نسبت بدیگران که آنجا اکتفا
بمطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوب تری
نزد من از اهل و مال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بجمال مبارک تو و من یاد میکنم
موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می درآئی در بهشت را برداشته شوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر
می درآیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم
من النبیین والصدیقین الآیه پس خواند آنحضرت آنمرد را و خواند این آیه را بروی و ذکر کرده اند بعضی
مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بود محبت مر آنحضرت را کم صبر کرده
پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی و شناخته میشود در روی او اندوه
پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه حال داری چهره اشکسته شده رفته رنگ تو گفت
یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش میشوم وحشت شدید
تا می آیم و می بینم جمال جهان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شما بالا برده شوید
با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در درجه پایان تر از درجه تو خواهم بود و اگر نه در آیم نمی بینم
ترا تا ابد پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین آمده علی الاجمال
و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت و اصلا بجانب
دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مند میشوم بجمال مبارک تو

در ذوق مسکنتیم به دیدار تو اما غم از آن داریم که چون روز قیامت شود بر میدارد ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیه فرستاد
و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد بمعیت مساوات
در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است
بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و چون زائل گردانیده شود
حجاب حاصل می‌شود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده میسر باشد و غم و اندوه ایشان
از فقدان رویت و مشاهده است و این معنی مراد بمعیت و الا معیت قلبی بیشتر فی مشاهده بصری حاصل است چنانکه
در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که هیچ سیری نکردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند
محبوس داشته است ایشان را عذر پس معیت معنوی هیچ است نه مجرد دیدن بقالب و لهذا بود نجاشی
قریب ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه در حبشه بود و بود عبد الله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه
می‌بود با وی در مسجد و لیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی محبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ
باشند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری
در قیامت بجهت علو رتبه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داد ایشان را که در دنیا
چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ
پرده در میان نماند والله اعلم وصل در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا
و شوق وی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سخت ترین
امت من در محبت من مردمی اند که می‌آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدید مرا در مقابله اهل و
مال خود یعنی همه اهل و مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت
است که اگر باین طریق هم حاصل شود میگردد و بمین معنی مراد دیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت و این بطریق
فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه صلحای امت را
میباشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیاء را میباشد نیز درست باشد یعنی چنان مشتاق جمال و لقای شریف اویند که اگر
آنرا ببذل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فافهم وبالله التوفیق روایت است از ابن
اسحاق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او روز احد با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس پرسید
آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست میدارد
و گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل هر مصیبت بعد از
سلامت تو فرود آسان است و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخاست روز احد که دشمنان آنحضرت

وصل در آرزوی رؤیت آنحضرت

کشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریاد کننده بیرون آمدند زنی از انصار پس پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر
و پدر خود را که همه کشته شدند و در نمی یابد آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر گرامی بعضا از ایشان افتاده
بر زمین و می پرسید این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات نمیکند بآنها و میگوید
پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش ست تا رفت و رسید بآنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را و گفت پدر و مادر من
فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن الدثنه را
رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الآن
بجای تو میبود که میزدیم گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام
اکنون در جای خود باشد و نمیخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان
ندیدم هم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از بغض زوج و نفرت دادی
بزمینی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون محتضر شد بلال رضی الله عنه
فریاد کرد زن وی و گفت واحزناه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا نلقى الاحبة محمدا وحزبه یعنی خوشی
و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه اویند و لنعم ما قال الشاعر بیت در غربت مرگ هم تنهائی نیست
یاران و عزیزان طرفه بیشتر اند ٭ و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که جای میکرد بخوابگاه خود
مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام می برد ایشان را و میگفت هم اهلی و فصلی
ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزوی میکند دل من دراز شد شوق من بسوی ایشان زود کن ای
پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گریه میکرد و می نالید و میگفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب و در روایت
کرده شده است از ابوبکر صدیق رض که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که اسلام ابوطالب خنک
کننده تر است چشم مرا از اسلام وی یعنی ابو قحافه که پدر من ست زیرا که خنک کننده است چشم ترا و همچنین میگفت
عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب زیرا که تو
محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت ست از زید بن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه
شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی پشم میرشت و میگوید على محمد صلاة الابرار صلى عليه
الطيبون الاخيار قد كنت قواما بكا بالاسحار يا ليت شعري والمنايا اطوار هل تجمعني وحبيبي الدار یاد میکند
آنحضرت را و اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر رض و گفت اعاده کن قول خود را پس اعاده کرد بصوت حزین
و گریه کرد و درین حکایت دراز ست روایت کرده شده است که عبد الله بن عمر رض خواب کرد پای او پس گفته شد

الاخیار

اورا یاد کن محبوب‌ترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس بشد پای او و روایت کرده شده است
که آمد زنی نزد عائشه والتماس کرد که بگشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس بگشاد عائشه
قبر شریف را گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبدالله انصاری صاحب اذان آمده است
که کار میکرد در بستانیکه مر او را بود پسر آمد پیش وی خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و ندا می نمود خداوندا ببر
بصر مرا تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور ست
وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا باو و استعمال سنت
و سلوک طریقه و اهتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه و آله
وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت
خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی ست و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خراز می آرد که گفت دیدم آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم در منام و گفتم یا رسول الله معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی
محبت من با تو چندان باید که اصلا بغیر تو نپردازم و بیاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت حق
اصل و مقدم ست و تو نیز فرموده بدان مراد بوده است فرصت را گنجایش محبت دیگری نگذاشته است
مقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی ست و سکر حال ست و در مرتبه جمع و اجمال
چنین که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست میدارد خدا را
پس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی ست و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمیز
و اطلاع بر حقیقت حال از دست نظر بصیرت میرود و این ست سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مفارق میدانند و بسر رشته وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی
از ابیات را اشرح تر ازین گفته ایم و تواند که این کلام تعجب در و باشد مر ابو سعید را که این که تو میگوئی معنی ندارد و
خطا و نقص ست باز گرد و این خیال مگرد و این سخن مگو ولیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان
درگاه و محرمان آگاه است ندا کرد یا مبارک و معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی و نه نمود عنف و شدت
بتوقع آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز نقل میکنند والله اعلم
بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و هذا و فی الحقیقة محبت علت متابعت و باعث
بران ست پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه نعمت و بقدر
اطلاع بر نعمت پیدا شود قوت محبت و این بملاحظه احسان ست و بمشاهده حسن و قدر آن نیز پیدا میشود
و متابعت میکشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد ست و چون متابعت ناشی از محبت ست لقلبی

وصل در علامات محبت رسول خدا

وتعبی در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرة عین خواهد بود و اعظم خواهد بود
از لذات جسمانیه خصوصا بصحبت آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة
و در حقیقت محبت نورست و معصیت ظلمت و نور ضد ظلمت ست و گفته اند که نیست هیچ مقامی افضل
افضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت ست و هر که متصف است
بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت ست و هر که مخالفت ست در بعضی امور ناقص المحبة و دنی الدرجة است
ولیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت ست در ان شخص که
حد زده است در شرب خمر و مکرر واقع شده این فعل ازوی پس لعنت کردند اورا بعضی مردم فرمود لا تلعنوه
فانه یحب الله ورسوله و آن شخص بود از اهل بدو نام او حمار نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل
تره و سبزی و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه و شیر و مانند آن بوی
عطا میفرمود و میفرمود زاهر روستائی ماست و ما شهری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر
عبدالله است ملقب بحمار و زاهر دیگر ست والله اعلم و از ینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب ست
اگرچه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت ست
ولیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط و مقید ست بآنکه نادم باشد
بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بروی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی
و ترس آن نیست که بتکرار ذنوب و اصرار بران بمرتبه طبع و رین و ختم کشیده و سلب کرده شود از وی ایمان والعیاذ بالله
و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت ست
من احب شیئا اکثر ذکره و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و
مطالعه کتب علم سیر حاصل ست و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و آشنائی مخصوص با جناب ست و دیگران نیست
که همیشه احوال و صفات شریف ذکر زبان و ورد جان ایشان ست و معرفت صفات و شناخت احوال
نعوتی و تشخص مرفات بابرکات او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ انظار و نصب العین ایشان
باشد و پیوند باطن بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد و لذت آن در دل
بیابند و عظمت اسمی در دل مشاهده کنند و مستحضر باشند همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را دریشان با بشارکت
و مشابهت ست بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که اطلاع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند
بصحابت و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی ست و آنها صحبت صوری میسر بود
و این یکی از فوائد عظمی ست که حاصل میشود مر شاهدان قبر شریف او را و حاضران بقاع منیفه او را

چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت را که متخلق باخلاق الله است بمقتضای فاذکرونی اذکرکم ایشانرا خدا
نیز ذکر کنند و صلوة که اقرب وسائل است جز این علم شریف نیست و از بزرگی نقل است که میگفت اشد
بواعث و اقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی و سنت
صلی الله علیه و آله وسلم و اظهار خشوع و خضوع و انکسار در سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع
می کند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و برمی خاست
موی تن ایشان از جهت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین تابعین و من بعدهم
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم نخعی گفته که واجب است بر هر مومن هرگاه ذکر کنند آنحضرت را
یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت و بگیرد او را هیبت و اجلال آنچنانکه اگر
در حضور شریف بود و تادب کند بآنچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر شدی آنحضرت
نزد وی گریه میکرد تا رحم میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسم و چون ذکر کرده میشد نزد وی
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زرد میگشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیگرگونه میشد رنگ مبارک وی و خم میگشت پشت وی تا آنکه همنشینان
او روزی گفتند بوی این چه حالست که ترا پیدا میشود گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید بر این بتحقیق
دیدم من محمد بن المنکدر را و بود وی رضی الله عنه سید القرا نزدیک نبودیم تا که می پرسیدیم او را از حدیث پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بروی و بتحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خون خشک میشد زبان وی در دهان وی
از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بود عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد
نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها و بود زهری رحمة الله علیه از گواراترین مردم و نزدیکترین
ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میگشت چنانکه گویا نمی شناسی تو
او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از متعبدان و مجتهدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله
علیه و آله وسلم بسیار میگریست تا آنکه بر میخاستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و بود قتاده
رضی الله تعالی عنه چون می شنید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن
بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت
واجب است انصات نزد قراءت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی در حیات وی

ابراهیم نخعی
ایوب سختیانی

برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی ست که بیاید در باب خود ان شاء الله تعالی واز
علامات محبت وی صلی الله علیه وآله وسلم کثرت شوق ست بسوی لقاء وی زیرا که هر حبیبی دوست میدارد
لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی المحبة هی الشوق الی المحبوب ولهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون
سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفای
می جستند بمشاهده جمال جهان آرای وی ولذت میگرفتند بهمنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه
وآله وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و حزبه
و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد و معدان و جز ایشان آنچه مناسب این باب ست و
از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن ست کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی
سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسیکه عداوت دارد با ایشان
و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را و دشمن میدارد دشمن او را و فرمود
آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را
و فرمود کسیکه دوست داشت ایشان را بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت
خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشان را دشمن داشت مرا و کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه
رضی الله عنها وی گوشت پاره من ست در غضب می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد او را و فرمود عائشه را در
اسامه بن زید دوست دار وی را ای عائشه او را پس بدرستیکه من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب نگرید ایشان را پس
و کسیکه دوست میدارد ایشان را پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشان را و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس
بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشان را و کسیکه ایذا کرد ایشان را پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد
خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیک ست که بگیرد او را بعذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است
و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان ست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت
ایشان را و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام
شفقت بر امت والتزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان ست و در حقیقت
هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیزی را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی
در مباحات و شهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را اگر در قصعه باشد دوست داشت
کدو را و حسن بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود تا بسازد
ایشان را طعامی که خوش میداشت رسول خدا آنرا الحدیث و از جمله دوست داشتن علماء صلحاء و تابعان سنت

و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و اشتغال هر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم
الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران
و دوستان خود را بطلب رضای وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت عبد الله بن عبد الله بن ابی که از مخلصان
درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا
الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد با عز خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و رجوع کرده بمدینه این
پسر تیغ شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمده و ایستاد و گفت به پدر بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب
محمد اعز الناس و اگر نه می برم سر ترا گفت راست میگوئی و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت
و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام او را
بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو مردی را که پیه شکم ما از آثار
نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید که ترا بکشم ترا نیز بکشم تو اینهمه محبت داری پس بکشم پس آن برادر
از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی ست که تو اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد
و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد باری تعالی و هدی و هادی و
متخلق ست بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت آن تلاوت اوست و عمل بوی و تفهم و تدبر وی و توقف
نزد حدود وی سهل تستری رضی الله عنه گفت علامت محبت خدا محبت قرآن ست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبرست و علامت محبت
پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر
توشه که برساند او را بآخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی ست که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نگردد از قرآن
و چگونه سیر گردد محب از کلام محبوب و وی غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاک ست که روشن ست بنور ایمان
بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید * که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا * و در حقیقت
مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث ست چه کلام محبوب محبوب ست و حیف ست
که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن ست و بعضی مشائخ
گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت و بی آن مساوی باشد و آنکه
بی صوت ذوق ندارد و با صوت زیاده گردد در حقیقت ذوق صوت ست نه ذوق قرآن و این سخن از مبالغه
نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن
بالقرآن فلیس منا و صحابه رضوان الله علیهم سامعها بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض
من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش خوانان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب یاران فرو دمند

خصوصاً ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع
قرآن بصوت حسن خصوصاً صوت عرب نیست شبی ابوموسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود بوی ای ابوموسی خوب
میخواندی قرآن را من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر از این
بیت دلم را شادی رو داده از نالیدنم امشب بجای یار گویا گوش بر آواز من دارد و آنحضرت
بعبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله گفت یا رسول الله من بخوانم
بر تو حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله و چشمان مبارک
آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجوشید چنانکه دیگ میجوشد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی برای بگذشت
از ورد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یک روز و دو روز در خانه تا مردم او را بیماری پنداشته
بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابوموسی اشعری رضی الله عنه بود میگفتند
یا ابوموسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابوموسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیره
روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مر داود را علیه السلام روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا میکردی
پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بردی تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من
باز دهم و بکنم بر تو آن صوت را پس بایستد داود نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان
آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون
مضاف شود بآن رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه فرمود این سماع ست که مختلف نیست در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار ست
با الحان و یک طائفه آنرا باطل و منکر دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند
انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و صوت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان
فوق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن ست یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کمال آن زهد
در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان ست و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فقر بسوی
کسیکه دوست میدارد مرا سریع تر ست از سیل که از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد
و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود هشیار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست میدارم
ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را جامه و دیگری آمد گفت من دوست میدارم خدا را

فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون
شیخ ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگو بیده الفقر افضل من الغنا اول ازما بر افضلیت فقر اقرار گرفتند
بعد از ان مرید ساختند و اینجا باطل شد زعم بعضی مدعیان متصوفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند حب جمیع
مراتب اتباع ما را حاصل ست و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس است آنچه در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف
من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا تا سلام الله علیهم علینا انشاء الله تعالی

وصل در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اخلاص
در ادای حقوق وی در حضور و غیبت از واجبات دین و اسلام ست و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة یعنی دین
همین نصیحت ست قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله ولرسوله ولکتابه ولائمة المسلمین
وعامتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا و مر رسول خدا و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشانرا و در روایتی
ولائمة المسلمین وعامتهم و این حدیث از جوامع الکلم ست و تمام علوم دینی در جمله اجمال وی مندرج ست و جوامع الکلم
آن احادیث را گویند که او در غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیر آید و این قسم سخن از اشرف
کلام نبوی و دلائل فصاحت و کمال اوست چنانکه فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام اختصارا یعنی آنکه در وجه تحمیل و
اجناس دقائق حسن و جمال بیرون از حد حصر و احصا ابداع نموده در کلام جمالیش انواع اسرار و حقائق خارج از تصور
افهام متفطنین فرموده‌اند و نصیحت در لغت خالص و صاف شدن ست عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف و خالص
شده باشد و مراد اینجا صفا و خلوص ست در ادای حقوق و اراده خیر منصوح له پس نصیحت لله صحت اعتقاد ست
بوحدانیت او و وصف اوست بچیزی که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی از انچه نه لائق کمال اوست
و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام اراده اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که موجب بقا و تقویت دین
و ملت ست بعلم و عمل با اخلاص در عبادت و نصیحت لرسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت و اطاعت او در اوامر
و نواهی و ابوبکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت و حمایت اوست حیا و میتا و احیای سنت او بطلب و تائید
و دفع کردن و باز داشتن مخالف را از ان و تخلق با خلاق کریمه و آداب جمیله وی اسحاق تجیبی گفته تصدیق وی بانچه
آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و نشر آن و برانگیختن و در غلانیدن مردم بران و دعوت کردن بخدا
و کتاب وی و رسول وی و بسنت وی و عمل بدان و ابوبکر آجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات ست و
در ممات و در حیات نصح اصحاب اوست مر او را بنصر و محامات وی و محبت احباب و معادات اعدای وی و سمع
و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت با وی و مداومت و مواظبت
بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت از کسی که برگشت از سنت او

تنبیهات

وصل در وجوب مناصحت او

واعتراض نمودن از ان و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعرف اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه
و آله وسلم و صبر نمودن بران و کوشش کردن دران و ازجمله نصیحت رسول نصیحت اهل بیت و آداب جناب عالی
اوست و تنزیه ساحت عزت و جلال او از هر عیب و منقصت که نه لائق مقام نبوت و رسالت اوست و غایت ادب در باب نگاهداشت
آداب آنجناب آنست که هر چه ورای مرتبهٔ الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد
او را ثابت است و نصیحت هر که وی را بوی نسبت است بوی از علمای و صلحای بلاد و دیار و جز آن خصوصا اکرام و مودت
اهلبیت و قرابت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا
بازو و قوی دولت بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت
روزی بر بلندی کوهی بودم و نظر کردم و سخت خوش شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو
کردم که کاشکی حاضر میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا
در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربهٔ امام حسین و اهل بیت حاضر
میبودم و مخذول و مقهور میگردانیدم یزید یا از وی اما نصیحت بکتاب پس ایمان آوردن بآن و عمل کردن بانچه
در وی است و تدبر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و ادامت تلاوت آن با
رعایت طهارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفهم و تفقه دران و خضوع کردن تا ویلات اهل زیغ
و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و غیر ان رعایت حقوق کتاب است ترک تکلم دران و تفسیر ان از پیش نفس خود
بی سند و نقل از سلف و بی موافقت شرع شریف چنانچه بعضی از جاهلان بو الفضول این روزگار کنند
و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القرآن برایه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک و اما نصیحت عامهٔ مسلمانان
رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و معونت در امر دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تعلیم
جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس
ایشان نگاهداشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و امر
بمعروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است تکلم بقدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق و حقائق
و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و اختلافات ایشان بغیر علما نیز همین حکم دارد و من الله العصمة والعون
و اما نصیحت خواص مسلمانان که امرا و بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در حدیث دیگر
آمده است که و ائمة المسلمین طاعت ایشانست در حق نصر و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان
بدان باحسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بر آنچه غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و
ترک خروج بر ایشان و عدم اغرای مردم و افساد قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت

و انتظام مهام خلق بدان باشد و صبر کردن بر آنچه از جانب ایشان از شدت و تنگی رسد و دعای نصیحت کردن
مر ایشان را و بعضی از علمای صوفیه از مشایخ مغرب رحمة الله علیهم خواص را سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته
که مرد در خانه خود امیر است و عالم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و زیردستان که در حوزهٔ حکم وی شده
امیر است دوم علما و تعظیم علما و تصدیق ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت
نمایند و در آنچه مخالف دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا و طلب آموری گفته اند ردی نمایند سوم مراد از اهل خصوص
مشایخ طریقت را داشته که بعد از تکمیل علم و تحقیق ورع و اتباع سنت روی بتمام بجناب حق و انقطاع از غیر حق
سبحانه و ترک دنیا و هر چه بجز ماسوی الله بود آوردند و از رسوخ در شریعت و طریقت بانوار و اسرار حقیقت رسیده قدمت
کمال و مرتبت ممتاز شده اند و تصدیق محققین متکلمان ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت
در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب
آنست که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف
در آن لازم و اگر قائل و فاعل مردی ست که امام ست در علم و عمل مستقیم ست در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول
وی لائق و اگر مصلحت شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جائز باید دانست که عصمت
خاصهٔ انبیاست و خطا بر همه بجز ایشان ست جائز می آرند معاذ بن جبل که از علمای صحابه است بخطاب ایشان
در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه گوید و هر که باشد
والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامات
از علامات آن بود چنانکه سابقا معلوم شد و لیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بالخصوص بمقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الدین النصیحة
الحدیث ذکر کرده ما نیز براه تبعیت وی رفتیم و از تکرار آن کلام با کراهت فضول اندیشه نکردیم و ذوق شرح اجمالی حدیث
نیز بدین داشت و در حقیقت هر چه در نصیحت خدا و کتاب وی و ائمه و عامه مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت
رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و آله و سلم وصل در تعظیم و توقیر و اجلال اصحاب شان آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی صفات رسول خدا را صلی الله علیه
و آله و سلم آمده است که گفت که نبود هیچ یکی محبوب تر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر و عظیم تر در چشم من
از وی و نبودم من که طاقت داشتم که پر کنم چشمان خود را از وی بسبب تعظیم که مر وی راست و اگر پرسیده شوم که
وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم بر آن زیرا که من هرگز نتوانستم که چشمان خود را از وی پر کنم و روایت کرده ترمذی از انس رضی الله عنه
که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان

نشسته بودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس هیچ برنداشت هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت جلال
عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان
پرندها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر برنمیداشتند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته
اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و همچنین در شمائل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند جلسا و خاموش میبودند همنشینان وی
گویا بر سرهای ایشان پرندها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستاده بود او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی
رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبادرت میکنند
وی افتند بر آب وضو او و نزدیک است که قتال میکنند برای وی و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آب بینی
و آب بینی و حلق را مگر آنکه مبادرت آیند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر رویها و بر جسدهای خود و نمی افتد
از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا بتبرک و چون امر میکند شتابی میکنند با امتثال
و چون تکلم میکند پست میکنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی وی
از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشانرا گفت یا معشر قریش من آمدم
کسری و قیصر و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان و سوگند بخدا که ندیدم من هیچ یکی پادشاهی را در قومی مانند محمد
در اصحاب و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب او چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب وی
و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم و سر تراش می تراشید موی سر
او را و گرد میگرفتند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک مگر در دست مردی و تقسیم کردن
آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب درج در محلش بیاید انشاء الله تعالی و از غایت ادب
آنحضرت ست که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را به قریش فرستاده بدعوت
اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت
نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیم دانست رعایت ادب را با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم از طواف و احق چنین باید هیچ عملی و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را
با آنحضرت کنند صلی الله علیه و آله وسلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بادیه
کسی بیاید و چیزی پرسید از آنحضرت و فائده کنند ایشانرا [illegible] با جمال نداشتند که بپرسند از جهت

هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته به هیئت قرفصا پس لرزه بر اندامم افتاد و
از هیبت و عظمت احادیث وارد شده آمده که گفت بودند اصحاب رسول خدا که میکوشیدند در آنحضرت را تا حدی
که از گرفتن سخن نگردد و مشوش وقت شریفش نشود و گفت براء بن عازب که تحقیق بودم من که میخواستم که سوال
کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق
ترین مردم با اصحاب خصوصاً با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریفه گذشت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و شنودن وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم
بسوی ابن مسعود یکسال نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون تحدیث کرد یک روز
پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفت او را کربت تا دیدم عرق را که میریخت از جبین وی
و در روایتی خاک گون شد روی او و پیش پا شکسته بود چشم او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن
انس روزی بر ابی حازم و وی تحدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم در آن و
مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبرا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد
ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود نشست و حدیث کرد گفت آن مرد دوست میدارم که
رنج کشیدی و بر نشستی گفت مکروه میپندارم که حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه
بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم خشوع میکرد و وقر میگرفت و ابو مصعب گفته که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد و گفت ابو مصعب
بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو میکرد و ساخته میشد و میپوشید جامه‌ها
خود را بعد از آن تحدیث میکرد و پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی آسان نباید داشت آنرا و تعظیم باید کرد و آنرا مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد جاریه او و می گفت
که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم بیرون می آمد علی الفور و جواب میداد
مسائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد بغسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوی می مالید و جامه‌های نو
میپوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون آمده
می نشست بر آن بخضوع و خشوع و بخور میکرد تا فارغ می شد از حدیث و هرگز نمی نشست بر آن حال مگر وقتیکه
تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مکروه میداشت که حدیث کند در راه یا ایستاده یا بعجل و سرعت
مکروه میداشتند که حدیث پیغمبر کند بی وضو و از اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمی داشت تیمم میکرد و ترک نمیکرد تحدیث

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول ﷺ

عه ابو مصعب تلمیذ مالک و نامش احمد بن ابی بکر است ۱۲ امیر علی

که مالک تحدیث میکرد مار اپس نیش زد که شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد میگشت رنگ وی و
قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبدالله دیدم از تو امروز امری
عجیب گفت آری صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول خدا گفت ابن مهدی مشایعت کردم روزی
با مالک بسوی عقیق که نام وادی ست در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم او را وادی مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از آنکه
سوال کنی از حدیث رسول خدا و حالانکه ما در راه میرویم جریر بن عبدالحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را از حدیث
رسول خدا و حالانکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی ست گفت قاضی سزاوارتر است که ادب
کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد او را بیست تازیانه پس از آن شفقت
کرد بر وی و روایت کرد او را بیست حدیث پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانها را تا زیاده
میکرد احادیث را و گفته است عبدالله بن صالح بود مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر بطهارت و شهرت
که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود بهر حدیث غسل میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب
و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگزارد والله اعلم وصل و از جمله
توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و ذریت او که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المؤمنین اند
چنانکه تحضیض و ترغیب کرده است بدان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح
و چون برگزید حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و آله وسلم بر هر که ماسوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام
مشتمل شد برکت او بر هر که منتسب است بوی انتساب نسبت و صحبت و قربت قریبا و بعیدا و در حقیقت دوستی کسیکه دوست
داشت او را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه اهل بیت وی بسان دوستی رسول ست چنانکه محبت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بسان دوستی خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان هر که
هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق ست بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس
و هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله
پس حب اهل بیت و اصحاب و اولاد و ازواج او از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب
و بعض چیزی در اشت که صراحت کند بمتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و قال و ازواجه امهاتهم و در تفسیر اهل بیت اقوال و اطلاقات ست گاهی بمعنی کسانیکه حرام ست
بر ایشان صدقه آمده آن آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی
شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره افتد و گاهی مخصوص آید بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین

جهت زیاده فضل ایشان وتطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب وبیت سکنی و
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب اند وازواج مطهره اهل بیت سکنی اند واولاد کرام اهل بیت ولادت
و علی اگرچه از اولاد نیست ملحق ست بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها ودر حدیث آمده است که من گذارنده ام
در شما دو چیز را که اگر بگیرید وتمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله وعترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید
شما مرا در ان دو چیز وفرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش ودوزخ وحب آل محمد سبب گذشتن
از صراط وولایت مرآل محمد را امان ست از عذاب ومراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه ومنزلت ایشان است از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وچون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اجلال
وحرمت ایشان را بسبب وی واز عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة واین در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه وحسن وحسین را
وگفت خداوندا اینها اهل بیت منند وپوشانیده ایشانرا بکسا وعلی پس پشت آنحضرت ایستاده بود ودر روایتی آمده
که حسن وحسین را در کنار گرفت وعلی را بیک دست گرفت وفاطمه را بدست دیگر وچادر پوشانید هر دو را وفرمود
خداوندا ایشان اهل بیت من اند پس دور گردان از ایشان رجس وپاک کن ایشانرا واختلاف ست در آنکه مراد
باهل بیت درین آیه کریمه کیست اکثر بر آنند که مراد بآن فاطمه وحسن وحسین وعلی ست سلام الله علیهم اجمعین
چنانکه اکثر روایات دال بر آنست والصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل اند از جهت ندای سیاق وسباق کلام
در ان ونزول آیت در ایشان چنانکه امراة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت وچنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دشمن ندارد مارا که اهل بیتیم هیچ یکی مگر آنکه در آرد اورا
خدای تعالی در آتش وخواندن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چهار تن پاک را ونشاندن ایشان در کنار
مبارک وپوشانیدن کسا وقول وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ان هولاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد
بدخول نساء مطهره در ان وشمول فضل اذهاب رجس وثبوت تطهیر ایشان را نیز ودر روایتی جبیر از ام سلمه
آمده است که گفت گفتم من نیا یا رسول الله من اهل بیت پس فرمود آنحضرت وانت من اهلی ودر روایتی وانت علی خیر
وهمچنین اختلاف ست در آیه کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در روایت کرده شده است که چون
نازل شد این آیه گفتند صحابه کیستند اهل قرابتک فرمود آنحضرت هو علی وفاطمه وابناهما وصواب آنست که
شامل ست تمام مردم را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واین چهار تن عمده وخلاصه آن جماعت اند
وامام فخر الدین رازی رحمة الله علیه گفته که درینجا تنبیه کامل ست صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند
بآن جناب صلی الله علیه رضوان الله علیهم اجمعین وگفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد

من عاداه وگفت عمر رضی الله عنه لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق وگفت انت منی بمنزلة هارون
من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه مبهم است قول وی صلی الله علیه
و آله وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال از جهت نبوت نیست بلکه غیر آنست و آن خلافت است و هارون خلیفه
موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت آنکه هارون قبل موسی وفات یافت بدین گفتن آنحضرت این کلمه را
بعلی در وقت آن جهت غزوه تبوک خواست که استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی واذ قال
موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امام جماعت ابن
ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است نه ولایت حکم و گفته اند که
مولی در لغت هیچ جا بمعنی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی یریبنی ما ارابها ویوذینی ما اذاها
و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاطمة و احب الرجال زوجها علی
رواه الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله عنها و اما اگر فرضا از فاطمه می پرسیدند میگفت
کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشة و این نیز صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم
وبالله التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم
من آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که میگشاد دهن مبارک امام حسن را پس تر می درآورد زبان شریف خود را
در دهن وی و فرمود خداوندا من دوست میدارم او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد
او را اقلا سه مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست میدارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشان را باشد با من
در درجه من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفقت او را بود بر این هر دو امام اجل اشبه ناس برسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان نیز اثبات مشابهت با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پسر او عبدالله
بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و غیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه
مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون در آمد او در سرای معاویه برخاست
از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و اقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام
موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل بیت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة مشابه بود مر او را مقدار بیضة الحمام مشابه خاتم النبوة
و بود وی چون می در آمد می دیدند او را مردم درود میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ازدحام
مینمودند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد شبه در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در تمام حسن فرد یکی ندارد و شعر: منزه عن شریک فی محاسنه * فجوهر الحسن فیه غیر منقسم * و غیر ذلک الاحادیث فرموده

مر عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد
شما را بجهت خدا و رسول وی و فرمود من آذی عمی فقد آذانی وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را بیا فردا بنه
ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر مبارک خود را که کساء سیاه مخطط بحمرت بود و فرمود اللهم اغفر للعباس
و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند
فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و عبدالرحمن و فرمود بار الٰهی این عم منست و صنو پدر منست و اینها اهل بیت و عترت منند فاسترهم
من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا
فی اهل بیته و گفت بخدا سوگند که تحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود
آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عائشه و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عائشه را بدوستی من و برمیداشت ابوبکر
حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبدالله بن حسن
بن علی که او را عبدالله محض خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبدالعزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون
پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که
نماز گذارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود
آمد پس گرفت ابن عباس رکاب او را پس گفت زید بگذار رکاب را یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ابن عباس اینچنین امر کرده شده ایم که بکنیم با اهل بیت پیغمبر خود و بوسید دست او را و گفت که درآمد
بنت اسامه بن زید بر عمر بن عبدالعزیز و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی
و برفت بسوی وی پس گردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نشاند او را بر مجلس خود و نشست
پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه بر آورد و هرگاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پسر خود را عبدالله بن عمر سه هزار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبدالله مر پدر خود را که چه سبب فضیلت
دادی تو بروی او را بخدا سوگند که سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین عمر مر او را زیرا که
زید پدر او بود محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو و بود اسامه محبوب تر بسوی وی از تو پس ایثار
کردم و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون
زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیخود و بیهوش درآمدند بر وی مردم و چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را از حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند او را
از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آید بعضی از اولاد
آنحضرت در آتش بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه

اعوذ باللّٰه واللّٰه بر مقید داشته شده تا نزد بازوی از جسم من مگر آنکه تحمل میکنم آنرا از جهت قرابت او برسول خدا
صلی اللّٰه علیه وآله وسلم وابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است میگفت که اگر بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی
بداییت میکنم بحاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا واگر بیفتم من از آسمان بر زمین
محبوبتر است نزد من از این که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف خدمتها میکرد و عطایا میداد مینمود
ازواج مطهره را و بسبب دعاهای ایشان بهشتی شد روی گفت عائشه رضی اللّٰه عنها مر پسر عبد الرحمن بن عوف را
بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابوبکر و عمر که زیارت میکردند ام ایمن را که مولاة رسول اللّٰه بود
صلی اللّٰه علیه وآله وسلم و میگفتند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را و چون آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا
صلی اللّٰه علیه وآله وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند با وی همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم
وصل و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و معرفت حق ایشان
و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل با فعال ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست
و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشانرا و ترک ذکر کسی که ثنا کرده حق تعالی بروی و راضی است
از وی که ثنا کرده شود بروی و استغفار نموده شود مر او را گفت عائشه رضی اللّٰه عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار
کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشانرا رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است
چنانکه قذف عائشه کفر است والا بدعت و فسق است کذا قال فی المواهب اللدنیه و همچنین امساک کف نفس
از ذکر اختلافات و منازعات و وقائع که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین
و جهله رواة و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح و زلات ایشان کنند
که اکثر آن کذب و افترا است و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات
و محاربات باحسن تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی
و عیب بلکه ذکر حسنات و فضائل و محامد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه
صحبت ایشان با آنحضرت یقینی است و ماورای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی برگزیده
ایشانرا برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جز آن واقع شده است امید است
که هم بشفاعت آنحضرت از آن درگذرد طریقه اهل سنت و جماعت درین باب این است در عقائد نوشته اند
ولا نذکر احداً منهم الا بخیر و احادیث که در فضائل صحابه عموماً و خصوصاً واقع شده است درین باب کافی است
قال اللّٰه تعالی محمد رسول اللّٰه والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال السابقون الاولون

من المهاجرين والانصار الآية وقال الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة وقال الله تعالى
رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه الآية وقوله تعالى يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه الآية وقال صلى الله
عليه وآله وسلم اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم مثل اصحابي كمثل الملح في الطعام لا يصلح الطعام الا به الحديث وقال الله الله في اصحابي لا تتخذوهم
غرضا بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم الحديث وقال لا تسبوا اصحابي فلو انفق احدكم مثل احد ذهبا الحديث
وقال من سب اصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين وقال اذا ذكر اصحابي فامسكوا ودر حدیث جابر آمده
ان الله اختار اصحابي على جميع العالمين سوى النبيين والمرسلين واختار لي منهم اربعة ابا بكر وعمر وعثمان وعليا
فجعلهم خير اصحابي وفي اصحابي كلهم خير ودر ذکر اربعه درین حدیث ودر احادیث دیگر ذکر اربعه وعشره باین ترتیب
دلیلی روشن ست بر ثبوت ترتیب میان ایشان وگمان آنکه راویان بسبب اعتقاد خود ذکر کرده اند وعبارت
حدیث را تغیر داده اند فاسد ست لائق نیست بحال محدثین نعم در بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده
بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی
واحادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیارست وامام مالک گفته کسیکه بغض دارد صحابه را
ودشنام دهد صحابه را نیست مر او را حق در مسلمین در غنیمت ایشان حق وکشیده است وی رحمة الله این معنی را از آیه
سورهٔ حشر والذین جاءوا من بعدهم الآیة وگفته است وی رحمة الله علیه کسیکه در خشم ودر غضب در آرد او را اصحاب
محمدی کافرست لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار وگفته اند همه اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم یافته به سه قسم مهاجرین
وانصار وآنها که بعد از ایشان آمدند وصف آنها خود داخل نیست که میگویند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا وشیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند ودر فصل الخطاب
از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند وابوبکر وعمر را رضی الله عنهما
به بدی یاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس زبان زدند به بدگوئی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشانرا فرمود خبر
دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدای تعالی در حق ایشان فرمود للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا
که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند ما از ایشان نیم فرمود پس شما از جماعة انصاریه که در شان ایشان آمده والذین
تبوءوا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفت اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نایم گفت گواهی میدهم من که از آن
جماعت نیز نایید که در شان ایشان فرموده والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا الآیة
پس گفت برخیزید از پیش من خدای تعالی هیچ یکی را از شما قابل رحمت خود نسازد وشما صورت اسلام را لباس خود ساخته اید
ولیکن در معنی جز از اهل اسلام نیستید انتهی وعبدالله بن مبارک گفت دو خصلت اند در هر که باشد نجات یابد صدق

وحب اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست دارد ابوبکر را پس تحقیق برپا داشت
دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانید راه را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق
منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس تحقیق گرفت عروة الوثقی را و کسیکه نیک گفت ثنا را بر اصحاب محمد
پس تحقیق بیزار شد از نفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه
سلف صالح است و میترسم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلبش
مر ایشان را سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قدوم آورد مدینه را از
حجة الوداع بمنبر برآمد و خطبه خواند فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض
عن عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة والزبیر والسعید و عبدالرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث
عشره است که در وی بشارت داده ایشان را بجنت ولیکن درین ذکر ابوعبیدة بن الجراح نیست و امیرالمؤمنین
عمر نیز در وقت شوری گفته که این ها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالم و حال آنکه وی
راضی است از ایشان و فرمود ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی و
اصهاری واحبابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید
مرا در اصحاب من و اصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت
و کسیکه نه نگاه دارد مرا در ایشان بیگذارد و براند او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد و براند او را خدای تعالی
نزدیک است که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت
نیز فرمود کسی که نگاه دارد او مرا در اصحاب من می در آید بر من حوض را و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من
نمی در آید بر من حوض مرا و نمی بیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در اول شب بسوی بقیع و دعاء
میکرد اصحاب را و استغفار میکرد مر ایشان را و باین امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات
ایشان و معادات کسیکه عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه مر او را شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیرة بن
نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهل بن عبدالله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسیکه توقیر
نکند اصحاب او را و عزیز ندارد اوامر او را و آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی پس نگذارد بر وی نماز و
فرمود وی بغض میداشت عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب اعنی در باب فضل
اصحاب و تفاضیل ایشان طویل است و در غایت طول در شرح مشکاة شده و ما در منتخب آن از آنچه در کتب
قوم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم **وصل** و از جمله اعظام

واکبار آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن ومعاهد وآنچه
دست شریف وی بدان رسیده وبوی شناخته آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه
چون می نشست وفرو میگذاشت آن موها از زمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این موها را
ونمی تراشی گفت نمی تراشم از آن جهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن رسیده
پس نگاه میدارم آنها را تبرکا ودر کلاه خالد بن الولید موی چند بود از موهای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم
چون افتاد کلاه وی در بعضی جنگها سخت حمله کرد بجست کلاه را تا باز یافتند وزمانی بران کشید که چند کس را از
مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه بجهت
موهای شریف که دران بسته بود نگاه داشتم تا ضایع نشود ودر دستهای مشرکان نیفتد وبرکات آن از من
مسلوب نگردد ودیده اند ابن عمر را که نهاد دست خود را بجای نشستنگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بعد از آن نهاد دست را بر روی خود وامام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه طیبه بر دابه خود وگفت
شرم میدارم از خدا که پی سپر کنم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دران خفته بسم اسپ خود جایی که نهاده است
آنحضرت پای مبارک خود را بران وبخشید اسپان خود را که داشت بامام شافعی پس گفت شافعی نگاه دار
برای خود چیزی پس جواب داد بمانند این جواب وحکایت کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد وبود
رحمه الله از غازیان وتیراندازان گفت مس نکردم من کمان را بدست خود مگر بطهارت از آن باز که شنیدم
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت ومالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسی که گفت تربت
مدینه مقدسه ردی است بزدن سی دره وامر کرد بحبس وی وبود مر آنکس را قدری ومنزلتی در عرف مردم وچه عجب که
زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شده در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ردی است
وطیب طیب ویکی از اسمای کرامت انتمای این بلده کریمه طابه وطیبه است از جهت طهارت او از انجاس
شرک وموافقت او مر طباع سلیمه را وازجهت طیب رائحه بلکه طیبه تمام امور او وگفته اند که ساکنان این بقعه شریفه
از تربت ودر ودیوار روایح طیبه می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت وشاید گفت وشاید که استشمام
شمه ازین معنی بشامه فوق بعضی از صادقان عجیب محتاجان مشتاقان نیز راه یافته باشد ابو عبدالله عطار گفته است
که هست در طیب رسول الله طیبی که نیست مثل آن المسک والکافور والمندل الرطب وآمده که یکی از علمای صاحب
وجدان است میگوید که در هوای مدینه رائحه خاص است که در هیچ مشک وعنبر نیست وگفته که بعضی از عجایب است
ودر حقیقت هیچ عجیب نیست دران زمین که کسی وجود نداشته دوست چه جای دم زدن از جای تا ابست
وآمده است که جهجاه غفاری گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه وخواست که بشکند آنرا بر زانوی خود

پس فرا یاد کرد بیان مردم پس گرفت خورده ریزها تو ی دی پس برید او را و مرد همه آن سال و فرمود آنحضرت که سوگند بخدا و سوگند بمن بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و مابین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست از ریاض جنت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلدهٔ مطیبه و احکام و آداب اقامت در آن و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه

وصل در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و جز آن از آنچه متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این آیهٔ کریمه است ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین آیهٔ کریمه اسناد کرد صلوة علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوة خدا بر نبی ثنای وی بر اوست و تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بروی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بآن و مراد طلب زیادت و برکت است در آن و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که صلوة الله بر آنحضرت ا [illegible] است و صلوة ملائکه استغفار و بعضی گفته که صلوة الله رحمت اوست و صلوة نبی از وی مغفرت و صلوة ملائکه دعا و طلب مغفرت و رحمت و شیوهٔ کار ملائکه استغفار است مر مومنان را قوله تعالی ویستغفرون للذین آمنوا و در باب قاعده بعد الصلوة نشسته صلوة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه پس گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رقت است که باعث دیگر و بر استدعاء رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص بیا باشد و عام پس صلوة بر انبیا ثنا و تعظیم که لائق است بحال هر یک خصوصا بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود و از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بآن بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است و بر سائر مومنین که فرموده است ان الله وملائکته یصلون علی النبی فرموده هو الذی یصلی علیکم وملائکته و ظاهر است که آنچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلی و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه از تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا میکنند او را لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی و در آخرت بایصال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بهر تقدیر مراد بقول وی صلی الله علیه و آله وسلم او عوار بکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تبع و طفیل است و خلاف است در جواز صلوة در غیر انبیا مگر به تبعیت و گفته اند که مقصود به صلوة بر آنحضرت نه رحمت تقرب الی الله است بامتثال امر وی

و قضاء حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر ما ست و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب خود مسمی بشجرة المعارف گفته
که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکند
مثل او را ولیکن حق تعالی امر کرده است ما را بمکافات و شکر گذاری کسیکه احسان کند بما و چه عظیم است احسان را
عطا کرده است آنحضرت بما و چون عاجزیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما را از مکافات
بدعا که درخواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه لائق بجناب عظمت و کبریای
وی و بکمال عزت و کرامت حبیب وی است نزد وی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که فائده صلوة بر آنحضرت رجوع
میکند بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص طویت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت حق
وساطت و احترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم که دعا کردن مر آنحضرت را و استدعای
فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقت دعاست مر خلق را در حکم آب انداختن در ناودان که نازل میگردد از وی آب
و میرسد از وی فیض و زاد و عار شامل البریة فائده اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است
یا سنت مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است و لیکن فی الجملة اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت
بنبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط شود و بوی حرج بی تخصیص بعدد معین و بعضی گفته اند که
واجب است اکثار آن بی تقید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند
بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند و غافل نگردند
از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که مختار نزد من است
و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی
از مالکیه که همین است احوط و کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فدخل
النار اخرجه ابن حبان من حدیث ابی هریرة و حدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی
من حدیث ابی هریرة و صححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر و امثال
وعید بر ترک از علامات وجوب است و نیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکافات احسان
اوست و احسان وی صلی الله علیه و آله و سلم مستمر و دائم است پس متأکد شود هرگاه که ذکر کرده شود و نیز استدلال
کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه و آله و سلم
و صلوة فرستاده نشود بر وی باشد بخواندن الناس و جواب داده اند آنها را که واجب نمیگویند اینرا بجوابهای متعدده یکی
آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس این قول مخترع است و اگر عموم شود باشد
لازم میشد مؤذن را و سامع اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ولازم گردد بیرداخل در اسلام چون تلفظ کند بشہادت وحال آنکہ اینچنین نیامدہ ونقل کردہ
نشدہ است ونیز درین مشقت وحرج ست وخلاف وضع شریعت مطہرہ سمحہ است ونیز ثناء بر حق سبحانہ ہر وقت
کہ ذکر کردہ شود واجب نیست وآن احق ست بوجوب وحال آنکہ قائل نشدہ اند بدان وگفتہ است صاحب
مواہب کہ اطلاق کردہ است قدوری از حنفیہ کہ قول بوجوب صلاۃ ہر بار کہ ذکر رود مخالف اجماعست کہ منعقد
شدہ است پیش ازین قائل زیرا کہ محفوظ نیست از ہیچ اصحاب کہ خطاب میکردند آنحضرت را ومی گفتند یا رسول اللہ
کہ صلاۃ میفرستادند ونیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر وجواب دادہ اند از احادیث کہ مردود آنہا
بسبیل مبالغہ وتاکیدست ودر حق کسی وارد کہ عادت کردہ ترک صلاۃ را وخوی گشتہ وبالجملہ دلالت نیست بر وجوب
تکرار آن بتکرر ذکر اسم شریف در مجلس واحد وبعضی در ہر مجلس یکبار گفتند اگرچہ ذکر شریف مکرر گردد و[illegible] درعمر
وبعضی گفتہ اند واجب است در دعا واکثر برانند کہ مستحب ست وامر نیز استحبابست کذا فی شرح مسکین ثبتہ اللہ
علی طریق الحق والیقین کہ اگر گویند یکبار فرض ست واکثار آن واجب است وہر بار مستحب نیز صورتی دارد
ولائق بحال محب مشغوف آنکہ این مستحب را بمنزلہ واجب داند وتقصیر دران از خود راضی نباشد وتفرد اطلاع
بر فوائد عجیبہ آن عجیب از طالب کہ غایت بذل مجہود دران نکند وبعضی گفتہ اند واجب ست در نماز بی تعیین محل
ومنقول ست این قول از امام ابوجعفر محمد باقر رضی اللہ عنہم وبعضی گفتہ اند واجب ست در تشہد واین قول شعبی
واسحاق بن راہویہ است وقول عاشر آنکہ واجب ست در آخر صلاۃ بعد از تشہد وقبل سلام واین قول امام
شافعی است واستدلال کردہ بآنکہ حق تعالی فرض گردانید صلاۃ را برآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہیچ
موضعی اولی از نماز برای آن نیست ودر احادیث ذکر صلاۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تشہد آمدہ است
پس جائز نیست کہ تشہد را واجب گوئیم نہ صلاۃ را واین حکم را انکار کردہ اند شافعیہ وگفتہ اند کہ موافقت نکردہ
او را درین قول سلفی ووارد نشدہ درین باب سنتی کہ اتباع کردہ شود ومر آنرا واجماع دارند جملہ علما کہ پیش از وی بودند
بر عدم وجوب آن ودر تتمہ وبعضی شافعیہ نیز مثل خطابی وغیرہ انکار نمودہ اند استبعاد این قول کردہ اند ووی [illegible]
کردہ اند احادیثی را کہ تمسک کردہ بوی بیہقی دانستہ وجوہ تشہد کہ تعلیم کردہ آنہا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چنانچہ تعلیم کردہ سورہ قرآنی را نیست دروی ذکر صلاۃ [illegible] صاحب مواہب لدنیہ توجیہ مذہب شافعی رحمۃ اللہ علیہ
وانتصار روی کما ینبغی آوردہ وبیان تطویل کردہ از آنچہ دیگر نقل کردہ واللہ اعلم بدانکہ احادیث در کیفیت صلاۃ کہ
در تشہد واقع شدہ بصیغہای مختلفہ آوردہ شدہ است واگر این صیغہ بخواند اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد
کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم
وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید کفایت ست کذا سمعت من بعض المشایخ واگر در اول گوید وصل علینا معہم

و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند ازان بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به کافی ست و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ما سبق و وجوه دیگر نیز مذکور ست و اکثر توجیهات تا آنچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر بر آنند که این صیغه آن کردند و میخوانند که افضل صلوات ست تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد که صلوة فرستم افضل صلوة در این صیغه بفرستد از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادت کمیت و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه فرا آرد اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوة تیر از صلوة و صیغ آن آنچه حاصل شده است ذکر کرده شده است و بالله التوفیق **وصل** از مواطن که وارد ست در ان صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تشهد اخیر ست از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض ست نزد شافعی و بعضی ائمه دیگر و نیز مستحب ست بعد از تشهد قبل الدعاء و وجوب آن در تشهد اول دو قول ست اظهر منع ست از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازین تشهد آنچنان زود بر میخاست چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول ست و در وجوب آن در اخیر نیز دو روایت ست اصح آنست که سنت تابع است و این همه اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة بعد تشهد ثانی سنت است و اگر در تشهد اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل اللهم آله و در کفایه باعاده علی و در حدیث فضالة بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود و درود نفرستاد بر نبی صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و غیر او را وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدا تعالی و ستایش وی به تحمید و ثنا بر وی پس باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا پس دعا کند بهر چه خواهد و ولیست از عمر گفت دعا و صلوة معلق میماند میان آسمان و زمین و صعود نمیکند بسوی خدا چیزی از ان تا آنکه درود بفرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از علی مثل آن و این حدیث در دعای نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم از اقوی آداب و ارکان دعا است و آمده است چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای و ثنای او بانچه اهل آنست پس از ان درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از ان سوال کند زیرا که بدرستی این احق و اجدر است به پیروزی و بر آمدن حاجت فائده درود فرستد در اول دعا و وسط دعا و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان ست و اجنحه و اسباب و اوقات

پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه پرید بسوی آسمان و اگر موافق شد مواقیت پیروزی
می یابد و اگر موافق شد اسباب وی میرساند بمقصود ارکان دعا حضور قلب است و رقت و فروتنی کردن و چشم
خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از اسوای وی و اجنحه دعا صدق و مواقیت دعا سحر است و اسباب وی صلوة
بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیثی آمده دعا که در اول و آخر وی درود باشد رد کرده نشود و در حدیث دیگر
آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود بدین صعود میکند بر آسمان و او که صلوة بعد از دعا قنوت
و سند آن حدیث در تعلیم آنحضرت صلعم مر حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فیمن هدیت
و در آخر وی آمده و صلی الله علی النبی محمد و این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم خطبه جمعه و جز آن از خطب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عز و جل شرط است
در آن پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این
مذهب شافعی و احمد است و از مواطن آن عقیب اجابت مؤذن چنانکه در حدیث احمد از عبدالله بن عمرو بن
العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوئید مانند آنچه میگوید و بعد از آن
بفرستید درود بر من زیرا که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بر وی ده بار پس سوال کنید برای
من وسیله را الحدیث و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مرد جهر نیز یاد کرده و در بعضی کتب
عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی
و نزد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می در آمد در مسجد درود
میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد
پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل این نیز آمده است از ابا بکر بن عمرو بن حزم و ابو اسحق
بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید بباید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بر وی و آل وی گفته است
عمرو بن دینار در قول حق سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علی النبی
و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس مراد از بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد
بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون
می در آئیم در مسجد میگوئیم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده
از کعب و در در آمدن مسجد و بر آمدن از آن و ذکر کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست
که بخوانی فاتحه را بعد از تکبیر اولی و بعد از ثانیه درود فرستی و بعد از ثالثه دعا کنی میت را و بعد از رابعه بگوئی بعد از آن
اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده و در بین حدیث است که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بطریق شافعی

خواهد بود و نزد ما در نماز جنازه قرأة فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعای ست نه بطریق قرأت
و با وجود مذهب ما درود فرستادن در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا و مروه چنانکه در حدیث
عمر بن الخطاب آمده که فرموده چون قدوم آرید بمکه را طواف کنید به بیت هفت شوط و بگذارید نزد مقام ابراهیم دو رکعت
بعد از آن برآیید بصفا و بایستید بروی چنانکه به بینید بیت را و تکبیر گوئید میان حمد و ثنای بر حق تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و دعای خیر برای نفس خود و بر مروه نیز همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع
و تفرق برای امر این نیست چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابی هریره که رسول خدا فرمود ننشینند قومی در مجلسی که
ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان در روز
قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که بنشینند پس
برخیزند بی درود فرستادن بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگر چه در آیند در بهشت از جهت آنچه بینند از ثواب
و نزد صباح و مسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعا من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا
ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله
علیه و آله وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و کلمه شهادتین
و غسل اعضا وضو نیز آمده است و عمل کاتب حروف همچنین واقع شده است که کلمه شهادتین میکند و درود میفرستد
و بعضی بر آن رفته که در اعضای وضو واقع شده و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش در حدیث طبرانی واقع شده که
چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی
بنیکی کسی را که یاد کرده مرا بنیکی و این بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکه کسی او را بنیکی یاد
کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر باید درود بفرستد آنچه یاد آید این در فراموشی
سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث ابن بوسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا
فصلوا علی تذکروه ان شاء الله تعالی و نزد عطاس چنانکه جماعتی بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بر آن و گفته اند
که این موطنی است که مخصوص است در وی بذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکوة از ترمذی از حدیث نافع
آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر و گفت الحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم
الحمد لله والسلام علی رسول الله و لیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم کرده است مگر آنکه گوییم الحمد لله
علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کلام نیست ولیکن چنانکه فرموده اند باید کرد
متابعت بر چیزها علی الخصوص در مواطن خاص تعیین کرده اند آنجا باید گفت و کرد چنانچه در قرأت قرآن در رکوع نهی کرده اند
کذا فی المواهب و در شفا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است

سحنون

از ظرف و نزد تهییج حاجه و مشهور در وی استفاده است از شیطان و ورود نیز نزد ابتلا [illegible] و طلب خیر [illegible]
واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات برادر مسلمان با یکدیگر و نزد اجتماع که برای [illegible]
واز شعائر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح کلام غیر منتهی عنه و در ابتدای درس علم
خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرآت حدیث اولاً و آخراً و نزد استحسان چیزی [illegible] اهتمام تعجب
کرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد مشاهده امری محترم قائم کرده و باید دانست که [illegible]
سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی مکروه داشته افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری
گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر
اخلال بامتثال مر ندارد کذا فی المواهب و نقل کرده شده است از ابو محمد جوینی که سلام بمعنی صلوة است
پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علی علیه السلام و اما در خطاب کرده شود
بوی گفته شود بوی سلام علیک و السلام علیکم و چونکه متعارف اهل روزگار شده است راضی نباشد که بسیار
مستقیم مستفیض است تعمیم صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مخصوص است خصوصاً در روز جمعه و شب جمعه
که افضل ایام اسبوع است و در روی امر باکثار آن واقع شده است و بوصول آن بجناب حضرت و قبول
از ان حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة
بسیار فرستید درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء والیوم الازهر
لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه است و روز روشن و احادیث درین باب
بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة است بروی همیشه عرض میگردد
و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آن جناب میرسانند لیکن درین شب و روز
البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه
الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل
این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا
و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناظر بر آنست و صاحب مواهب از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة بروی درین روز مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر
وی نیست با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت همه بدست مبارک وی
صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود [illegible]
و دیدار حق تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است که در روز وی

نعمت حق زیاده میشود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب آتیه بیاید
انشاء الله تعالی و تعدد عبادت مراست را در دنیا و روز حشر هست در آخرت و رزق وی ست که جمع شده است
در وی خلق عالم را اسعاف میکند خدای تعالی در وی مطالب و حوائج ایشان را و دعا میکند سائل را و قبول میکند دعا
وانچه حاصل نشده ایشان را و نشناختند آنرا اگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بدست وی
پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای تعلق از حق وی صلی الله علیه و آله وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بر وی
در بین روز و شب والله اعلم. وصل در بیان فضائل و فوائد قرائت صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و اما
فضائل و فوائد و نتائج و ثمرات صلوة خارج از حد حصر و بیان است و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن ست
و اصل آن امتثال امر الهی تعالی شانه و موافقت وی و ملائکه وی عز شانه که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و وجه
بالاتر و عظیمتر از آنکه حضرت عزت جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد در دنیا اشکال می آرند که
چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بر مصلی ده جواب این آنست که واحد که در حدیث واقع شده است فعل
بنده است که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاء عمل خود یکی بده باید و از اینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم یکی باشد صلوة میفرستد بر مقداری که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة والسلام دعا
کرد و گفت خداوندا من عاجزم در ادای شان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لائق ست بجلال تو و
جمال وی پس حق تعالی میفرستد هر چه لائق ست بکمال رحمت و رأفت خود چنانکه مناسب منزلت و محبت
حبیب وی نزد وی و لهذا هر دو ممکن ست که یک درود فرستد کاملتر باشد بصد هزار درود از ده درود که
بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر هست بصد هزار ناقص از ابوطلحه
آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی و حالانکه دیده میشود اثر سرور در چهره مبارکش و
گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تو ظاهر ترست سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت
آیا راضی نمیگردانند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوة
و سلام ده و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدا تعالی بر وی گویا مقصود
از اینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسیکه صلوة فرستد
بر من صلوة فرستد خدای تعالی بر وی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی
صلوة میفرستند بر وی خدا و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین رحمه الله
تا که یا الیقین که مقصود هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعفت بسیار است هفتاد بلکه از آن هم بیشتر آمده است

شعر روشن عن قلبی تری وسطر بذکرک فی سطر والتوحید فی سطر و از فوائد آن عشرین غزوات

واستجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت

کتف شریف او بر باب جنت و سبق و اتصال با آنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم متولی جمیع امور دنیا و آخرت پرشدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج و مغفرت

ذنوب و کفارت جمیع سیئات است و قبولی اعمال و فوائد قرائت نیز و قیام او بمقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله

علیه وآله وسلم و تفریج کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع و اظهار برائت ستم و نصر بر اعداء و حصول رضای الهی

و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملائکه وی عز و علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغبال

و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد تا چهار طبقه را بالسه

و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر

نسیانات و دفع فقر و اعدام حاجت و سلامت از اقسام بخل و جفا و از دعای غم الانف و تطییب مجلس و غشیان رحمت

و توفیر نور ترددم مرور بر صراط و تثبیت قدم در آن حال بر آنجا است و مرور و نجات از آن در طرفة العین بخلاف حال

تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مصافحه آنحضرت در روز قیامت

و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه و ترغیب ایشان و کتابت صلوة وی با قلام ذهب بر قراطیس

فضه و دعای ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد رعایت حصول شرف رد سلام که سنت مستحبه بلکه

فرض مقرر است و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر

یکبار روست و بموجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان بر کاشفست بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب

که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن بروی سلام از نیجا نب بر عادت مر ینیا آنحضرت که

واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده بعد از سلام کردن بر د سلام نیز مشرف گرد و فائده از فوائد

صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باز داشتن ملکین است از نوشتن گناهان تا سه روز و منع انتهاب

مردم مرمصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و گرانی ترازوی اعمال نیک و امن از عطش و تکثیر ازواج

در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن وی شکر نعمت وی عز و علا معرفت حق و نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است

این همه را فاکهی رحمة الله علیه در رسالهٔ آداب زیارت که در جذب القلوب اینجا نقل کرده شده و از نیجا درین کتاب

نقل افتاده و حکایات دیگر در فوائد زوائد نیز مذکور است که وقت بدان استماع نیاورد یکی از آن حکایات که شیخ

ابن الهمام کمیبر داده صوفی بود شده و حکایت میکرد از شیخ مجد الدین فیروزآبادی اسانیدی که او راست روایت میکند

در ینجا ثابت میگردد با مید آنکه طالبی آنرا ورد خود سازد می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابو بکر مجاهد که از علمای
وائمهٔ عصر خود بود آمد ابو بکر بجهت اکرام وی بر پای ایستاد و باوی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران
گفتند که یا سیدی این را شبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند او گفت من نکردم مگر
از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و آله وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدیدن او بایستاد و او را در کنار
گرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را بشبلی میکنی فرمود که وی بعد از نماز این آیه میخواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیه و عقب آن صلوٰة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع
در صلوٰة متعارف مجالس مواثیه اهل حرمین ست زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله
وملائکته یصلون الآیه بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوٰة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله وسلم
وصل شک نیست که براندازهٔ فضائل و فوائد صلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مدح و ثواب
فاعل آنکه وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت
و ثواب آن عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بر آن شدید و قوی تر و در حدیث علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم ان البخیل و در روایتی البخیل
من ذکرت عنده فلم یصل علی پیغمبر باید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند لیکن بخیل
سخت تر و کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و باین مقدار صرف وقت و استعمال
زبان در محبت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیمتر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب ست
آسانتر از آنست و آنرا امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر
آمده که گذشت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستاد بر من
پس بتحقیق گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
کسیکه فراموش کرد صلوٰة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
وقتیکه ذکر کرده شوم من نزد مردی و درود نفرستد بر من پس بتحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت
فرمود نشینند قومی مجلسی را پس متفرق شوند در و نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جز این نیست که گویا
متفرق شدند از مجلسی که گنده تر است از مردار و آنرا ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نه نشینند قومی مجلسی را که درود
نفرستند در وی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه درآیند در بهشت
یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت درآیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوٰة بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که عظیم ست حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله والصلوٰة علی النبی

هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من خوار باد مردی
که در آمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب مغفرت وی گردد
که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است و خوار باد مردی که دریافت پدر و مادر یا یکی از این دو پیری را
و در نیاوردند او را به بهشت یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصا در کبر سن تا مستوجب
دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت برآمد بر بالای منبر و گفت آمین باز برآمد گفت آمین
معاذ بن جبل گفت یا رسول الله آنها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد
هر که نام برده شوی تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور سازد او را الله تعالی از درگاه قرب
و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را
و قبول کرده نشد از وی و کسیکه نیکی نکرد با مادر و پدر خود و آمده است که هر که در مجلسی نشیند و درود گوید آمرزیده میشود
هرچه واقع شود از وی در آن مجلس تنبیه گمان نبرند که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس همین
نام شریف وی بردن است بلکه عام و شامل است از ذکر اسم و ذکر اوصاف و احوال شریفه وی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه
هیچ نام شریف وی مذکور نگردد اگرچه علما در تحقیق مسئله ذکر اسم شریف را اقتصار نموده اند نظر بظاهر و بالله التوفیق فصل
اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم از سایر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم
میشود از کلام قوم سه قول است جمعی برآنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت و شفا میگوید که روایت کرده شده است
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب میگوید که
ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه
از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و سند این صحیح است
و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا بجز محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این نیست
بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است که مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد ما را که تجاوز کنیم
از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی این صلوة مخصوص است بانبیا و بر غیر ایشان
جائز نیست و از سفیان ثوری نیز همچنین منقول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة
علی احد الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر
بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده بمطلوب تحقیق

فصل در اختلاف صلوة بر غیر آنحضرت

گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم وملائکته و در شان صابران فرموده اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان و وقتی که می آوردند صدقات را نزد وی میفرمود اللهم چنانکه در حدیث
آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر آمده است اللهم صل
علی محمد بن ابی العاص و آنحضرت میفرستد که وی خوب میکرد آنکه صدقه را و در حدیثی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة
کرده است علی آل و ازواج و ذریت نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة میفرستاد
بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس
روایت کرده که گفته ما دعا میکردیم یاران خود را که غائب بودند اللهم اجعل منا علی فلان صلوة قوم ابرار الذین
یقومون باللیل ویصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته و در وی میروم و میگوید جمهور
علما بدان رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جایز نیست افراد غیر انبیا بالصلوة بلکه
این چیزیست که مخصوص است بدان انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابوبکر صلی الله
علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه به تنزیه
و تقدیس پس گفته نشود قال محمد عز و جل اگرچه عزیز و جلیل هست و همچنین واجب است تخصیص نبی و سائر انبیا به
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود با ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست
نه بر وجه شعار و لهذا جایز نیست مثلا در آل ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته بود مر ایشان را و هر جا که ذکر ایشان آید
صلوة فرستاده شود و ذکر کرده شود اسوای انبیا و از ائمه و غیرهم بغفران و رضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و فرموده رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول
بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ائمه خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و واجب است اجتناب از طریقه ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت است
نه بر استبداد و اصالت و الکلام فیه بتحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
پس واجب است که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم مخالف مر دعای ناس را و همچنین کلام در سلام شیخ
ابومحمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غائب و افراد
کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بآن و گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام و گفته است که این امر
مجمع علیه است و گفته اند که این باطلاق اسلام واقع است با انبیا ... است
بیکسی که بیشتر احتیاط کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام که آن جایز است با کراهت ...

یا از باب خلاف اولی سه قول ست که حکایت کرده است قونوی در کتاب اذکار و گفته صحیح آنست که مکروه است
کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت ست والله اعلم تنبیه معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مومنان
مامور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بحکم آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم
کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالفت افتاده بر اهل بیت بوجه صلوة و سلام میفرستند
اصالة و الا بروجه تبعیت جائز ست بخلاف و در کتب قدیم سلام بنسبت باهل بیت بعضی گفتها الا ازواج مطهرات
نیز باشد علیه السلام دیده میشود والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و آن در بار عمر
رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه و در طریقه صوفیه
نیز میشنید قدس سره العزیز یا قدس سره جهت آنکه درین باب در بکار نیست و بعضی قدس الله روحه و بعضی کلمه
صلی الله علیه و آله و سلم مینویسند و این بقاعده مشهوره نحویه که در اداء جائز ست موافق نیست و بعضی در صلوة
بر انبیاء علی نبینا و علیهم زیاده میکنند تا صلوة بر ایشان بر تبعیت و طفیل واقع میشود و درمیان اکثر متعارف در دیار
عرب و هرکه در حکم ایشان ست در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت
بآنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه و آله و سلم و رعایت ایجاز
و سلامت واقع شده است باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شک نیست که
مقصود از آفرینش عالم عبادتست بقوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و راه راست بقرب و وصول
بحق عبادتست چنانکه پیغمبر یاد ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد نعلم انک یضیق
صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت ست
از جهت بودن وی امر متیقن و سبب زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشتغل شود
انسان بعبادات منکشف میگردد بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت
حقیر در نظر وی و چون حقیر نمود سبک و آسان شد بروی فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان آن و فرحی
نگردد بوجدان آن پس زائل گردد حزن و غم و نیز چون نازل شد بر بنده مکاره گریخت انسان بسوی طاعت مولا
گویا میگوید واجب ست بر من عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس فراموش میگردد
مکروه و فراخ میگردد بآن امید و قال الله تعالی فاعبده و اصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون
حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد
از وی تکلیف و چون بنده مسافرست بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات ست
محتاج ست بتوشه راه که عبارتست از عبادت و مستغنی نیست از آن و هرچند وی اقرب و عبادت وی

باب دهم

اعظم واو فرخنده در مجلس جنید حرفی میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر
بدتر است واختلاف کرده اند علماء در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی
از شرایع که پیش از وی بود جمهور برآنند که تبع نبود بچیزی از آن بلکه عبادت میکرد بهرچه انداختند در دل وی از
عبادات وحکم میکرد بعقل او بدان وبعضی توقف کردند درین مسئله ونیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که
بذکر بود واگر بهر دو باشد نیز محتمل است که بنور انیت ذکر فکر صاف میشد ودر می یافت علوم وحقائق زاده الله اعلم
چنانکه مولانا در مثنوی گفته است شعر اینهمه گفتیم و باقی فکر کن * فکر گر جامد بود رو ذکر کن * و باید که اعتقاد
کرد که بی واسطه اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد ودر فکر تعلق بنفس است وبعلو مانی که در ذهن
موجود است وترتیب آن بر وجه مخصوص مجهول حاصل میگردد وبعضی علما قائلند که عمل بشرایع انبیا خصوصاً ابراهیم
علیه السلام میکرد وحجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا واتباع ایشان بعد از بعثت قال الله
تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده وقال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش
از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهدی ایشان ایمان بالله وتوحید واصول دین است
که متفق علیه است میان ایشان همه نه فروع وشرایع که مختلفست وخود ممکن نیست اجتماع در آن واز جهت اختلاف
در آن ونیز منسوخ گشت وبعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابق علی
نبینا وعلیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت
یکی از ایشان باشد واگر باشد ابراهیم اولی وانسب است وبعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم درینجا نکته ایست
که متفهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی بتبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود ودفع
این وهم میکنند بآنکه چون مقتدی بتبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کامل تر از همه بود فافهم وبالله التوفیق
صاحب سفر السعادة عبادات را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز برین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت
دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت ودروی چند فصل است
فصل اول در وضو ومسواک ومقدار آب وضو وغسل وضو بضم واو بمعنی حسن ونظافت است ووضوء بالفتح
آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده وبعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آید گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس
واختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة واین آیه در سوره مائده است که مدنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل
علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در ابتداء وحی نماز ووضو آموخت ونیز در حدیث آمده است
که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان وگفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار

پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واین در مکه بود و ابن عبدالبر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را
بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نه گذارد هرگز
مگر بوضو و گفت ابن عبدالبر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که
این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی
و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد و این منافات ندارد بآنکه وضو پیش از آن باشد
ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود و آیت
ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد و این خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که
نزول آیت برای وجوب وضو است نزد قیام بصلوة و اکثر محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا
وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده
سخن است فقد بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند
فریضه گذارده است مسلم از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وضو میکرد برای
هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی
کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و در
بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث
نمی شد و اینها گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داؤد
از حدیث عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز
طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمده بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث
و اما مسواک مشتق است از سواک بمعنی بالیدن و مالیدن دهن و سواک بالکسر چوب دندان مال مسواک
مثله و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت من امر
میکردم و واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب
رضاء حق است تعالی و تقدس فرمود بیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک بتحقیق ترسیدم که بسائیم و ببریم
پیش دهن خود را و در روایتی اشراف لثه یعنی لام و ثاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبدالله
حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن در صحت این حدیث
سخن است و خصائص ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عائشه آورده اند که آنحضرت

فرمود سه چیز اند که بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که
آنحضرت فرمود امر کرده شده ام من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریح است در عدم
وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما برامت اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است
مؤکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد شافعی و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بر میخاست از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک ظاهر آنست
که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد مسواک برای وضوء نماز است و وضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز
شب سنتی علیحده است و برای قرأت قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر
رائحه باشد یا تغیر لون اسنان و نزد در آمدن در منزل و در حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه
نخست کاری که می کرد مسواک میکرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد
در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میکرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اع اع
بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند و بعضی روات بخاء معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت
ابوداود آه آه و در بعضی روایات اخ اخ بخاء معجمه و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز
همچنین میکرد و امر نیز فرموده بدان و بانگشت کفایت است خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر و اگر
بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه که برای هر امر سنت بیشتر این جامه می کنند و ابونعیم و بیهقی آورده که
استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک
بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند بیمین از جهت حدیث کان یحب التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه
آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است
که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول الله صلعم
برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هر چه بود از اذی رواه ابوداود و باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث
گفته اند مراد بتیمن در سواک آنست که ابتدا بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر
استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست راست نقلی یافته نشد و گفته اند که ظاهر آنست
که آن از باب ازاله اذی است چنانکه امتخاط و مانند آن پس بچپ باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک
که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و
متعارف استیاک بدست راست است و دست چپ که متعین است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که
ازاله بدست بود بی وساطت آلتی چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهت استیاک در مسجد بر تقدیر یکه چیزی که

خارج میگردد از دهن و روی میندازد گفتم اگر استیاک بدست بود این کلام جاریست و الا نه اگر بچوب بود و مانند آن بود
استحباب ابتدا بجانب یمین بحال خود است بر هر تقدیر و بالجمله ازین کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیاک
بدست چپ است والله اعلم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته اند که غسل بیک
صاع کردی که پنج مد است و وضو بیک مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع
و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه
فطر و بیان آن تقصیری نرفته است و گفته اند که مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست فائده چنانکه اکثر
یا اقل ازان وقوع یابد نیز جائز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برد و دوام کند اسباغ کند و بحد
اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را
تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن آب و بیفرموده در امت من کسانی که پیدا آیند که در وضو
تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و بیفرموده وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را
در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد و بپرهیزید از وسواس و بپرهیزید از وسواس و دفع آن بآن بود و به راه
تغافل ورزند و در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و در پی آن خاطر نروند و هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان
بسیار مزاحمت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست و ناپذیرای درگاه حق است تو هم او بگویند
که خوب را دستان زیاده ازین نمی آید و مولی من کریم است تعالی و تقدس همین قدر بپذیرد و فضل و رحمت
او واسع است و همچنین در نماز و دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس و نقصان و افتعال و اختلال آن
نیز از شیطان درین میان راه یابد استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت مؤثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث
احمد و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه گذشت و وی وضو میساخت فرمود لا تسرف فی الماء و در روایتی ما هذا السرف یا سعد گفت سعد
و هل فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی مباح و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نعم وان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی روان
و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد چیزی ازین
باب احساس فرموده باشد برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسائل فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود
در ریختن آب اسرافی نیست چه هر قدر آب ریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و در حقیقت
فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثر علما پاک
هم نیست پس اگر برد در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری

که غسالهٔ هم در روی افگند تضییع نبوده و نیز آب مستعمل در روی نمیماند ولیکن مبالغه فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب
نبود و گفته اند اگر چه بسیار ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین
معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر چه اکثار آب در نهر جاری اسراف
و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم **وصل** گاه بودی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافی ست و اقتصار بر مقدار
فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت ابوداؤد از حدیث
ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وضوء کرد مرة مرة و گاه عضوی را
دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعفه اجر داشته
چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم آمده است
که گفت که وضوء کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی
و این مرتبه نهایت تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضوء که در احادیث امر بدان واقع شده و اکثر علما بهمین است
و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین ست
عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که
گفت وضوء کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی
و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از
عبدالله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضوء کن برای ما چنانکه وضوء کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم پس طلبید اناء را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پس
در آورد دست خود را در اناء و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس
در آورد دست خود را در اناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را دو دو بار
و مسح کرد بسر خود با اقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت ابوداؤد و نسائی و ترمذی
نیز همچنین آمده که بشستن پای عدد ذکر نشد و در روایتی از نسائی آمده که بشست هر دو پای خود را دو بار
در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام
بیان اصل شستن بوده و از بیان عدد ساکت مانده و در هیچ حدیثی در صفت وضوء آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه منع کرده از زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسیکه زیاده کند بر سه بار
یا نقصان کند بد کرده و ظلم کرده ولیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص است از ثلث و جواب میگویند که

این امر نسبی ست و اسارت متعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و همین قدر ست که
هر که زیاده کرد برین بد کرد و تعدی کرد و ظلم نمود و آن صحیح تر ست و ابن خزیمه در صحیح خود روایت کرده و در ذکر
نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص ست از ثلاثه و نه چنین ست و بعضی گفته اند که
در کلام تقدیری ست و مراد من واحدة است و در بعضی روایات صریح آمده است من نقص من واحدة او زاد علی
ثلاث فقد اخطا و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست نمیدارم که زیاده کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد مکروه
نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد او آنست که حرام نمیدانم آنرا و اصح آنست نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت
کرده است دارمی از قومی از شافعیه که بزیادت بر ثلاث باطل میگرداند وضو را چنانکه زیادت رکعت در نماز و این
قیاس فاسد ست و منقول ست از امام احمد که فرمود جائز نیست زیاده بر ثلث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از انکه
آثم گردد و قشیری از فتاوی ظهیریه می آرد که هر که بر یکبار شستن اکتفا کرد آثم میگردد و نزد بعضی از جهت ترک سنت
مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مامور به و صحت حدیث وارد شده در آن و امام محمد [illegible]
که شستن سه بار فضیلت ست و دو بار کفایت و اسد و یکبار اگر با اسباغ و اکمال بود نیز کفایت ست میگوید که قول امام ابوحنیفه
این ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضمضه و استنشاق گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه
در غسل اعضای دیگر و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق و در سه [illegible]
میان مضمضه و استنشاق بمذهب شافعی ست و آن بر صورت شده [illegible] ست که بیک غرفه مضمضه کند
و استنشاق باز بغرفه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت میگوید که در هیچ حدیث
صحیح فصل در استنشاق که بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید کرده باشد وارد نیست انتهی
و عبارات احادیث را مختلف یافتیم و در اکثر احادیث اینچنین واقع شده است که نخست هر دو کف دست را
شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس روی شست پس دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار در احادیث
ظاهر ست در دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگرچه قطعی نیست و بعضی هر دو دست را شست پس مضمضه پس
استنشاق کرد پس روی شست و این ظاهر در فصل ست چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر
از ظهور آنست در وصل و در مشکاة روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد سه بار بسه غرفه و این نیز
محتمل هر دو وجه است فصلا و وصلا و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب
مشهور از امام شافعی اینست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابوحنیفه رح فصل ست میان مضمضه و استنشاق
بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سائر اعضا
و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل ست بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقررست در اصول فقه

تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل با حدیث ابی داؤد و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف
از اعلام ائمه و ثقات تابعین ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق
کرد سه بار گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول ست
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان ست و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگویند که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که از کبار
ائمه محدثین و در درجه مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفته جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت ست و در سنن
خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را
دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند
بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی دران قادح نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی
در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت
است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه نیز جائز
است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با بهای جدید نیز روا
بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما
پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق سنت ست
در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض ست نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استنشاق بدست راست
کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف ست در مقدار واجب آن امام شافعی
و جماعه بر آنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه یکموی و بعضی سه موی باشد و امام مالک
و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه ربع راس و مسح تمام سنت ست و دلائل این مذاهب
مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادت باستقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما
گفته اند که اتفاق افتاده مر مسح بدست را الکست کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف
رحمة الله علیه والله اعلم و مسح تمام سر سنت ست و کیفیت مسح آنست که ابتدا کنند بمقدم راس و ببرند هر دو دست را
بجانب قفا و بعد ازان گردانند هر دو دست را تا باز آرند بهمانجا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم
یکبار ست و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار با آب جدید بدعت ست و امام شافعی
گوید مسح تمام سر سه بار با بهای جدید سنت ست و در روایتی غریبه از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث

مسح بار واحد و در هدایه گفته که آن مشروع سنت و مرویست از امام ابی حنیفه و در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت
حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد و مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحده نیز آمده و آنچه بصحت
رسیده از احادیث اینست و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو دست را
از مقدم راس بمؤخر برد و باز از مؤخر بمقدم آرد و نیز این احادیث از درجه صحت میدارند اما تثلیث مسح
در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یک بار و دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح است
و قول شافعی رح تثلیث مسح باین دلیل ست و قیاس مسح بر غسل و جواب آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در
حدیث آمده محتمل ست و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده بیان کرده تثلیث مخصوص ست باعضاء مغسوله
و بنا مسح بر تخفیف ست پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه و بر اکمال و اسباغ ست قیاس مع الفارق باشد
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما بر همین اند مگر شافعی
که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابوداود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند
که مسح راس مرة واحده ست و ابوعبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح
رفته باشد مگر ابراهیم تیمی ولیکن درین قول نظر ست چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا وغیر ایشان
آنرا نقل کرده و ابن خزیمه وغیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول و در روایتی از
حدیث عثمان آورده که وی مسح راس ثلثا کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده از
وجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه ولیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم
انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هرچه ازین باب آمده اگر بصحت
رسیده محمول ست بر تکرار بآب واحد نه بآب جدید کما قال فی الهدایه و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم
بیرون گوش مسح کردی و هم درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش درآوردی و
مسح گوش بآب جدید ست نزد ائمه ثلثه و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد به بقیه آب سر و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن او ست بآب سر و اما آنچه روایت
کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول ست بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده
او جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله روایت مسح اذنین بآب سر اکثر و اشهر ست و از بسیاری از صحابه عظام بطرق
کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما غسل رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقیه تنقیه و تنظیف
را و اما بعضی قائل نیستند بتثلیث غسل در آن کذا فی شرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پا را

دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده و در بعضی شستن پای راست سه بار و بعد از آن شستن پای چپ را سه بار و ظاهراً در
هر وقتی بطریقی واقع شده والله اعلم و تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین را اختلاف است
در صحت و ثبوت آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد
نیز بر مذهب معروف و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و در می آورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد
ریش خود را و میفرمود بهذا امرنی ربی و کیفیت تخلیل آنست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر
حدیث آنست که یک بار بود و بعضی گفته اند که سه بار و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد
مخیر است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میکرد میمالید عارضین خود را بعضی در آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن
و اما تخلیل انگشتان دست و پا گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنت است و
بر روایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجل داشته و آنرا
نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خدمت
باصاغر مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخلیل بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل
یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که بر
بدین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف
وارد شده و در مذهب حنفی آنرا از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک خاتم
اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و مسح رقبه نیز در حدیثی آمده که فرمود هر که
مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت
کرده و بروایتی دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است و لیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب
است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن
حجر نیز آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت
ابو داؤد که صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبة مع الراس و گفته اند که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آنرا در سنن
و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیحه درین باب آمده و در آن دلیل است

هم جواز استعانت مردیگر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت واحضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از اینجا جواز
اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن انا به دست خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان
رعایت ادب است که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را روپاکی نبود که بدان اعضای بعد از وضو پاک کردی و
بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است **فائده** و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود
مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث
مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده
و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه
و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی کروه داشته اند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب فراغت
و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه
مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر بود کراهت ندارد و در بعضی از شروح مشکوة از ازهار نقل کرده که مستحب است ترک
تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو
وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی
و منقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نیز در غسل هر عضو
از مستحبات شمرده است و بعضی علما در غسل اعضا وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو لقوله صلی الله
علیه و آله وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داود والحاکم عن ابی هریرة و در آخر وضو گفتی
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو
این کلمه بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و مهر کرده میشود بر آن و کشاده نشود دیگر در روز
قیامت اما خواندن سورة انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است و در سنن الهدی برای آن اثر ضعیف نقل کرده و
ثابت نشده والله اعلم **فائده** شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده بشتاد است ترک اسراف
در آب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح موضع استنجا بخرقه و استیفاء آب وضو بنفس خود
و مبادرت بستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یا
در حالت استنجا و بودن اناء از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر اناء باشد

که اختیار میکرد از روی تجانب دست راست بنهند و نهادن دست بر دسته وقت شستن نه بر سر نار و ساختگی
وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن
از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از زبان و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضو
و ابتدا نمودن بروی یا بیاب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن
آنها بدست خصوصا در شتا و تجاوز کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا تحقق گردد شسته شدن آنها و اطالت
غره و خواندن دعا سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین و شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جائز است و گذاردن دو رکعت
بعد از وضو و پر کردن اناء برای استعداد نماز آینده و نگاه داشتن جاهای از نقاط و افشاندن بینی بدست چپ
نزد استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضا
وضو ساختن به آب گرم کرده در آفتاب اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک وارد در سه اگر
اول شک ست و الا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث
از کتب سته وغیره بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه
کشیدی و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین متواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان
راه نیست و بعضی از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف
همه قائلند بدان مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم و روایات صحیحه از وی تصریح اند
بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین ست مقتضای آنچه
در مدونه است و باین جزم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه
نفس خویش ست اما فتوی بجواز بود و مثل آن منقول ست از ابو ایوب صحابی و ظاهر امر او آنست که ایشان
در حال اقامت مسح نمیکردند و اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم وصول مشقت درین حال نه آنکه معتقد
جواز آن نبودند والله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا نیامد
در روی آثار و اخبار مثل نور نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از
رسول صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا و موقوفا و اما آنکه بعضی
قراءت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قراءت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین
مقیا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم مسح کرده بر خفین آمده باید بگوییم که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور آمده و هر که آنرا اعتقاد نکند

مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید
اهل سنت و جماعت آمده که و تری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند
و در اخبار صحیحه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر
یک شبانروز فرمود و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
و لفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المسح علی الخفین ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر و یوما
و لیلة للمقیم و مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشتهای پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده و ابو داؤد در سنن خود
از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار دین برای و عقل بودی پایان پای
اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خفین
و صاحب سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث
ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در غزوه تبوک پس
مسح کرد اعلای خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و نزد ترمذی و در بعضی طرق و ابی داؤد و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد
امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف سنت و در مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف
فرض است و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی بر آنست که غسل
افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اخذ بعزیمت افضل است از عمل برخصت پس اگر پای
از موزه بیرون آرد و بشوید افضل بوده بر آن ماجور گردد و مختار صاحب هدایه نیز همین است و جمعی میگویند مسح افضل است
از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر اند آنرا از خوارج و روافض و نزد این جماعه اگر پاهای مکشوف
باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابر اند و هیچکدام افضل و ارجح
از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل رجلین تکلیفی نبود بلکه
اگر حال است قصد وضو پاها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پاها در موزه
بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت احسن اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه و آله وسلم
در غسل و مسح تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصائص این امت است و آنحضرت تیمم بهر زمین
که نماز خواست گزارد خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن
نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بر خاک و ریگ
درست نبود و مذهب ابو حنیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس زمین است

و مراد بجنس ارض آن بود که باتش گداخته نشود و نرم نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی ندارد و شود
تمام درست است و در حدیث الی امام ارض واقع شده و در بعض تخصیص به تراب واقع شده و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد
و بیک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه بیک وضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست
برای هر فرض تیمم جدا چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادت میگوید که هیچ حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدا مشروعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد
عایشه گم شده بود و آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود
که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر چه عجب است بر مسلمانان
برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عایشه نمی بینم ترا که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه
بنماید مگر آنکه گردانید خدا تعالی در وی فرجی و گشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند
و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز پوشیده کند و در کیفیت تیمم اختلاف است
که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدن بر زمین یکبار برای روی و دوم بار برای دو دست با مرفقین
و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری
و شعبی و سالم بن عبد الله و عمر و سفیان ثوری و ابن ... برآنند که تیمم یکبار دست زدن است بر زمین و بر روی و کفین
مالیدن و در بعضی روایات تقدیم ذکر وجه بر کفین بود و در بعضی بالعکس و در بعضی تقدیم کفین بر وجه هم و این مذهب مشهور
از امام احمد است قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب وی اوست و منقول از مکحول و اوزاعی و اسحاق
و ابن جریر و ابن منذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ
ابن حجر در شرح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول تضعیف
می نمایند و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة لليدين الى المرفقين صحیح است و کلام درین
مقام بسیار است و در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است و فصل در
غسل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم غسل بفتح غین و سکون سین اسم و غسل بالکسر چیزی
چون گل خطمی مانند آن و اغتسال غسل آوردن و غسول بفتح آبی که غسل مغتسل کذلک و جای غسل و مغسل
بکسر سین جای مرده شستن و غساله بالضم آب دست و روی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول شسته این معانی
لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب بر آن و اختلاف کرده اند در وجوب
دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین است و نقل کرده شده است از مالک

و ثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور و خوشحال ساکن در جای خود بود
و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بمعنی قانت بمعنی سرد است و سردی چشم سبب مشاهدهٔ محبوب بود
و گرمی و سوزش در دیدن اعداء و لهذا ولد را اقر الله عینه قرة العین گویند وگفته اند که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن
ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله وسلم و بهر مؤمن را بطریق طفیل و تبعیت وی بر قدر ایمان خود ازین مقام
حاصل است و در شریعت التحیات اشارتی و دلالتی بحصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب
و جوارح همه بدرگاه قرب و حضرت حق حاضر و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است مر مصلیان را
در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است بر تمامه ملائکه چه مروی است که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند
و از ان باز که پیدا کرده است ایشان را سر برنداشته اند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام
و قراءت و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات و عبودیات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و ستر عورت
و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قراءت و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و ذکر و حضور و خشوع و خضوع که
هر یک ازان عبادتیست تنها و جداگانه و باین جمعیت نماز مشابه است بحقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله
وسلم که جامع جمیع شیون است و خاتمه مرتبه کمالات و کاملترین است و این علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بوده
صلی الله علیه و آله وسلم و فرموده رب العزت تبارک و تعالی و تقدس مر حبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب
واقم الصلوة و فرموده وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و در قول حق تعالی واصطبر علیها اشارتست بآنکه در نماز تکلیفی است
نفوس بشری را که شاق است بران زیرا که می آید در ساعات اشتغال بلذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب
میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن ازان همه و قیام در حضرت وی و فراغ از ما سوای وی تعالی و لهذا
فرموده واستعینوا بالصبر والصلوة وگردانیدن صبر و صلوة را مقترن اشارتست بآنکه صلوة محتاج است بانواع
صبر صبر است بملازمت و مراقبت اوقات و صبر و قیام بواجبات و مسنونات و آداب و صبر منع قلوب
در وی از اشتغال [illegible] والتفات با شغال [illegible] وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون [illegible]
در شب معراج [illegible]
پنجاه است که تبدیل نمی یابد بقول [illegible] و تعیین اوقات صلوة خمسه [illegible]
آن مروی است از معراج و صلوات [illegible] آورده است که چون [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم از شبی که اسری کرده شد آمد او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند
که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد از وی به بیان آنحضرت

پس هر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر در روز پیاپی پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند
صحابه و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب
پس از آن امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصی مثل وی شد و گذارد مغرب را وقتی که غروب کرد
آفتاب و گذارد عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را وقتیکه بشگافت فجر و در روز دوم باز آمد
و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شئ مثل وی را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل شئ مثلین او گذارد
مغرب را در وقت غروب آفتاب بی تغیر در دو روز یک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل
شک راوی ست و گذارد فجر را وقتی که سپید شد و در رسید داتی و در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد
این وقت انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نمازها میان این دو وقت ست پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل
صلوة و مبادرت بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این
در غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر در آن مستحب ست چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای
تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول تصحیح چنانکه
متعارف ست میان ایشان افضل میدارند و سنت می شمارند بی تمییز و تفصیل که واجب ست رعایت آن
کردن و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته نزد ایشان رخصت ست
و بعضی از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد ست زوال خود اول وقت ست
نعم توقیت ظهر به بلوغ ظل مثل شخص اجود است چنانکه مذهب ایشان این ست و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابوحنیفه
نیز همین ست و عصر را ایشان در وقتی بگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این نیز
معقولیت ندارد و بمثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا تحدی وارد ست که اصلا قابل تعجیل نیست
اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست و نماز عصر را تا وقتی
که آفتاب بلند روشن و تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلیه باشد و آن احادیث که تمسک
کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بدان یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در منتهای آبادانی مدینه داشت
و هنوز آفتاب زنده بود و کنایت ست از گرمی و صفا و لون وی از تغیر و زردی و میگویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلیه می باشد و این سخن محل بحث ست و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را و آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست ازین

[illegible marginal notes]

حدیث مبالغه در تعجیل بیشتر از حدیث سابق است اما مداوم نشد که ایام کوتاه باشد و عوالی میرفت بجای
که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و تند میرفت یا آهسته و مرد قوی بود یا ضعیف بهر تقدیر
سه چهار میل و سه چهار گهڑی بی تکلف بیرون رفتن چنانکه عادت ایشان است که در وقت نماز میگذارند
و سایه مثلین میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از
نماز شتر کرده میشد قسمت و پاره پاره میشد و پخته میشد و میخوردیم گوشت که اضحیه شده پیش از غروب آفتاب
ازین حدیث قوی از تعجیل مفهوم میشود و کرده یک مرتبه که دلالت بر مداومت بی المراست و شاید که در بعضی احیان بجهت
تعلیم و تقریر کرده باشد و دلالت آن بر دوام و اکثر الاحوال نیست از جهت وقوع آن در بعضی مواضع که احتمال
دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش
از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آفتاب مثل این عمل و کسیکه مشاهده کند از طبائع
ما مردم که در طبخ بار و سایه خود در سفر یا مشاهده کند از اصحاب رسول این جماعه کثیر باشند که چندین شتر کشند و پاره کنند
و جمع دیگ و تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کاری برخود میکرد و چه شاید
یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که درین مقدار وقت از دست نیاید و تمسک بقول حق سبحانه و سارعوا
الی مغفرة من ربکم جواب آنست که مسارعت بوجهی باید که موافق حق باشد و در جای که تاخیر در آن مستحب
نباشد چنانکه ابراد ظهر در صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه در آن وارد شده
و علمای مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل
افضل است از ادا در اول وقت کذا قال الاتقانی فی المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصر است
تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بر آن
که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود
مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است بی ذکر رجوع بمنزل و امثال آن پس
معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته
نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد
و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته‌اند که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود در وی وقت از تمام تحویل
آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلائل تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود
آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب که مثال و مثل شما نسبت بمثال و مثل کسانی

اتقانی

صاحب نهایه کرده ضعیف ست چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که اصل اعمی
الی الله اوست مستمر بوده بران قیم در اصل جواز جمع میان اذان واقامت سخن نیست اگرچه بعضی سخن دیگر
کرده قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة قریب میشود ولهذا اختلاف
کرده اند علما نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب ست و تصحیح کرده است این قول را
نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و بعضی رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر از ان گفتن با خلافت
جمع میشد اذان می گفتم من کذا فی فتح الباری واگر قصد اذان گفتن آنحضرت مذکور شد بعضت رسید ثابت شود
جمع میان اذان و اقامت کراهت اگر آنرا هم محمول بر بیان جواز ساختند چه گفته اند اگر از شارع فعلی مکروه برای
بیان اصل جواز صادر میشود واقع است والله اعلم **وصل** در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز می ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست
و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت ست و نکرده است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی
صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده گفت این چیزی ست که روایت نکرده است از
آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ
یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در تلفظ بنیت بعضی برانند که بدعت ست چه آنکه منقول
نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب ست زیرا که آن عون ست بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است
میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل
بود و این سخن در مقابل نص ست و قیاس بر تلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد ست چه قیاس در مقابل نص ست
کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست بر داشتی و در اکثر احادیث اینچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف هم مختار
جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان اینست و گویند که رفع سنت تکبیر ست پس مقارن باشد و در بعضی
احادیث تأخر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیهما این ست و عامه مشایخ
همین اند و در هدایه این را اصح گفته و میگویند که در رفع یدین نفی کبریاست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا
مر او را سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در ینجا قول ثالث نیز نقل کرده
و آن تقدیم تکبیر ست بر رفع و مدرکی از بیهقی و سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد
و جایز ست که همه اینها فعل آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر ساختی
و گاهی تا بدوشها اول مذهب ابو حنیفه است و مروی ست از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل
ابن حجر ست که مسلم و ابو داود روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک و از احمد نیز روایت ست

دست راست بر دست چپ زیر سینه نهادن

بیان ثنا سبحانک اللهم خواندن

بعد از دعای استفتاح استعاذه

و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین
شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن
دست راست بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض
اصحاب شافعی کذا فی المواهب و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه
گفته و در روایتی نزد وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علما که
یعنی هر چه کنند جائز است بعد ازین بخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الآیه وجز آن و شافعیه آنرا کلا او بعضا در نماز فرض و نفل همه بخوانند
و نزد حنفیه آنرا مخصوص بنوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه
هر دو آمده مراد به ثنا سبحانک اللهم است و توجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن
گفته است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایت است از ابی یوسف و مشهور تاخیر
توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم
سخنی است و طیبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ
کرده بدان عبدالله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان اختیار کرده است
او را ابو حنیفه و غیر وی از علماء و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اجله علماء حدیث بدان رفته
مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر هم و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادیست که خود
آورده نه در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای
استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرأت قرآن مسنون است
چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرمود و اذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است هم میان فقها هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله
و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اینچنین میخواند
و میفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه
میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
و خواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره و لیکن
در اول صلوة فقط بخواند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول
صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأة است و هر رکعت مشتمل است بر قرأت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف

علما در بودن وی جزو فاتحه و در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام حمزه درین صورت مخالفت ست و بآنکه خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلاف ست در جهر و اسرار آن و از انهاکه قائلند باسرار تسمیه
ابو حنیفه و ثوری و احمد ست و مروی ست از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست
از انس که گفت نماز گزاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیدم از ایشان
که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث
انس را در باب ترک جهر قسم از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تنصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه
میکردند بجهت بیان سنت بود و بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعضی سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل
و صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله جهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی
در جامع خود دو باب منعقد کرده اول در ترک جهر بسم الله الرحمن الرحیم و گفته بر وی است عمل نزد اکثر اهل علم
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهای که بعد
از ایشان اند از تابعین و باین قائل ست سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند
مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده
و در وی حدیثی آمده از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم
و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابو هریره و ابن عمر و ابن زبیر
از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح ست
بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح ست و گفته اند که این دو حدیث مثل احادیث
است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبد العزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبیده نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در جهر
مگر آنکه در اسناد وی مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و صحاح احادیث
نکرده اند از انها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما انه
دارقطنی گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده درین
باب در اکثر صحیح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است چنانچه مشهور شده است و بعضی مردم که جهر ترجیح ست
و مذهب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهر است صحیح نیست و خود امام شافعی که مذهب ایشان مذاهب خلفای ثلثه

ترک جهر ست بعد از آن فاتحه میخواند و در آخر فاتحه آمین میگفت و در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان نیز
بموافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهر احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد جهر بآمین ست
و در مذهب مالک خلاف گونه است و مذهب امام ابو حنیفه اخفاست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت
بآمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل
اکثر علما از صحابه و تابعین برین ست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که اخفا کند امام
چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و همچنین در جمع الجوامع از
ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین شیخ
ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر هر دو آورده و گفته هر دو حدیث معلول است و در ابو داود از ابن مسعود است
و بدانکه در بعضی روایات بمد صوت آمده و این احتمال مد همزه نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است
بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات آمده یمد بها صوته و در جمع بین هر دو [illegible]
و آمین بمد الف و تخفیف میم ست و قصر الف نیز جائز ست و مد الف را با تشدید میم بعضی خطا است و مفسد نماز
نیست زیرا که کلمه قرآن ست در قول وی سبحانه آمین البیت الحرام اگرچه بآن معنی نیست و نزد بعضی خطا نیست
و اگر خطا هم باشد معنی وی داعی قاصدین الاجابه کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبدالرحمن
سلمی صوفی نیز بآن معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی ست و بعد از فاتحه سوره خواندی
و در نماز صبح قرائت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم و گاه
تخفیف در قرائت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده در رکعت اولی
و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت دارند و مستحب میدارند و قطعا
خلاف آن بجا نمی آرند و نزد حنفیه تعیین سوره و تعیین آن مکروه است و شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی
نقل میکنند که این مقید است که آنرا لازم داند و غیر آنرا مکروه داند اما اگر بجهت تیسیر فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت
تبرک قرائت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کراهتی ندارد و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنرا احیانا تا آنکه گمان
نبرد جاهل که غیر آنها را جائز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده و گفته مستحب است قرائت این هر دو سوره در صبح
یوم الجمعه بشرطیکه احیانا غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جائز نیست شیخ ابن الهمام گفته که پوشیده
نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت ست انتهی و ظاهر آنست که نزد حنفیه مداومت
بآن از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادة کل جمعه آورده و در بعضی
روایات از حدیث ابن مسعود آمده و دیدیم بذلک والله اعلم و در نماز جمعه سورة جمعه و منافقون خواندی

وگاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی و قرائت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است سیوطی سوره منافقون
نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرچه خواستی خواندی از سورهای طویل یا قصیر و نماز که باشد
میخواندند بحسب مصالح و حکم که در وقت وقت رو دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و آنچه مشهور و معمول است
واکثر ائمه فقه برآنند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال
حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بوده و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید
که اصل درین باب کتاب امیرالمومنین عمر است رضی الله عنه بابی موسی اشعری رضی الله عنهما ولیکن آنچه عمر نوشته نیز
موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب این است والله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از قرائت فارغ شدی تکبیر گفتی و برکوع رفتی و این تکبیر در حالت
قیام است یا در حال انحطاط اکثر برآنند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط
و همچنین چون سر برمیداشت از رکوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هرگاه که
سر فرود می آورد و برمیداشت و این تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف
عجیبی است میان حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفرالسعادت گفته که این حدیث از کثرت
روایت بتواتر مانده است و چهارصد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده و عشره مبشره روایت کرده اند و از او خلاف این چیزی ثابت نشده

سفرالسعده

مطلقا و در غیر این چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حد درگذرانیده و بانکه گفت لا یزال کان آنحضرت برین کیفیت
بود تا از جهان رحلت کرد و در راه منع بربست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار در هر دو جانب
موجود است پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و در آن باب حدیث ابن عمر
آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست خود را تا محاذی میشدند
دو شانها را و چون رکوع میکرد و برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده وکان لا یرفع بین السجدتین
و ترمذی از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین
و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله و شافعی و احمد و اسحق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده است و
اشارتی برجحان این حدیث نموده و دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب حدیث علقمه از عبدالله بن
مسعود رضی الله عنه آورده که با یاران خود فرمود که نگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گذارد ابن
مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء بن عازب
نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و میگوید قول سفیان ثوری

و ترمذی بعادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما وارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین
درین باب حدیثی از ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد
بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شمار او و چون برکوع میرفت و بر میداشت سر از رکوع
و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل
بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده
و تصحیح این حدیث کرده اشارتی بر رجحان این جانب نموده است دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح
و درین باب حدیث علقمه از عبدالله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست را مگر برای تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که
درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفت که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم
از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست و امام محمد در موطای خود از مالک و زهری از سالم
بن عبدالله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت اینست که تکبیر گوید در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۶ اهل کوفه اینست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود در ابی داؤد و نسائی و حدیث براء بن عازب را
از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست
خود را تا نزدیک دو گوشش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داؤد گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد
که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود
موافقت آنچه ترمذی گفته است و حدیث بی اطلاق صحیح بر است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد در موطای خود بعد از روایة
حدیث از ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش که در رفع یدین پیش از رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده
میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیشتر نبود و این قول ابو حنیفه است
و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین است امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
جمعه روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نه میکرد مگر در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدار دو دست
در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت گزاردم نماز را
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از
رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفته
ابن مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمی داشتند دستهای خود را مگر در ابتدای نماز
نزد تکبیر و از عبدالعزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت

نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده بعد از ان از عاصم بن کلیب جرمی
از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ست مستعد در روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین
نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر ندارد دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز
بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن
و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و در مشکل الآثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد گفت
گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشتی دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم
عمر ابن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر چنین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد آنچه
بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که
گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابی بکر و عمر پس برنداشتند دستها را مگر نزد افتتاح صلوٰة و
در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۸ در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوٰة و آثار طحاوی نقل کرده اند
که روایت کرده اند از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمر ابن
خطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آنحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم بر این باشند و بعد از ان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف این نقل کنند اولی و احق
بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه
از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نمیداشتند دستهای خود را مگر
نزد افتتاح صلوٰة و نیز نقل کرده که جمع شدند امام ابو حنیفه و اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چه شد که
شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از ان امام ابو حنیفه گفت از انجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح بالصلوٰة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن
عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوٰة ثم لا یعود لشیء من ذلک اوزاعی
گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد من که در علو است کجا رسد پس ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کمتر از ابن عمر نیست در فقه
اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله عبد الله است یعنی او را چه توان تعریف کرد

دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزیست که کرد آن را
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود و پس منسوخ شد گفت ابن مسعود
رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و انا ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده اند که گفت عشرهٔ مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب
رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست پس چاره نبود از آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو بود باختلاف اوقات
یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که تحقیق ست که در نماز ابتدای حال
اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد
مشمول نسخ بود خصوصا ثابت شده آنچه معارض اوست بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس
خشوع و سکون ست که مطلوبست در نماز باجماع روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد
نزد وی از وائل بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۸ که در یها او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور ست پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو استاد کرد و ابوحنیفه
بفقه روات و مذهب وی همین ست کما التقریر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه گوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
که وی را دید که نماز میگزارد در مسجد حرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن
زبیر چنین مکن این چیزیست که کرد آن را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح چون مجاهد از ابن عمر
رضی الله عنه که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مرویست عمل بر خلاف آن روایت کرده گفت صحبت داشتم
ابن عمر رضی الله عنه را نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل پس این حدیث ساقط باشد
زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت خود عمل کند آن روایت ساقط گردد انتهی واما
آنکه طبرانی وغیر وی نقل کرده اند که لا یرفع الایدی الا فی سبع مواطن دلالت و صحت میکند تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی
فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد با ثبوت رفع در غیر آن هفت مواطن کذا فی فتح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم هر دو ثابت است و چند از صحابه بعدم رفع و جماعت تابعان وی در جانب
عدم رفع اند پس محمل آن خبر این است که گوئیم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و چون علمای فقه
ابوحنیفه و استاد وی فقه بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده

پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر یک بار و آیا وی اعلم ست
از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کرد مرا جماعه بیرون از حد
شمار از عبدالله که وی بر نمی داشت دستهارا مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و عبدالله عالم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد ست احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم ست
او را در سفر و حضر و گذارد نماز را با آنحضرت ما لا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد
مقابلش پس چاره نیست از قول بنسبت هر دو فعل انتهی اینی با ترجیح یک جانب چنانکه گفته شد والله اعلم
و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فلیطلب ثمه و روایت کرده شد که دست ها بر زانو
سخت کردی و در انگشتان تفریج کردی و گفته اند که انگشتان در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال
سجود و بحال خود گذاشتن بی ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی

بقیهٔ حاشیه صفحه ۳۵۹ ناخر باین عقیده ایم و علمای مذهب ما باین قدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست چون ابن عمر که
راوی حدیث رفع ست دید ند که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرد ظاهر شده که عمل رفع منسوخ ست با وجود
کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم و عنده علم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و طرق
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده و جدال و کلام دران واقع است و قد تحقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت یکی از دو
امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود و از جهت قیام تعارض در رجحان می باید
آنچه مذهب ما ست یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا اعمال اقوال و افعال از جنس این بوده
مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست
ثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد در وی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از آن قبیل نیست که معهود است در وی
عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب است در نماز یا جماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که
ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بر داشت دستهای مبارک خود را نزد رکوع
و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی ست که نگذارده یار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر چاندن آیا وی اعلم ست
از عبدالله و اصحاب وی او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله
که وی بر داشته دستهارا در ابتدای نماز فقط و حکایت کرده آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله اعلم ست
بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد ست احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم ست او را در سفر و حضر و گذارد
نماز را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما لا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از
افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بنسبت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی از شرح سفر السعادت

و سر را برابر پشت داشتی نه فروتر و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی ست و گفته اند ادنی کمال ست
و اگر زیاده بر سه گوید افضل ست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته
و بعضی تا صد گفته اند بحرف سه بود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان
لازم ست که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که گفت نگذاردم نماز را
پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز
و اندازه کردیم در رکوع و سجود او را بده تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده میگفت و سجود هم برین موازنه کردی و چون
بسجود رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و بعضی
بینی پیشتر از پیشانی میگویند اقرب ست و مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد همین ست که زانوها پیشتر نهد و
مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر رکبتین و از احمد نیز روایتی آمده و سجده بهفت عضو کردی روی
و یدین و رکبتین و قدمین و بجبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا بجبهه تنها و انف اقوال ست نزد حنفیه و مختار جواز ست
و برفع قدمین فاسد میشود نماز و برفع یک قدم مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی
چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین شریفین و بازوها را از شکم و رانها را نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن
در گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف داشتی و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی که تقدیر
کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش کرده و همچنین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب به برابری بود
و این محمول ست بر آنکه چون قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف
بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی همچنین تاویل کرده این حدیث را و این باعتبار غالب
و معتاد ست و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة خسوف و کسوف واقع ست در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه
می بود با قیام و احادیث در باب طمانینت و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و ادنی
آنست که آنحضرت ان صلوة است گویند فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز
گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه
مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید
و گفت این چه نماز بود که تو کردی بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو برین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی
که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع
و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین همه فرض ست و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود
نیز واجب ست و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام ابو حنیفه رحمه الله و محمد اطمینان در رکوع و سجود ظاهر

روایت تخریج کرخی واجب است و واجب شود بنقصان آن سجده و تخریج جرجانی سنت اما در قومه و جلسه نیز سنت است
و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان میگویند که حقیقت رکوع انحنا است و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها
اعتدالی نیست تا احتیاج به بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن
نماز ناقص ناتمام گردد و فاعل آن آثم شود و بعضی از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع
و سجود لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم
که جائز نباشد و از شیخی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که
لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را بادل و این لازم است [illegible] رکن است نزد ابی یوسف
آنچه این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال برکنی از رکنی مقصود لذاته نبود
پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که
ممکن نیست سجده دوم بی رفع و نزد ابی یوسف سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست
و تمسک ائمه بفعل آنحضرت است که دایم مداومت برین باب برایک نهج و بر یک قرار بود و این حدیث بخاری و مسلم و غیرهما
از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد درآمد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس
بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پیش آمد بحضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد
و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود اعاده
کن تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدای که فرستاده ترا بحق من بهتر ازین نمیتوانم گذارد پس بیاموز
مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضوء و استقبال قبله و قیام و قرأت کرد و فرمود در رکوع کن
تا قرار گیری و سان پشت برداری سر خود را تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابو حنیفه و محمد میگویند که امر این مرد باعادت
صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهت ابطال آن و فساد و نیز اگر تعدیل از فرض بودی
هر آینه نگذاشتی او را که بگردد همچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت
ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلاتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصته
من صلاتک تسمیه بنماز و وصف آن بنقصان نمود فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا
فرمودی لا یحسب و بطل مثلا والله اعلم بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها
از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهدوا فی الدعاء در حالت سجود که سزاوار است که
دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا دو نوع است
دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که هیچ ثنا و حضرت کریم وهاب متضمن سوال و طلب است

صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست و برخیزد و نزد امام مالک جلسهٔ استراحت نیست اما وقت
برخاستن اعتماد بر زمین میکنند و تقدیم ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بدن جائز ست
وصل و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی و قول امام
ابو حنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین ست در قعدهٔ اولی و این را افتراش گویند و در ثانیه تورک و مذهب
ایشان آنست که هر تشهد که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه
در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی ست گفته بیرون آوردن دو پای است از
جانب یمین با القای آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین ست و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی ست
که در جماعه از صحابه گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نزد امام مالک تورک ست در هر دو جا
و نزد امام احمد در نمازی که دو تشهد ست در تشهد اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و منتهی حرکت ست
و حرکت قیام از هیئت افتراش آسانتر ست و بعد از جلسهٔ اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار ست
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند
که در حدیث مسلم از عایشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد اینست نشستن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بود بی تقیید بتشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت درین صورت بیشتر ست و افضل
الاعمال احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقهٔ افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقهٔ تورک
آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه زیرا که در طریقهٔ تورک مشقت کمتر بود
و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن
در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة و چون تشهد
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه عقد پنجاه و سه
و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه که او را بسط کند و طرف ابهام نزد اسفل مسبحه بجانب کف
نهد همچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر ست که مسلم آورده و نزد ابو حنیفه
تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام ست بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله
بن الزبیر آمده و همچنین ست مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه
و تحریک آن و در شافعیه در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن وضع انملهٔ وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را
در کلمهٔ شهادت بر داشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله ست و پیش حنفیه نزد اتمام آن و وقت تلفظ
بکلمهٔ الله و مشهور آنست که تحریکی انگشت نمود و نزد اثبات نهد و باید که اشارت بجانب فوق نماید تا ختم

بجهت تشهد و باید دانست که عقد اصابع بدین معنی بکیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده
و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت
و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند
که حق آنست که مذهب امام ابوحنیفه و صاحبین نیز همین ست و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و لیکن متاخرین
ایشان خلافی در میان آمده است و ما اگر احادیث را بتمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بعد ازانکه درین مقام خود مذکور شد
بعض از علمای مذهب بیاریم تا سود مند افتد شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و
انگشتی را که متصل ست بآن و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اشارت میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین ست قول ابی حنیفه و هم شمنی از محیط آورده که چون شروع کرد
مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یعنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ در وی
بعضی گویند نکند نزد اشارت یکی از فقیه ابوجعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و
اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که محیط
گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یعنی در تشهد از سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی ست از
ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق ست روایات از اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و همچنین
کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که
و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن
مرویست حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب احادیث ابوداود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبدالرزاق
با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی
رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی باختلافی که در انهاست ذکر کرده و احادیث
صحیحه آورده و جانب عقد و اشارت را ترجیح ساخته است و آن رساله[1] را در شرح مشکات و شرح سفر السعادت
ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطاب السلام علیک ایها النبی و سوال کرده اند که آنکه خطاب کردن به پیغمبر ...

[1] رساله این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اعلم ان [illegible]
فی اثبات الاشارة بالمسبحة فی التشهد وقت التهلیل یذهب کثیر منهم الی انه لا یشیر قال فی المنیة والولوالجیة والتجنیس و[illegible]
والولوالجی والفتاوی الکبری وعلیه الفتوی وفی الخلاصة وخزانة المفتین وهو المختار وفی الذخیرة وهو ظاهر الروایة وعللوا ذلک فیها
زیادة رفع الاحتیاج الیها فیکون الترک اولی لان مبنی الصلوة علی الوقار والسکینة وبان فیها موافقة الرفضة فکان ترکه اولی
تحقیقا لمخالفة مذهبهم وذهب آخرون منهم الی انه یستحب وحسن و سنة و غیر ذلک من الالفاظ الدالة علی الرجحان وهذا هو المروی عن الائمة

معنی عند است و مقصد اوست و جواب داده اند که از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم و در حقیقت این عامی ست
در نماز اگرچه بصیغهٔ خطاب است و چون در اصل قصهٔ معراج ست اینچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد
و باین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای
سیاق لفظ غیبت ست چنانکه گویند التحیات لله والصلوات والسلام علی النبی والسلام علینا و علی عباد الله
الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا آمده که تعلیم کرده صحابه را و صاحب مواهب لدنیه بطریقه
اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول
در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن گشت دیدهٔ بصیرت ایشان و آگاه شدند و دریافتند
که آن بوساطت نبی الرحمة و برکت متابعت اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بوی
و گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته انتهی و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان
حقیقت محمدی ست در ذرائر موجودات و حضور اوست در باطن عبد و انکشاف این حال ست در وقت صلوة
که افضل حالات و اقرب مقامات ست هذا ذکر ما فی و در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات
آن سرور بود صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه بعد از آن اینچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی و رحمة الله
و برکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۵ هو السنة و هو مذهب مالک والشافعی و احمد و غیرهم من ائمة الامصار والاعصار و به وردت الاخبار والآثار
و قد نص علیه مشائخنا المتقدمون منهم والمتاخرون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة انه روی عن محمد رح فی کیفیة
الاشارة انه قال یقبض خنصره والتی تلیها و یحلق الوسطی والابهام و یقیم المسبحة وکذا عن ابی یوسف رح فی الامالی و هذا فرع تصحیح الاشارة
و عن کثیر من المشایخ لا یشیر اصلا و هو خلاف الروایة والدرایة فعن محمد رح ان ما ذکره فی کیفیة الاشارة یا فعله قول ابی حنیفة رح
و یکره ان یشیر بسبحته و عن الحلوانی یقیم الاصبع عند قوله لا اله و یضعها عند الا الله لیکون الرفع للنفی والوضع للاثبات انتهی و قال
السغناقی و قد نص محمد رح علی هذا بنی الاشارة بالمسبحة فی کتاب المشیخة و روی فیه حدیثا عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان
یفعل ذلک ثم قال نحن نصنع بصنع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ناخذ بفعله و هو قول ابی حنیفة رح و قولنا ثم ذکر کیفیة الاشارة
کما ذکره المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة عن محمد رح و اسنده ایضا الی ابی جعفر الهندوانی و قال الحافظ عبد الغنی عن الشیخ
محی الدین النووی و روی البیهقی و ابن ماجه باسناد صحیح ان النبی علیه السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی بالابهام و فی
الخانیة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن لا خلاف فیه قال ابو یوسف رح یعقد الخنصر والبنصر و یحلق الوسطی بالابهام و یشیر
بالسبابة و روی ذلک عن ابی یوسف رح فی الامالی و ابن امیر الحاج فی شرح المنیة و فی الزاهدی اتفق الروایات عن اصحابنا
الثلثة و کذا عن المدنیین والکوفیین و کثرت به الاخبار والآثار و کان العمل بها اولی و نقل السروجی عن صاحب الحاوی

رسول الله را نفی کرد امام مذهب شافعیه استدلال کرده اند ولیکن روایت آن تصحیح نشده نعم صحیح ثابت شده
که در وقت ظهور معجزه گاهی فرمودی اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آورده که در سفری توشه‌های قوم سبک گشت و سپری شد پس آنحضرت دعا کرد به برکت چنانکه تمامه
لشکر پر کردند ظرفها را از آن و این در غزوهٔ تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علینا و علی عباد الله
الصالحین تعمیم است مر اسلام را که شامل است هر صالح را و اشعار باشد تا اسلام آنحضرت و تمامه ملائکه و صلحا را شامل شود
و محفوظ باشد و ازین فضل عظیم محروم نگردد و انتها الاسم می آید که در بیان چنانکه حق خداست عز و جل و حق
مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمامهٔ مومنین از انبیا که گذشته اند و آنها که بیایند
تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت
در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در فصل خود گذشت و نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی
از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نیست نماز کسی را که درود نفرستد بر پیغمبر خود
و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسیکه بگذارد نمازی که
صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغهٔ صلوة روایات متعدده آمده

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۶ و تنبیه المفتی و الاجناس و الواقعات من اصحابنا ان یعقد الخنصر و البنصر و یحلق الوسطی و الابهام
و هذا هو الذی ذکره محمد فی الموطا و قال هو قول ابی حنیفة رح و به ناخذ و فی المجتبی ذکره محمد فاقول و قول ابی حنیفة رح و فی مختار النوازل
لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن و فی الفتاوی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد و هو حسن و فی
بعض شروح النقایة و من اصحابنا جمیعا انه سنة و فی التحفة الاشارة مستحبة هو الاصح علی ما ثبت فی الحدیث و فی الذخیرة قیل
یرفع سبابته الیمنی فی التشهد و هو سنة عند ابی حنیفة رح و محمد رح و الشافعی رح و فی ظاهر الاصول لا یفعل و کذا روی عن ابی یوسف رح انه
و الاثر ذلک القول فی ظاهر الاصول و الروایة فان الظاهر قد یکون علی خلاف ما اشار الائمة و ذلک غیر خفی علی من له ادنی
خبرة و معرفة و فی درر البحار و شرحه و شرح المشیخ التعلیل بالسبابة و الفتوی ای المفتی به عندنا خلافا ای بخلاف عدم الاشارة
و عدم الاشارة علی کیفیة عقد ثلثة و خمسین کما قال الشافعی و احمد رح فی المحیط انه سنة یرفعها عند النفی و یضعها عند الاثبات و هو قول
ابی حنیفة و محمد رح و کثرت به الاخبار و الآثار فالعمل به اولی ثم لا اجرح لک ان ما المعتمد من هذه الروایات التی صرح فی بعضها
بانه صحیح او اصح او علیه الفتوی و فی بعضها قالوا انه سنة او مستحب او حسن ثبوت الاشارة فی التشهد وقت الشهادة فلا ریب فی
ان العمل بها اولی فان قیل بالجواب عن تعلیل النافین بان الاشارة زیادة رفع لا احتیاج الیه و بان فیها تشبها بالرافضة
و بانه خلاف ظاهر الروایة المؤید بالفتوی و التصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق الزیادة علیها لان الامر بالطلب فیها

وکافی ست همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشایخ ودر آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده واگر این را هم گوید بهتر ودر بعضی روایات وارحم وترحم کما رحمت وترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه وصیدلانی از شافعیه انکار کرده صحت آنرا واز قبیل بدعت داشته وگفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوجهی پس زیاده کردن بر آن استدراک ست بروی صلی الله علیه وآله وسلم ودر مواهب لدنیه ذخیره که از کتب حنفیه ست نقل کرده که مکروه ست زیرا که موهم نقص ست چه رحمت وترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت کرده میشود بروی وجزم کرده است ابن عبد البر که از علمای محدثین ست وگفته روا نیست هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که بگوید رحمه الله زیرا که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم علی یا من دعا لی اگرچه معنی صلوة رحمت ست ولیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما له پس معدول کرده نشود از ان بسوی بلفظ دیگر وقاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده وقرطبی گفته صحیح همین ست از جهت ورود احادیث بدان وهو در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وحق آنست که آنکار مخصوص این لفظ ست که اللهم ارحم وترحم الی آخره نه نسبت رحمت واطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۷ لانسیبه زیادة ممنوعة وهذا الامر قد ثبت بطلبه وهو ینتهض لما ذکره من الاحادیث والآثار والروایات بالاکثار وعن الثانی بان التشبه باهل البدعة الممنوع انما یکون فیما ابتدعوه او یکون مختصا بهم وشعارهم اما غیره مما یکون مسنونا او مندوبا سنة فاشرعا فلا اعتبار للتشبه بهم ولو اعتبر ذلک یلزم ترک کثیر من السنن والمندوبات لانهم یشارکون اهل السنة فی کثیر من اعمال العبادات وکذا العادات وهذا القول به قائل والشیء اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما بکونه سمة لاهل البدع ویؤید ذلک ما ذکره الشیخ الامام التوربشتی فی شرح المصابیح عند شرح حدیث فی اهل البدعة قالوا یا رسول الله ما سیماهم قال التحلیق ای یعرفون بهذه السیماء وانما التعریف بها لتمیزهم فی الحلق او الاکثار منه فهو حدیث بینهما علی اما تعمم او توفیقا علی شعارهم الظاهر ولیس فی ذلک ما یدل علی الوضع من قدر الحلق سنة والانقد وصفهم بکثرة الصلوة والصیام کما وصفهم بالتحلیق والشیء اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما باستنان من یستن به من اهل الزیغ فی حق العموم وانما یذم بالنسبة الیهم لما یروج فی فسدهم وفساد عقیدتهم والحلق من جملة شعار اهل النسک وسمة عباد الصالحین انتهی فان قیل قد ذکروا فی مثل هذا التعلیل فی لبس الخاتم وهو ان السنة فی الیمین والاولی لبسه فی الیسار فی هذا الزمان لان التختم فی الیمین صار من شعار اهل الرفض اجیب بان هذا لیس من ذلک القبیل لان السنة فی لبس الخاتم التخییر بین الیمین والیسار ففی اختیار الیسار لا یفوت سنة مع حصول الاحتراز عن التشبه بخلاف ما نحن فیه فان فیه تفویت السنة بالکلیة ولئن سلم فهو قول البعض لا الکل حتی

والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا می کرد و مشهور درینجا این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی
اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا وفتنة الممات اللهم انی
اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم
نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن و از ابی بکر صدیق
رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم آنرا در نماز خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی
ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم
و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی
ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر
لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که در هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام
بخوانده باشد و در صدد روایات و عید و امثال آن کرده ان طلب مغفرت ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و
عذاب جهنم و فتنهٔ دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع هست اشکال کرده اند که آنحضرت
مغفور و معصوم ست دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم امت است
یا سوال برای ایشان ست و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت والتزام

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۸ فی اختیار الیسار علی انه قال ان اهل البدعة القائلون بالاشارة اصلا فصار التعلیل ضائعا راسا والجواب
عن الثالث انه تعارض القوی بالقوی وبالصحیح والاصح بالاصح وقد سمعنا من البراهین الرجیحة والاحادیث الصحیحة الیس هم
فانه لیس لهم نص صریح ولا حدیث صحیح بل ولا ضعیف فی نفی الاشارة اما ما یتعلقون به فی بعض الاحادیث من التلویح فالتلویح
لا یقاوم التوضیح التصریح ونذکر الاحادیث الواردة فی اثباتها قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله
علیه وعلی آله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی وعقد ثلثا
وخمسین واشار باصبعه السبابة رواه مسلم والنسائی وعنه رضی الله عنه کان صلی الله علیه وآله وسلم اذا جلس فی الصلوة وضع
کفه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلیها الابهام ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری رواه
مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه ان النبی علیه السلام کان اذا جلس فی الصلوة وضع
یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی التی تلیها الابهام فدعا بها ویده الیسری علی رکبته الیسری باسطها علیها رواه مسلم والترمذی
والنسائی وللنسائی عنه رضی الله عنه قلت کیف رأیت رسول الله علیه السلام یفعل قال هکذا ونصب الرجل الیمنی ووضع
الیسری وجعل یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار بالسبابة وفی اخری نحوه وقال کیف کان
یصنع قال فوضع یده الیمنی علی فخذه واشار بالتی تلی الابهام فی القبلة ورمی ببصره الیها ونحوها ثم قال هکذا رأیت رسول الله

خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی اوست تعالی و تقدس و برین نهج ست حال مقربان درگاه که همیشه
در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان اینست اندیگران چه گویید همیشه استعاذه میکنند و استغفار
مینمایند تصور عظمت الهی و هیبت درگاه لاابالی عز و علا برین میدارد و با چیزی مناسب حال خود می یابند که
آنرا او اقل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حقیقت سید رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم تر از همه معصومان است
و هرچه هست از بوده و نابوده همه را بوی بخشیده اند و آمرزیده انگاشته اند بگوید و میکند دیگر چه توان گفت
و وی صلی الله علیه و آله وسلم مامور است باستغفار لقوله تعالی واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و استغفار
کار تمامه عارفان انبیا و اولیاء از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفته برای اس آن حقیقت در
نیز تصور توان کرد بیت دیدم که خاطرش ز من آزار میکشید کردم از و قبول گناه نبوده را و آزار خاطر همه جا
کنایه از توهم دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجودک ذنب کنایه از آن است و غفر یعنی ستر ست و از
عارفان کسی گفته است بیت از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او این بود ساعت بساعت سر استغفار شان
کنایت از فنا فی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد
برین صورت واقع است و تا بیرو دراز تر میگردد اللهم اغفرلی و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از تشهد
سلام میداد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۹ علیه السلام صح و عن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام اذا قعد
یدعو وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و یده الیسری علی فخذه الیسری و اشار باصبعه السبابة و وضع ابهامه علی اصبعه الوسطی
ویلقم کفه الیسری علی رکبته قال فی المشکوة رواه مسلم و عنه رضی الله عنه انه صلی الله علیه وآله وسلم وضع یده الیسری علی
رکبته الیسری و وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و اشار باصبعه قال رأیته رانا جیه الواحد و اشار بالسبابة
رواه ابوداود و عنه ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها و فی روایة انه رأی النبی علیه السلام
یدعو کذلک و یتحامل النبی علیه السلام بیده الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لایجاوز بصره اشارته
رواه ابوداود والنسائی وللنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی اثنتین او فی الاربع
یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه و عن وائل بن حجر انه رأی النبی علیه السلام جلس فی الصلوة فافترش
رجله و وضع ذراعیه علی فخذیه و اشار بالسبابة یدعو رواه النسائی و عنه و وضع یده الیسری
و وضع مرفقه الایمن علی فخذه الیمنی و قبض ثنتین و حلق حلقة ثم رفع اصبعه فرأیته یحرکها یدعو بها
رواه ابوداود والنسائی والدارمی و فی روایة لابی داود والنسائی و حلق حلقة و رأیته یقول هکذا حلق الابهام والوسطی و اشار بالسبابة
و عنه ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة و وضع الابهام علی الوسطی

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و مخاطب بوی با آنکه وقوم را بید اشت و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب
یمین ست که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از شهود انوار دو نوکه نماز ست اول نظر بر اهل این جانب می افتاد
و دو سلام دادن نیز دائمی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه و فضلای ایشان آنرا
روایت کرده اند و همین ست مذهب ابی حنیفه و شافعی و ائمه دیگر الا امام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزدوی
یک سلام ست مقابل وجه و حدیثی که درین باب روایت کرده است صحیح نیست و اگر احیانا بعض وقت واقع شده
بود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک سلام میداد برای بیدار کردن
ما گفته اند که این حدیث معلل ست و اگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر نمیداد و از ان
ساکت ست شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از ان ایقاظ ما بوده بودی
و از ینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول ست که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که بر وجه
واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که ابتدا
بسلام از جانب قبله کردی بعد از ان التفات کردی بیمین و یسار که بدان رفع صوت نکردی و در باب
یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که معلول ست نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی مخیر
است اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و درنا از التفات نکرد سک و صحابه را نیز از ان منع کردی

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۰ ثم حلق بها و قبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه وضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل
حلقة بالابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه الاولی و فی روایة له قبض ثنتین و حلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی
رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر حدیثا طویلا وفیه و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری
علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابو داؤد وعنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی الصلوة فی الرکعتین الاولیین
نصب قدمه الیمنی وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام واذا جلس فی الاخریین افضی بمقعدته الارض ونصب
الیمنی رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت علی رسول الله علیه السلام وهو یصلی قد وضع
یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی البیهقی نحوه وقال وفیه دلیل علی بسط السبابة حین یشیر بها وعن ابن الزبیر الخزاعی قال
رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد حناها رواه ابو داؤد والنسائی
وعن امامة بن حارثة انه قال رایت النبی علیه السلام واضعا یده الیمنی علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن
خفاف بن ایماء الغفاری رضی قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی آخر صلوته یشیر باصبعه السبابة رواه الطبرانی فی الکبیر

خصوصاً در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال ست با پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات نباشد و مکروه نبود کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق بی تحویل سینه و اگر تحویل سینه کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت لحظ میکرد رسول خدا در نماز و یمینا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد گوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگری ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لاصلوة لملتفت اما این مقدار ثابت شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب آن شعب می نمود و این قضیه بسبیل ندرت بود و در نماز نافله بود گویند فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد که نماز فجر ست

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۱ در و التفات وعن ابی عمر قال قال رسول الله علیه السلام اذا کان احدکم فی المسجد فلا یسمع احدا صوته ویشیر باصبعه الی ربه تبارک و تعالی رواه الطبرانی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله علیه السلام ان جزءا من سبعین جزءا النبوة تاخیر السحور وتعجیل الافطار واشارة باصبعه فی الصلوة رواه عبد الرزاق وعن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعه بصره ثم قال قال رسول الله علیه السلام هی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابة رواه احمد وعن ابن التیمی قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل اصبعه فی الصلوة فقال ذلک الاخلاص رواه عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل کان اذا جلس فی آخر صلوته اعتمد بیده الیسری علی فخذه الیسری ویده الیمنی علی فخذه الیمنی ویشیر باصبعه اذا دعا رواه الطبرانی فی الکبیر وعن بشیر بن حراب انه سمع ابن عمر یقول رفعکم ایدیکم فی الصلوة لبدعة والله ما زاد رسول الله علیه وآله السلام علی هذا یعنی الاشارة باصبعه رواه ابن قیمة الحمد لله علی الاتمام والصلوة والسلام علی خیر الانام علی التمام حواشی رساله الشیخ علی المتقی اما قوله خلاف الروایة فلانه لم یرد فی شیء من کتب الحدیث لا من حدیث صحیح ولا من ضعیف ما یکون فیها ایماء الی منعها فضلا عن التصریح والدلالة وایضا لم تثبت روایة عن امام ابی حنیفة ولا من محمد ولا عن ابی یوسف بدون ان الاشارة سنة کما قال الامام الزاهدی انه اتفقت الروایات عن اصحابنا انها سنة واما قوله خلاف الدرایة فلانه ما رایناه لاصحاب المنع متمسکا الا قولهم انه فعل کثیر ولا یشک من له ذکر سلیم انه لیس کل کثیر فعلا فادحا فی الصلوة کیف والصلوة انما هی افعال مخصوصة منها فروض و واجبات ومنها سنن ومستحبات

چنانکه از جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اہل اسلام بود که محافظت و احراس و سلامت و جمعیت
ایشان ست پس این از باب تداخل عبادات ست نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن شخص برای
مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل ست و از عمر رضی الله عنه آمده
می گفت انی لاجهز جیشی وانا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابے عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلائی در خانه در نماز
یاد آمد پس مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کرد بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات داشته‌اند و
گفته‌اند که خواطر جبلت انسانست و ازینجا معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی
آنحضرت در نماز بودی و طفلی متعلق شدی و او را برداشتی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دوش مبارک نهاد
و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی اطالت
سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی و رعایت حال وی کردے و گاهی در نماز بودی و عائشه رضی الله عنها بیامدے

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۳ وانما یقدح فیها ما یکون منافیا للصلوة والعاملون بالرفع انما یعدون السنة فکیف یکون قادحا فی الصلوة الا تری ان
رفع الیدین جمیعا فی السجدة من الارض ثم وضعهما علی الفخذین ثم رفعهما عنهما و وضعهما علی الارض وکذا رفع الیدین فی الابتداء اکثر من رفع السبابة
مرة وهی من سنن الصلوة فما لکم ایها العلماء المتحلون بالانصاف اجرکم الله تعالی فیما اذا اتفق الامام ابوحنیفة وصاحباه رحمهم الله علی مسئلة قولا
واحدا وکانت الاخبار الواردة فی هذا الباب صحاحا وحسانا نصا وصریحا فما لکم لا یشهد بحقیقته ثم آثار الصحابة واعمالهم یؤیده و بعض المجتهدین
فی مذهب الامام اذا حکم ببطلان ذلک الامر و عدم جوازه اعتمادا الی دلیل او هن من نسج العنکبوت کما تقدم ولم یکن شیء من الاحادیث لا حسن
ولا ضعیف یکون فیه ایماء الی ذلک فهل یقبل اجتهاده و یؤخذ ویترک ذلک المؤید المتفق علیه سلمنا ان لهم روایة عن ابی حنیفة
وابی یوسف او محمد او عنهما او عنهم جمیعا لکن الروایة المشهورة المؤیدة بالاحادیث الصحاح وآثار الصحابة رضی الله عنهم احق بالاخذ والقبول
من الروایة الشاذة المخالفة حاشیه بعبارت محقق ابن الهمام تصنیف علامه عبد الله بن عبد الله المکی الحنفی رحمهما الله ولا یشیر
بسبابته عند الشهادة وعلیه الفتوی کما فی الولوالجیة والتجنیس وعمدة المفتی وخزانة الفتاوی لکن المعتمد ما صححه الشراح ولا سیما
المتاخرون کالکمال والحلبی والبهنسی والباقانی وشیخ الاسلام الجد وغیرهم انه یشیر لفعله علیه الصلوة والسلام ونسبوه لمحمد والامام بل فی متن
درر البحار وشرحه غرر الاذکار المفتی به عندنا انه یشیر باسطا اصابعه کلها وفی الشرنبلالیة عن البرهان الصحیح انه یشیر بمسبحته
وحدها یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات فاحترزنا بالصحیح عما قیل لا یشیر لانه خلاف الدرایة والروایة وبقولنا بمسبحته
عما قیل یعقد عند الاشارة انتهی وفی العینی عن التحفة الاصح انها مستحبة وفی المحیط سنة ۱۲ در المختار

ودر بسته بودی چندگام بنهادی ودر بروی بکشودی ودر خانه بجانب قبله بود امثال این چیزے چند در
احادیث آمده است وعلما رہمہ را در صورت عمل کثیر اختلاف ست مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست
عمل کثیرست ومراد باین آنست که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضًا آنرا بیک دست
کند نیز مفسد ست مثل تعمم وتقمص وتسرول وآنچه محتاج بیک دست بود اگر اتفاقًا بدو دست کند قلیل ست ومفسد نه
وبعضے گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیرست وبعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر
پندارد . ومختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیرست وما دون آن قلیل واگر گاهی کسی درحال نماز برو
صلی الله علیه وآله وسلم سلام کردی باشارت دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را بگسترد ے
چنانکه پشت دست بالای بود وگاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی واین هر دو در حدیث صحاح واقع شده
وگاهی بسر مبارک ایما کردی هم در رد سلام وهم درغیر آن وبا در اشارت براس در رد سلام حدیثی صحیح نیافتم
جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمرؓ واقع شده کان یرد اشارة این را اگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند
اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد بهان اشارت بدست ست وبعضے
از شراح اشارت براس ذکر کرده اند بلی ایراد حدیث دلالت برین باب یافته باشند والله اعلم ودر صحیح
رد سلام در صلوة کسوف از عائشه رض آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ومردم گرد وے
ایستاده بودند یکی ازین میان پرسید که این چه حال ست پس اشارت کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان
قصه جواب وی رواه مسلم ودر احادیث دیگر اشارت بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن
وصبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت
درنماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین ویکباری ام سلمه رضی الله عنها جاریه را
برای حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه
آمد آنحضرت در نماز بود واشارت کرد جاریه را ببری کن یعنی صبر کن بعد از اتمام نماز جواب فرمود که
این دو رکعت نماز سنت پیشین ست که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا ودر اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس آن منسوخ شد ودر روایت بخاری ومسلم وابی داؤد ونسائی از زید بن ارقم آمده
که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درحال نماز ورد می کرد بر ما وچون از پیش نجاشی
برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه وآله وسلم رد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام
میکردیم بر تو ورد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا ودر بعضی روایات آمده که الله تعالی میکند
احداث خود هرچه میخواهد واکنون امر کرده که تکلم در نماز جز بذکر حق تعالی نکنند وبعد از فراغ نماز رد سلام کرد آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی بودی چو آواز دیگ مسین یعنی گریه سینه کرد
و در جوشش می‌جوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی می‌بود مثل آواز آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکور است
که انین و بکا اگر بآواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر بآواز بود پس اگر بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد
مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف دوزخ و رغبت در بهشت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت
حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث سابق معلوم شد از آنچه در شرح آمده و امام محمد از ابی یوسف روایت کرده که بکا اگر بود
از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی
و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه و فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نیست و عذر
و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و اگر بنا بر طبع یا بعلت مرض بود و هم
در حکم عطسه و آروغ باشد و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا اعلام و تنبیه کند امام
خود را یا بکند او را اصلی تا اهل نادیگر بپرا که در ظاهر است فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکره الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح
آنست که بوی حروف پیدا گردد و در بدایع چنین است و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و فرو نگرفتی و در صحیح بخاری
از انس آورده که گرفت عایشه پرده رنگین و منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مرا تصاویر و نقوش است یا این نقش
از صورت تصاویر بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بلند آنست که ستاعی در جانب خانه داشت که بدان
پوشیده بود والا ستر جدار بثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و در مجمع البحار گفته
که مثل حجله عروس مهیا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم جامه علمدار پوشیده بود در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد
جامه از تن بر کند و فرمود این را ببرید بابی جهم صحابی که جامه را پیش کش آورده بود و برده گلیم او را برای من بیارید
که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور بفرود تر آورد و در حقیقت این نیز
تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی انتهی و دلیل است بر آنکه در نماز
چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبود و سنت و
از ینجا لازم نمی آید استمرار و دوام گشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبود درست دلایل
تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام گشادگی چشم است که اصلا نمی بست والله اعلم و فقها را اختلاف
است در کراهت تغمیض عین و نزد ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه
و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله نقشی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باشد اولی

اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عینین
والله اعلم وصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد صلوة میخواند روایت است
از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار
میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها
بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت
چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم تا که این درنگ کردن برای
آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است
صلی الله علیه و آله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن برمیگشت گاهی
بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بوجه شریف خود و دعا میخواند و ذکر میکرد
و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی
و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل
حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلاً
او بعضاً باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی در دعوت
استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز همبرین نسق بوده نه آنکه بر جمیع
دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر کس
چیزی از آن در وقتی شنیده و عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین ست
و باعث اختلاف نیز همین ست و نیز گفته اند که اگر چند که بترغیب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواندن
اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان لازم نباید والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند
و معنی و نکته در آن مذکور ست درینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار
کردی سه بار و گفته شد مراوزاعی را که امام اهل شام ست کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله
استغفر الله و بعضی از علماء آن استبعاد کنند و گویند که استغفار بعد از نماز موهم ست که نماز از جمله
گناهان باشد چنانکه از فرقه رضا الله ایشان را رسیده و به گویند نقل میکنند که میگویند هرکه بعد از
نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده کافی ست در استحباب

استغفار رو خود و بعد از وی در دو سند صحیح این گفتار ساقط است بعد از ان گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وبعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در
اوراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و در روایات صحیحه نیامده مگر معنی قوی
کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکات ومیگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد در هر دو وضع
بفتح جیم ست بمعنی بخت وغنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت ست کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که ضعیف ست و مختار فتح ست
یعنی اول و گفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین
ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وارده عقب سلام و گفته اند
بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی
الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را باعلاء صوت می گفت و بعضی علما گفته اند که
افضل در جمیع انواع اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای
تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست ست بلکه مستحسن باشد
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت ست و مراد بمعوذات بکسر واو
مشدده معوذتین ست که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست بمذهب اقل الجمع اثنان و بعضی
سورهٔ اخلاص بلکه سورهٔ قل یا ایها الکافرون را نیز داخل دارد که در وی برائت ست از شرک که در معنی
استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن نیز دارند
مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز وجل انی توکلت علی الله ربی و ربکم
و قول وی سبحانه وان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده
فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و وصیت فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک
و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را از عقب هر نماز و این حدیث
معروف ست میان علما و مسلسل ست بانی لاحبک و این فقیر نیز از طریق بعضی علمای یمن بدان مشرف شده است
و یکی از دعاهای مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از انکه تکلم کند و در روایتی
پیش از انکه بگردد از نماز و دوتا کند پایها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم وارد و مشهورترین اوراد و بعد از فرائض ذکر معقبات ست
بکسر قاف و تشدید یا آن که نام این کلمات ست که پی یکدیگر می آیند سبحان الله والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار
والحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بست و پنج بار
والحمد لله بست و پنج بار و الله اکبر بست و پنج بار و لا اله الا الله بست و پنج بار و در جامع الاصول و نسائی و مشکات
از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید
سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار و یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی باوی میگوید آیا امر کرد شما را رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را
بست و پنج بار بگوید و تهلیل را داخل این می سازید بهتر باشد و چون صبح شد آن انصاری بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خواب خود را عرضداشت فرمود که همچنین کنید که آنمرد میگوید و چون با مر رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم همچنین گفتن رسم شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در
صحیح مسلم سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند
که این روایت بنا بر تفسیر بعضی از رواة است حدیث ابی هریره است که تسبحون وتحمدون وتکبرون دبر کل صلوة ثلاثا
وثلثین و این تفسیر وهم ست چه مراد آن ست که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است
و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان اگر چه باشند مانند
کف دریا و نیز آمده است که ابوهریره گفت که آمدند فقراء مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
و گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود چه سبب گفتند
نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند
و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبحون وتحمدون وتکبرون
دبر کل صلوة ثلاثا وثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت آمدند و گفتند
یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر باگشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان
کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق
یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید و اندوهگین
مباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید و این حدیث جزو حدیثی ست که در مشکات از ابی داود
از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و شکیبائی است که فقرا دارند و محاسبه و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند

و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند
که این مخصوص بفقراء مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم
و این ورد مذکور وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آنرا به بنت خود فاطمه زهرا
و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانهٔ آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی
رضی الله عنها از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی از غبار
چاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته بود چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بنت
من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانهٔ فاطمه و نشست بر سر وی و گفت
یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود نزد ما بالفعل نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه
محنت و مشقت دنیا سهل است بهر طریق بگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن اهل خانهٔ خود را
من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی و سه بار
و تکبیر میگوئی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از آنها لا علی التعیین
سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که هر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است
بعد از آن علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم از من هرگز
فوت نشد و نه در لیلهٔ صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوی
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت
و دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی است چنانکه در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد
نیز زیاده کرده و این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت
اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حفاظ بر وی از جهت
طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که
بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی تا نماز آینده این را جماعتی از صحابه روایت
کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را چنین آورده که گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز
منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی شرط است موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت نتوان رفت
و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود و امن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای گرد

که گروهای او بید رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود
سید آیات قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم ست و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی
صدق وهو کذوب مذکور شده معروفست تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد از نماز
بخوانند چنانکه ادعیه مذکوره آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بیان اتصال نماز نیست بی فصل که آن
محال ست بلکه مراد عدم فصل ست بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر
و دعا شمرند و اگر سکوت بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ از نماز هر چه مذکور بخوانند عقیب
او و دبر او ست اما آنکه اشتغال بنشستن راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعقیب
گردد یا نه اینجا هم محل نظر ست و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنت میدارد وصل سنت را بفرض و نه بست
قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده از
از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در ادبار صلوة تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال
بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند دران و اختلافست علما را در اولویت فصل یعنی که بعد از فرض بعضی گفته
که قیام بسنت متصل بفرض مسنون ست و در میان مشغول بسنن و نوافل نباید شد و این قول مخالف حدیث ست
که در نهی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت استاد مردی که دریافته بود با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم تکبیرهٔ اولی که تا مثل آن بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت بجنبانید
و گفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بپسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل ست ببعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند
ببعضی اذکار و ادعیه مختصره و ادعیه و اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فصل باذکار که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قرأة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی
گفته است که لا باس ست بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و این منافات ندارد با روایت مذکوره زیرا که مشهور
درین عبارت اولویت خلاف اولی ست و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد
آنها سنن ست مکروه است او را مکث قاعدا و باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود
بدست راست یا چپ یا پستر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل ست و در نمازی که بعد از و
تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در
مقابل وی مسبوقی نباشد و همه روا ست و سنت و لیکن افضل رجوع بمنزل ست از برای تطوع ذکر هذا کله فی
شرح ابن الهمام و آنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده

لا شریک له، له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست واگر
بسیار تحمید ست در تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخوانند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی
مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد ست

وصل در بیان سجدهٔ سهو بدانکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقوال در آنچه متعلق
است باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق
جواز اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغهٔ الٰهی عز شانه است در اعظمیت تشریع احکام و دریافت
سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن ست چنانکه گفتی
هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم ست چنانکه در صورت شک می باید ولیکن این نکته با ضمیمهٔ دریافت سعادت
اقتدا اتمام میشود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم آنچه در حکم
و جزای آن مشروع گردد و صاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی ست که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سهو فرمود در نماز و در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست
و برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پیشتر سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین
یا پسین سلام داد و سخن گفت بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر باز سلام
داد و درین حدیث سجدهٔ سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی ست و از حضرت
پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و درین حدیث دو اشکال ست یکی
آنکه این اخبارست بر خلاف واقع و اجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال ست و اشکال
دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوٰة با اتمام صلوٰة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد این
که در اعتقاد من اینچنین ست در نفس الامر و این خبر صادق ست بلا شبهه یا کنایت است از عدم
شعور یعنی گویا گفت شعور ندارم و این نیز صادق ست فافهم و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و اتیان منافی
بطریق سهو مفسد نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان
عذر نیست در نماز جاری نمیگردد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوٰة بود و تحقیق آنست
که بعد از آن ست و بعضی میگویند که این گفتگو همه با ما بود منه بتاول و این سخن در غایت بعد ست و نیز گویند که
که این قضیه بر خلاف قیاس بود و پس مقتصر بمورد باشد و در شرح کنز الدقائق مسمی به بحر الرائق گفته که ما جواب
شافی ازین اشکال نیافتیم و مذهب امام احمد آنست که کلام عامداً و ساهیاً مبطل ست مگر آنکه امام تکلم برای
مصلحت نماز کند چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است

پس تمام کنند و این نیز تکلم ذی الیدین و بعضی صحابه جواب باشد و کلام درین حدیث دراز است و شیخ ابن حجر در شرح بخاری
استیفای آن کرده است سوم یکروز نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس
بمسجد رفت در رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگزارد و سلام داد و بازگشت
و درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو مسکوت عنها است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده سهو واجب
نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده
که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما والله اعلم رابع لیث و دیگر نماز ظهر گزارد و یک رکعت زیاده کرد
صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گزاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را
و سلام داد و بران اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکروز دیگر نماز عصر را سه رکعت گزارد و بخانه
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند پس باز گشت و یک رکعت بگزارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد و درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را که غیر این مواضع خمس اند بهان قیاس
کرده اند داود ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران
قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرده
و بغیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام
کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند و تمسک باحادیث
دارد که درین باب با رعایت ناسخیت و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح احادیث بر اعدای آن و در کتب
سته از عبدالله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام و استدلال باحدیثی که روایت کرده
ابوداود و ابن ماجه و احمد و عبدالرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول
اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا و تعارض فعلین بالقیاس چنانکه مذهب ایشان
است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم
واقع شود جبر کرده شود همان کذا قال الشمنی و نیز گفته که همین است قول سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود
و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق
که در تردد افتد و نداند که چند رکعت گزارده و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب
اگرچه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند والبته آنچه واقع در نفس الامر است یاد میدادند و در صورت

شک نزد وی تحیر است و بالجمله بجهت غلبه استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده
اما شک بوجود نیامده و پیغمبر فرمود که آن از شیطان است چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که
فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه
درنمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شک در نماز هرگز واقع نشده ولیکن
برای تعلیم حکم آن مر امت را میفرمود که اگر کسی در شک افتد و درنیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین
نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن نزد وی قرار دهد و درین صورت بران که سه گذارده است چه گذاردن
سه یقینی ست اگر چهار گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند و بهر جانب که ظن
غالب دارد بنا بران نهد خواه باقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بهیچ جانب نیفتد بنا بر یقین کند و بعضی مردم درین حکم برین
امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که ظن را حاکم است نه بنا بر اقل که یقین ست و ندانستند که بنا بر ظن غالب
اصلی مقرر است در شرع که درین حدیث آن را اسقاط کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول
از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ وهو جالس
و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم گفته اند در شک گو نماز را اعاده کند تمام شد انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که اگر اول بار
در شک افتاده است یعنی شک عادت وی نشده است اعاده کند والا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه ظن در
یکجانب نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در مبسوط گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید اگر
اینچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و بیان کرده در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرجی تمام است
و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا هر دو جانب برابر بود
بنا بر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است انتهی بعبارته **فصل** در سجدهٔ تلاوت اختلاف کرده اند
علما در حکم سجدهٔ تلاوت ائمه ما برانند که واجب است و امام مالک و شافعی برانند که سنت ست و فعل آن
افضل ست از ترک آن و در روایتی از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست
حجت علمای ما آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه در ادای آن ورود یافته
و نیز گویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تخفیف اختصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز
جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم و تمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت ست
که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندم و سجده نکرد و جواب آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور
نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرده اند

بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که دروی اختلاف ست والله اعلم و طهارت شرط ست
در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلافی دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز میکرد
و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا الشعبی و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که
گفت سجده نکند مرد مگر به طهارت و جمع کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری ست یا ثانی
در حالت اختیار ست و اول نزد ضرورت و نیز گویند که گاهی شبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و نیز جهت
قبله و بی وضو میگذاشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت واجب نیست اگر بر مستمع نه بر سامع یعنی
اگر اتفاقاً بی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب
نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب
بر تقدیری ست که قاری قصد قراءت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و
مذهب جمهور ائمه آنست که واجب ست بر قاری و بر سامع مطلقا بشرایط صلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده
و بعد از سجده تکبیر گویند و هر دو مسنون ست نه واجب و مروی از ابن مسعود همچنین ست و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد
هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجدهٔ نماز است
سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع محال ست پس تسبیح سجدهٔ وی افضل و ارفع باشد و اگر
سجدهٔ تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح گوید خصوصاً که نزد حنفیه دعا در سجدهٔ نماز نمیکنند اولی خواهد بود و
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث
ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضے
گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نیز نزد بعضے سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در
قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و انسب آن بود که در سجده
این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی
کما تقبلت من عبدک داؤد و ترمذی از ابن عباس رض آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذاردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد
یعنی سجدهٔ تلاوت ۱۲
و این دعا بخواند و گفت ابن عباس رض پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد
خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس رض آمده که گفت
سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده دارد و سجده کردند باوی صلی الله علیه
و آله وسلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین مجلس حاضر بودند بطریق تغلیب

و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود والله اعلم و گفته اند که سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکر گزاری نعم علیه وی سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجدهٔ مسلمانان
بجهت متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر بود و سجدهٔ مشرکان بجهت استماع اسماء آلهه ایشان بود
از لات و عزی که درین سوره مذکور اند یا از جهت ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شانه و سطوع
انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه تاب و طاقت
اختیار ایشان باطل شد و اثر جحود و انکار ایشان یکبارگی محو و مضمحل گشت مگر آن کس یکی اشقی و اطغی قوم بود که کفی از خاک
برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت این مرا بس است و آن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفتند و درینجا قصه
است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب قصص
آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و در ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نزد ذکر اسماء لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
و آن بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان آن را در اثنای قرائت بصورت شریفه آنحضرت از پیش خود خواند و مشرکان
آنرا شنیدند و سجدهٔ مشرکان ازین جهت بود و گفتند اکنون محمد مدح آلهه ما کرد ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی و
ممیت علیم و قدیم رزاق یکی ست این آلهه شفعای ما اند و محمد نیز اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل
آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی
وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم و این قصه نقلا و عقلا باطل و موضوع ست و مر این آیه را تفسیری دیگر ست که نیست
در وی ذکر این قصه والله اعلم

وصل در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده که خارج صلوة کنند
آیا جایز و مسنون ست و عبادت و موجب قرب بجناب الهی ست یا نه نزد بعضی بدعت ست و حرام ولا اصل لها فی
الشرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز ست مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز
بر چند قسم ست یکی سجدهٔ سهو ست و آن خود در حکم سجدهٔ نماز ست دیگر سجدهٔ تلاوت ست و دران خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست
بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین آنست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلاف ست نزد امام
شافعی سنت ست و قول امام احمد و ابی یوسف رحمه نیز همین ست و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد و نزد امام ابوحنیفه
و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی ست و بنده عاجز ست از ادای
شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی بتکلیف ما لا یطاق باشد و گویند مراد بسجود که
در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز ست که پیغمبران سجده کرده اند یا منسوخ ست ولیکن [illegible]

بدان مراد نعمت عظیمه دانند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجدهٔ خلاف
ظاهر ست و چون از بعضی خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فعل این سجده ماثور ست قول
تنسیخ درست نباشد و یک قسم دیگر ست که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و در بعضی روایات فقهیه رخصت در ان واقع شده مختار
کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود از ابی بکره رضی الله عنه آمده که چون می آمد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چیزی که خوشحال می ساخت بروی می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر
کردن مر او را عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آوردند در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم سجدهٔ شکر بجا آورد و دعا کرد برای قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد
خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طویل کرد چنانکه بیننده گمان برد که روح پاکش به آسمان
رفت و از بدن انسلاخ پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت ناقص الخلقت را بدید سجدهٔ شکر
کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح عمیر آمده که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود
ماست فرعون هذه الامة و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر است در تاویل سجده است بنماز
چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید
سجدهٔ شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام ست و یکی از ان سه تن که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوک و توبه رجوع
برحمت کرد پروردگار تعالی برایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم ست وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم
الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة و این قصه دور و دراز ست و از احسن قصص ست و در شرح سفر السعادت
آنرا ذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر قتل مسیلمهٔ کذاب بشنید سجدهٔ شکر کرد و قصه وی
مشهور ست و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجدهٔ شکر
کرد و قصهٔ وی و حال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر مذکور ست چیزی از ان نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکوة
ذکر کرده شده است **وصل** در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم اوست و بعضی بفتح میم نیز
گفته اند و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرأت سبعه بضم میم ست و سکون از شواذ ست
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم را و بای موحده میخواندند و جمعه اسم اسلامی ست بجهت اجتماع ناس
در وی برای نماز کذا قیل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم از جاهلیت تغیر داده اند

فائده

بجمعه بجهت اجتماع آفرینش در وی یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغیر دادند
و نامهای قدیم هفته این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی
داشت و در اسلام بفضایل و خصائص امتیازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدا تعالی
از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را
روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه
با آنکه امر کرده مر ایشان را بعبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند
و تمرد ورزیدند و با آوردند و اختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را و تعلیل نمودند باینکه روز انتهای آفرینش است
و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفتند
نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است به تعظیم و شکر نعمت و ایجاب
عبادت و اکثر برآنند که فرض نگردانید برایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد
خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و همین
قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز و بعضی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد برایشان جمعه و امر کرده شدند بدان
بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا اهانت نمودند و گمراه کردند ایشان را
باز و تمرد و تعلیل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بهدایت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری بود
از شکر بر نعمتها خارج از ذات و ظاهر درینجا معنی اولست بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در شرح
صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و پیش از نزول
قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی ست که در وی جمع میشوند در هر هفته برای عبادت باید که ما نیز
روزی باشد که جمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس الهام کرده
را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه نشده بود باین خصوصیات که در نماز جمعه است بعد از نازل
شدن قرآن باین خصوصیات و این قدر در مقصود کافیست و قصه در حدیث اوس بن اوس آمده است که
آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که افضل ایام است بالمثل
روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلافست علما را در روز جمعه و عرفه که کدام
یکی از این دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام است و روز عرفه افضل ایام سنه و این سخن

محصلی ندارد ونزد تامل وهمچنین اختلاف دارند در شب قدر وشب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است
زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمد و در ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید انشاء الله تعالی ودر حدیث دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شدند در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم
علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد در بهشت در روز جمعه و برآورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین
در روز جمعه و مرد آدم در روز جمعه و درین روز بر پا شود قیامت و در وی نفخ صور و در وی صعقه منتهی شود و ذکر وقوع امور
عظام است که وقوع دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست
که حصر آن از دائرهٔ امکان بیرون است و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است
به نعیم جنت و ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصائص و فضائل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلافهاست بر دو قول بعضی میگویند
که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود است و از ابو هریره
رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابوهریره فرمود
دروغ گفت هر که آنرا گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت
بود همچنان درین وقت نیز باقی است و درینجا نیز دو قول است یکی میگویند که آن ساعت از وقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز
جمعه بنظیر شب قدر در عشر آخر و اکثر برآنند که متعین است درینجا اقوال متعدده زیاده بر چهل آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
نقل نموده نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و دلائل آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان کرده و در آن تطبیق نموده است ما
در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم وارجح اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز
دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز اختلاف است علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر
کرده اند و احادیث وارده در آن اقوی است و تائید نموده و صاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث
کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکردند در آن که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا
رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبردار کند او را با آخر ساعت و چون خبر میکرد
مشغول می شد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده والله اعلم دیگر از جمله خصائص آنکه درود فرستادن
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نمازی است که اعظم فروض
اسلام است و تهاون در آن موجب ختم بر قلوب و نوشتن از جمله منافقان است و غسل در وی سنت مؤکده است
و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر مسجد یعنی خوشبو کردن آن

مستحب ست درین روز نزد جمعی از علما، صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه
گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ درین وقت می افروزند
الا روز جمعه و از آن ست که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب میباشند
از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار ست از برای تضرع و عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون
مزیت شهر رمضان ست بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر ست در رمضان و روز جمعه عید
مسلمانان را که در هر هفته مکرر میشود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر

افضلها

و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکسال نماز و روزه بیابد و این روز کفارت گناهانست و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها
و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسند بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت در آن الا جن و انس
که پرده بر روی دل ایشان فرو هشته از برای قیام تکلیف ایمان بغیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز
بقبور خویش و زایران را می شناسند شناختی زیاده بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز
بیشتر ست از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز مستحب تر است و عادت در بعضی شهرها همین ست و روزه
داشتن روز جمعه علی الانفراد پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ما است و روز عید صوم مکروه است و در روایتی
از امام ابو حنیفه و امام مالک رحمة الله علیهما که مکروه نیست و این روز مخصوص ست باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر
بطریق وجوب در خطبه و خطبه در عید سنت ست و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم
فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علما ی برای
این وجوه گفته اند که ناتمام ست و ظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارتست بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول بطاعت
و عبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه بتبرک باشد چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن بامن
از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمرو ابو نعیم در حلیه
از جابر آورده که کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر وی بود
مهر شهید او نیز وارد شده است که آمرزیده میشود در روز جمعه شش صد هزار کس و ششصد هزار کس در شب جمعه و در روز آن
تمام مردم و می نشینند ملائکه با صحیفه روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون بیرون
آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفها را و می آیند در مسجد و مضاعف میگردد درین روز حسنات و دو رکعت
نماز در روز جمعه فاضلتر ست از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حق تعالی
تبارک و تعالی بر انگیزد ایام را روز قیامت بهیئتی و صورتی که دارند می انگیزد روز جمعه را روشن تابان

هر اهل جمعه را در روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی
مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوض میکنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس
و بهم نمیرسند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشانرا هیچکس مگر موذنان که برای خدا
اذان گفته باشند و حرمت و کراهیت بیع نزد اذان و استحباب شراء اهد از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قراءت
سورۂ الم السجده و سورۂ هل اتی علی الانسان در نماز فجر و خواندن سورۂ جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سورۃ الغاشیه
در نماز جمعه و خواندن سورۂ قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد در نماز مغرب وی و خواندن سورۂ جمعه و منافقون
در نماز عشاء وی نیز مسنون ست و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه کروه میدارند تعیین سوره را
و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده
دران و گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل و هجران باقی و عدم جواز جز آن ست عدم مداومت ست
نه مداومت عدم گفت بندۂ مسکین عبد الحق بن سیف الدین ظاهر انست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم نیز دائمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف اوست در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد
پس طریقه حنفیه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث و المذهب والله اعلم و فضائل خواندن سورۂ
کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند سورۂ کهف
در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن
شود نور تا بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که بود بین الجمعتین یعنی صغائر اگرچه احادیث ظاهر
در غفران عموم ذنوب است و لیکن تخصیص میکنند آنرا علما بصغائر والله اعلم **وصل** و بالجمله روز جمعه روزی شریف
و عظیم ست در دنیا و آخرت اما شرف وی در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی ست که وارد شده است
مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد
از انوار شهود عظمت و جلال حق پرتوی و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار
و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است امام شافعی و ائمۂ دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد
مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست آئینه سفید که در وی نکتۂ سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه
سفید در روی نکتۂ سیاه گفت این آئینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و
این نکته ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی پیدا تر
و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه
یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس

که اعلی درجات جنت ست و در وی کشاده را که طول و عرض آن را جز خدا کس نداند و در وی تلهاست از مشک که سرهای
آن از غایت بلندی بآسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم بفرستد پروردگار تعالی آنقدر که
میخواهد از فرشتگان خود گرد آن وادی منبرهاست از نور که بران نشستگاه پیغمبران ست و گرد گرد شده است
آن منابر نور منبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بران شهیدان و صدیقان در پس آن منابر از نور می نشینند
پس میفرستد وی تعالی آن مشک را در جامهای و بر رویهای و مویها پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شمایم
که راست کردم با شما وعدهٔ خود را که در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه میخواهید بدهم شما را گویند پروردگارا
میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم شما را در سرای خود
یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست مزید در هر چیز چه نعمتهای من و درجات
فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزید ست پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب بنمای ما را
وجه کریم خود را که نظر کنیم بآن و ببینیم آنرا بچشم سر عیانا که نهایت مقاصد و منتهای مطالب ماست که بالاتر ازین مطلوبی نیست
بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال رب ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم
لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بصد تلطف و مهربانی خود بسوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول
در حصول سوال و مامول وقت ست هر که پیش از وقت طلبد و بیش از قسمت خواهد محروم باز گردد و سحاب الحمراء
مطر فاذا جاء الاوان یجیء پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را
از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نه سبقت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت
که جای فنا و زوال نیست هر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بدیدار مشرف شدند و بنور جمال وی
منور گشتند گفته میشود مر ایشان را اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی ست ببندگان چه اگر مدام
در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان ست پس بروند و زمانی بحال خود بیاسایند
و بیاسایند و در پرده های صفات که جمال و مرایای آن نعیم جنت ست مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند
مشهود در هر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست پس باز میگردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه
داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده برآنچه بودند بران از حسن و جمال و نورانیت در بهشت
چه آن جمال صفات ست و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این
مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و نموده میشوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است
ایشانرا نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود زمانی بگذرد و فرو نشیند آن نور
و برود غلبهٔ آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بران بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشان را

زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بود دیدشما از پیش ما بر صورتی بیشتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و پوشش یعنی این حسن و جمال پیش ازین نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال بآن جهت ست که تجلی کرده پروردگار تعالی و تقدس برما پس دیدیم ما ازذات مقدس وی و دیدنی آنجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی و راستی الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن نمود وی جل جلاله ایشانرا از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این ست معنی نظر کردن بذات اقدس وی و نگویند که ازینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که فائض شد از ذات وی تعالی وتقدس نه ذات و عظمت و جلال صفاتند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیراکه میگوییم احاطه را نفی کردند رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید که حقیقة و عرفا توان گفت که وے حق ست و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر ست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه بچشم مثلا معتقد آلا میگویند آنچه مرئی ست از جسم ضوء و شکل و لون ست نه کنه حقیقت جسم آنها همه صفات جسم ست و باوجود آن در عرف میگویند جسم را دیده بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده ساکت باند اینقدر بس ست والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حالت همیشه در هر جمعه باشد مومنان را و چنید و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را ازانجهت آنچه میدهد ایشانرا پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند باینچنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند ایشان این را فرمود حق تعالی بخواهید و هرچه خواهید شمارا بدهیم لاجرم همیشه حال برین منوال باشد و هذا معنی الیوم المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون **وصل** چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خطبه بمنبر شریف برآمدی بلال شروع در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره و در بعضی روایات آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده لیکن مقرر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان ست و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة و همین اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو اذان بود و معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان ست که بعد از جلوس خطیب ست بر منبر از جهت اصالت و وجود وی در زمان

آنحضرت ست پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین ست ولیکن علما اما همی آنرا داشته اند که معتبر اذان
اول ست که سنتی شده گشته اگر در وقتش که بعد از زوال ست گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل میشود
و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم ست به برآمدن امام برای خطبه و التزام انصات و ترک صلوة اما این اذان
دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و نه در زمان صحابه رضی الله
عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بدان در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد و که پیدا کرد پس باید که
سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی بلاد دیده شده است
و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است و غالباً این باعتبار آن خواهد بود که
بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد
نقل کرده و الله اعلم و بهر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف
اطلاق بدعت بران کرده باشند بمعنی آنکه در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه
از امیر المومنین عمر در جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم هر بدعت حسنه همین ست و در فعل عثمان
رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت شروع تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی
صلی الله علیه و آله و سلم منذر جیش ست که میگوید صبحکم و مساکم و منذر جیش آنکه خبر میرساند قومی را و میترساند ایشانرا
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح یا شام می تازد و غارت میکند یا در وقت شام
می آید و شبخون میزند و بعد از ان فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور
محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار
و کلمه اما بعد یعنی بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری گفته که
اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه
آورده که داود ست علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعبی آمده که فصل خطابی که داود را داده اند همین بود و آتیناه
الحکمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب
بن لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت ست و جمع کرده شده است
میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی ست و در بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی
و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و شمشیر میکرد و در جمعه بر عصا

ودر بعضی روایات فقه حنفیه آمده که اگر اکتفا بر قوس و عصا کرده است صحیح آنست که مکروه نیست زیرا که ثابت شده در سنت
و بعضی گفته اند که در شهری که فتح وی بقتال و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه در
مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بقول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و حنفیه
بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما سنبین فی موضعه انشاء الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است
که این سخن تکیه بر کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخته اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بچیزی اعتماد کرده نه بعصا
و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا در روایت
مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و آله وسلم میانه و در روایت ابی داود آمده که بود نماز وی میانه و خطبه وی میانه و
فرمودی که درازی نماز و کوتاهی خطبه وی نشان فقه و دانشوری اوست و دانا که وجیز وی آن بود که در وی عبارت و
فصاحت حرفی بیش است خصوصاً از آنحضرت که معدن جوامع الکلم و مظهر غرایب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت
کوشد و به تهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصدوق لم تقولون ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که در باب خطبه گفتار پس فعل
آنحضرت تعلیم است بود و آنرا تعلیم قولی نیز موکد ساخت و نزد امام ابو حنیفه بمقدار الحمد لله و یا لا اله الا الله یا سبحان الله
در فرض خطبه کافی است و زیادت بران سنت و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد
بدان خطبه است و ذکر الله بر تقدیر صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بسته شد و کفایت کرد
بدان دلیل آنست کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب حدیث مگر در
بعضی کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی روی به
سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی یا سائلی سوال
کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگزاردی و سائل را جواب دادی انگاه خطبه را اتمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را
دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و بر داشت ایشان را و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین اسلام پس
فرود آمد از منبر و بنشست بر کرسی و تعلیم کرد او را پس باز بمنبر بر آمد و خطبه را اتمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان
می دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق و تحریص کردی بدادن چیزی بوی از ثوب و دراهم و جز آن و تا که علما اینها را
از خصایص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی
یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف شده است و بیرون آمدن جمعه
و عیدین و جز آن و غیرها که با جماعت کثیره با علمها و وضع غریب بر آید و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز طرقا
برالیک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طیلسان و طره و جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبوده است
و لیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی

و دستار سیاه بود که گذاشته بود طرف آنرا میان هر دو کتف خود و روز جمعه لبس سواد مستحب ست و نزد حنفیه در جمیع اوقات
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه
امام خطبه میخواند مثال وی همچو مثال حماری ست که بر میدارد کتابهارا و قرطبی گفته است بمذهب میرود که این آیت
نازل شده در شان ایشان و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل ست که مشقت میکشد در
بر داشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش
پس تحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرده از دست داد و هر که لغو گفت
نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الاصل فی الاصطلاح بیهوده گفتن و این انصات
واجب ست نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشان ست و مذهب امام مالک نیز همین ست و پیش بعضی مستحب ست
و امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست و میگوید که
ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس
بعضی مکروه داشته اند و بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را به دو رکعت و نزد
صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است زیرا که این وقت
استماع نیست بخلاف نماز که ممتد می دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد بنماز نافله است
و الا قضای فایته در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود
سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر و تسبیح
در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه با مر معروف
باشد و تسبیح و تهلیل بود و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بر روایتی ثانی رخصت
کرده نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنست که فرض ست اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست
در هر وقت بخلاف خطبه و در رد و فرستادن در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و درود الصلوا علیه و سلموا تسلیما نیز در دل گوید و در
مکروهات اشارت بچشم و دست کرده و همچنین سوال تسبیح و نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بالقلم روایتی از ابی یوسف آمده
انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی
و هل اتاک حدیث الغاشیه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز
این دو سوره میخواند و اصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود بعضی گفته اند تهجد ترک نوم چنانکه تاثم
ترک اثم و تحنث ترک حنث و انهار مراد ترک نوم ست ... از آن بامداد

اختلاف است دران که قیام لیل که بمعنی نماز تهجد ست فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی
است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فریضه و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی
زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل ست یعنی فریضه زایده علی الفرائض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک
که مفید اختصاص با آنحضرت ست نگفتی چه نفل و تطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجات ست
چه تطوع در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم که مغفور مطلق و معصوم ست جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین
باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران
محافظت نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت
نماز بدله آن بگذاردی و این نیز ظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و آله وسلم و چندان ایستادی
که پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عایشه آمده که بشگافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول
وی سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة گفته اند که قیام لیل واجب ست بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات
ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضی الله عنهم
تا یکسال بعد ازان منسوخ گشت باین آیت و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم ست یا مخصوص ست
بامت و وجوب باقی ست بر آنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب سیزده
رکعت بود پنج دوگانه و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر در مذهب ما سه رکعت ست و نزد شافعی یک رکعت
اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن ازان و از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر و اقوی
احادیث یک رکعت ست پس من قائلم بدان و گفت سلام بدهد بر دو رکعت و اگر سلام ندهد وتر بسه رکعت
کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة ایتار به سه رکعت را اثبات کرده و تقویت
نموده است بحدیکه اگر زیاده تر بر ایتار بیک رکعت نباشد کمتر ازان هم نخواهد بود والله اعلم و ایتار بسه رکعت که میکنند
باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام میدهند و در ایتار به سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث
نهی از بتیراء واقع شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند
که نماز شب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح ست اما مراد
با دو رکعت سنت فجرست یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر
ازان و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده با وتر و گاهی بر تمام نماز
شب اطلاق وتر نیز آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با مغرب وتر شده و وارد شده است
که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت دران دراز کردی چنانکه سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران و نساء

وبایده یا انعام ودیگر سورهٔ طویل خواندی ورکوع وسجود وقومه نیز باندازهٔ آن دراز کردی ودر بعضی شبها در نماز شب یک
آیت را مکرر کردی وآیت اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم وهر دوگانه اخیر را کوتاه تر
از دوگانه سابق کردی ودر آخر عمر شریف نشسته گذارده است وچون نشسته میگذارد رکوع وسجود نیز نشسته کردی
وگاهی نشسته میگذارد وچون پاره از قرأت ماندی برخاستی وایستاده بخواندی ورکوع کردی وبسجده رفتی ودر رکعت دوم
نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی وترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی ودر صحیحین از عایشه آمده رضی الله عنها که
گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته ودر حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه وآله وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی وحفاظ در حدیث طعن کرده اند وفقها را
در جواز وکراهت واستحباب آن اختلاف ست ونزد امام ابوحنیفه جلوس متنفل بهیئت جلوس تشهد ست ودر روایتی
احتبا وتربع نیز آمده ودر روایتی ست از ابی یوسف احتبا واز محمد تربع وجلوس تشهد افضل ست باتفاق وچون میگذارد
نشسته میخواند سوره را وترتیل میکرد آنرا تا آنکه دراز میشد سوره دراز تر از آن ودرین دلالت ست بر آنکه اگر کسی نماز
نشسته بگذارد وقرائت در رکوع وسجود وسایر ارکان آنرا تمام وکامل بجا آرد چنانکه تلافی وجبر نقصان ترک قیام کند
چنانکه بعضی نادانان از اصحاب در میکنند وچنان بشتابی گذارند که هیچ یکی ارکان را بجای نیارند وخواهند که عدد وتر را
که در اوراد خود قرار داده اند تمام کنند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افتتاح میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف
بعد از آن تطویل میکرد ودر کیفیت قیام وکمیت رکعات روایات متعدده واقع شده متعبد مخیرست در مواظبت بر یکی
از آن انواع ودر فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه واین طریق اعدل وانسب ست بسلوک طریقه اتباع وآن طرق
در احادیث صحاح مذکورست ودر سفر السعادة وشرح آن مسطورست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتر را گاه در اول شب
میگذارد وگاه در آخر شب وغالب در آخر شب میگذارد ودر جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر
آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر ودر صحیح مسلم وترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که وتر را هم در اول شب بگذارد وهر که امید دارد
که برخیزد در آخر شب پس بدرستی نماز آخر شب مشهود ومحضورست واین افضل ست واز بعضی اصفیا شنیده شد که
گذاردن وتر در آخر شب بس مقام رفیع ست ودر قرب حضرت الٰهی عزاسمه ودر حدیث آمده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه وتر در اول شب کردی وعمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ هذا بالحزم
وگفت برای عمر اخذ هذا بالقوة وبالجمله بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که
وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح واگر احیانا در اول شب یا اوسط آن گذاردی وبعد از آن بتهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی

و در حدیث ترمذی آمده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد و پس از آن به تهجد
برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لا بد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد
نشده در شرع و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود اندر وتر در رکعت سه سبک میگذارد و میخواند در اولی اذا زلزلت الارض
و قل یا ایها الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته که نمیکنم آنرا و منع نمیکنم از آن و گفته اند
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد به این رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که این دو رکعت
وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میگردد اگر بر تقدیری خواب برد
که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین
نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خواند در هیچ حدیثی
مروی نبود و اقرب نه و میگویند که در بعضی روایات قنوت آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
و در کرت سوم آواز بلند کشیدی حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة و الروح و فصل آنحضرت بعد از دو رکعت
سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک ساعت خفتی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که چون
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار بودم سخن میکرد با من و الا اضطجاع مینمود
تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الایمن و از این حدیث معلوم میشود که تکلم بعد از سنت
فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر منعقد کرده و از عائشه آورده که گفت بود پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا بیرون میآمد
برای نماز و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله وسلم و من بعدهم
من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی یا ضروری بود که
از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم از این قبیل بود
چنانکه قول عائشه فان کانت الی حاجة کلمنی ناظر بدان است و اگر فرضا سخن نه از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل سنت
و موجب اعاده آن نیست که بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند یکباری در مکه معظمه شیخ
علی بن قاضی جار الله که مفتی بلاد و عمده فقها بود گفته شد که مردم بسیار با تکلم بعد از سنت فجر ابطال سنت دانند و اعاده
کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانسته
بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن
و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما بکراهت آن قائل و آنرا بدعت شمرده و این بعید

قول بیدست اما از حیثیت جهت عدم ذکر اضطجاع در بعضی احادیث آمده و بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و عامهٔ علما
طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته اند و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم
نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه
الایمن گفت بجهت آنست که عادت شریفه اضطجاع برین وجه بود که اقل ست در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ
برای قیام چنانکه در محلش مبین شده است وصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامهٔ این دیار آنرا
شب برات میخوانند ثابت شده است بحدیث عائشه که گفت قیام کرد رسول خدا در یک شب پس دراز کرد سجده را تا گمان
بردم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم انگشت او را پس
بجنبید برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عائشه یا گفت یا حمیرا تو گمان بردی که پیغمبر خدا خیانت
کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض کرده شد روح تو از جهت درازی
سجده تو پس فرمود آیا در می یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا داناترست بدان فرمود این شب
شب نصف شعبان است خدای تعالی می نگرد بر بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع
فجر یعنی زیاده بر عهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب تمام شب میشود پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت
میکند بر رحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و پس می آمرزد اهل حسد و کینه را که بنا حق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عائشه
در حدیث دیگر آمده که گفت آنحضرت بر فراش بود و دیر گذشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم
که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا میکند پس چون دید مرا گفت آیا ترسیدی تو ای عائشه که
حیف میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب
و در حدیث دیگر آمده است که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد و شحنه
میشود در وی ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و آمده احادیث در فضل و نعت شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل
لیالی است بعد لیلة القدر و در احادیث آمده است که گشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید الاضحی و شب
عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و سنت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن
و تابعین از اهل شام چون خالد بن معدان و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت و می پوشیدند
احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفته مردم تعظیم این شب را و میگفتند
رسیده است بایشان درباب آن آثار اسرائیلیه ولیکن علماء حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان دران و اجتماع
در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام است تنها نماز گذاردن را مکروه نمیدارد و از آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عایشه آمده که گفت بود شب
نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون میانه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه
میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی و نیافتم او را در ان و برگشتم
بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی فهذه یدی وما جنیت
بها علی یا عظیم المرجی لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره پس برداشت سر خود را
پس باز رفت بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من عقابک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی وحق له ان یسجد پس برداشت سر مبارک
خود را و گفت اللهم ارزقنی قلبا نقیا من الشرک تقیا لا فاجرا ولا شقیا پس برگشت از نماز و درآمد با من در جامه خواب و دیدم
که بلند و تنگ شده است نفس وی گفت چیست این تنگی نفس ای حمیرا پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح
کردن گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه مشقت کشیدند در راه خدا رفتند یا حمیرا این
شب نصف شعبان است نزول میکند درین شب حق تعالی با آسمان دنیا و می آمرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را
و دعا وارد است و نماز مشایخ درین شب صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده
شیخ امام ابو الحسن بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله
وسلم که گذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد
و چهارده بار قل اعوذ برب الناس ویکبار آیة الکرسی و خواند بعد از ان آیة لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم
آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع من باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول
و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یک سال گذشته و یک سال آینده و نزد محدثان این حدیث
سخن است و آنرا بیهقی آورده اند و گفته یا آن میماند که این حدیث موضوع باشد والله اعلم وانچه متعارف شده است
در دیار ما از سوختن چراغان و امثال آن همه نامشروع است و مشابه بدوالی که هندوان کنند و رسم مجوس است و اما قیام لیل
در رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان
همان نماز معتاد او بود یازده رکعت که دایم و تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردید. وصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت
ضحو و ضحوة و ضحیه بروزن عشیه ارتفاع نهار و ضحی فوق اوست یعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت
بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد
از طلوع آفتاب و بلند شدن وی یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع
آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث بعین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز

در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گذارد نماز
ضحی را و گفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در
مواهب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز
فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره تامه تامه
تامه و برای صلوة ضحی جدا و بثبوت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را بآن
ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول آن وقت اشراق است
و آخر وی تا قبل انتصاف نهار چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان برده که مگر اینجا دو وقت
و دو نماز اند و بعضی ضحوهٔ صغری و ضحوهٔ کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده و بعضی اینجانب را
ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیرست که آنرا نماز چاشت میگویند نه در نماز اولی که آنرا نماز اشراق می نامند
چه این را بعضی از سنن مؤکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار
و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و بهر یک ازین ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه
گفته که شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که وارد شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است
محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجهٔ تواتر معنوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای
سابق ست که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام
انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانه اثبات تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم
عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی
نماز ست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین
نصره الله بفضله المبین که چون عنایت الهی در تیسیر عباد و عموم مسلمین بالاخص در ادای نوافل ایشان ظهور نموده است
و در وقت ما بین فجر و ظهر توسیعی و تخفیفی فرموده است بندگان خاص وی تعالی که برای عبادت وی متجرد و مستغرق اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و وی تعالی بندب و استحباب ایشان را نیز محبوب و اقتراف ترغیب
و تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما و مذهب مشایخ ست
زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت زیاده علم است که پوشیده شده است از نافی چنانکه این قاعده
در علم اصول مقرر شده است و بعضی از علما بکراهیت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت ست

که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت به بدعت بودن آن باحادیث و آثاری
که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالث است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه
جزم بدان ندارم و از ابوبکره ثقفی که از کبار صحابه است مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گزارند ایشانرا گفت
انکم لتصلون صلوة ما صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین یعنی شما میگزارید نمازیرا که
نگذارده است آنرا پیغمبر خدا و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت ندیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم نماز ضحی را و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذارم آنرا و بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
هر آئینه ترک میکرد عمل را و وی دوست میداشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود و بر امت لازم گردد و بر ما
و قیس بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبد الله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد و
مسروق میگوید که میخواندیم ما در آنجا پیش ابن مسعود و پیشتر مینماندیم با بسیاری از خود و بعد برخاستن ابن مسعود بعد از آن می ایستادیم
و میگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این خبر با ابن مسعود پس گفت تکلیف میکنید بندگان خدا را چیزی را که تکلیف
نکرده است ایشانرا خدا و اگر هستید البته ناچار گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد
روایت کرده شده است که گفت در آمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم ابن عمر را که در نشسته است
نزد حجره عائشه رضی و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت
بدعت است ولیکن نیکو بدعتی است و پیدا نکردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی این اخبار و آثاریست که در نفی
صلوة ضحی آورده اند و غیر آن هست و علماء در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی اگرچه است را بر محافظت و مداومت آن تحریض فرموده و ترغیب
نموده از جهت مخافت آنکه بر ایشان فرض گردد و در مشقت بیفتند و در آخر در خروج از عهده آن درمانند چنانکه
تصریح کرده ام عائشه رضی الله عنها لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند
پس هر که نفی کرده شاید که رویت خود را نفی کرده یا مراد نفی دوام داشته پس در جائی که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله
وارد شده مراد مداومت علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید او را یکسال در خانه تابعین
تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بتفقه و تعلم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادات ترجیح میکرد آنرا بر نوافل با وجود
استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر
لا اخاله چون نه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندیده و وثوق باخباری که از مردم دیگر اند در گذاردن آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بود انشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم ثبوت و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم

و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع هست ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرایض کنند بدعت است

چه سنت در نوافل و مستحبات آن پنهان کردن و در خانه گذاردن ست چنانکه معلوم ست و با لجمله از هیچ خبری و اثری

نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که در مسجد یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت کرده است ابن

ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذاردند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در خانهای

خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طائفه دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات

میگویند که مستحب ست که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله

بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست گفت از عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد

گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفری بیامدی و در حدیث دیگر ابو سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا و ترک میکرد آنرا تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز

چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و طاعات این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز

همچنین بود و گفت علامه بود ابن عباس که میگذارد ده روز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر

بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه میداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض

پس میگذاردند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علما و سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم

همچنین بود تا داعیه اشتغال علم و خیرات و صدقات دیگر نگردد و بجا آوردن عباد و نساک در زمان متاخر قلق و تعب

ایشان بدان بحدی ست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیار از خیرات و مبرات را که مهم

و متعدی ست از آن ترک کنند بالجمله پس نیست و بالله التوفیق و صاحب سفر السعادة گفته که صواب آنست که مشهور است

بدان نیز مستحب ست اما اجتماع بران در مساجد نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عایشه مروی ست

که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نمیکنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن مادر و

پدر حاصل شود بلذت و سروری که در این نماز یابم برابر نرسد و تعیین عدد رکعات در این صلوة مختلف آمده و

آن بحسب ایام و احوال بسبب نشاط و کسل یا اهتمام مهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما را اختیار بر چهار کرده اند هر چه

احادیث آن مجموع صحیح ست و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرأت این نماز و راد او مشایخ

والشمس وضحها و اللیل اذا یغشی و الضحی و الم نشرح است بعد از فراغ ازان اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک

انت التواب الغفور صد بار بخواند و در حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده که صلی

در نماز عید بدانکه روز عید را عید ازان گویند که وی عود میکند و مکرر میآید و فرحت و شادی و سرور عام ست بر سلام و مکرر

له قوله نماز چاشت یعنی از بین وقت چاشت ... [illegible]

نیز صادق می آید از جهت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر
شکرانه تمامی نعمت صیام ست و در عید الضحی تمامی نعمت حج که وقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی وارد و جمعه که عید
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور
اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة
چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاقی اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب آن همان فرح و سرورست که فقرا را
بوصول آن حصول می پذیرد کفایت ست و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاول بعود وی گفتند یعنی بیابد [?] و سال دیگر
برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و بازگشتن بود که بتفاول ست بآنکه برود و
بسلامت بازگردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که عید از آن گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است
بندگان را بالفرح و سرور و فضل و کرم خویش بدین وجه وارد میشود که اشتقاق عید از وعد و عید است چه این اجوف ست
و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی
و آن مکانی ست بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله که از آنجانب در آید
میان آن و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل ست برآنکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا
افضل ست از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی
بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود همین ست عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در مساجد میگذارند
خلاف سنت ست مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار بیش نبود و اهل مکه
هم از زمان اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نبروند الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مفارقت
از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست با آبادانی این بلده شریفه
بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام
میگوید که سنت آنست که برآید امام بصحرا و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست
گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جائز ست در سه مواضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیدی از
برای اظهار عزت اسلام و شعایر آن و حله صفت جامه را گویند که ازار و ردا و ست نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
ابریشمی [?] و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار
بود و برد یمانی که گویند این ست و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب ست اما بلباس مشروع و عادت شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما افطار کردی و عدد آن وتر

بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که مفید تقویت بصر ست که صوم ضعیف
آن ست و حلوا موافق مزاج ایمان ست که المؤمن حلو و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت
ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل ست و رعایت عدد وتر
در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی
تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا میخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند
که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر این ست که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم ست وی دوست داشت
تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الهی و اگرچه در امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر کدام و چون
اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بمصلی بوده صدقه برآورده و اکل کرده بمصلی رفت و اخراج صدقهٔ اضحی چون بعد
از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرده و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین
دو حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد یوم الفطر و
یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنید روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث
درین کتب نیافتیم و در کتب سته اصلاً حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبدالله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه در
متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح ست کذا قالوا و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه
بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه ست و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است اما اگر بسر گوید باکی نیست
و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند
مگر بعذر و امام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را از زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز عید اضحی زودتر گزاردی و بنا کرده حکمت در تاخیر فطر
آن باشد که چون صدقهٔ فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است و همی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع
خواهد بود یا آنکه ضعف بجهت صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی
والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه
اقامت و نه الصلوة جامعة و در فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف ست و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر ست

غسل عیدین

در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف معهود و مشروعست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه
و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی
که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه و بنا کرد آنرا کثیر بن الصلت از گل که خانه او
در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه خواندی و
اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بعد از وی
نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند که اول کسیکه
خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از
نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان
بن عفان نیز کرده بود و در اوائل نماز گذاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر
باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وے
خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب نا سزا نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح
و ثنای قومی که نه لایق آن بودند میکرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن
کردیم که مردم انتظار استماع خطبه ما نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا میکرد و مروان بران مواظبت
نمود و باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه
تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در
بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند که مکروه است و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما و مروی ست از امام ابی حنیفه
که لا باس به و سنت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه
براه دیگر بازگشتی و علما برای آن وجوه و نکات پیدا کرده اند شاید که بعضی از آن یا مجموع آن منظور نظر شریف
باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود خلائق را راه درک آن نیست و وصول
بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مر او را بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن
و انس و ملائکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت
تشریف بر و سلام بر آنحضرت بهره و طائفه که سفیه و دعا بخیر و سلامت ست علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وے
صلی الله علیه وآله وسلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بمراتب فضل و برکت مرور حضور شریف مشارک و
مساوی باشند و یا آنکه فوایح روایح طیب آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و ارشاد

وصدقه و سرور بمشاهدهٔ جمال جهان افزای وی و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه
حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بمشاهدهٔ عزت اسلام
و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گردانند و بکثرت عزت لشکر اسلام و دلهای
ایشان رعب اندازند و بترسانند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد
بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کردند تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست که قبلهٔ مدینهٔ مطهره
جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی ست و از نجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود و منزل شریف
در وقت رفتن بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع
می شد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل ست ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت
در ابتدا جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال ست و احتمال اختیار یمین ابتدا ثابت است
و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و درین چه نظر است
زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده
نایستند و جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت و اختیار بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید
فتامل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صلهٔ ارحام کردندی و یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلایق
کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع
فقرا و سایلان نبودی رجوع کردی تا شرم و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده
و لیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که باین تغیر طریق تفاول میگرفت بر تغیر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام
قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان
متوجه بمصلی شدی دورتر و درازتر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات
در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نبود و درین چه
سخن کرده اند بآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت ست چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه
نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد
و خلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد و حق تعالی داناتر ست تا واقع چه بود و مبنای این وجوه همه
احتمال ست و ابن ابی جمره گفته که این و مثل قول یعقوب ست علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب
متفرقه کرد این را از جهت حذر از اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید و بعد آن در شرح سفر السعادة کرده ام

تنبیه در مصلاة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند

چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود تعرض بدان واقع نشد و اصل در استسقا
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف نکرده است هیچ یکی از علما در سنیت صلوة
در استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت ست
در صحیحین وغیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست دران ذکر صلوة بعضی از ان محمول ست
بر نسیان راوی و بعضی از ان در خطبه جمعه بود که بعد از وی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان و اگر اصلا نگزارد پس
آن برای بیان جواز استسقا بود بدعا و خلافی نیست درین اصل جواز و احادیث مثبته مقدم ست بقاعده مقرره تقدیم
قول مثبت بر نافی انتهی این ست کلام شافعیه نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست و لیکن
دعا و استغفار ست بموجب قول حق سبحانه و استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث وجوه

بقیه صفحه ۴۰۷ که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگزارد دو رکعت و نگزارد پیش از وی و بعد از وی
الحدیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر رضا و عبد الله بن عمرو ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دارند و قول اول صحیح تر ست انتهی زرکشی حکایت کرد
که امیر المؤمنین علی ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گزارده شود
پیش از امام رواه النسائی و در روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود رضا و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگزارند نماز
روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گزارده پیش از نماز عید و
بعد از وی رواه الاثرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل ست مصلی و منزل را و بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگزارد و خلا باشد در روایت
کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از عید نمیگزارد و چون باز میگشت بمنزل میگزارد دو رکعت رواه
ابن ماجه و احمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصه و اگر نماز اشراق و ضحی پیش
از خروج بگزارد کند مکروه نبود کذا فی الشرح و بعضی گفته اند که در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول ست امام را
و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است
فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا
از جهت وقت کراهیت ست یا اعم از ان و بر تقدیر تخصیص بامام ست یا شامل ست امام و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل
مصلی را و بیت را و اختلاف ست مطلقا سلف را و جمیع کوفیان میگویند بگزارد بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه
اینست و بصریان میگویند بگزارد قبل نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعه اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن
جریج و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هرکه تجویز کرده گوید که آن وقت مطلق نماز ست هرکه
منع کرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نگزارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده ۱۲

استسقاء که مذکور شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بسبب حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سنت آن باشد که آنحضرت بدان مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش نبود و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمی‌داشت و گفته اند که مراد امام بآنکه در نماز استسقا نمازی نیست آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها نماز کنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار بانبوه بجای آرند درست و حسن است و با جمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نیست از ذکر امام ابوحنیفه رحمة الله علیه بالجمله مقصود آن که دعا و استغفار است و تجویز کرده نماز و اثبات نموده جماعت و خطبه و امثال آن را اخذاً بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه ثلثه رحمة الله علیهم در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابوحنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر بشد سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک درگذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صفت ترجمه مسئله در مطلب نیز برداشتن دستها بلند تر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که دعا چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نایرهٔ غضب و فتنه و بلا پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته است که نیز تفاول است بقلب حال چنانکه در تحویل ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب ردا تفاول است برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط تفاول آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار اینکس واقع شود و از نیجا تفاول گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود و یکبار در قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمد و آنحضرت

روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع الله لنا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست ابرها مثل کوهها و بارید تا جمعه دیگر
پس آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال پس برداشت دستهای مبارک را و
بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة و بهر سو
که اشارت میکرد می‌گشاد ابر از آن سو و در روایتی پس بگشاد ابر از مدینه و می بارید گرد بر گرد او و نمی بارید در مدینه یک
قطرهٔ و باری دیگر بیرون آمد بمصلی با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید بمنبر برآمد و خطبه خواند و این مقدار از آن
خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله
لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت
لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرأت بجهر
کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتاک حدیث الغاشیة چنانکه در روز عید
و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدای تعالی ابری را با رعد و برق و سخت بارید تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر
وان محمدا عبده ورسوله و این همان حدیث است که تمسک امامیست در استسقا چنانکه گذشت باری دیگر استسقا کرد
بر منبر مدینه مطهره در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از غزوهٔ تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را
تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود آنحضرت صلعم
بمن شفاعت بپروردگار کنم کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده
میکند پروردگار تعالی از این ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در این میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما
فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید
تا هفته تمام بارید الحدیث و در این استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و باری دیگر در مسجد مدینه مطهره
استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر داشت دعای آنروز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریئا
طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار و باری دیگر در مدینه مکانی است که آنرا احجار الزیت میخوانند استسقا در این مکان
ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذرانید و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی
گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند تشنگی بر همه غلبه کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند

و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودے از برای قوم استسقا کردے
چنانکه موسیٰ علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب
هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکورست این خبر به پیغمبر رسید
صلی الله علیه وآله وسلم آنحضرت فرمود که این چنین سخن گفتند نومید مشوید شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس
دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهانرا تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای
عظیم بسیولها گران ممتلی گشت این چند بارست که استسقای آنحضرت دران مذکور و مشهورست و نیز در بخاری و مسلم
و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای هچو قحطهای یوسف پس گرفت
ایشانرا قحط و اموال ایشان هلاک شدند و می خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان چیزے
مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله ارحام و این قوم تو اند هلاک میشوند بخوان خدارا
و بخواه از وی باران پس دعا کرد و بارید و برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه
یوم تاتی السماء بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش از روز
انداختن این اشقیا بود شکنبهٔ شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم ولعن علی الکافرین و
المنافقین وازینجا معلوم میگردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابوطالب بقول خود
در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وابیض یستسقی الغمام بوجهه والاسانید وجوه استسقا که مذکور شدند در مدینه
بودند و ابوطالب در آنوقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب اشارت ست بآنچه واقع شده بود در زمن عبد المطلب
که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت دران زمان صغیر بود و پوشیده نماند که قول ابی طالب یستسقی الغمام بوجهه
وقوع استسقا را نمی طلبد یعنی شان و حال وی صلی الله علیه وآله وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند
آن را این آب دادن حق تعالی ست خلق را بدعای حبیب خود از آسمان و آب دادن در زمین معجزه آنحضرت
جداست پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وآله وسلم بتصرف الهی جل جلاله و عم نواله زمین و آسمانرا شامل ست
بلکه تمامه شرابها و طعامهای دنیا و آخرت و ارزاق حسی و روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت
مصرع آوازهٔ باد صبا اینهمه آورده است بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ۞ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
و انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره نظم یا ارسل الرحمن او یرسل من رحمة تصعد او تنزل ۞ فی
ملکوت الله او ملکه ۞ من کل ما یختص او یشمل ۞ الا وطه المصطفیٰ عبده ۞ نبیه المختار المرسل ۞ واسطة فیها واصل لها ۞
یعلم هذا کل من یعقل ۞ وصل در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس ست

وصل در صلوة کسوف

و روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شد درین باب و مخبر شد از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکوة بر خسوف قمر حمل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عایشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عایشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را در انگذارد و قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرد و قرات مقدار سورهٔ بقره خواند و رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و مذهب شافعی این نماز بدو رکوع و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب انفرادی بیک رکوع و بی خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق ست بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء و صبیان که توقف ایشان صف پسین ست و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیح و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در انها اضطراب کرده اند روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم ست که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق ست مر روات اطلاق را چنانکه فرمود فاذا کان ذلک فصلوا و جهت این اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادتست و انچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست و معهود بود در میان مردم وقوع آن بسبب حادثهٔ عظیم چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن پیدا شد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که دلالت میکند بر کمال قدرت الهی و صنع او دلالت میکند از خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باریتعالی و موجب حیرت اند اهل دانش را که در یکساعت با آن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادرست و تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین رد است قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه که عادت چنین ست و این بر خلاف عادت بوده اگر گویند که در غیر این سه روز محال ست این سخن باطل ست والله علی کل شیء قدیر و صل در صلوة الخوف صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة و آیة

قوله [illegible] در کسوف از بعضی واقعه را بروایات متعدده آورده اند [illegible]

صلوة الخوف

اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰة واکثر برآنند که در قصر رباعی ست بدو رکعت وبعضی آنرا
بر صلوٰة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر ست بترک بعضی افعال وکیفیات چنانکه در سفر قصر ست در عدد وکمیت
وبعضی شامل هر دو داشته اند وامام ابو یوسف بروایتی وحسن بن زیاد از حنفیه ومزنی از شافعیه برآنند که این نماز
مخصوص بزمان نبوت ست بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وظاهر مفهوم کریمه
واذا کنت فیهم همین ست ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی
اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دلیل آنست وقید
واذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت اومن یقوم مقامک است چنانکه در آیه کریمه وخذ من اموالهم صدقة
الآیه ثابت ست واز گذاردن نماز خوف باین کیفیات غایت تاکید در محافظت ست بر نماز که هیچ وجه عذر در ان
گنجایش ندارد ونماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجوه متعدده صحیح وثابت شده بروفق مصلحت وقت
وملاحظه حضور عدو وهر یکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده ومختار امام ابو حنیفه از ان وجوه وجهی ست که در کتب
سته با جمعها از ابن عمرؓ مروی شده است اگر به ایراد کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم با همراه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم تا نماز گذارد وامامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با آنحضرت وروی آورد طایفه دیگر بر دشمنان
پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آن طایفه که با وی بودند وسجده کرد دو سجده پس برگشتند این طایفه
بجای آن طایفه دیگر که نگذارده بودند وآمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع وسجده کرد
دو سجده پس سلام داد آنحضرت وایستادند هر یکی ازین دو طایفه وبگذارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که
با آنحضرت نگذارده بود واین ترجمه لفظ بخاری ست ودر بواقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ وعبارات
وگفته اند که این طریق اوفق ست بلفظ قرآن ودر روایت ابن عمر تصریح با آنکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در
سفر بود وگذاردن دو رکعت ازین جهت ست ولیکن مذهب حنفی عام ترست که در سفر باشد یا در حضر وصلوٰة خوف
جایز ست ولهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یک رکعت بگذارد ودر غیر ثنائی
اگر رباعی ست با هر طایفه دو رکعت ودر مغرب با طایفه اولی دو رکعت ودوم یک رکعت ومذهب امام احمد و
شافعی نیز همین ست از جهت عموم قول وی سبحانه واذا کنت فیهم کذا قالوا وتوانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد
والله اعلم ونزد امام مالک مخصوص بسفر ست ووجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق وروایات صحیح مذکورست
وچون غرض بتفصیل آن چندان متعلق نبود ووجود نماز خوف باین وجوه درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود
برهمین قدر اقتصار افتاد واین برین تقدیرست که مجال اقامت صلوٰة باین نهج صورت پذیر گردد واگر خوف

زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد بگذارند بر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح بابمعنی واقع شده و اگر مشغله جنگ بحدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوهٔ خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حبسونا عن صلوة الوسطی صلوة العصر ملاء الله بیوتهم و قبورهم نارا دعاست بر ایشان بعقاب دارین سبحان الله در غزوهٔ احد چه محنتها و شدتها با آنحضرت رسید صلی الله علیه و آله وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک فجز آن دعا نکرد بر ایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشانرا و گفتند که ایشانرا نمازی ست که محبوب تر ست بر ایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر ست در آن وقت بر ایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله وسلم

وصل در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی ست در کتب مذکور ست آنچه اینجا مذکور میگردد و مسئله است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رگانی را دو رکعت گذارد و متفق علیه ست میان علما امت و هیچکس را خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت ست و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشهد اول نشست جایزی افتد و اگر نه نشست نماز فاسد ست و مذهب مالک نیز همین ست و نزد شافعی رح رخصت ست و چهار گذاردن نیز جایز ست و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد و حدیثی که مروی ست از ام المومنین عایشه رض که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد و صیام بصحت نه پیوسته و هیچکس از صحابه عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عایشه نیز همین ست و عادت شریف بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گذارده باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی ست و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر نگذاردی اگرچه در بعضی روایات گذاردن از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتب ست اما در تطوع غیر راتبه خلافی نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی با بیمار و وتر نیز بگذاردی و تنفل بر پشت مرکب با بیمار جایز ست بهر طرف که رود و بشرط استقبال قبله در وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل ولای بود پس در آمد وقت نماز پس اذان گفت و تکبیر آورد و هم بر راحله پیش رفت و با اصحابه نماز گذارد با بیمار و گردانید سجود را پست تر از رکوع و این یکی از انواع اضع است

وصل در عبادت و سفر

وگفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند مراد بتاذین امر باذان ست و در بعضی روایات تصریح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن و اما جمع صورتش آنست که چون رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردے میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر وقت ظهر پیش از رحیل در آمدے در همانجا گاهی نماز ظهر گذاردی و سوار شدی بعد از ان چون وقت عصر نزول کردے عصر را گذاردی درین صورت جمع واقع نشدے و در بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردے و هردو بگذاردی انگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب و عشا همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز مغرب را تاخیر کردے تا وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردے جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب و عشا هردو را جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده و بعضی احادیث مطلق و در بعضی مقید بحالت سیر و در بعضی بجد در سیر یعنی بتعجیل در سیر و ازینجا ست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع بعضے قایلند علی الاطلاق و امام شافعیؒ از ایشان ست و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرتؐ نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مردی نیستے بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل در ان مخصوص گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالکؒ اینست و نیز بعضے مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضے جایز ست جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید ست بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز ست مطلقًا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالکؒ نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم و نزد امام ابو حنیفه جایز نیست مطلقًا و بقول ایشان آن ست که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبایر شمرده اند امام محمد رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب رضؓ که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشانرا از انکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشانرا که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست از کبایر و می آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحولؒ و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی نبود بلکه انچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما حققنا فی موضعه و در جامع الاصول روایت

ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هرگز میان مغرب وعشا در هیچ
سفری مگر یکباری واز ابن عمر نیز آورده که وی رضی اللہ عنہ جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وے
از جای رسید وآنجا برفت ودر روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار واز ترمذی آورده که سالم بن عبد اللہ بن عمرؓ را
پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد اللہ میان صلوتین در سفر گفت ندیدیم که جمع کرده باشد هیچ شئی از صلوة در سفر مگر
بمزدلفه واحادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست ودر روایات صحیح بخاری اختلاف ست ولهذا بسیاری
از ائمه بدان قایل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر وبعضی احیان وتاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست
که تاخیر کرده شود صلوة اولی را وگذارده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود ثانیه را وگذارده شود در اول وقت
آن وبعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر وصورت جمع است نه در حقیقت ومعنی واطلاق جمع بر مثل
این صورت که حنفیه جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش آمده است فتدبر واگرچه
در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین ست که جمع میکرد در میان ظهر وعصر در وقت عصر ومیگذارد در وقت عصر
محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم وتحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ
که چون مسافرت میکرد وسیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و
میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را وتعشی میکرد پس میگذارد عشا را وارتحال میکرد ومیگفت اینچنین میکرد
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وامام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر رضی اللہ عنہما
که وے میگذارد مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب
الشفق ودر جامع الاصول از ابی داود از نافع وعبد اللہ بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمرؓ الصلوة
گفت ابن عمرؓ سیر کرد تا قبیل غروب شفق نزول کرد وبگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق
پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه
من کردم ودر روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر اند در جمع بطریقی که
مذهب امام ابو حنیفه است وظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع وجمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت
وتعجیل در اول همه آمده وامام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت وشیخ
ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست ودر روایتی از مالک رح آمده که جمع
مکروه است وفعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محض از برای جواز بود واللہ اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع
بین الصلوتین مر مسافر را بود واما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند
وباین قایل ست احمد واسحق وبعضی رفته اند بجمع در مطر وباین قایل ست شافعی واحمد واسحق وقایل نیست

شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی ست و از ابن عباس می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر
فقد اتی بابا من ابواب الکبیرة و عمل برین نیست نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی
وصل در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیارست از فضیلت مرض و
ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم برای عیادت روزی معین نبودے بلکه
در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارفست که در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز
شنبه و سه شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت در روز شنبه مخالف سنت
و گفته است که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد ازان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که بادشاهی
بیمار شد و آن طبیب را الزام بملازمت خود کرده گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی بر خاست که وی جمعه
در خدمت طلبید تا روز شنبه که عبادت آنروز در دین یهود ست از دست نرود پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد
که در وی خوف هلاک بیمارست پس بادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت درد
چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث ردست بر کسیکه قایل ست که عیادت از رمد
مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل
و درد دندان و این حدیث ضعیف ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمیت احسان کردی بامور یکه برای وی در قبر و
قیامت نافع بود و احسان کردی باقارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد ازان همراه شده بدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی
و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب سوال منکر و نکیر درخواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردے و بسلام و دعا که موجب
حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت ست مخصوص گردانیدی و در اول عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر
شدی و بموت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وے
وفات کردی و تجهیز و تکفین کردے و نماز گزاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردے چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام ست
بران اختصار کردند که چون شخصے وفات کردے اعلام کردندی تا بتجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم
خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی تا بر وی نماز کردی و در بنا بر اوقات اگر شب بودے
یا مانعی دیگر برای نماز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد و
در اوایل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بر وی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که بآن قضا کرده
دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگرفت دین او را نماز میکرد و الا میفرمود صحابه را

فصل در نماز جنازه

که نماز بگذید بر یار خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه وآله وسلم بلاد و توسیع کرد ودرا موال میگذارد و
نمیپرسید از دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل و عیال ست و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من
و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که شروع میکنند از زیاده بر چهار میگویند
که ثابت شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار یافت بر این اتفاق و اخبار و آثار در باب چهار تکبیرات
مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که ملایکه چون
بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابونعیم فی الحلیة
و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک
و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر
اینچنین آمده و دستها در همه تکبیرها برداشتی و مذهب شافعی و احمد این است و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس رض
و زید بن ثابت و از امام مالک رح سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در باقی و مذهب امام
ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین
بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم
و قرأة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرأة در نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بثبوت نرسیده ولیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آمده و از وی
رضی الله عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قرأت فاتحة الکتاب و سوره جهراً از وی ماثور شده و گفته اند که جهر
بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت بود چنانکه تصریح باین معنی نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق این است و مذهب
امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف این است و در صحابه نیز درین باب خلاف بوده و طحاوی گفته است که خواندن یعنی
فاتحه در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بود نه بر وجه قرأت و از کلام شمنی رح ظاهر میشود که اگر فاتحه را بنیت ثنا بخواند نیز
جائز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقرأة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد بسنیت که در کلام ابن عباس رض واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک
واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت میخواند این است اللهم اغفر له وارحمه وعافه
واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس وابدله
دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار
و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

بر آن جنازه خواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا
ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه
علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجرنا ولا تضلنا بعده و در روایتی ولا تفتنا بعده و در بعضی روایات زیادة اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة و در نماز بر اطفال زیاده میکنند
این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشبانروز کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد و در حدیث اینچنین واقع شده است بعضی
میگویند که جایز است تا متفسخ نشده است و آنرا تقدیر بسه روز کرده اند و نیز بعضی تا متفرق نشده و این تا یکماه بیشتر
احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دانند بدلالة
الحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند بر آنکه نماز
ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و ترمذی و ابی داود از
ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدم با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جماعه از سواران
همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدای تعالی به پا میروند و ایشان بر پشت دوابه و در روایت
مر ابی داود را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سوار شدن و چون
برگشت سوار آمد و تا جنازه را فرود نهادندی ننشستی و فرمود اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی
نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده میشد و نیز اختلاف است که مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه
افضل است مشی خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین است زیرا که این ادخل است در تذکر و ایقاظ و ثوری و طائفه
دیگر گویند هر دو برابر است و مالک رح و شافعی و احمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعا اند
و شفیع مقدم میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند و
منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود و پیاده هر طرف که
خواهد مشی کند پس و پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر غائب نماز نگذارده مگر آنچه شده که بر نجاشی که در حبشه مرد
نماز گذارد و گفت اصحابه را برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد و نماز بگذارد با صحابه و تکبیر گفت
چهار تکبیر و بر معویه لیثی نیز بگذارد و در وقتی که در غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه مرد پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت
با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی
خود را و برانداخت هر درختی و تل که در میان بود و برداشت جنازه را از میان و در روایتی برداشت سریر او را و آورد
نزد آنحضرت پس بگذارد آنحضرت نماز بروی و دو صف از ملائکه خلف وی بود و در هر صف هفتاد هزار فرشته

نسخه اجره

نسخه فی الموطا

پس پرسید آنحضرت که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی
آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا
سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بر وی نماز نگزارده اند
بگزارند و اگر گزارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است
دران روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که
مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده از ان یا آورده شد جنازه وی
در حضرت رسول بطریق طی ارض پس نماز بگزارد بر وی و وی دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر
جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند درین صورت خود جایز ست باتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه در قصه معاویه
لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی ست و این منتقض ست بقصه معویه لیثی و نیز آمده است که نماز
گزارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در غزوه موته شهید گشتند و گور را بلند نکردی و بران
بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل پخت نکردی و بالای گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت ست
و مکروه کذا فی سفر السعادت و در مطالب المؤمنین گفته است که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علما
مشهور تا زیارت کنند ایشانرا مردم و استراحت یابند دران و بنشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح
شرح مصابیح و گفته است که دیدیم بخارا قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرده آنرا اسمعیل
زاهد که از مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان ست در گل کردن قبور و شافعی
رحمة الله علیه نیز همچنین ست و نهی کرده از گچ کردن قبور و نشستن بر آن و آمده است که آنحضرت مردی دید که
در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند
گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بچیزی که فرستاد مرا بران پیغمبر رسولخدا و گفت برو مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی
نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و
معلوم گردد که اینجا قبرست تا پایمال کرده نشود و آنرا و نشسته نشود بر وی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم و صاحبیه نیز همچنین مسطح است و مسنم و سنگریزه های سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید
بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بر وی سنگریزه های و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند
و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ
بس گران بود آستینها بمالید و نیز و حمل کرده برداشته بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت
فرمود لعنت کناد خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را که بزیارت قبور روند

و بعضی گفته اند که این منع بعلت و در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع از جهت قلت صبر و کثرت
جزع و فزع ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایهٔ آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی
رود و نماز کردن در مواجههٔ قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را
زیارت میکردند برای دعا و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت اهل البقیع
برآید تا ایشانرا دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت که برای
نفعی بود بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد مستحب و مسنون است و در روایات آمده که آنحضرت فرمود
که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن در هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود بارّ و استغفار و تصدق
برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون بگورستانها بروید بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین
وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینهٔ مطهره بودند گذشت پس روی مبارک
بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و
سورهٔ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نیز نبود که برای
میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیت اهل
و جمع و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر
و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است و مدت تعزیت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی
تا هفت روز تجویز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یکروز و تعزیت نیز
یکبار باید کرد کذا روی عن ابی حنیفه و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنکه
قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن
قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیت بیایند
طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند
جائز است و دیگر آنرا از اقربای میت و همسایهای او و فرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشانرا اشتغال
مصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیهٔ آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابی طالب [illegible]
خانه شریف فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی که بایشان آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از آن و
اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند آنهارا که مشغول شدند بتجهیز و دفن میت جائز است
و فصل در بیان رواتب مراد برواتب اینجا نمازهاست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت بر آنها
بطریق وظیفه میگذارد و مستثنا بوده و غیر آن دیگر آنکه چهار رکعت پیش از ظهر [illegible]

آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت برو اتب کرده‌اند پس با مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در رواتب معنی دوام معتبر است و ماخوذ است از راتب که بمعنی دوام و ثبوت است اما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی آمده و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنهائی که بعد از ایشان اند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام ابی حنیفه و از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر پس با آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی روایات آمده است یا گاهی چنان میگذارد و گاهی چنین پس حکایت کرد عایشه و ابن عمر آنچه دیدند و هر دو حدیث صحیح اند و طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت میگذارد و میگفت گشاده میشود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این نماز مستقل بود و راسوای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال آنرا در خانه میگذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و میگفت این هشت رکعت برابری میکند بهشت رکعت از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف شب است و بنوعی مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در یکی همچو در دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی و عکس و از امیر المومنین عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود و باشند آن از سحر و هیچ چیز نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار را در آن ساعت پس بر خواند این آیت را یتفیئو ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و کسیکه بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذارد و این دو رکعت هرگز از وی فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بوفود و یا قسمت مال پس قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح

آمده است که همیشه میگذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد
آنحضرت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را
عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا بعد عصر بود و لیکن مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میگذارد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال را و نهی میکرد از آن
و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانهٔ شریف میگذارد و در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت
تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مروی است که کسیکه محافظت
کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید
که اختلاف میکنند اهل مذهب که این غیر رکعتین راتبه اند یا آنها است و بر تقدیر ثانی ادا میتوان کرد بتسلیمه واحده یا نه
و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعده مذکور خواه حساب
کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث بودن ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است با بودن
راتبه از آنها انتهی گفت بندهٔ مسکین عفا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه
بعد از عشا و عمل مشایخ بر آن است بیک سلام والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که گفت
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مروی است از وی رضی الله
عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد پیش از عصر چهار رکعت فصل میکرد میان آنها بتسلیم بر ملائکه
مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مؤمنین رواه الترمذی و در روایتیست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رحمت کند خدا تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت این روایت کرده اند
احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود و از جهت اختلاف این روایات است
که مذهب حنفی تخییر است میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق
آن نموده اند و اما راتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احصا
نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرائت میکرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین قبل الفجر
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کرده در قرائت از ابن عباس آمده که
گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد
رواه ابو داود و راتبه عشا نیز دو رکعت است بعد از وی و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت
عشا را هرگز پس در آمد بر بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابو داود و این مانند گذاردن

چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم پس می در آمد در خانهٔ مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوب ترین نماز مرد بعد از مکتوبه نمازی ست که در خانهٔ خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارده و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزی نیست از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از جهت حدیث الفت امر که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علمای ما مجزی باشد و لیکن اول افضل بود از جهت موافقت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و آنرا برای گذاردن این دو رکعت زود برخاستی و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و آله وسلم در سنت بامداد بیشتر بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نشد که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدائی عمل ست و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام ایشان هر دو معروف شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر ست بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا و بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر ست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی فی شرح النقایه و در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از آنها آمده است و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شش رکعت آمده و در بعضی روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز خالی از غرابت نیست چنین عادت مردم گشته است فتدبر نوع سوم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و پاکی ست زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای یطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نما مال و طیب و طهارت وی و نماء اجر صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوب ست و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که گویا صاحب زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب وی در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنهٔ ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد

از وی وعادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة وصدقات دیگر مثل عشر ومانند آن مراعات فقرا بود چنانچه
وصیت کردی وترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت وامانت ورغبت بی محنت ومشقت وسن
وادی وآنجا باتی ودر ایل که منفعت در وی بیشتر از ذکورست نیز ازین باب ست ومراعات اصحاب اموال نیز
فرمود تا عمال بر ایشان ظلم وتعدی وتجاوز از حد نکنند واز اموال جیاد انتخاب ننمایند وزیاده بر قدر فرض از هدایا
وضیافات نستانند وشرط نماء وحولان که ناظر بتیسیر ورفق ست ازین جهت ست واز رعایت حکمت وعدالت
اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر واحتیاج مردم بآن فراوان
ترست ودوران آن اکثر ست واجب کرد تا دادن آن بآسانی میسر گردد وگرفتن میسر موجب رفع حاجت گردد
یک صنف زرع وثمار چنانکه گندم وجو وخرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی تباه گردد
دوم صنف بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسپند سائمه سوم زر وسیم که قوام ومعاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان ست
صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب وظروف وفرش وسایر اقمشه وامتعه ودر جمیع اصناف مال
در هر سال یکبار فرمود در زرع وثمار در وقت حصاد ودرو آن وکمال آن که وقت حاصل شدن غله ست و
درین نیز رعایت غایة عدل ست هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت مال ونماء آن
باختلاف نرخ وقیمت که تبدیل وتغیر آن در سال غالب بلکه متیقن ست ودر وقت حصول غله وثمار بحصاد وکمال آن
آسان ترست وهم رعایت جانب فقرا تا مبادا تاخیر در اعطا وادای زکوة تا اخیر اهمال راه یابد وتضییع گردد وهم از رعایت
عدالت ست که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال از سهولت ومشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود
پس در مالی که بی مشقت وتکلف بدست آید چیزی مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید وبرگذشتن
سال موقوف نگردانید وآنچه از اموال در تحصیل آن شقی وکلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زرع وثمار
که بآب باران حاصل گردد عشر واجب گردانید واگر زیادت تکلف ومشقت محتاج بود چنانکه زرع وثمار که بدلاء
یا بگاو وشتر یا خریدن آبی حاصل گردد نصف عشر واجب گردانید وآنچه محتاج ست بعمل وتعب دائم از ارتکاب مشقت واسفار وکوبیدن

سطه وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال المیت فی البحر الذی یصیبه القی له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه ابو داؤد ودلالة این
بر تقدیریست که رکوب وی برای غزو وحج وطلب علم وصله رحم ومانند آن باشد وتجارت اگر برای تحصیل قوت نفس ونفقه عیال باشد
وبی رکوب بحر حاصل نشود همین حکم دارد وپروردگار تعالی منت نهاده ست بر بندگان بر رکوب فلک وتسخیر بحر وحصول منافع بدان وتحقیق
سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دریا را برای هجرت حبشه واند برای غزو وچندین از کبار علما واولیا وفقها سوار شده اند
برای حج پس بعضی فقها که منع کنند از ان وآنرا از قبیل القای نفس در تهلکه دارند این حدیث ومانند آن حجت است بر ایشان زیرا که گردانیدن آن
تهلکه منافی این طریق مردود است با آنکه معتبر درین باب غالب ست وشک نیست که غالب سلامت ست وتهلکه نیست مگر نادر

وشادان بدل بودی چه همه انقباض وغم وتنگی وتیرگی از ظلمات نفس وصفات رذیله وی وبخل وشح وتعلق بدنیا و
ما سوی الله پیدا گردد وشرح صدر از صفات وخواص عظیمه آنحضرت ست که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت
نیست مگر بعضی از کمل اولیا را بقدر اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم نوع چهارم صوم عبارت ست از باز داشتن
نفس از طعام وشراب وجماع وصوم کامل آن بود که جوارح واعضا را از معاصی وحرکات شنیعه باز دارند ودر بعضی
احادیث آمده که پنج چیز[1] نقض میکند صوم را کذب وغیبت مفسد صوم ست وامام احمد گفت اگر غیبت روزه بشکند
کدام یکی را از ما روزه سالم وباقی بماند واختلاف است علما را که صوم افضل ست یا صلوة جمهور برانند که صلوة افضل ست
از جهت حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داؤد وغیره وآنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت
آمدم حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم وگفتم که بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را
که هیچ عملی مثل آن نبود غالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید وثمرات صوم ست که مناسب بحال
صایم بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست ومن جزای میدهم
بوی ودر روایت دیگر آمده که هر عملی بنی آدم برای اوست وصوم برای منست ومن جزا میدهم بوی کنایت ست
از کثرت ثواب صوم وجزای آن ودر موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند ست تا هفتصد مگر روزه که آن برای
منست ومن جزای میدهم برین چنانکه قدر وکیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را بران وبی وساطت
ملائکه جزای دهم وآنکه فرمود روزه برای من ست وحال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود ازین
زیادت تشریف وتکریم اوست ونیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر حق تعالی وهیچ کافری در هیچ عصر از اعصار
تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده وخیرات اموال وقصد وی از راه دور وزیارت کردن وگرد وی
گشتن تعظیم میکنند ونیز در روزه ریا را که شرک اصغرست راه نیست یعنی بمجرد فعل واگر بگوید که من روزه دارم ریا در این
قول خواهد بود نه در نفس فعل ونیز نفس صایم را حظ نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند روزه
طعام وشراب وشهوات خود را از جهت من پس از آن فرمود الصیام لی وانا اجزی به ومراد بشهوت جماع است چنانکه
در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات واشارت ست بکفت تمامه اعضا وجوارح از معاصی وبعضی از محققین
گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربانیت ست وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات
اوست تعالی اضافت کرد وی تعالی آنرا بخود وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست میان عبادات خصوصا
صوم رمضان که فرض ست وبود آنحضرت کریم ترین وجواد ترین خلق دایما خصوصا در رمضان که سخاوت
وبخشش وی بر مردم از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی در لیالی وایام رمضان بی انتها علاوه
[illegible] ادعیه وذکر ونماز واذکار وتلاوت وتسبیح ساعات روز وشب را معمور داشتی وچون این ماه عظیم ست از جمیع

[1] پنج چیز صوم را باطل میکند [illegible] دروغ وغیبت [illegible] ۱۲

برکات و کرامات ست و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانهٔ آن نیز بانواع عبادات و
قربات اکثر و اوفر کردے و چون جود حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سید کائنات که مظهر
انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام
میکردی و می بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و بر بیشتر از باد وزان که میرسید و شامل میگردید همه را و عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را
و میخواند باوے بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهمدیگر میخوانند و اینهمه تنبیه ست بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف و مواسم
خیر و حضور صحبت اهل الله در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجد تر و ساعی تر باشد و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم
رمضان در سنهٔ ثانیه از هجرت و آنحضرت نه ماه رمضان روزه داشته و بود ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین
نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول
توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم
و آنحضرت در افطار تعجیل کردی بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در سحر تاخیر کردی[1] و صحابه را برین تعجیل
و تاخیر ترغیب نمودی و مدح کردی و افطار بخرمای چند کردی و اگر خرما نبودی وی چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور
المؤمن التمر و در وقت افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندے
ذهب الظماء و ابتلت العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستجاب ست و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت
کردن و جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی
و دیگر آن را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه و علما را اختلاف ست در آنکه صوم افضل ست یا افطار امام ابوحنیفه
و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت
و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردے و در
بعضے شبها تاخیر نیز کردی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل ست و در نهار رمضان
حجامت کردی و مسواک کردی و در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان
حدیثی صحیح نشده و مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست و روزهٔ نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندے

[1] لا تترک الغذاء المبارک وهو السحور بل یؤخر الی آخر اللیل فانه من سنن الانبیاء علیهم السلام و یعجل الافطار و لا یصلی المغرب قبل الافطار و یفطر علی الحلاوة
والافضل ان یکون الفطور تمرا فان لم یجد فعلی الماء طهور و کان النبی علیه السلام یفطر بثلاث تمرات او علی شیء لم تصبه النار و قیل کان رسول الله علیه السلام
یفطر فی الصیف علی الماء و فی الشتاء علی التمر و یدعو عند الافطار بما هو حوائجه و یقول عند اول اللقمة یا واسع المغفرة اغفر لی و یقول
الحمد لله الذی اعانی علی ما صمت و رزقنی ما افطرت فی شرعة الاسلام قالوا افطار رمضان عمدا شهرة دلیل علی الکفر فیقتل علی
ما فی فتاوی الفقه من شرح الاربعین للامام النووی ۱۲

که دیگر افطار نخواهد کرد و گاهی پیاپی افطار کردی گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه
خالی نگذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام الدهر نهی فرمودی و در حق صائم
دهر فرموده لا صام ولا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز
از وی است نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشوره
البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و در روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی صاحب
سفر السعادة گفته که این سه ماه که در ان عوام روزه دارند چیزی نیست و در ست شوال فرمود که صیام این شش روز
با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود در عشره اخیر مگر یک رمضان که اعتکاف
از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر
و چون معلوم شد در ان عشر که شب قدر درین عشر است دیگر با اعتکاف درین عشر مواظبت تا آخر عمر شریف فرمود
برای اعتکاف خیمه نیز در مسجد شریف و گاهی سریری نیز می نهادند و برای فراغ کردندی و در هر سال ده روز معتکف
شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل روز در وی نشده و در هر سال یکبار قرآن را
جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرده و ذکر این در فضائل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بیاید انشاء الله تعالی وصل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی پیاپی
روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از ان نهی فرمود از جهت شفقت و کراهیت
تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را
ازین چه منع میکنی با آنکه پیشوا را متابعت فرمودی فرموده است کدام کس از شما مانند من است واقع فرموده ایکم
مثلی کدام یکی از شما مثل من است انی ابیت عند ربی یطعمنی ربی و یسقینی من شب میگذرانم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت
کننده است یطعمنی و یسقینی میخوراند و مینوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا میخوراند و مینوشاند
که میخوراند و می نوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت می آوردند و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از
خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و آله وسلم و این منافی وصال نیست و موجب بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب
افطار است شرعا طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت از پیش پروردگار آید موجب
افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس ثواب است نه از قبیل اعمال و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب
اینجا قوت است و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرب می بخشد و اعانت میکند بچیزی که قائم مقام شراب و
طعام میگردد چنانکه بدان قوت بر طاعت و عبادت قادر باشم و فی الحقیقت قوت بشر از ان حال نیست و خمار و ضعف

آنست که مراد غذای روحانی ست که از ذوق ولذت مناجات وفیضان معارف ولطایف الٰهی که بر دل شریف
وروح پر فتوح وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد ونازل میگشت واحوال شریفه از فهم سرور وشادی نفس وروح قلب
پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد واین معنی در شبهای حیاتی وصبرهای صوری ظاهر است که
احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید چه جای محبت حقیقی ومسرت معنوی ست والله اعلم بحقیقة الحال فرع خلاف ست
علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جائز ست یا حرام ست یا مکروه طایفه میگویند که جائز ست
مر کسی را که قادر ست بر آن چنانکه صیام دوام ومروی ست از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا پانزده روز
از ابراهیم تیمی که از تابعین ست آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد وابن قیم در شواهد آورده
که بعضی پیر زنی در ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یک روز پیدا کرده آورده اند که
بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند وآنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت وشفقت وتخفیف
بود نه برای تحریم چنانکه اشاره بآن در حدیث کرده شد واکثر بر آنند که جائز نیست وامام ابوحنیفه وامام مالک
رحمهما الله برین اند وامام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهت واصحاب وی مختلف اند که این کراهت
تحریمی ست یا تنزیهی واول صحیح تر ست وامام احمد واسحق بن راهویه میگویند که جائز ست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید واگر یکی از شما خواهد که
وصال کند گو بکند آنرا تا سحر واین در معنی تاخیر افطار ست نه وصال واین نیز بر کسی ست که مشقت نباشد
و باعث آمدن ضعف نفس نگردد والا اولی وافضل تعجیل افطار بود وظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت
ست صلی الله علیه وآله وسلم وجمهور بر آنند که حرام ست بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی
صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا ورحمت وشفقت منافات ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود
واز اهل سلوک اینانی که مولع اند بریاضت نفس ونگداختن وی افطار میکنند بیک آبی تا از حقیقت وصال برآید
والله اعلم نوع پنجم حج وعمره حج در لغت بمعنی قصد آید ودر شرع شریعت قصد بیت الله بروجه مخصوص وفتح حا وکسر او هر دو
لغت ست ودر کریمه ولله علی الناس حج البیت هر دو قرات آمده وعمره در لغت بمعنی زیادت آید وعمره زیاده آمد
بر حج وبمعنی عمارت وزیارت نیز آید ودر عمره تعمیر وتعظیم ست مسجد حرام را وموجب عمارت بنای بیت وودا است
ودر شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام وطواف وسعی ست نه وقوف بعرفه که مخصوص ست بحج ونسبت عمره بحج
همچو نسبت نماز نفل ست بفرض وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع وحجة الاسلام
گویند که بمردم تعلیم احکام نمود وفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید وایشانرا بسفر آخرت وداع کرد وخطبه خواند وفرمود
که نزدیک ست که پیش آید پروردگار خود را وبپرسد شما را از کردارهای شما دانا وآگاه باشید نگردید بعد از من گمراه

و در روایتی نگردید کفار که بزند بعضی از شما گردن بعضی را و دانا تا آگاه باشید که من رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود
خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغایب و شاید که کسی که رسانیده شود بسوی او احفظ و اعلم باشد
از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید
نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا در آیید بهشت پروردگار خود را
و این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارده و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن
بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال
به تجهیز اسباب سفر مشغول شد و لیکن به رفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم درین سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات
و تشیید احکام و تعلیم وفود که بوی می آمدند پس وی ابا بکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریفه
فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرأت سورهٔ برائت بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بوی رسید ابوبکر صدیق
با وی گفت امیر او مامور گفت بل مامور و تخصیص علی مرتضی بقرأت سورهٔ برائت آن بود که در وی نقض عهد مشرکان ست
و عقد عهد و نقض آن بر دست مرد یا اهل بیت وی پیدا شد و اما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهار گفته اند
اول عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بریک مرحله است از مکه رسید مشرکان
همه باجتماع بجنگ برآمدند و از در آمدن بمکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر الهی با ایشان مصالحه
کرده از احرام برآمد و بمدینه طاهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری
که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد بعد از سه روز بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است
از جعرانه که بر یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنایم حنین شب انشب آمده و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت
چهارم عمره که با حج در سال دهم از حجة الوداع کرده و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی
سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره نبود زیراکه بمکه درنیامد و از همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت ولیکن
جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عزم حج کرد و صحابه را اعلام کرده تجهیز و مهیاساختگی سفر حج
کردند و این خبر ببلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسید جمیع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه
از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف
که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس
در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابوداود و ابن ماجه
روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در شب عرفه بمغفرت جواب آمد که بمغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود ای پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را از بهشت آری و ظالم را ببخشی

له قول ابوبکر سید... در صحیح آمده که در حلوه ذی الحلیفه ... سال از مدینه آواز ناقه عضبا شنیده ... دریافت والقصه ... ۱۲

درآنوقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر وعمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما در و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو درآنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود ابلیس دشمن خدای چون دانست که اجابت کرده حق تعالی دعاء مرا وبخشیده است امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و ویلا فریاد کرد دیگر بخیت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع وفزع وی گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند وانچه گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود وطبرانی گفت که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد وعاجز آمد از وفای حق وبیهقی نیز مانند این روایت از ابی داؤد وابن ماجه آورده وگفت این را شواهد بسیارست اگر صحیح ست حجت ست واگرنه قول حق سبحانه ویغفر ما دون ذلک بس ست وظلم نیز مادون شرکست وبالجمله حقوق الله مغفورست از حجاج ودرحقوق عباد خلاف ست وفضل خدا واسع است وظاهر حدیث عام ست وترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص ست بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد وگفته که ساقط میگردد ذنوب متعلقه بحقوق وخود حقوق ساقط نمیگردد پس کسی که بروست نمازی یا کفارتی ومانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق ست نه ذنوب وذنب تاخیر صلوة ست پس اثم تاخیر ومخالفت ساقط میگردد بحج پس حج ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق را وگفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزیرا که واجب ست بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود واداوا قتل کرده شود ساقط نمیگردد وحق آدمی بحج اجماعا همچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه واین سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم وذبح کرد آنحضرت شصت وسه شتر را بدست مبارک خود واین عدد شصت وسه عدد سالهای عمر مبارک وی بود ودر حدیث ابی داؤد آمده است نزدیک آوردہ بیشد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را شتران نزدیک میشدند وازدحام مینمودند ومی کردند وهر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد ودرون میخزید تا اورا پیشتر نحر کند وامیر المؤمنین علی را فرمود تا سی وهفت شتر دیگر وی نحر کرد تا صد شتر که وی رضی الله تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد ودر روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نساء خود ودر روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد از ان حلاق را طلبید که معمر بن عبدالله نام داشت واشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند وقسمت کرد موهارا بر اصحاب وهر یکی را یکتار موی یا دو تار موے نصیب رسید وموهای جانب چپ را همه بابوطلحه انصاری داد وبا خن ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد وآنها نیز بمردمان قسمت کرد وبیشتر صحابه حلق کردند وبعضی تقصیر کردند ودیگر فرمود اللهم ارحم المحلقین ودر آخر بالتماس ایشان فرمود والمقصرین وچون آنحضرت بسر زمزم آمد وعباس واولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبدالمطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی

من خود فرود آمدمی و از چاه آب برکشیدمی و شما را بسقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکتی و بزرگیی که درین کار است
یعنی اگر من این کار بکنم بعد از من سنت گردد بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند
چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود و پس ایشان یک دلو بوی صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند
ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از
جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب
زمزم و آب وضوست چنانکه در باب عادات شرابهت بیاید و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب او است
و زمزم و زمازم ما کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی آن اسمی است که ابتدا علم آن چاه شده و اول
کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود و چون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد و از آنجا چشمه
پیدا شد یا در پیش آب را گرد کرد تا پیش از آنکه بشتابد پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در
حدیث آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند
تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون حق تعالی او را مخصوص بکرامت
ساخت که آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام الفیل و بروایتی پیش از آن و بعد از وی دست ابوطالب آنرا
بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل و خواص او بسیار آمده
چنانکه در رساله احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که بوی تقرب بحق جسته میشود سه است یکی هدی است که او را بحرم مکه میبرند همراه
برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی
و نزد احمد رحمه الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید بما
چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن فسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود
و فسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و فسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و فسخ کرد زکوة هر صدقه را
که پیش از وی بود این چنین رسیده است بما انتهی بدانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی سر و
ناخن خود تا آنزمان که تضحیه کند و بعضی از علما مذهب امام احمد برین اند که این منع ونهی بر سبیل تحریم است و بعضی برآنکه بطریق
کراهیت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بعید اضحی پس طلا کردند بعضی
نوره را در حمام از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که از این منع میکنند و چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را ذکر کردم این
سخن با او گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم آنرا و ترک کرده اند و حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله
علیه وآله وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه را [illegible]

گفته که من برنمیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست وطائفه گویند که
سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بما سبق و اختیار مولی اولی ست و بعضی ازین قوم باشند که چندان
ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سوال نه کشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند و دران مستغرق و برانچه جاری گردد
از قضا راضی اند در تحقیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی
اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان
هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد بی قصد نیل حظ نفس و حصول مقصود و نزد
تاخیر اجابت تشویش نورزد و تهمت ننهد بمولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزدوی یکسان بود و امام قشیری میگوید
رحمة الله علیه که اوقات مختلف ست در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت همدران باشد و بعضی احوال
سکوت افضل از دعا گردد و ادب دران بود و شناسای این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر
از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود
دعا اولی ست از جهت بودن وی عبادت اگر غالب معرفت و حال ست سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را
نصیب ست با مر حق تعالی حق ست دعا در اینجا و آنجا که نفس را حظی و نصیبی ست سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بندهٔ
مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان بطلبد حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض
نماید حال خود را و گاهی بزبان تعریض چنانکه مدح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و جود و عطا و این نیز در معنی
دعاست زیرا که مدح و ثنا در حضرت کریم تعریض بدعا و سوال ست و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی محض رضا و
تسلیم ست و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال ست و در سکوت نیز حال ست فافهم و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم کرده است امت را شرائط و آداب که مذکور اند در کتب و عمدهٔ آنها اکل حلال و صدق مقال
و جد و جهد و عدم استعجال و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال ست و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل وی و از
آداب دعا رفع یدین ست و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و این روایت دلالت دارد بر آنکه رفع یدین
و بسط آنها بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس رض آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد هر دو کف خود را و
میگردانید بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را تا دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند
که هر چند واقع سبب ترفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا محاذی سر یا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب ست
در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرده مر جماعه را که همه بموقف اجابت رسید و همگی دعوات وی
صلی الله علیه وآله وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
مر هر پیغمبر را دعائی ست مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم و پوشیم دعای خود را از برای شفاعت امت خود را

در آخرت وظاهر این مشکل ست زیرا که واقع شده است مر پیغمبر را و مر بسیاری از پیغمبران را صلی الله علیه وآله وسلم از
دعوات مجابه وظاهر این حدیث اینست که پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط وجواب داده اند که مراد باجابت
در دعا که ذکر کرده قطع وجزم بدان ست وما عدا آن دعا از دعوت ایشان بر رجاء اجابت ست وبعضی گفته اند
که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی ست ومر ایشان راست دعوات دیگر وبعضی گفته اند که مراد آنست
که مر هر پیغمبر را دعا عام ست مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات واما دعاهای خاصه بعضی مستجاب
است وبعضی مستجاب نه یا مراد آنست که هر یک را یک دعاست خواه در حق امت چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب
لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا وخواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
وسلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی وکرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جائز ست که مستجاب
نگردد دعای پیغمبر وجواب داد یک دعا مستجاب ست وباقی در مشیت خدا تعالی وعینی حنفی که شارح بخاری ست گفت
این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعتی ست وما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
مستجاب اند ومراد بقول وی لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی وبعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز واکرم ست از آنکه
چیزی خواهد از پروردگار خود ووی اجابت نکند بآن ونقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی ومستجاب نشد
یا رب گر مصلحت تمام باشد در ان چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من در امت خود یکی آنکه فرو نبرد ایشانرا در
زمین ودیگر آنکه هلاک نکند ایشانرا بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت کرد دو دعا را اول را ومنع کرد از ثالث
واحتمال دارد که مراد بمنع کردن آن باشد که گفته شد مراد در این دعا نکند نه منع از اجابت بعد از دعا اگرچه این معنی غیر متعارف
است درین عبارت والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم وی بود بالتماس
مادر او ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر او را وبود
انس در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه طیبه هشت ساله یا نه ساله وخدمت کرد آنحضرت را
ده سال پس دعا کرد آنحضرت وگفت اللهم بارک فی ماله وولده واطل حیاته واغفر له ودر روایتی وادخله الجنة پس تجاوز کرد
عمر او از صد سال سه سال یا هشت سال واقل آنچه گفته اند نود ونه سال بود وبستان او از نخیل وکرم که میوه می داد در
هر سال دو بار ودر روایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دو بار وبود
در وی ریحانی که فائح میگردید از وی رائحه مشک ورجال این حدیث ثقات اند وتجاوز کردند اولاد واولاد اولاد از
صد وروایت ست از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینه بضم همزه وفتح میم وسکون تحتیه بعد از نون م
آخر از اولاد صلبی من صد ودو ودر روایتی صد وبیست ومیگفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال وولد
وطول حیات وامید دارم رابع را که دخول جنت ست ان شاء الله تعالی وهمچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی
صلی الله علیه و آله وسلم نزد علی کسی را و بود او در مدینه پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدرد نیامد و فرمود اللهم اذهب
عنه الحر والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه نه گرما و نه سرما و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم علی را به یمن قاضی گفت
وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه
وی رضی الله عنه و گفت اللهم اهد قلبه و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس
رواه ابوداود و غیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم
اشفه اللهم عافه و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و گفت ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابوطالب گویا بند از پا گشاده شد و گفت ابوطالب
ای برادرزاده من بدرستی پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی میکند هر چه میگوئی فرمود و تو ای عم
من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را میدهد ترا نیز هر چه بخواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابونعیم و در روایت بخاری اللهم علمه
الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن و در درجه علیا از فضل کسی
و گفت مر نابغه جعدی را بر بیتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نشکند خدا تعالی دندانهای ترا پس گذشت بر نابغه
زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و نیفتاد یک دندان او و بود بهتر و آبدارتر و نیکوترین مردم در دندان
و در روایتی چنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی میرست بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت مر
عمرو بن اخطب آبی در قدح و تار مویی بود در وی پس موی را بگرفت آنرا بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم اللهم جمله بار خدایا صاحب جمال گردان او را و خوب ساز او را پس رسید عمر آن مرد به نود و سه سال یا
و نبود در لحیه و راس وی یک موی سفید [illegible] آنکه موی از آب که آنحضرت گرفته بود [illegible]
و جوانی برای وی طلب کرد و از جمال آنحضرت جوانی [illegible] در اول کتاب در بیان حلیه شریفه [illegible]
از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم سخن ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریفه
وی صلی الله علیه و آله وسلم چیزی که در لحیه شریفه افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله پس سیاه گشت
موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد از اینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان نعمت و برکت وی
محروم نبودند چه جای دوستان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای بزرگان تا چه غایت است در افاضه خیر و برکت

وکافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند و اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا تجمل با نعمتی
مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که آن یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد دعا بمزید آن کرده
والله اعلم و مروی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را او آورده اند که آمد
روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دویده بود بر روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی نبی
آنحضرت و نهاد دست شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت
محمد را پس بالا آمد خون سرخی بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی
فی دلائل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت بعروة بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نمیخرید وی هیچ چیزی الا آنکه سود میکرد
در آن و دعا کرد عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه بنماء و برکت در اموال پس بحال او در غنا بجائی رسید که گفته
است وی رضی الله عنه اگر برسید اشتم من [illegible] زر و نقره باشد و دعا کرد بر مضر بقحط پس مبتلا شدند
بدان تا آنکه بخوردند پوستها و مردار را الی آخر القصه و دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عتبة بن ابی لهب اللهم سلط علیه
کلبا من کلابک مشهور است و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم
فرمود هرگز نتوانی پس نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد از آن و یکبار نماز میکرد آنحضرت
بجانب نخلی پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه قطع کند
بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس
دیر کرد و بیامد گفتند که وی طعام میخورد و فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد از این این چیزهاست که
ذکر کرده از علما آثار و انبوه قول الیست از معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم و اجابت دعا حاصل ست مر تابعان
و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت تکملت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق آنست که دعوات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت
بساعت و در روایت ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم انی لاستغفر الله
کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه
در آنست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما می شمردیم مر آنحضرت را در
یک مجلس پیش از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله

العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی و تب علی انک
انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار
این ست که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک

من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ودر روایتی قول وی اعوذ بک
من شر ما صنعت در آخر آمده وگفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز وبمیرد پیش از آنکه شام کند
در آید بهشت را وکسیکه بگوید در شب وبمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را وگفته اند که استغفار گفتن آنحضرت
تعلیم وتشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر وتائب باشند والا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم ومغفور ست
استغفار وتوبه از چه کند واین استغفار برای امت میکرد والله اعلم ودر حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده انه لیغان
علی قلبی وانی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی وبتحقیق پرده افگنده میشود بر دل من ومن استغفار میکنم خدا را وغین
ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند وعلما وعرفا عاجز وحیران اند در دریافت این غین ومراد از آن اکثر برآنند
که این غین پرده رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابسه کثرت واهتمام مهام دین وملت ودعوات خلق وبیان
احکام شریعت فترتی وغفلتی از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می نشست وهم در آن لحظه باشتغال بذکر
و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت وآنحضرت از طریان این حالت وعروض فترت استغفار میکرد حسنات الابرار
سیآت المقربین وبعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه بمقام قرب ترقی در ترقی بود ومشاهدات او را در رنگ تجلیات
حق نهایتی نبود پس آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت وتجلی نوری بالاتر از آن
بر طرف میشد پس بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بودم واین را از
تقصیرات خود می پنداشت قال بعض الصوفیة هذا غین الانوار لا غین الاغیار وطیبی در شرح مشکات نقل از شیخ ابوالوقت
شیخ شهاب الدین سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترقی وشوق ووصول برفیق اعلی ولحاق
بملکوت که مقر اصلی اوست بود وقلب تابع روح ونفس تابع قلب بود وشک نیست که حرکت ونهضت قلب اسرع
واتم ست از حرکت نفس پس ناچار نفس در سیر عروج روح بمقام قرب وحریم عزت از مصاحبت ومرافقت روح وقلب
جدا می افتاد ومستوجب انقطاع علاقه هیاکل عنصری میگشت پس حکمت بالغه الهی ورحمت عاطفت نامتناهی وی که
برای تکمیل وارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میکرد از وی این غین وفرو هشتن پرده سبب ابطال حرکت
قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود وبعالم قدس لحوق نه پذیرد وآنحضرت بجهت کمال شوق وانجذاب
بدان عالم از ابطال حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت ومصلحت وکمال حسن وی بتکمیل امت استغفار میکند واعتذار
میخواهد واصمعی را که از علمای علم لغت ست پرسیدند حقیقت این غین چیست ومراد بآن چه گفت ای سائل اگر از غیر
قلب رسول الله غین را می پرسیدی میگفتم انچه میدانستم اما در قلب سوختها وصفات واحوال وی دم نتوانم زد ومرا
از همه این سخن اصمعی خوشتر آمد ومیاد به وانظر بشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند قریب تر باید وهر کسی هر چه
گوید براندازه معرفت وقیاس خود گوید وچون مقام از همه بالاتر ست هر که از مقام خبر دهد از حقیقت حال کشف کند

گویا تاویل متشابهات کرده باشد وما یعلم تاویله الا الله **وصل** اما صفت قرأت بدانکه قرأت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
قرأت مرتله مفسره بود حرفا بعد حرف ادا میکرد ونزد حروف مد وقف میکرد بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین
وقف میکرد بعد ازان میگفت الرحمن الرحیم ووقف میکرد بعد ازان میگفت مالک یوم الدین ووقف میکرد رواه الترمذی
واین را وقف النبی میگویند واهل صناعت قرأت را قاعده است در وقف که بحسب تمامی کلام وعدم تعلق او بما
بعد وانقطاع ما بعد از ماقبل تقسیم می شد وقف را بتام وحسن وکافی چنانکه در کتب تجوید مذکورست وترتیل میکرد آنحضرت
سوره را تا آنکه دراز تر میشد از سوره که درازتر ازان بود وهیچ یکی خوش آواز وخوش قرأت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم
وتغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود وترجیع میکرد صوت را بدان احیانا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا فتحنا لک فتحا
مبینا وحکایت کرده است عبدالله بن مغفل ترجیع اورا آآآ سه بار ذکره البخاری وظاهر آنست که این ترجیع بفعل آنحضرت
واختیاری بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار وجنبش ناقه چنانکه بعضے مردم گمان برده اند واگر بسبب جنبش ناقه بودی
عبدالله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد واختیار نمیکرد تا مردم اقتدا کنند بآن وترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد ونمیگفت
که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهرست ودر حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم زینوا القرآن باصواتکم
آرایش دهید قرآنرا بآوازهای خوش وفرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن وفرمود گوش نمی نهد واستماع نمیکند خدا تعالی هیچ
چیزرا همچو گوش نهادن واستماع کردن وی مر پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآنرا وجهر میکند بدان وگفت
ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء حلیة وحلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیزرا پیرایه ایست
وپیرایه قرآن خوش آوازی ست وآمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی بسر قرأت ابوموسی اشعری را که بغایت خوش آواز
وخوش خوان بود ودر شان او فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود وچون روز شد خبر داد آنحضرت اورا باین حال گفت
ابوموسی آه اگر میدانستم من که تو می شنودی یا رسول الله تحسین وتزئین میکردم آنرا بیشتر ازین واختلاف کرده اند علما در
تغنی بقرآن بعضے مطلق جایز دارند یعنی اگر چه لازم آید افراط در مد واشباع حرکات ومانند آن واگر چه بقوانین موسیقی
باشد وبعضے مطلق منع کنند وحق که مرکز دائره انصاف ست آنست که تطریب وتغنی بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا
طبیعت وسماحت کند بدان بے تکلفے وتمرین وتعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیارد آن تطریب وتلحین را واین جایز ست
اگر چه بیارد در زیادت تزئین وتحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم
تزئین وتحسین را وکسیکه هیجان میکند اورا طرب وحشت وشوق مالک نمیشود نفس خودرا وصبر نمیتواند کرد از تطریب
وتمرین وتزئین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع ومکلف ست نه متکلف واین هست مراد بلحون
عرب ولحن عرب واین قسم از تغنی ست که میکردند آنرا اصحابه ومی شنیدند آنرا واین تغنی محمود است که متاثر میگردد بدان
تالی وسامع ووجه ثانی آنکه بصناعتی از صنائع موسیقی باشد که نیست در طبائع سماحت بدان وحاصل نمیشود

اگر به تکلف و تصنع و تمرن چنانکه آموخته میشود با انواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات
مخصوصه و آوازهای مخترعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و این ست که مکروه داشته‌اند
آنرا سلف و انکار کرده‌اند قرائت باین وجه و هر کسیکه علم است اورا باحوال سلف میداند قطعاً
که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود در آن بر ایقاعات و حرکات موزونه
معدوده محدوده و ایشان پرهیزگارترند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند
آنرا بلکه میخواندند به ترتیل و تطریب و تحسین صوت و این امری ست مرکوز در طبایع و نهی
نکرده است ازان شارع بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است
از استماع حق سبحانه بسوی آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید
بدان و بنویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه حکایت آورده‌اند که چون میخواست
داؤد علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه می نشست تا هفت روز و نمیخورد و نمی نوشید
و نمی آمد بزنان از بستر امر میکرد سلیمان را که ندا در دهد در کرانها و گوشها و بیشها و کوهها و دره‌ها که داؤد می نشیند فلان روز و تکلم
میکند بعد ازان بیرون آورده میشد برای وی منبری بسوی صحرا پس می نشست بران و سلیمان ایستاده میبود بر سر وی
و می آمدند انس و جن و طیور و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند و کریا پس شروع میکرد داؤد
در ثنا بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس ازان شروع میکرد داؤد به نوحه کردن
بر گناه بگناهکاران پس میمردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت و میگفت مر او را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داؤد و بیهوش میگشت و
برداشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی و دوستی بود با داؤد بیابد او را و بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر ان شوهران و پسران و برادران خود و بر میداشتند و می بردند بشهر و چون بهوش
می آمد داؤد بر روز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عبادت بنی اسرائیل گفت مرد یا نبی الله فلان
و فلان و شمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر می نهاد و نوحه میکرد داؤد و میگفت آیا خشم میکردی تو خدایا بر داؤد که مرد
همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب داؤد همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست
خدا عز و جل و گمان میبرند که حال بنی اسرائیل ابلغ و اکمل بود از حال این امت اما شنیدی پس این ست حال
ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داؤد
و اما مردن از خوف و شوق در سماع ازان دو طریق هست یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت را تفاوت

میکنند با حوال که وارد میگردد بر ایشان و نگاه میدارد ثبات را و فانی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت
روحانیه تا بمیدادات الهیه را و از جهت فرط قوت ایشانست و تمکین وی برابر است حال سماع و موعظه و حال عدم سماع
از جهت توالی احوال ذکر با طوارق یقین چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داؤد و سلیمان
که اصحاب مزامیر و اخص خواص آن جماعت بوده اند و ایشان افضل بودند ازاست اتفاق نیفتاد ایشان را
موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که در کرد ایشان را
پروردگار تعالی و تقدس بدان و اما نوحه داؤد علیه السلام بر ناموت و اعتذار وی علیه السلام ازان از تقوا انسم و
شفقت اوست بر امت تا از انحطاط رتبه وی از آنجا او است و لو بود این قوت الهیه و تمکین همان اشارت کرد
ابوبکر صدیق رضی الله عنه در وقتیکه دید مردی را که می گریند در استماع قرآن و زعقه و صعقه میکنند ازان گفت وی
رضی الله عنه همچنین بودیم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه
محفوظ منزلت وی بر فوقیت آورده اند که شنید روزی سهل تستری قرآن را از کسیکه میخواند آثار او بر وی پدید شد و
بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال گفتند اگر ضعف است پس
قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که هر را هجوم کنند و از جای در نیاید و مستقیم ماند طریق دوم در جواب آنست
که درین امت نیز بسیاران از قوت ذوق قدیما و حدیثا در مجلس سماع قرآن مردند و بذوق و شوق از عالم رفتند
و در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسمای آن جماعه مجلدی تصنیف کرده است و در کتاب نفحات الانس
نیز جمعی از انها که در مجلس سماع جان داده اند مذکور اند و فصل و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت
کرده شود دربیها نشد بدانکه درین مسئله اختلافات بسیار آمده قدیما و حدیثا قولا و فعلا بعضی باباحت و توقف و متردد
مانده و گفته که نه اثبات کنیم و نه انکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه و بقوله تعالی و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید
که این سماع است که متفق علیه است حقانیت او و مخالفت نیست در وی و کسی را از اهل ایمان و این سماع مجلب
رحمت است از پروردگار کریم و اختلافات در سماع اشعار و قصاید است با لحان مطربه و موسیقیه و درینجا است کثرت اقوال
و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و بفسق و فجور ملحق دارند و بعضی بدان مولع و آنرا حق واضح شمارند و هر دو طایفه
در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و درینجا سه طریق است یکی مذهب فقهاست و ایشان انکار میکنند باشد انکار و
سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا بذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه و الحاد و این
افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بدان جرات کرد خصوصا در موضع خلاف نص نقل
کرده شده است از علمای مذهب برانچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقه محدثین است و ایشان میگویند

که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هر چه وارد شده است درین باب یا احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزے که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما و چون ثابت نگرد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات و بعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبتنی گردد بر اصل که در اشیا حظر است یا اباحت سوم طریقه سادة صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و افعال مجتدب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال ست در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ذوق و شوق و سکر محبت و صفح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و آثارت کوامن بواطن و این معلوم ست بمشاهده و عیان حتی در حیوانات و بله و صبیان لیکن متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب با رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق متزعج و متقشعر بغلبه وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید ست که میگذارد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متبائنه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان ورا ربر و رای است و تحقیق کرده اند این طایفه شرایط و آداب آنرا و کفایت میکند طالب تبیح را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر ادب و اعتنا و الله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع ست نوعی ست که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و مداولت اعمال و حمل اثقال و قطع مفاوز و در طرق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل حدا و نصب و رکبانی در رفع تعب رکبان و رجز مبارزت جبان و مثل غنا زنان برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح ست اگر دران ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه مندوب ست که موجب نشاط است بر اعمال مرغوبه دوم غنائی ست که انتحال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند بتلحینات رقیق که تهییج میکند نفس را و تطریب میکند نفس را و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم الله قول بکراهت است و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابو حنیفه مکروه میداند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از عامر شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و تاکی لیسندی که وارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی ست که از یک گوش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند

که این اشارت ست از وی باباحت آن ونقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه واهل مدینه واهل عراق و
طائفه باباحت رفته واطلاق کرده قول در آن وتفصیل نکرده میان رجال ونساء وامردان وتسویه کرده میان آن
ولیکن بشرط امن فتنه ووقوع در آن وبعضی فرق کرده اند میان قلیل وکثیر ورجال ونساء وگفته اند قایلان باباحت
که روایت کرده شده است غناء وسماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشرهٔ مبشره اند وجم غفیر
از تابعین وتبع تابعین واتباع تبع ودیگر علمای محدثین وعلمای دین که از ارباب زهد وتقوی وعلم وعبادت بوده اند
ونقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات وحکایات که کفایت ست در آن وبیشک معلوم گردد که ائمه دین
واکابر اهل یقین مختلف بوده اند در آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض ومشهور است
ونقل کرده است آنرا هر که امعان کرده ست درین مسئله از فقها وحفاظ وارباب تواریخ وابن عبد البر در
استیعاب گفته نمی دید وی بغنا باکی وبود امیر المؤمنین در آن زمان عم وی علی بن ابی طالب ومیرفت وی
رضی الله عنه در خانهٔ جمیله که از مغنیات بود وسوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی
کرد برای وی وخواست که بیاید در خانهٔ وی رضی الله عنه وبشنوانند او را وکفارت دهد از یمین خود پس منع کرد
وی رضی الله عنه او را از آن وگفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند وعود میزدند برای وی
وآورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین ست وزده میشد بوی مثل در ورع می شنید غنا را ومستلذ میشد بسماع آن
وهمچنین سالم بن عبد الله بن عمر وقاضی شریح می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر وکبر سن وی وسعید بن جبیر که از
اعاظم تابعین ست شنید از جاریه که تغنی میکرد ودف میزد وهمچنین عبد الملک بن جریج که از علماء وحفاظ وفقها وعباد که
اجماع است بر عدالت وجلالت وی می شنید غنا را وسید السنة اسحاق را وابراهیم بن سعد مروی بود امام عصر خود
در فقه وروایت نمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا وفتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا و
پرسید رشید از وی از احوال مالک پس خبر داد مر او را که دعوتی بود در بنی یربوع وباقوم وقوف بود وعودها که تغنی میکردند
لب بنمودند بدان وبود با مالک دف مربع که میزد آنرا وتغنی بنمود والله اعلم حکایت کرد صاحب تذکره که پرسیده شد
امام ابو حنیفه وسفیان ثوری از غنا پس گفتند هر دو نیست غنا از کبائر ونه از اسوء صغائر ونقل کرده اند که امام ابو حنیفه را همسایه
بود که هر شب بر میخاست وتغنی میکرد وامام گوش مینهاد به تغنی او ونشنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی
چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند ودر زندان کردند او را پس
پوشید امام عمامه خود را وبرفت نزد امیر وشفاعت کرد او را وخلاص گردانید وپرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس
برآورد از زندان هر کرا عمر نام بود وگفت امام آنمرد که بازگرد بانچه میکردی هر شب وچون گوش داشت امام ابو حنیفه
بغنای او ونهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی واستماع وی هر شب با آن ورع وتقوی که وی میداشت

حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت سماع آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای
جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه
رفت بولیمه که در وی غنا بود و ماند از آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابویوسف مسئله
غنا پس ذکر کرد قصه ای برد ابوحنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابویوسف که با کسی حاضر میشد مجلس
رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و میگریست و پرسیده میشد از مالک از سماع پس گفت در یافتم اهل علم را
در بلاد خود که منکر نیستند آنرا و نمی نشستند از آن و گفت منکر نمیشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین
نقل کرده است از وی علائی و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابومنصور و قفال رحمهم الله
وغیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمة الله علیه که گفت نمیشنید آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنائی
که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول والفعل و اما امام شافعی رحمة الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب
او نیست و تتبع کردیم جمیع کتب مصنفات وی را ندیدیم او را نص بتحریم وی و استاد ابومنصور بغدادی گفته که مذهب وی
اباحت سماع است بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر بوی یا بشنود
در خانه خود یا خانه بعضی اصدقاء خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند
بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابومنصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب
کرد مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را
گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن ست و
ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و ازینجا معلوم میشود که دلیلی شرعی بر حرمت و کراهت
آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فائده کردی و در تاثیر نغمه در طبائع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات
موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بمکروه
آن باشد که ترک آن اولی ست که اطلاق آن بمعنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این بر حرمت
و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فائده نباشد در وی و میل نیست فائده
در وی و گفته حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنای که مقترن است
بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله تحقیق صحیح شده است
از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است از وی
که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح است روایت است از ابوالعباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا

پس وعده کردم ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد
ابن جناده در تغنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود
تغنی او را و دامن در زیر بغل او ست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن
حنبل نیز منقول ست و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول ست از وی مخالفت این
محمول ست بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش
صالح و انکار نکرد و پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین
رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند از داؤد طائی که وی حاضر میشد سماع را و راست میشد
پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابوحنیفه کوفی و
گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو البرا اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود
صحیح است اختیار کرده است این قول را از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت
کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده ست سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است
آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله ایست
درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین برا بران و سوق کرده باسانیدی که دارد و نقل
کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه اجماع اهل حرمین برا بران
و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده اند
بر چیزی پس بدانکه سنت ست در روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه
سماع را پس گفت ندانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف ست و ذکر
کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت
یحیی بن معین که از اعاظم علماء حدیث ست که می آمدیم یوسف بن ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را و در خانه
و جواری او میزدند معزفها در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح گفته اند
که عبد العزیز بن ابی سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین
رخصت میکردی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از
بعضی از ایشان اباحت را وقتی که تغنی کند تا استفاده کند بآن نظم قوافی را دیگر و فصیح اللسان و گفته لاباس
و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لاباس به و باین اخذ کرده است
شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است بران بآنکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود

خلیلی

و نهی کرد آنرا بطریق تلهی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر انشاد اشعار مباحه
و جزم کرده است صاحب بدایع از حنفیه بتحریم و ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است با آنکه سماع غنا نرم
میگرداند دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به
در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحه و اختیار کرده است آنرا از علماء محققین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب
وی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که بتحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت
بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان
در مسائل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولا و فعلا و ابو جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد
بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر هما که وی گفت نزول میکند رحمت برین
طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در مقامات صدیقین
و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و مشهود حق و حکایت کرد از علما و جماعه صحابه درین باب حکایات
که اکثر آنها مذکور اند در کتب قوم و محصل آنکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت
و اباحت و ذکر کرده دلایل هر مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داده از استدلالات
و تمسکات حرمت و کراهت و اطناب کرده در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرده آنرا بکتاب و سنت و اجماع
و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی
در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری که مشتمل اند بر طاعات
و مباحات و زهد در دنیا و رغبت در آخرت و مثمر مزید محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر حدا و نصب و نشید اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق
نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در
مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند که نهی در این جانب در روایتی است و اگر یافته بصحت نرسیده است
و مقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن
بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را صلاح وقت در آن نماید که
توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتند و سلامت حال خود در آن بیند و احتیاط و
تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن در
ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما و فقها و عرفاء در آن جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و سر رشته انصاف رها نکند بیت صحت و عافیتست گرچه خوش افتاد ای دل ٭ جانب عشق عزیز است

انصاف

کراهت مزامیر

فرو نگذارند و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصا آنهائی که
سالک طریقه دیانت و نصیحت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو طایفه را باید که رعایت طریقه تمیز و
تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق
و منه العصمة و همچنین صاحب امتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب ائمه اربعه تحریم است
و با وجود آن از بعضی علمای مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف آن نقل کرده و انواع آلات
و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده
در جلاجل وارد غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که
بعضی قیده است نیز اختلاف فقها ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند و تارها دارد و آنها را زیر و بم گویند و در وی
نیز اختلاف فقها ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام ست و رفته اند طایفه
از علما بجواز آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد
عبد الله بن عمر بر عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که بر کنار وی عود پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله
بن عمر را آیا می بینی درین باکی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن الزبیر و معاویه بن ابی سفیان
و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه است و
نقل کرده است استاذ ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله بن ابی عتیق
و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود و حکایت
کرده است ابن سمعانی از طاؤس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که در آمد بر رشید و گفت ارید العود پس گفت
رشید عود البخور ام عود المزمر قال لا بل عود المزمر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد و باباحت
غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند وی عطاء بن ابی
رباح را پس در آمد و بودند در آنجا قومی که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که در آمد باز ماندند از آن پس
گفت نمی نشینم تا عود نکشید با آنچه میکردید پس بنشست و تغذی کرد و صاحب امتاع همین عود را اصل ساخته و
مزامیر دیگر را بران قیاس کرده و بالجمله قول وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و
مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف ست از میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه
برانند که صغیره ست این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شده و العهدة علیه و غرض از نقل هذان نیست که اگر احیانا
ازین طایفه چیزی ازان نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تضییق و تضلیل ننمایند و ستر عیوب
زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم

واین ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است ودر همه طریقه تفصیل وتردید وتوسط نگاه داشته با دلی
میلی بجانب حرمت یا کراهت ودرین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب دیگر
مشهور ومقرر شده است در افواه ان حاجت بنقل ندارد ونیت همانست اگر گفته شد شعر عیب می جمله چو گفتی هنرش
نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند ٭ اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا
اجتنابه والعاقبة بالخیر وباید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت غنی وسماع آن
رفت قولاً یا فعلاً انکار واستبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات وروایات که درین باب آمده است روشن
میگردد ودر مشکات آورده است که ابومسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند خواه بسبب آنکه
در غزوه بدر حاضر بوده یا بجهت آنکه مسکن وی بدر بوده وصحابی دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند وسماع غنا میکردند
مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد وانکار نمود وگفت ای صاحبی رسول الله انتما ای
دو یار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین وبشنو
واگر نه برو واذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بشنویم واین در عروسی بود که غنی دران باتفاق
مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار مولع ومشغوف بود ومعاویه نیز با وی شریک وموافق بود وبا وی
تودد وتقرب مینمود زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله وعیب گرفت بروی وگفت معاویه را حال او نیست تو چه
معتقدی بروی روز دیگر عبد الله بخانه معاویه آمده ونماز بسیار گزارد وتعبد بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر
چه میکند پس زن از انکار باز آمد وحقیقت حال ومنشاء اختلاف آن بنماید که سرود شنیدن وآلات ومزامیر
زدن در زمان قدیم کار وبار مفسدان ولاهیان وفاسقان وشراب خواران بود ولهذا در حدیث صحیح آمده که
آنحضرت صلعم فرموده فرستاده شده ام من وامر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات ومزامیر لاهی است
وتهی کنم از شرب خمر وزنا ودر آنجا بل نام غنا لهو است وذکر وی در باب ملاهی میکنند وبعد از نمود محو آثار این امور
ودفع از آلهٔ این منکرات چون آن رسم وعادت نماند مسلمانان وصالحان وپارسایان نیز دران افتادند واز ان محظوظ
گشتند بی ملابست بفسق ومنکرات ومخالطت با اهل فسق وفجور وجماعهٔ دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان
ونشان بی قیدی است ومشابهت بحال ایشان وارد وخوف آنکه مبادا سری بآن جانب کشد اجتناب نمودند
وتحذیر فرمودند واز شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری ونهی ووعیدی صادر شده باشد دور نباشد وآنکه محدثان
گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته وهیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از تقریر آنکه دائره صحت باصطلاح
ایشان تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق وتحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر وزنا وامثال
آن وآنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست ومثال این حال قضیه

ظروف و اوانی ست که انہار اختم و مزفت و نقیر و دبا نام ست که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب
دران میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر دران چندگاه حرام
ساختند از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مستقر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت
آن نماند منع و نہی از ان اوانی نیز نماند و با وجود آن علماء و ائمہ دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند از استعمال آن
اوانی و قومی بتجویز کما ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت شریف قدیم که این
صورت نشان اہل فسق ست منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بمعنی و حقیقت حال انداختند که
اگر دلالت فسق و منکر انست حرام و اگر نه چنین ست مباح واللہ اعلم و علمه احکم بعد از ان تعصب و تشدد دے
درمیان آمد ہم مانعان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و ہم مبیحان برغم آنہا
آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغوف بدان ساختند و مجمعہا و معرکہا گرفتند
و ہر دو طایفه فرق میان اہل و نااہل نکردند و سررشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک ست از دست دادند
و طریقه ادب که حقیقت آن نگاہداشت حد ہر چیزی ست نگاه نداشتند و یک منشاء اختلاف آنست که جمعی را نظر
بتاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بجای خود ایستادند و
شیخ ابن عربی رحمه الله گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی ست که حرکت و اضطراب کار اوست و روح انسانی
که محل ورود معانی ست از ان منزه است و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما اینجا کس را میرسد که
بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی
است حال این سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که تغنا و بغیر
غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن و این سخن خالی از تکلف
نیست نغمه حلیه و زیور قرآن ست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن ہر دو
حال خارج از دایره امکان است مگر کسیکه مشہود و مکشوف مجرد ذات و صفت الہی باشد فائده صاحب
استماع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرده غنا عربی را پس گفته است ابو ہلال عسکری که اکثر
اہل علم برانند که نام وی طویس ست و آنچنان بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند آنرا فرس و روم و تغنی
میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا بعربی و نخست کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را
مشوم گویند یعنی نامبارک از جہت آنکه ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی اللہ علیه و آله و فطام او در
روز موت ابو بکر رضی اللہ عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی اللہ عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی اللہ عنه
و زائیده شد برای او فرزند روز موت علی رضی اللہ عنہم و گویند که پیش از قتل ابن غنا موسیقی در عرب انواع غنا

وحسن صوت بود مثل نصب وتشید اعراب و حدا در کتابی و این اقسام همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در آن
و برین اقسام حمل میکنند نه بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بجواز آنچه منقول ست از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف
چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد نعم از بعضی صحابه مثل عبدالله بن جعفر وغیره سماع غنای موسیقی نیز از جواری
مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات شعر می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکیست و راجع بصوت حسن ست
و تفاوتی نیست نعم در قرات قرآن تفاوت میکند که در غنای موسیقی تمطیط و تغییر بسیارست و آنچه گفته شد ولیکن در تغنی و
استماع آن از حیثیه اتباع سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم و اقتدای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب
و تعبد بران اجتماع میکرده باشند خلجان باقی ست جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی ست دیگرانرا
اوضاع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب ترویح و التفات غالب آمده و احتیاط و امن گم شده و ذوق و جمعیت
در عبادات و طاعات رسته داده و بعضی که محققین نیز ... کرده ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست که این امری ست
مختلف فیه و امری متخالف نیست ... که بگیرند باید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت فرحکم ... هوا به ... والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب وصلی الله تعالی وسلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین بما هو طریق الحق و ...

باب یازدهم در عبادات شریعت در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

باب یازدهم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات ست که قوام بنیه و استعداد برکات و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات ست
عادیست پس اهل عبادات از آن بقدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شره و سعه آن منهمک
نباشند و آمده است که سیری در زمان شریعت نبوده و گفته اند که قبیح بدعتی ست که ظاهر شده بعد از قرن اول

ترمذی

روایت کرده است آنرا ترمذی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم پر نکرد ابن آدم وعائی بدتر از بطن خود ابس ... لقمه چند که ایستاده دارند اصلاب
وی را و اگر زیاده میخواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر شنیدی بقراط
این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح
گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر متصل بوی بواب و صایم و رقیق و سه دیگر اعور
و قولون و مستقیم و طرق ... دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و
مبالغه در آنست نه حقیقت عدد یعنی مومن چون مشغول باحراز اسباب عبادات است میداند که مقصود از اکل
سد جوع و اعانت بر عبادات است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نخورد و کافر چون مطلوبش ترطیب بدن

تشریح

و استیفای لذت نفس ست و الحق بر خلاف این ست و لیکن باید دانست که این اطراد ندارد بعض مومن و بعض کافر
توانند مومنی بسیار خوار باشد یا بجهت عادت یا بجهت عارضی که عارض ست مر طبیعت او را یا مرضی که باعث ...

بران و کافری کمخوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت برای اطبا یا برای ریاضت بر روش زاهدان
و گفته اند که هر که بسیار است فکر وی قلیل است مطعم وی و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است فکر او کثیر است
مطعم وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند در نمی آید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او
کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی که خفیف است خواب او برکت است در عمر وی و کسیکه گران است
خواب او بی برکت است عمر وی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
اهل شبع در دنیا اهل جوع اند در آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بسیری هرگز و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و هوا یا نمی نمیکرد و اگر میخورانیدند میخورد و هر چه
میخورانیدند قبول میفرمود و هر چه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلاء و نفی سیری محمول است بر سیری که مکروه است که
منتهی میگردد بتخمه یا بر اندازه ای که منتهی نمیگردد بران از مفسده یا طلب فضیع نفسی متادی الحد الحال آنچه در حدیث
صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با اصحاب ابی بکر و عمر از جوع در قصه ابی الهیثم انصاری و ذبح کردن وی شاه را
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز
شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است بر مداومت آنی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبهه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از عالم رواه الشیخان و این حدیث دو مفهوم وارد یکی آنکه سیری که وی صلی الله علیه
و آله و سلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود در کمتر از آن بود یا مراد آنست که تا سه روز گرسنگی میگذرانید و در پنج روز سه
روز سیری میدید و ظاهر آنست که مراد معنی ثانی است والله اعلم چنانکه از ابن عباس آورده که میگذرانید آنحضرت
و اهل و عیال وی شبها پیاپی که نمی یافتند طعام شب و بود طعام ایشان اکثر نان جو رواه الترمذی و در صحیح مسلم
آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه بود یکی از این دو روز خرما و در حدیث عایشه آمده که گفت بیرون آمد
یعنی آنحضرت از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از خرما سیر نمیشد از نان جو و اگر سیر
میشد از نان جو سیر نمیشد از خرما و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و فرمود بخدا سوگند شام نکرده در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن نگفت آنحضرت این
سخن را برای کم پنداشتن رزق خدا را و لیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی و از عایشه آمده رضی الله عنها
که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را
یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمایل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم را که نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم و دقل ردی ترین تمر که نخلو را باشد از اجناس مختلفه که خورک

فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را برین حالت و می فرستادند بعضی همسایها از انصار شیرها و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت بتحقیق رسانیده شده ام من در راه خدا یعنی ببلا و محنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و اید اکرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشد هیچ یکی و بتحقیق میگذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که می پوشید آنرا ابغل بلال یعنی اندک چیزیکه در بغل او می گنجید و نهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی و صححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب که میخوردند برگهای درختان را تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و نه دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نان تنک را و نان میده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خرد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده بتصغیر رغفه که در وی برکت ست و اسانید آن ضعیف ست و بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الاوام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دائمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهت شبع و کسر ماده اکل و اختیار ریاضت و بیش از هجرت بود در وقتیکه بمکه بودند و چون هجرت کردند و بمدینه آمدند مواسات کردند ایشانرا اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و بساتین و مزارع و بودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص وغیرهم و بذل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشانرا آوردن مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیای صحابه را بتجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر میداشت مر اهل و عیال خود را قوت یکسال وسوق کرد در عمره خود صد بدنه و نحر کرد و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در یکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در غنائم هوازن و حنین از بعیر و شاة و نقود بیرون از حد اندازه و قیاس چنانکه تفاصیل این احوال در مواضع بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول توسیع و تبسط چنان که روایت کرده اند از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد برمن پروردگار من که بگرداند برای من بطحای مکه را طلا گفتم لا یا رب بلکه روزی سیر شوم و روزی گرسنه مانم تا چون روزی که سیر میشوم شکر میگویم ترا و چون گرسنه میمانم ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا و جبرئیل بر کوه صفا پس بشنید آوازی هولناک که بترسید از آن و فرمود یا جبرئیل چیست این صوت هایل مگر قیامت قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست و لیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح خزائن ارض را

ضیق معیشت آنحضرت

پس آمد اسرافیل و گفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را و بگردانم
آنها را از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو
که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی و اگر
خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله
آنرا که چندگاه از دولت تو بیاسایم پس ایما کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و علما راضی نیستند
که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزهد ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از حلیمی در شعب الایمان نقل
میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که وصف کرده نشود بآنچه پیش مردم از صفات ضعفا
و مساکین است و گفته نشود که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام حکایت کرده
است صاحب نثر الدر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر
کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقهای اندلس فتوی دادند
بقتل و صلب شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد
او را بیتیم و گفت زهد وی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت بخوردی و نیز
آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت
اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما بتعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف
کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خود نعم اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگوید که آنحضرت گوسفند
چرانیده است رواست و هم صاحب مواهب از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای
متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه و آله و سلم
هیچ حال فقرا بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس شریف وی و عیال وی
و میگفت در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است
نه مسکنتی که چیزی در نیابد و ندارد آنچه دفع شود و موقع کفایت وی و تشدید بسیار کرده انکار را بر کسیکه اعتقاد کند خلاف
این را انتهی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفت شیخ الاسلام حافظ ابن
حجر که این حدیث موضوع است فتدبر والله اعلم فائده در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است و صحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از ابن جبیر
که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه
ناعمه در دنیا که جایعه و عاریه باشد روز قیامت و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکریم

تنبیه

ابن جبیر

دارنده است و حال آنکه وی اهانت کننده است او را و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده که وی است اکرام
کننده است او را روایت کرده ابن ابی الدنیا و از انس از ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم با یسوی رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم جوع را و کشادیم هر یک از ما از شکم خود سنگی پس بکشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی
این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دیدیم
آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ایستاده برای کندن و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته
شعر وشد من سغب احشاءه وطوی تحت الحجارة کشحا مترف الادم و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم
بن حبان احادیث وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث
صوم وصال که فرمود یطعمنی ربی و یسقینی و گفته که پروردگار تعالی میخورانید و مینوشانید حبیب خود را وقتی که وصال
میکرد پس چون محتاج گردد بشد حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد و بستن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن حبان
که لفظ حجر نیست برای بمعنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت صنعت کمر محکم می بندند انتهی صاحب
مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت
حرارت غریزیه بمعده است و چون پیشتر بطعام مشغول میگردد آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب
میکند حرارت رطوبات جسم او را و میسوزد و میخورد آنرا پس متالم و متاذی میگردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و ملتوی
میگردد بر معده احشا و پوست پست میگردد آتش معده بقدری و کم میگردد الم و تسکین می یابد و تالم آنحضرت بجوع برای
تحصیل و تضعیف اجر است با حفظ قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه اهل تنعم و طرفه دارند و این یک معجزه
ایست از معجزات که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه شهیه و باستعمال لباسهای ناعمه و فراشهای
لینه و امثال آن پیدا شود و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب خشن و فراش پلاس درشت بود و حسن و جمال و نضارت
و لطافت در نهایت کمال داشت صلی الله علیه و آله وسلم علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و بعضی گفته اند که
عرب را و خصوصا اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف ایشان و فرو میرفت شکمهای ایشان می بستند
بر آن سنگ برای تسکین و تخفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز بست تا بدانانند و بیاگاهانند اصحاب را
که نیست نزد وی چیزی که استیثار و استبداد کرده باشد بآن و اظهار کرد اینحال را و صاحب مواهب میگوید که صواب
آنست که کردن آنحضرت آنرا باختیار و طلب ثواب بوده برای مجرد اعلام و اظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین
نور الله قلبه بنور الیقین که قول ابن حبان که اطعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر
کند برای دفع جوع و الم مدخول است با آنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و
شوق و دائمی نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و مصلحتها

خاص ست با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمی‌گنجد نعم در اسانید آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر
است والله اعلم وصل با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای
آن در حبس نفس بنوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد بجهت عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسع برامت و
سد را در رهبانیت تناول میکرد انانچه عادت اهل بلد بود و هرچه حاضر می آمد از لحوم و فواکه و خبز و تمر و مانند آن
و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضرست بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود پس بخورد حلوا و عسل دوست
میداشت آنها را رواه البخاری والترمذی و حلوا بقصر و مد هر طعام شیرین که خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع نمی‌شود
مگر بر چیزی که دخل دارد در ان صنعت پس عسل را حلوا نگویند و گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکه نیز و نبود محبت آنحضرت
مر آنها را بمعنی کثرت تشهی و شدت میل و انزاع نفس بسوی آن چنانکه عادت ما باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی مینمود
و میخورد ازان قدری صالح و ازانجا معلوم میشد و خیال میکردند که دوست میدارد آنرا صاحب مواهب از ثعالبی
در فقه لغت نقل کرده که حلوای که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن تمری که خمیر ساخته شود
بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار وی شهد و آرد بود و در روایتی آرد میده و روغن
و عسل بپخت و در پاره ازان نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاد بر آتش و پخته حلوا
و فرمود بعضی به بخورید این را این چیزیست که نام آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدق کرد بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدند حضرت عرس مردی را از انصار پس آوردند
جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت
نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نمیکنم ازان پس تجاذب میکرد
آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار عرس غیر مکروه است
چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرده باین حدیث بر احادیث صحیحه که وارد شده در نهی و لیکن بیهقی این حدیث را
ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی و قایل شدن بنثار مسئله گفت بنده مسکین ثبته الله بمزید الیقین که
بتحقیق وارد شده است امر بغارت در هدایا و در حج آنرا نیز صحیح است پس بقول امام ابوحنیفه رفته است
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لحم شاة را خورده لحم بقر بخصوص معلوم نشده لیکن در حدیث آمده است که
آنحضرت قربانی کرد ازان ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر آنست که ازان خود هم خورده باشد والله اعلم و در مدح
لحم احادیث متعدده وارد شده اللحم سید طعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید طعام اهل الدنیا والآخرة روایت کرده است
این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف ست و مر او را شواهدست از حدیث علی رضی الله عنه
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سید طعام دنیا لحم ست بعد ازان برنج اخرجه ابونعیم فی الطب النبوی

واکل وی زیاده میکند بهفتاد قوت را قاله الزهری هکذا فی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
لحم تصفیه میکند لحم را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب
و همچنان که راست است ترک وی درین مدت این خاصیت واقع شده و راست است اکل وی درین مدت در
قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم لحم بوده و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر
بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز هر آئینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی اکل لحم زیاده
میکند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم ازین جهت زهر کرده بود یهود در وی
و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آنجهت بود که نمی یافت لحم را و نمیخورد آنرا مگر گاه گاه و لحم
ذراع زود تر پخته میشد پس شتابی میکرد بتناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم
لحم الظهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آنجهت بود که ابعد است از مواضع نجاست و موید این توجیه است آنچه
روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده را از جهت قربت آنها بمکان بول اما حافظ
عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهش میکرد لحم را یعنی بدندان میخورد
از استخوان و نهش بشین معجمه و نهس بسین مهمله نیز آمده و بعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن و بمهمله بسر دندان و لحم بکارد بریده
نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که دید آنحضرت گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست
داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد را که می برید بدان و برخاست بر نماز و وضو نکرد
و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است
و بخورید آنرا بدندان که آن اهنأ تر و گواراتر است رواه ابو داود و گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر
عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدیست از حدیث صفوان بن امیه اخرجه الترمذی و در بعضی روایات
امر بنهش واقع شده بی تصریح نهی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است
آنحضرت بریان را روایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی
بعد از آن برخاست برای نماز و وضو نکرد و حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردیم ما برای آنحضرت شاتی را
و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودیم ما که میخورانیدیم از آن گوشت آنحضرت را
تا رسیدیم بمدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده است
لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار وحشی را که آنرا

گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است
دواب بحر را رواه مسلم و ابو داود و خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری
و خنزیر آن و در مذهب ما جایز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا شکسته گویند که شکسته شود
نان در شوربای گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی
سایر الطعام رواه ابو داود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
ثرید از خبز و ثرید از حیس و حیس بفتح حای مهمله طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان تر کرده در روغن
و مسکه و خورده است نان بزیت و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع دارند طبرانی در
اوسط از حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند
پشت مرا برای قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و او است که وضع کرده است این حدیث را
و خورده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته بیشتر میجست آنرا از
جوانب کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت
دوست میدارم کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چغندر که نام ترکاری مشهور است
و روایت کرده است ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله
عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله و سلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و مشتهی میخواهید
کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو و آس کرده و انداخت
آنرا در دیگ و ریخت بروی پاره از زیت و فلفل و حوائج دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت این است
طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بغبغت میخورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم خزیره را بالفتح خای معجمه و کسر زای و برای بعد از تحتانیه سالن طعامی است که ساخته میشود از آرد و چربیها
لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته که تراشیده میشود و لحم در ریزه کرده میشود خرد و ریخته میشود بروی
آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی گفته اند شوربای که صاف
کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره با تمام از نخاله است و با حال از لبن و عقبان گفته که آمد
بمن آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشتم من ایشان را بر خزیره که ساختم برای
ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقط را بالفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پنیر گویند

شیر که بیرون آورده شده است از وی پسکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها
و آشها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین
غوره خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال الرطب للبسر و یقال اول ما بدا من النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است
کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندی
آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را بجیم و ذال المعجمه مفتوحتین که جمار را گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی ست
که از درون درخت خرمای برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی پنیر از ابن عمر
رضی الله عنهما آمده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا و او ابوداود
در جبن روی بعضی فقها را سخن ست و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع شده
بتقدیم طا بر با و در روایتی الطبیخ او البطیخ بالشک و طبیخ لغت ست در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب المحکم
و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و دران کتابی ساخته اند و محدثان
بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب ست که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است که چگونه
میخورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی ازین میخورد و گاهی ازان
و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب و خربزه و این دو احتمال دارد که یکی را
بر دیگری می نهاد و می خورد و یا گاهی ازین میخورد و گاهی ازان و خربز بکسر خاء معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی ست
از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی ست که ابن ماجه آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای
فربهی من و استعمال میکرد دران تا در آرد مرا بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه
تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب
بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بوده
به برودت بطیخ و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده از صلی الله علیه و آله
وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا اظهار میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم ست
در ترکیب الاطعمه و الادویه و جمعی که گفته اند که مراد به بطیخ که برطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر که حار است
و تعقب کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر ست و جواب داده اند که
بطیخ اصفر را نیز نسبت به رطب برودتی ست اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که
تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه توهم کرده اند تکلف ست و ظاهر آنست
که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین گردد

واین از بی تکلفیهای آنحضرت وعدم اهتمام در استلذاذ بود ودر خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز چنین گفته اند که شعیر بارد یابس ست وتمر حار رطب پس ا وام ساختن تمر خبز شعیر را برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر به شعیر واین احسن تدبیر وتعدیل ست والله اعلم بحقیقة الحال ومیخورد آنحضرت تمر را ابزید یعنی مسکه وخوش می آمد او را وهنوز این طعام دران دیار متعارف است ودر بازارها نیز میفروشند تمری ست با هردهن وے مسکه نهاده وغالب با رطب ست که وسومت مسکه مخصوصست آنرا می برد ومیخورد آنحضرت نان را با نان خورش هرچه میسر میشد گاهی بگوشت وگاهی بطبیخ وگاهی بتمر وآمده است که نهاد تمر را بر پاره از نان شعیر وگفت این نانخورش این ست وگاهی بخل وفرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی وقاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در مأکل ست ومنع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل ومانند آن از انچه خفیف ست مؤنت آن وعزیز نیست وجود آن وتنافس نکنید در شهوات که مفسد دین وسقم بدن ست وامام نووی گفته که این مدح نفس خل ست که متضمن منافع است واما اقتصاد در مطعم وترک شهوات معلوم ست از احادیث دیگر وقواعد دیگر وابن قیم گفت که این ثنا ست بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل ست مر او را بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند وسبب ورود حدیث آنست که آنحضرت درآمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آیا نانخورشی نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل ومقصود آنست که اکل خبز با ادام از اسباب حفظ صحت ست که اصلاح میکند خبز را وملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین ونیست درین تفضیل خل بر لبن ولحم وعسل ومرق اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلوب وخوش کردن دلهای ایشان ست نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها ومیخورد آنحضرت اثمار وفواکه بلد خود در وقت رسیدن آن وپرهیز نمیکرد ازان وصاحب مواهب میگوید که این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوها ئی که منتفع میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت وعافیت ایشان وبی نیاز میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه وکم کسی باشد که پرهیز کند واحتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهت ترس بیماری وضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم وضعیف تر ودورترین مردم ست از صحت وقوت پس هرکه خورد آنرا در وقتش بروجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی ومنقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخورد عنب بطریق خرط ومعنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن وبگیرد دانهای آنرا بدهن وبیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها ومتعارف گرفتن دانه بدست وانداختن آن در دهان ست وبعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را ودر بعضی روایات خربزه آمده بجای عنب وبهر حال طاهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصل نخورده واست را ازان نهی هم نکرده وفرموده هرکه بخورد باید که در مسجد نه درآید

و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداود از عایشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورد
آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنست برای اثبات و تاکید جواز خورده و یا پخته بود و اما ثبت کرده شد
بوی آن و کراهت در خام اوست و در آنچه بوی آید و در آن مدت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدای هجرت
در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول را چیزی داده بود شود نمیخورد و
بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین ست بلکه غلیظ از آن و نووی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل
و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی و اصح آنست که مکروه
بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا در جواب قول صحابه احرام هو و کسیکه
قایل ست بحرمت میگوید یعنی آنست که حرام نیست برشما والله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجب ست در محبت
صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله وسلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت
آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را
که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی که نظر به مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد
بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه ارتکاب آن واقع میشود و آن چیزی دیگرست عفا الله عنه
و در بعضی روایات آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند
گرسنه شدند خود را بجرعه ای دادند تا آب و هندوستان مردی راوی چیزی کراث پیش ایشان آورد آنحضرت تناول
خود تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه داد کذا ذکر فی تاریخ المدینه و بصل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم که اکل میکرد به سه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمایل زیرا که اکل بیک انگشت و دو انگشت
اکل متکبرانست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیگرداند او را مگر بعد از زمان طویل و اکل بخمسه خالی از نشان
شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به پنج انگشت خورده آن
و جمع کرده است میان این حدیث و حدیث متقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات
و گاه از اکل می لیسید انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه
و آمده که صحفه استغفار میکند در لاحس خود را و وجه تعلیل لعق واقع شده که در نیافته نمیشود که برکت در کدام جزو طعام
و شیر فیست در لعق که در آخر اصابع و دندان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن شفت کافی ست و در بعضی اوقات
می لیسانید انگشتان را بعضی اطفال و خادمان را و لعق اصابع در اثنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده
از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن ست از فقر و برص و جذام و صرف کرده
میشود از اولاد وی حمق و ما قیست و گاه شد در ایشان و در ملی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است

از آبای خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایده بر آید اولاد وی صبیح الوجه ونفی کرده شود از وی
فقر واتباع درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد وآنرا مستقذر دارند واگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست
اجزای همان طعام ست که خورده است بمساس اصابع ولعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصاً وقتی که بشنود که فعل آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم وبحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوب ست بآن سرور لازم می آید بر وی سبب چیزی
عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضمضه میکند ومی درآرد انگشت خود را
در دهن خود ودلک میکند دندانها را وباطن فم را وهیچکس آنرا استقذار نمیکند وبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که
نمیخورد متکی ومیگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده ومیخورم چنانکه میخورد بنده ودر تفسیر اتکا اختلاف کرده اند
قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث ست در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن وتقعد ست برای اکل همچو تربع و
مانند آن از انواع جلسات که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است وجالس برین هیئت استدعا میکند
کثرت اکل را واستکثار میکند از آن وجلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق
اقعا گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیک جانب نزد محققین انتهی کلام القاضی ومراد باقعا آنست که
بچسپاند الیتین خود را بر زمین وایستاده دارد ساقین را ومستند باشد به پشت خود واینست که منهی عنه است در نماز
وصاحب مواهب میگوید که حکایت کرده ست همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را ابدان در کمال از
خطابی که از ایمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان ست وگفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین وگفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی همین خورنده بر یک جانب خود
ونه چنین ست بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطای که در تحت اوست انتهی واتکا را بمیل بیک جانب نیز تفسیر کرده اند وابن
جوزی جزم کرده است بآن وبعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار ووساده ومانند آن وبعضی گفته اند
اعتماد بر دست چپ از زمین ودر بعضی احادیث نهی ازین صریحا نیز آمده است وابن اثیر در نهایه گفته که کسی که
تفسیر کرده است اتکا را بمیل باحد الشقین تاویل کرده است آنرا بر مذهب طب ابن قیم گفته که این ضرر میکند
بأکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود ومانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده ومی فشارد
معده را واستحکام نمیشود وفتح وی مر غذا را ونیز میل میکند معده ونمی ایستد ونمیرسد غذا بسوی وی بسهولت واما
اعتماد بر شیء پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت ست وازینجهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم آکل کما یاکل العبد وبعضی گفته اند که این حکم یعنی اکل متکیا از خصایص حضرت نبوت ست صلی الله علیه وآله
وسلم وحق آنست که عام ست نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگرست والضرورات
تبیح المحظورات وصاحب سفر السعادة گفته که اتکا بر پنج نوع است وهمه این هیآت را که ذکر کرده شد مکروه است

و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت اتکا و بودن او خلاف اولی پس مستحب صفت جلوس برای اکل
آنست که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و نشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و تادب و گفته که این
هیئت انفع و افضل هیات اکل ست زیرا که اعضاء همه بر وضع طبعی خود می باشند که پیدا کرده است خدا تعالی
و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه میکرد و افضل آنست که گوید بسم الله
الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغها
حمد متعدد و ماثور ست و بس ست این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت
رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد
آنحضرت بیمین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام سم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک و حمل کرده اند بعضی از علما این امر را بر ندب
و صواب آنست که واجب ست از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد
بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت لا اقدر و لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشتن دست را بجانب
دهن خود و بعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل مما یلیک و خوردن از مما یلی واجب نیست و جواب
داده اند که آن واجب ست و تارک آن عاصی و آثم ست بعد از علم بنهی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد ست
تعدی نکند مگر بما یلی خود را و اگر الوان متعدد ست مثل فواکه و غیره جائز ست و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن
حدیث ضعیف ست کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تتبع میکرد دبا را از حوالی
قصعه و این منافی حدیث اکل مما یلی ست جوابش آنکه نهی ازان بتقدیر ست که صاحب راضی نباشد و از حضرت
کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس بادی بود والله اعلم و آنحضرت میشست
دست را پیش از طعام و بعد ازوی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله والوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است
که نزدیک گردانیده شد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه که آیا آب بیاریم ترا که وضو کنی فرمود مامورم بوضو گر وقتی
که بایستم برای نماز مراد آنجا از وضو شرعیست و درین حدیث دست شستن ست که وضو که لغوی ست
بمعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرم را روایت ست از ابی هریره که نزد آنحضرت
طعامی آوردند در صحفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدای تعالی نخورانیده است ما را بخوردن آتش و در حدیث انس
آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را و طعام گرم را و میفرمود بخورید طعام سرد را که درو ست
برکت ست و نیست در طعام گرم برکت و از اسماء آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا
تا آنکه برود فورت جوشش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم ست برکت وی و بود مر آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم را قدحی از خشب منقب بحدید و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و نبیذ
و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه
و آله وسلم نزد انس و خوردم در وی آب و راه یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانید او را انس بنقره و آن قدحی بود
جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل
بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب
یا فضه پس باز داشت او را از آن ابو طلحه و گفت تغیر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابو عبدالله بخاری
آورده که گفت دیدم این قدح را ببصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشت صد هزار درهم
کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک ولیکن خورد بر سفره و آن از
چرم بابرگ بود الان متعارف در حرمین از برگ خرما ست و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که
هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرست تا نگذاردن بلا از اکل
آسان میگرداند هضم را **فصل** و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس بتحقیق دوست میداشت آب
شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه ایست که
میان وی و مدینه دو روزه راه است و کشش میل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی
و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه و آله وسلم و زیاده بران از تطییب آب بمشک
و گلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقول ست که اسراف ست و نیست در شرب آب بشور
فضیلت و سرد نیز همین حکم وارد و منقول ست از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر کاسه من سرد کرده بجهت آب را
زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آنمرد چگونه که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس تابید
آفتاب بران و برنداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بهره دارم گفت ای پسرک
آنمرد صاحب حال ست متابعت او راست نیاید و گفته اند مراد از آن مرد سری سقطی ست رحمه الله و آورده اند که
آنحضرت عسل با آب مزج میکرد وقت صباح و آنرا ناشتایان میفرمود و چون ساعتی چند بران میگذشت و جوع پیدا
میشد تناول میکرد چیزی از آنچه حاضر بود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفته که درین
حفظ صحت ست که راه نیابد بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید
خمل معده را و جلا میدهد لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را باعتدال و میکشاید سدها را
و آب سرد و رطب بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه
واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل ست یا نقیع تمر

وزبیب ونبیذ ست و در وی نفع عظیم ست وافزاید قوت و روش ساختن نقیع ونبیذ آنست که تمر یا زبیب را کوفته
در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدو روز نگاه دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد نبیذ ست
واگر بالفعل بخورند نقیع گویند واگر یک روز و دو روز بایستد نبیذ واین حلال ست و وضو بوی جائزست در مذهب حنفی و
اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد مکروه واگر کف اندازد حرام و خمرست و آنحضرت دوست میداشت لبن را و میفرمود
هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام وشراب مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود وزدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود
وزدنا منه ونیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که سه چیز اند که اگر کسی بدهد رد نباید کرد لبن و وساده
و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف از انست ومیخورد گاهی شیر خالص و گاهی
آمیخته با آب سرد زیرا که شیر تازه دوشیده گرم میباشد وآن بلاد در غالب گرم اند پس بشکست گرمی شیر بسردی آب
وتواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق ترمی آمده باشد واین مسکین را نیز حال برین منوال است
ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود همراه او و در روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود
رضی الله عنه وآن انصاری آب میگردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اگر نزد تو آبی باشد
که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار واگر نه کرع بکنم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری
آری نزد من آبی هست که شب کرده است در مشک کهنه پس رفت در عریش باغ و ریخت آب در قدح و دوشید
بران از گوسفندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را ولیکن باید دانست کرع آب از جوی خوردن
بدهن ست چنانکه چارپایها خورند وشراح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا ایشان
حمل بر حقیقت کرع مناسب بآن مقام و رفعت درجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعید یافتند وهیچ بعید نیست از
بی تکلفیهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشد والله اعلم واین فقیر در صحبت یکی
از صلحای وقت که بعلم حدیث اطلاع داشت رحمه الله بود وهمین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز
کرع کرد و آب خورد و دران وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر
معلوم شد که این فعل آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسد ست وتا طعام بانهضام
نیاید آب نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف همین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از ایستاده آب خوردن وهم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از شما
ایستاده واگر خورد و فراموش کرد قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما
که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت ازان ایستاده و در حدیث علی مرتضی

رضی اللہ عنہ آمدہ کہ وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیہ آب وضو را وگفت مردم مکروہ می پندارند ایستادہ آب
خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم کہ کرد چنانکہ من کردم و این حدیثہا ہمہ صحیح ست وجمع میان آنہا آنست کہ شرب
قائما مکروہ است بکراہت تنزیہی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جائز ست مر شارع را کردن فعل مکروہ برای
بیان جواز کہ واجب ست بروی و نسبت بوی مکروہ نیست و امر باستقاء محمول ست بر ندب و استحباب پس ہر کہ
ایستادہ بخورد مستحب ست مر او را کہ قی کند بجہت این حدیث صحیح صریح خواہ بنسیان خورد یا عمدا و در حدیث تخصیص نسیان
برای اشارت ست بانکہ ترک اولی و افضل عمدا از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیہ برانند کہ لا بأس بالشرب
قائما و استدلال کردہ اند بحدیث جبیر بن مطعم کہ گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی اللہ عنہ کہ میخورد آب را ایستادہ
و امام مالک گفتہ است کہ رسیدہ است مرا از عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم کہ ایشان میخوردند آب ایستادہ و
جواب میدہند از حدیث ابی ہریرہ بانکہ عبدالحق کہ از ائمہ حدیث ست گفتہ است کہ اسناد این حدیث ضعیف
است و بعضی گفتہ اند کہ شرب قائما مخصوص بآب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفتہ اند کہ شاید کہ نہی منصرف و متوجہ
بکسی ست کہ آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجہ استبداد و بیرون آمدن
از قاعدہ ساقی القوم آخرہم شربا انتہی و حمل برین وجہ محض احتمال ست کہ برانگیختہ اند ایشان آنرا و دلالت نیست
عبارت حدیث را بران و صواب آنست کہ احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نہی بر
استحباب شرب قاعدا و اولی و افضل شرب قاعدا است و از کلام بعضے شراح چنان ظاہر میشود کہ نہی از شرب قائما
مبنی بر قواعد طبیہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد مینمود و مقتضای این
کلام آنست کہ اعتیاد بدان نکند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد واللہ اعلم و بعضے گفتہ اند کہ قول باستقاء موقوف بر ابی ہریرہ
است و حدیث مسلم از ابی ہریرہ کہ ذکر کردہ شد صریح نیست در رفع بلکہ ظاہر در وقف است واللہ اعلم و نزد امام احمد
از ابی ہریرہ آمدہ کہ وی رضی اللہ عنہ دید مردی را کہ آب میخورد ایستادہ پس گفت قی کن این آب را گفت مرد
برای چہ قی کنم گفت ابوہریرہ خوش داری کہ بخورد آب با تو گربہ گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسیکہ
بدتر از گربہ است کہ شیطان ست و بود آنحضرت کہ میخورد آب را بسہ دم و میفرمود کہ این شراب سازندہ تر و گوارندہ و شفا
بخشندہ تر ست و قدح را از دہن مبارک جدا میکرد و دم میزد و از دم زدن در قدح نہی میکرد و چون نزدیک میکرد آنرا
بدہن نفیس تسمیہ میکرد و چون جدا میکرد حمد میفرمود میکرد این را سہ بار و آمدہ است کہ در دم اول گوید الحمد للہ و
در دم دوم الحمد للہ رب العالمین و در دم سوم الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم بعد از شرب این دعا نیز ماثور ست
الحمد للہ الذی جعلہ عذبا فراتا برحمتہ ولم یجعلہ ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمدہ است کہ فرمود ست آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم نمکید آب را بمکیدنی و نکشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم میشود کہ اول کوزہ بمبالغہ در دہن گرفتن

چنانکه بعضی میکنند ممنوع است زیرا که مص بلب می باشد ولیکن جدا داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص
نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود یکباری نوشانید شخصی را شیر و هر بار میفرمود اشرب اشرب
تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نمانده است آنرا رواه البخاری و چون
میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول نمیخورد و در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث
آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که بر نخیزد مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم
زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید که باقی مانده باشد برادر را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند
بطعام و بمهمانی می برد و شخصی در دنبال می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میزبان را و میگفت
این شخص تابع شده است ما را اگر خواهی بگردد و احادیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان
آمده است و جایز است و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت خواهد از وی
و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طعام میخورد نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعا میکرد برای ایشان و میگفت
اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم وصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع
و ترک تکلف بود یعنی هر چه می یافت می پوشید و تنگ نمیگرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس
غالی و نه تحسین و تخصیص و تکلف نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی
و غالب احوال کسا و رداء و ازار درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کساء ملبد پیوند کرده شده
که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که
ملوک عجم اهدا و ارسال مینمودند بقصد استمالت خاطر ایشان میپوشید زود میکشید از بدن شریف و می بخشید و بمردم
قسمت میکرد و نزد اهل انصاف و نظر بلاغت مباهات در ملابس و تزیین بدان از خصال اهل شرف و جلالت
نیست بلکه از سمات و صفات نساست محمود تفاوت و نظافت ثوبست و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان
باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
از جمله کرامت مومن نزد خدای عزوجل نظافت ثوب و رضا بیسیر است و آنحضرت مکروه میداشت جامه چرکین را
وقتی مردی را دید که بود بروی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را
ژولیده موی چرکین جامه بدهیات فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی است و تکلف و مبالغه در تزیین نیز
خوش نمیداشت در سفر السعادت میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه
و آله وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی
التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است

وتوسط وعدم تقید وتکلف محمود ست در هر حال وشک نیست که سیرت سلف وعادت علما وزهاد وعباد ایشان
بذاذت هیئت ثیاب بوده واحادیث هم در مدح آن وترغیب در آن نیز در وده یافته وآمده است البذاذة من الایمان
ودر باب تجمل وتحسین هیئت وتنظیف ثیاب نیز واقع شده وچون آنحضرت ذم تکبر وخیلا کرد گفتند یا رسول الله
مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد ونعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق
یعنی تجمل وتحسین در لباس وهیئت مستلزم تکبر نیست که عناد وسرکشی کردن بحق ست ودر حدیث دیگر آمده که ان الله
نظیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبود بر من جامه دون فرمود
ایا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمها واموال از شتران وگوسفندان فرمود پس ظاهر کن
نعمت خدا وکرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال غنا بپوش وشکر نعمت خدا بکن ودر روایت دیگر آمده که چون
داده است ترا خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا وکرامت وی تعالی بر تو ودید پریشانی شوریده موی را
فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را ودید مردی که بروی جامهاست چرکین وریمگین فرمود
نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن جامه خود را وآمده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بنده خود
پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت ست که جمال باطن ست ولباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر وباطن
خود را طاهر ونظیف ولطیف دارد وقلب ولسان را بحلیه اخلاص وصدق آراسته وجوارح بزیور طاعت
ونظافت پیراسته واز ینجاست امر تطهیر بدن از انجاس واحداث وحلق شعور مکروهه وختان وتقلیم اظفار وحلق عانه
وارد شده است بدان سنت وآنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق ومدار کار درین باب بر نیت ست اگر پوشیدن
لباس فاخر برای نفسانیت ورعونت وکبر وفخر وبنیاد اظهار جاه وجلال وآرایش وشوکت نفس وتفوق بر فقرا وکسر
قلوب ایشان میکند مذموم ومستقبح ست چنانچه در شان منافقان آمده واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وباین اشارت
است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم
آمده ودر بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم واگر بنیت اظهار نعمت
وشوکت علم وعزت دین وجمال حال وتنفیذ امر دین باشد ممدوح وجمعی از علما وعباد لباس حسن وجامه نفیس
پوشیدند ونیت ایشان در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل مینمود وبرای جمعه واعیاد نیز جامها جدا
میداشت وگفته اند که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال بود وپوشیدن حریر واظهار خیلا کرده زیرا آن
که متضمن اعلاء کلمة الله ونصر الدین وغیظ اعدای دین ست وبعضی برای آن لباس نفیس پوشیدند تا اظهار غنا
وثروت کنند وفقرا وسائلان بایشان روی آرند ومتوجه شوند ومثل این تفصیل در لباس دون وحقیر نیز

پیرو دو اگر بجهت تجمل و خبث یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع
دنیا و زینت آن و کفایت و ایثار بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم
کذا فی المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایرهٔ اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در فضیلت
و استحباب و نزاهت و تقویست نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک
نیست که سیرت سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیهٔ شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس
و آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقهٔ ایشان اقتدا به سنت و طریقهٔ سلف صالح ست و جواب میگوید
بانچه نقل میکنند از بعض مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و فاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان
بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و مطمئن بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت چیزی
که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را فلان و استغنا را از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد
و نفرت از انچه رغبت کرده اند ایشان دران بدون شکرگذاری این نعمت گوارا و دولت هنی و چون گذشت
برین حال زمان و راه یافت قساوت به نیات اینمعنی و درک این حقیقت و راه یافت غفلت از راه دیگر
و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر و گشت آنچه طریقهٔ ترک دنیا بود
وسیلهٔ تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و هر که پیرو از پی ایشان سلوک
میکند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیأت و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان
نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهر بینان مخالفت نماید و بتحقیق ارشاد کرد استاد ابو الحسن شاذلی که مقتدا و
رئیس سلسلهٔ شاذلیه است مرکسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بروی جمال هیأت و تجمل لباس را گفت یا هذا
این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر میکند خدا را که مستغنی گردانیده مرا از خلق و هیئت و لباس تو
میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود و افعال این طائفه دایر به حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به نیت ست اکنون
بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنیم وصل بدانکه بود عمامهٔ شریف آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که آزار برسر مبارک باری بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایهٔ سر از حر و برد آمده است
که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یک دست ست از سر انگشت میانه
تا بند مرفق و آن دو شبر است تقریبا و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در
بعض مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم ست در هر ناحیه اما
اعتبار آن درینجا نیز تجویز میتوان نمود والله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده میشود
دران و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه حاجز ست میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذبه است چنانکه

سیاق حدیث ناظر ست دران و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و افراس و مرکب را
نیز در وی صلی الله علیه و آله وسلم اسما بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه می بود لاطیه یعنی
پست بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت فرمود صلی علیه المعبود
فرق میان ما و مشرکان عمائم بر قلانس ست واین عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه ما عمائم بر قلانس میپوشیم وایشان
نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمائم و مراد معنی اول است زیراکه عمامه پوشیدن
مشرکان مقرر ست والله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی فی الشمایل عن ابن عمر و زیاده کرده
مسلم وقد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی تحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز
گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تعمیم
ادویر میکرد و میگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و میگذاشت یک طرف عمامه را و رها میکرد طرف دیگر را و صحیح مسلم از
حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر و بر وی عمامه سودا بود که
رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکه را و بود
بر وی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دایم نبود کذا فی المواهب بلکه در
حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که در دخول مکه مکرمه ساز جنگ در
برداشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول بآنکه
عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از در آوردن مغفر از سر عمامه
سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی عمامه سودا بود زیراکه خطبه بر در کعبه بوده
بعد از تمام فتح و ابن اعرابی گفته که این اولی و اظهر ست در جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح که بیاید انشاء الله تعالی
و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد پیش رو و دست من و
پس پشت من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بنصر مومنان آمدند عمامه باین هیئت بسته بودند و گفته اند
زادی مقدار عذبه چهار انگشت ست و اکثر آن تا نصف ظهر زیاده بران داخل اسبال است که حرام و مکروه است
و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب یمین نگاهند و گفته اند
که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری ست که آن سنت موکده است و اگر مراد کراهت تنزیهی دارند
مآل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
تا بند دست و دراز تر ازین مانع میکرد از سرعت حرکت و بطش و کوته تر ازین نگاه نمیدارد دست را از حر و برد
و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و آله وسلم معانی و حکم ست که واقع است بر طبق عدالت

ومناسبت وهمچنین بود ذیل قمیص ورداوازاروی صلی الله علیه وآله وسلم تا انصاف ساقین ونیکذشتی ازشتالنگ وگویا انصاف بلفظ جمع اشارتست بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی ست شرط نبود وطبرانی از ابن عمر آورده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که لمس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ ست ودر حدیث بخاری هر چیزی که پایان تر از شتالنگ ست از ازار در نارست واین حکم برای مردانست وزنان را جایزست اسبال وتطویل وچون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه میشود پایهای ایشان فرمود ارخا کنند یک ذراع وزیاده نکنند بران واین ست حکم مرد در ذیل قمیص ایشان وظاهر آنست که برزمین کشیدن ذیل مر زنان را جایز باشد وباید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل ست قمیص را ورداوعمامه را نیز ودر حدیث ابن عمر آمده وتصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسبال در ازار وقمیص وعمامه است وهر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت وکبر الحدیث ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهت کثرت وجود اسبال دران وبلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده ولیکن وجود معنی جر در عمامه خفای دارد الا بآن اطالت عذبه است از حد معهود وتطویل کمال چنانکه بعضا داخل تجاوز شده است نیز داخل این حکم ست ودر مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند افراج ومانند آن مثل ابراج که عادت شده است وپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ونه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت ست واز جنس خیلاست واز بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست بر فقهی بیهیت که آستینهای دراز که درین زمانها متعارف شده در وی اسراف واضاعت مال ست که منهی عنه است ولیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی وگشته است مر هر قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان وهر چه از آن بطریق خیلاست شک نیست در تحریم آن وآنچه بطریق عادتست تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است از قواعد نقل کرده است قاضی عیاض کراهت هر چه زیاده باشد بر عادت وبر آنچه معتاد ست در لباس از طول وسعت انتهی ودرین اقوال که از علما نقل کرده شد تصریح ست بحرمت کراهت این طول وسعت ولیکن در ادراج لفظ عادت ومعتاد وتعارف اشارتست گوئیا بجواز وعذر از آن میکنند واز بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا شنیده شده است که میگویند این طریق لباس عرف وشعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم وعزت ما فوت میشود اما سخن در آنست که چرا این عرف وشعار را ساخته اند که خلاف سنت ست والله اعلم وبهر تقدیر هر چه واقع شده است از حرمت وکراهت از اسبال وتطویل ازار وجز آن مقید بقصد خیلا وتکبر وتزیین ست واگر نه باین قصد باشد چنانکه دفع برد وعارضه دیگر داخل این حکم نبود ودر حدیث آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عادت و وضع چنین نشسته بود که ازار وی فرو می هشت و در صورت اسبال می نشست و چون از زنان نهی واقع شد
بر آنحضرت اظهار کرد که حال ازار من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از آنها نیستی که در شان تو خیلا رو اداشته باشد
و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است بمعنی تهبند است و آن ازار که در عرف عجم هست و در عرب آنرا سراویل
میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند
که پوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من بازار روزی همراه
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود مر اهل
سوق را وزانی که وزن میکرد درهم پس گفت مر اورا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر کش و چرب بر کش پس گفت
وزان این کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابو هریره وای بر تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان و
جهید بسوی دست رسولخدا میخواهد که ببوسد آنرا پس کشید رسولخدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این اعاجم
بملوک خود میکنند و من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سراویل را گفت
ابو هریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوار تر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف
باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله خریده
سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم بپوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بدرستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزی را
ساتر تر از وی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف ولیکن خریدن آن از آنحضرت بصحت
رسیده است و بعضی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است که پوشید
آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی والله اعلم و بود محبوبترین ثیاب نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از
انس آمده که گفت بود پیراهن رسولخدا از پنبه کوتاه دامان و آستین و بود قمیص او را تکمها و تحقیق نزد علماء محدثین و
متعارف تمامه دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص اینست و آنچه
متعارف اهل دیار ما وراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گردن در عرف عرب متعارف زنان
است و تکمهای مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجاست حکایت یاد دارم که روزی
در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن وی بر روش اهل هند بود نشسته بودم که یکی از صلحای عرب پیش ما
می گردد و می آید و میرود و بجانب آن یار هند نگاه میکند عرض کرده شد که سینا چه می بیند و چه میجوید گفت این مرد
شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت است از معویة بن قرة از پدرش که گفت
آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم با رهطی در مدینه تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمهای پیراهن او گشاده

پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوت را رواه الترمذی سیوطی میگوید
که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از ارادا شت و توهم کرده کسیکه نیست نزد وی علم بسنت
خلاف آن انتهی و بود طول رداء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع و شبر و از ابن عمر
آمده که گفت و سامدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بروی ازاری بود که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت
ازار خود را از پیش رو بر میداشت و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که ازار می بست زیر ناف خود پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار می بست فوق
سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمود ما را عائشه رضی الله عنها ردا
و ازار درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه باین
صفت و گفت اسماء بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد عائشه که چون فوت کرد آنرا من گرفتم
و ما می شوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ
آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورده جبه بر کتفین و پشت افگنده بود دستها شسته
و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ پوشید و روایت کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دوست میداشت و میپوشید حبره را حبره بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی است از برد که در وی حمرة است و از
جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب ماهتاب و بروی حله حمرا بود پس نظر میکردم
گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وآله وسلم و از براء بن
عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ کسی را و در روایتی چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم
من ذی لمة را در حله حمرا احسن از رسول خدا و لمه بکسر لام و تشدید میم موی سر دون جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود
می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از
دو جامه یا جامه که استر داده و احمر آنکه خطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است
مشهور باین اسم بجهت آنچه خطهای سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است لبس آن و در صحیح مسلم
از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است
پس مپوش آنرا و از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بود بر من
جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا اهل من فرمود بسوزان آنرا و اشتباه شده
بعض مردم را از حدیث که لبس احمر جائز باشد این خطا است مراد با حمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و [illegible]

اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود بروی دو برد اخضر
و در حدیث عطاء بن یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که طواف میکرد مضطبع ببرد
اخضر مراد بردی است که در وی خطهای سبز است اگرچه در ینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف دیار
عرب همان معنی است همچنین احمر هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله را نیز بمعنی جامه ابریشمی فهمیده اند
آن نیز خطا است تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است که اختلاف کرده اند علمای
در ثیاب معصفر بعضی اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته است که باین قایل
است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل است و در روایتی
تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سرایها و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است
کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشید حله حمراء و جواب از آن
معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در مذهب حنفیه
نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جایز نیست نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از
ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون است معصفر باشد
یا غیر معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و او گفته که نهی کرده است
شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است شافعی که رخصت ندادم در لبس
معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت
علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی کرد شما را و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده اند احادیث که دلالت
دارند بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را بیشتر گفت اگر میرسید
شافعی را این احادیث هر آئینه قایل میشد بآن پیشتر ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده از شافعی که گفت
وقتیکه بصحت رسد حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی تبعیت کرد شافعی
سنت را در مزعفر و گفت انچه نهی کنیم مرد را هر حال از مزعفر است و امر میکنیم او را که اگر مزعفر کرده باشد بشوید
آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنه است
و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفرة و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را
بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواه الدمیاطی و نزد ابو داود باین لفظ آمده که رنگ میکرد
بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید

بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر ولیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست میداشت جامهٔ سفید را و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامهٔ
سفید است باید که بپوشند آنرا زندهای شما و کفن کنند در آن مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بر وی مرط موی سیاه و مرط بکسر میم و
سکون راء کساء از خز یا صوف از ارساخته میشود بر وی بود و در ذکر عمامهٔ شریفه گذشت که دخل النبی صلی الله علیه و آله
مکة یوم الفتح و علیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب است و نزد حنفی نیز همین است و جامهٔ پشمینه پوشیده و اما تطلیس که
عبارت است از پوشیدن سر با ردا و مانند آن و انداختن طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی
که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث
مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آیند با وی هفتاد هزار
یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه بود پس گفت
چه عجب مشابه اند ایشان بیهود خیبر و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث
ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت بخانهٔ ابوبکر آمد در ظهیره متقنع
از جهت ضرورت اخفا که تا نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خلاف است
که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت نه جهت ضرورت بود و نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن
سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میکرد قناع را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز
روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بلفظ کان یکثر القنع پس این حدیث نیز آن
میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که نقل کرده
شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک
بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا
پس گذشت مردی متقنع در بردی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود
پس ایستادم من تا ببینم که آن مرد کیست پس دیدم عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلاء آورده که
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد و متقنع بود بر راس خود و ابن سعد از سلیمان بن المغیره آورده که
دیدم حسن را رضی الله عنه که میپوشید طیالسه را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان ازرقی را و آنکه ذکر
کرده است ابن قیم از قصهٔ یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین وقتی صحیح است که طیالسه از شعار یهود باشد
و تشبه بر طرف شده باشد در زمان ما پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عز الدین بن عبد السلام گفته که شیخ که از

شعار قومی از غیر اہل ضلال شدہ باشد ترک آن با قیاس اہل ضلال ضرورست او کما قال وگفتہ اند کہ اکثار
انس بجہت الوان لباس بود کہ زرد بودند ذکر ہٰذا کلہ فی المواہب اللدنیہ واز کبار مشایخ وصلحا منقولست
کہ تطلس میکردند وفی بہجۃ الاسرار وکان الشیخ عبد القادر یتطلس وغالبا انکار ابن قیم آنرا ومبالغہ دران بجہت
آنست کہ آن فعل حضرت شیخ بود زیرا کہ ابن جوزی واتباع او بانکار این جناب گرفتار بودند تاب اللہ علیہم
واللہ اعلم و چون بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اطیب والطف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ چرکین نمیگشت جامہ وی بمساس بدن وی ونمی افتاد در جامہ او شپش ونمی نشست مگس
بر جامہ و بدن وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کذا جاء فی الحدیث ولیکن مشکل میشود این بحدیثی کہ روایت کردہ است
احمد در مسند وترمذی در شمائل از عائشہ رضی اللہ عنہا در وقتی کہ پرسیدہ شد چہ کار میکرد آنحضرت چون در خانہ
میبود گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفلی ثوبہ ویحلب شاتہ ویخدم نفسہ بود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ میجست از جامہ شپش را ومی دوشید شاۃ خود را ومیداشت فعل خود را وگفتہ اند کہ شاید شپش
در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتادہ باشد نہ آنکہ از بدن لطیف وی پیدا شود وممکن است کہ گفتہ شود کہ اطلاق
فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خس وخاشاک یعنی حشرات صغیرہ کہ می افتادہ باشد کہ صورت فلی است
یعنی در جامہ خود نگاہ میکرد وتفحص آنرا وپاک میکرد تشابہ آنکہ مردم شپش میجویند ودر فہم این سخن تامل معنی
می نشیند وقرار می یابد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال علی وجہ الکمال ودر مواہب بدین عبارت می آرد کہ شپش ایذا نمیکرد
او را تعظیما وتکریما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واین عبارت ظاہر نفی ایذا از شپش میکند نہ وجود آنرا وتوان کہ کنایت
از نفی ملزوم بنفی لازم بود وحصل واز جملہ لباس شریف آنحضرت خاتم بود کہ میپوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر
رضی اللہ عنہما آمدہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گرفت خاتمی را از نقرہ وبود آن خاتم در دست مبارک
وے وبعد از وی بود در دست ابوبکر وعمر وبعد از وی در دست عثمان رضی اللہ عنہم تا آنکہ افتاد در بیر اریس
بفتح ہمزہ وکسر را وسکون تحتانیہ نام چاہی است در جانب مسجد قبا ودر حدیث ترمذی آمدہ کہ افتاد در بیر اریس
از دست معیقیب بضم میم وفتح عین مہملہ وسکون تحتانیہ وکسر قاف وسکون تحتانیہ ودر آخر موحدہ نام خادم عثمان
است صحابی است رضی اللہ عنہ وآمدہ کہ ہر چند خاتم را دران چاہ جستند وآبہا را کشیدند وپاک کردند نیافتند
وگفتہ اند کہ گویا دران خاتم سری بود کہ انتظام کار خانہ ملک ودولت بدان بود چنانکہ در خاتم سلیمان علیہ السلام
کہ بگم شدن آن تفرقہ وفتور بملک ایشان راہ یافت چنانکہ مشہور است وابتدا گم شدن خاتم شریف پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم نیز تفرقہا وفتنہا بظہور آمد کہ ابتدای آن قتل عثمان رضی اللہ عنہ بود وفتنہ وہرج ومرج تا روز قیامت
فرو نشست وہم در صحیحین از انس آمدہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشید خاتم نقرہ را کہ نگین وی حبشی بود

و در معنی حبشی اقوال ست بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شد و کان او در آنجا ست
و بعضی برآنند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیهٔ اهل نار پس تر فرمود مر او را که
بساز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بیک مثقال و همچنین آمده مردی که بود
خاتم شبه بود بفتح شین معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس ست که آنرا بهندی زبان پیتل گویند
ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت بذهب در رنگ پس فرمود که چه شد مرا که می یابم
از تو ریح اصنام پس انداخت آنمرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون فا و وی بمعنی شبه است
و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت بخاطب واهبه نفسه فرمود
اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف ست چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد شیئ قلیل حقیر ست و در سنن ابوداود
باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حدید بود که پیچیده شده بود بر وی فضه والله اعلم
و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء ابن عازب و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر رضه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب
پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف پس انداخت
از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و
آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب ست و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیده شد
از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند
مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نمیداری مال تست بردار آنرا گفت
بر ندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن و مکروه داشته آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و بمعنی سزاوار ترست بزینت و در روایتی آمده است
تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را و در روایت عائشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه
آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت
نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف ست و اما فص خاتم در
روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود
و فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود

عه و گویند در ساخت او اهل حبش بوده

و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره
و نقش کرد در وی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده
که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت بر این
ترتیب بود که سطر محمد فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعض شیوخ که اسم جل جلاله
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم بدان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسماعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب انتهی اکثر اخبار
و آثار بر آنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جائز است تختم در یمین و یسار و اختلاف
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این قول امام احمد است و در روایت صالح از وی که تختم در یسار
احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی ظاهر مذهب امام ابی حنیفه
نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس رض آمده که گفت بود خاتم آنحضرت در این انگشت و اشارت کرد به خنصر از
یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر رض آمده که آنحضرت تختم در یسار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم
در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم در یمین را و این قول ابن عباس رض و عبدالله بن جعفر
است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید
و گاه در یسار و بعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت
آنها سخن است ذکر هذا الکل صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی بر خاتم رشته می بست
از برای تذکر شئی و یادداشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم یا زیاده کراهت است خصوصاً که از
فضه باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم
نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بیکراهیت و بعضی مکروه داشته اند اگر از قصد زینت کند و بعضی
مکروه دارند مگر ذی سلطان یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت
که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که میخواست فرستادن مناشیر بدعوت دین بملوک و امرای وقت که کسری
و قیصر و نجاشی باشند پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند کتابی را که بی خاتم بود پس
ساخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبدالبر نقل کرده است لبس خاتم را مطلقاً و نیز
حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم ساخت اما نپوشید و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از آن
بینداخت والله اعلم و اما لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موزه را و مسح کردن بر آن
بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرستاد

دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد بر آنها و از مغیرة بن شعبه آورده که فرستاد
برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را. فصل در بیان نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نعل چیزی را
گویند که بپوشند بآن قدم را و اگر پوشیده شود بآن بشتالنگ موزه است و الا نعل. در صحیح بخاری از انس آمده که
بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو قبال و قبال زمام نعل است و آن دوالی است که میباشد در میان
دو انگشت و ترمذی در شمایل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که دو تو بود شراک آنها و از ابو هریره مرفوعا
آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کند بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال. حدیث دو در
حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از مشی در نعل واحد و حکمت آنکه این وضع نا مطبوع است
و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند بسبب حدوث بعض امراض میگردد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده
است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خود یک نعل را احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند
و راه قریب باشد و در یک جانب یکپای احتمال تلویث باشد پس مشاهده کرد و پوشید همان جانب را و احتمال
دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصا بعد از صدور نهی و در روایات ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد
آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای تمثال نعل شریف را در تالیفات جدا بیان کرده و فضل و نفع
و برکت آن بیان کرده و در تجربه آن برای دفع وجع نهادن آن تمثال در موضع وجع و حصول امان
از نفی آفات و غلبه و حرز از شر شیطان و دو چشم حاسد و تیسیر طلق بر او ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان
فضایل آن انشا نموده. فصل در بیان فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده
که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خواب میکرد بر آن چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود
کوفته و روایت کرده است بیهقی از حدیث عایشه که گفت درآمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم قطیفه دو ته کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس درآمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه درآمد
بر من پس دید فراش ترا پس فرستاد این فراش را فرمود باز گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان
میگرداند با من خدا تعالی کوههای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از سر فقر و تهی دستی میکشم بلکه باختیار میکنم
بجهت مولی خود و طلب رضای وی تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث ابن عباس
آورده که درآمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده حصیر
در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر از این فرمود
آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد در روز گرم

بیان نعل آنحضرت

فصل در بیان فراش آنحضرت

بازگردان

تابستان پس ایستاد ساعتی در سایهٔ درختی پستر برخاست وگذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که گفت
در آمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام ست و خفته است بر حصیرے که تاثیر
کرده است در پهلوے مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز در گریه آورده ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله
کسری وقیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر می خسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله ایشان را
دنیاست ومارا آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده تر ازین
واقع شده وگفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود میان بدن مبارک وے جز ازاری و حصیر تاثیر کرده بود
در پهلوی شریف وے و در گوشه خانه قبضهٔ از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار خانه آویخته پس ریخت سر دو چشم من اشک را گفت
چه چیز در گریه آورده ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه گریم که نگریم کسری و قیصر در اشجار و انهار بر تخت زر و فرش
دیبا و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد
مر ایشانرا دنیا و مارا آخرت و در روایتی آمده که بر حصیر بعض او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پلاس
محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که بشتاب داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و
ما قومی ایم که ذخیره نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد
برای وی فراش می خفت بران واگر نه میخفت بر زمین وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در نکاح وجماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت ست و احتقان منی و احتباس آن و استداد است
بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع
وغیر آن ولیکن بشرط قوت واعتدال مزاج بی افراط و تکثیر و هر کرا قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را مضر تر
بود و قوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر و افزون از قوای سایر ناس بود ابن سعد از طاؤس و مجاهد
روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان
بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مرفوعاً آمده که یک مرد اهل جنت را داده میشود قوت
صد مرد در اکل و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعاً آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم
از ان دیگ پس داده شدم قوت چهل مرد در جماع و در بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع
این حدیث کرده اند چنانکه گذشت وگفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این امت
کسی ست که بیشتر ست نساء وی اشارت میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
یا عام باشد شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس بخیر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب
او نیز گفته بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام امت باشد و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر بنکاح

وتفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر ست وزیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وآله
وسلم مباشر این کار بود وزیاده از وظیفه نکاح انما هو اربع نساست او را مباح شده واز عایشه مروی ست که
نرفت آنحضرت از عالم تا حلال نشد او را از نساء هرچه خواهد ومحبوب گردانیده شد بسوی وی نساء فرمود اصبر
عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن ودر روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفضیل داده
شده ام من بر مردم بچهار خصلت سماحت وشجاعت وکثرت جماع وشدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد
که قوت مباشرت نساء از کمال انسانیست خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه که ابو الملة وامام الحنفا ست
ساره که اجمل نساء عالمین ست زوجه او بود وهاجره سریه او شد واز برای صحبت با هاجره هر روز از شام بر براق
می آمد از جهت کثرت شغف بوی وقلت صبر از وی وبود زوجه داود علیه السلام نود ونه زن پس دوست شد زن دیگر
تا صد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام طواف میکرد بر نود ونه زن وگویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام
آب صد مرد وآن معجزه وی علیه السلام بود وبود مر او را سیصد زوجه وهفتصد سریه کذا فی المواهب واز ینجا توهم کنند
افضلیت سلیمان را بر حضرت سید ما صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که مر آنحضرت را فضایل ست که سایر فضایل در جنب آن
محو ومستور ست وگرفت آنحضرت از جماع که کفایت بود مر او را وسلیمان علیه السلام نبی ملک بود وداده شده
مر او را ملکی که داده نشد مر کسی را که بعد او ست واین کثرت نساء مر او را نیز از جمله آن ملک بود وآنحضرت عبودیت
وفقر اختیار کرد وقوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وآله وسلم نیز داخل معجزه است که میگشت بر تمام
نساء خود در یک شب وایشان یازده بودند ودر روایتی نه توفیق داده شده است میان این دو روایت
که اول نه بودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام ومواصلت در آن وشدت جوع که سنگ می بست
بر شکم مبارک خود وقوت بدن بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول ومشروب ودر حق آنحضرت
نادر بود یا معدوم وهمچنین حسن وجمال آنحضرت وصفای لون وی ولطافت وجه که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه وتنعم
وملابست لباسهای ناعم وفراشهای لین حاصل میشود از معجزات بود واز عالم ظاهر نبود ونفی بعضی انبیا علیهم السلام
بحکم صلاح وقت وحکم الهی عدیم النکاح وقلیل الازدواج نیز بوده اند تا در اینها که بکثرت این شان ومبالغه در آن
بوده بنظر نقص نباید نگریست حاش لله وعیاذا بالله عن ذلک بلکه باعتبار وجود این خصوصیات وکمال افضل واکمل
باید دانست از دیگران وبعضی از متقشفین نیز یاد کرده صفت جهل ورهبانیت در ایشان ثابت ست در حسن اعتقاد
ومقبولیت این امر درمی مانند وآن از قصور فهم ایشانست وانند وندانند که در ینجا احادیث وفواید ومنافع مندرج ست که در غیر آن نیست
فعل سید الانبیا صلوات الله علیه وآله وعلیهم در حسن اختیار وجود کثرت ازواج در دلیل آن کافی ست فواید
ومنافع نکاح وجماع بسیار ست ثمره آن وجود تناسل وبقا ودوام نوع انسانی تا وقتی که خدا خواسته است قضا حاجت

و نیل لذت و ذوق مباشرت و تمتع نعمت و آن منفعت است که در جنت نیز باشد از جهت عدم تناسل و در احتقان
منی وجود مضار است و از منافع آن غض بصر و دفع احتقان منی باستفراغ از ان و حفظ صحت و دفع
مضار که حاصل میگردد و از ان چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت نظر وغیره
و از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر ایذا و کج خلقی ایشانست و این فایده در باب
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متمم اشد و اتم و اکمل عبادات است که متضمن اینچنین اجر جزیل است و در
مذهب حنفی مطلق تزوج افضل از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترغیب کرده است
امت را در نکاح و فرموده و نکاح کنید زنان زاینده و دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت و مباهات
میکنم بشما امتهارا در قیامت و منقول ست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که من جماع میکنم زنان را با وجود
عدم میل من با ایشان بامید انکه بیرون آرد خدا تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله
علیه وآله وسلم امتهارا روز قیامت و آنحضرت ارشاد کرد کسیرا که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که
می شکند قوت باه و ماده آنرا پس ظاهر شد که نکاح اعظم است در اجر و ثواب از صیام زیرا که امر کرد بصیام
مگر بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح و شک نیست که چون مقصود از نکاح تناسل باشد برای
تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبهه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا رهبانیة فی الاسلام
و مراد برهبانیة ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی هر آئینه مشروع گردانیده شدی و در دین
ما که خیر ادیان است و یکی از فواید تکثیر ازواج مخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله علیه وآله
وسلم قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد بر آن
رجال چه بعضی از ازواج آنحضرت بودند که کشته شد پدر و عم و زوج وی چنانکه صفیه و پدر ام

حبیبه دشمن رسول خدا بود انوقت وغیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت
سیرت وی صلی الله علیه وآله وسلم طباع بشری اقتضا میکرد میل ایشان را با آبا و قرابت پس در
کثرت وجود نسا و کثرت ایشان بیان معجزات و اظهار کمال بود ظاهرا و باطنا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم اجمعین
تنبیه حدیث حبب الی من دنیاکم ثلث مشهور بر زبانها اینچنین شده و اما غزالی در احیاء العلوم و صاحب
کشاف در تفسیر سوره آل عمران و در کثیری از کتب فقها اینچنین واقع شده و برین عبارت اشکال
وارد است که صلوة از دنیا نیست ارباب تحقیق از محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصاء آن
در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست
و بر تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق آنچه در شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح

مشکات کرده شده است فلینظره وصل در نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر
اعتدال بودی که نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمیکرد نفس را از قدر محتاج الیه و ازینجاست که در
احادیث واقع شده است که نمیخواست کسیکه ببیند وی را صلی الله علیه وآله وسلم در منام مگر آنکه میدید در آن
ونمیخواست که ببیند در نماز مگر آنکه میدید در آن یعنی در قیام هم بودی و در منام هم بودی چنانکه عادت شریف
وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی باز بخواب رفتی هکذا
چند بار بخفتی و برخاستی و در هیچ صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب یافتی و هر که خواستی بیدار یافتی
و خواب بپهلوی ایمن کردی از جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست راست نهادی و در صورت
تعریس ایستاده کردی ذراع را نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستی برای نماز
و در سر نوم بجانب یمین نکته گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب الیسر پس
چون در جانب ایسر بخسپد دل در آسایش و راحت بباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن بخسپد
دل در قلق بباشد و مستغرق نمیگردد در نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی در طلب مستقر و میل وی بدان
و کثرت نوم و ثقل وی اذا فعل است در هضم طعام و گوارای وی ولیکن نوم بر یمین اعون است بر قیام لیل
و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب صوری اند چنانکه اطبا نوم
بجانب ایسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب
یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب میگوید که درین سخن چیزیست
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا ایسر و این حکم ثابت
است مراد را وا یا و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل و محبت
تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بود و چه فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شئ الحدیث یا بقصد
تعلیم و ارشاد است که دل ایشان می خسپد انتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و هوشیاری دل در صورت خواب
بر دست راست اشد و اقوی باشد بجهت قلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود
کمتر و سست تر گردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت مداخلت حکم طبیعت در نفس شریف آنحضرت در بعضی
اشیاء و در بعض احیان پس بیداری در هر صورت حاصل است و درین صورت بیشتر و ظاهر است مقصود قوم همین
باشد نه ظاهر عبارت ایشان ناظر و مهم در انست والله اعلم و حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی صحیح است
روایت کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا بخواب میروی یا رسول الله
پیش از آنکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را و بیداری قلب بسبب آنست

وصل در نوم آنحضرت

که قلب چون قوی باشد و روی حیات خواب نمی برد او را وقتیکه خواب کند بدن و بود این حالت مر پیغمبر ما را
صلی الله علیه و آله وسلم و هر کسی که زنده گردانیده است حق تعالی او را بمحبت خود و اتباع رسول خود روزی
کرده است او را نصیبه از آن و نقل کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف
و حقایق بود که گفت عینی تنام و لکن قلبی والله لاینام و کیف ینام عاشق ممسی مستهام ناظرا الی وجه الحبیب
شاخص علی الدوام انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب و عدم منام قلب که صاحب مواهب
آنرا لازم و ثمره و نتیجه حیات داشته است مر بعضی اولیا را بمقدار محبت الهی جل جلاله و متابعت حبیب وی
سخن نخواهد بود اگرچه دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه و آله وسلم و ذکر این عبارت
و مقال بر ناگران می آید و اگر باشد هم ترتب احکام آن از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از
خصایص آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم و شنیده شده است که بعضی از جهله صوفیه در قریب این زمان
دعوی بیداری دل میکردند و از خواب برمیخاستند و نماز میکردند بے آنکه وضو کنند و ادعای فقاهت هم درین
مسئله مینمودند که علت مشترک ست که مصحح قیاس ست و این از جهل ست و شرط قیاس عدم اختصاص حکم ست
بمنصوص علیه و بالله التوفیق بدانکه در حدیث لاینام قلبی بحدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
لیلة التعریس در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار کرد آنحضرت لشکر را اشکال آورده اند که
چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه
قلب ادراک نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه لذت و الم و مانند آن نه آنچه متعلق ست
بعین و ادراک طلوع و غروب کار چشم ست و وی خود نایم ست اگرچه قلب یقظان بود و اگر یکی بیدار باشد
و چشم بسته بود و فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار ست دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حالتی ست
که قلب وی نایم نیست و این اغلب ست و حالتی ست که نایم میگردد دل وی و این نادر ست و قصه نوم از
صلوة درین حالت بود و گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول ست و ثانی ضعیف ست یعنی مختار آنست که عدم
نوم قلب حالتی دایمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین واقع است و بعضی هنوز اشکال
باقی دارند و گویند که اگرچه ادراک طلوع فجر بعین ست که قلب ادراک آن نکند ولیکن می باید که در یابد مرور وقت
طویل را زیرا که از ابتدای طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نماند مگر بر کسیکه مستغرق نوم ست
و در فتح الباری گفته که این استبعاد مردود ست با آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در آن وقت مستغرق بوده باشد بوحی و لازم نمی آید ازین حالت وصف او بنوم چنانکه در اوقات دیگر [illegible]
مستغرق میگشت چنانکه در حالت القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیرا که

آن اوقع است در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالت صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع
شده باشد درین یقظه که سخن درانست چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم
میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما درنیافتیم که وی در چه حال و مقام است صلی الله علیه
و آله وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی از ان نه از جهت آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف در حالتی بحالتی
دیگر بود و مثل آن بلکه بلند تر از ان تا سنت گردد برای ما کذا نقل صاحب المواهب عن القاضی ابو بکر العربی
المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این ابتلا بجهت تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر
رب متعال بود و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اهتمام بود با متثال امر الهی سبحانه نه تکیه
بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا ینام آنست که مخفی نمی ماند بر من حالت انتقاض
وضو یعنی آنچنان مستغرق نمی شوم در نوم که دریابم وجود حدث را گویا که این قائل تخصیص کرده یقظه قلب را
با دراک حالت انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی ولا ینام قلبی جواب است از قول
عایشه که گفت بخواب میروی یا رسول الله پیش از انکه وتر کنی و این کلامی است که تعلق ندارد با انتقاض طهارت
بلکه مطلق است با مر تهجد پس باید که حمل کرده شود تیقظ او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت حدیث اطلاق حال فراغت است
بی تقیید بحالتی دون حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرموده من میشنوم آنچه میگوئید شما از حکایت پس جواب
حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی میکرد از نوم بروی افتاده کردن
و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت بمردی که خواب میکند بروی خود پس زد او را بپای مبارک خود
و فرمود برخیز و بنشین که این نوم جهنمیه است و صاحب مواهب گفته که روی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم
بر روی از وی بد تر و گفته اند که حضرت میکند استلقا بر پشت از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که
خفتن بر چهار وجه است خفتن بر ظهر برای معتبران که نظر میکنند در آسمان و کواکب و فکر میکنند در آیات آن
و خفتن بر یمین برای متعبدان و برخیزندگان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم
طعام و خفتن بر روی برای نگون بختان و بیخردان او کما قال و خواب میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
گاهی بر فرش و گاهی بر نطع و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فراش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه
گذشت این مقدار از عادات شریف که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتب سیر مواهب لدنیه
نقل کرده شد و جزئیات آداب درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة و شرح مشکات
و جز آن مذکور است درینجا اکتفا باین قدر کرده شد فقط

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین اوان فیض اقتران بیامن توفیق ربانی واز برکات عنایت سبحانی جلد اول کتاب مستطاب سعادت انتساب هدایت مآب مرغوب کافهٔ اهل دین محبوب سالکین مصدر سعادت و فتوت مسمی به مدارج النبوة مشتمل بر احوال ستوده خصال جناب حضرت سید المرسلین خاتم النبیین سرور کائنات خلاصهٔ موجودات مصداق لولاک لما خلقت الافلاک احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم تصنیف جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و اصول افضل العلما اعظم الفضلا قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی علیه رحمة الله القوی بصحت تمام بقالب طبع درآمده اگرچه پیش ازین تصحیح ما الالیق چند بار در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور منطبع شده بود چون اعز شائقین را شوق تصحیح دامنگیر بود تصحیح و تحشی کامل در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بسعی و همت والا همتی ستوده خصال فرخنده [illegible] رای بهادر منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع دام اقباله بصد خوبی و هزار خوش اسلوبی بماه اکتوبر سنه [illegible] بار سوم لباس طبع دربرکشیده بپردهٔ انطباع آراسته و پیراسته گردیده قبول عالمش گردان خدایا پسندیده درآید در نظر [illegible]

نام کتاب	قیمت
زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ باقی باللہ شیخ احمد المعروف مجدد الف ثانیؒ اور اُنکے خلفا وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم	۲ر۱۲
رسالہ رموز التحقیقۃ۔ اس وقت یسی کتابیں ایک ایک نکتہ ہزار ہزار روپیہ سے بڑھکر قیمتی ہے۔	۶ پائی
بینامہ از فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ سنہ ۱۹۰۹ء	۶ پائی
مثنوی ارجمہ۔ مطبوعہ ۱۹۱۲ء کاغذ حنائی۔	۳ پائی
پیام بہ ویدہ قابل شنید از ملا محمد حسین۔	۹ پائی
مثنوی شاہ بو علی قلندر سے معروف۔	۳ پائی
مثنوی شیخ بہلول حکایات عارفانہ۔	۱ر
مثنوی مولانا روم۔ قدس سرہ مقبول عام چھاپہ اتی مصری محشی ہر شش دفتر مع تکملہ دفتر ہفتم کاغذ سفید و حنائی	۳ر
شرح مثنوی روم از ملا بحر العلوم مقبول عام کامل ۳ جلد	صہ ر پ
شرح مثنوی روم۔ از شاہ عبد اللطیف معروف بہ لطائف معنوی۔	۸ر
التاویل المحکم۔ فی متشابہ فصوص الحکم مصنفہ مولوی محمد حسن امروہوی۔	۲ر
شرح مثنوی روم۔ از ملا محمد رضا معروف بہ مکاشفات رضوی۔	۹ر
جواہر غیبی۔ از حضرت مظفر علی شاہ اکبرآبادی بحث وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و سلسلہ طریقت کاغذ گنہ مطبوعہ سنہ ۱۸۹۰ء	۱۲ر
شرح مثنوی مولانا روم کامل در دو جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد اکبرآبادی حامل المتن۔	للعہ پ

نام کتاب	قیمت
جواہر الاسرار شرح مثنوی مولانا روم۔ دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا حسین بن حسن سبزواری۔	صہ ر پ
تذکرۂ الٰہی۔ احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از مولانا ابو الحسن صاحب فرید آبادی۔	۸ر
فتوح الغیب مع شرح از حضرت غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبد الحق محدث دہلوی ارشادات فقر و تصوف میں۔	۱۲
دلیل العارفین۔ ملفوظات حضرت سلطان معین الدین چشتیؒ جمع کردہ حضرت قطب الدین بختیار کاکی۔	۴ر
مثنوی ہفت رنگ۔ از حضرت خواجہ خواجگان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ۔	۴ر
مثنوی بزم وصال معروف بہ مذاق بین عمدہ مثنوی	۸ر
لوائح جامی۔ از مولانا عبد الرحمن جامی۔	۱ر
مثنوی ذو بحرین معروف بمرآۃ القرآن مؤلفہ مولوی سید اکبر علیخان شیرازی عارف۔	۱ر
مقالات الصوفیہ۔ از حضرت شاہ تراب کاکوروی رح مطبوعہ تغیر	عہ
ایضاً۔ مطبوعہ مطبع۔	۶ر
شرح دیوان حافظ از مولوی سید صادق علی لکھنوی	۱۱ر
کتب اخلاق و تصوف اردو	
اردو ترجمہ غنیۃ الطالبین عربی۔ قدیم مستند	

نام کتاب	قیمت
تصنیف غوث الاعظم حضرت شیخ سید عبد القادر	
جیلانی رح کا حامل المتن اردو ترجمہ ہے خوبی یہ ہے	
کہ ہر صفحہ میں دو کالم ہیں ایک میں عربی عبارت	
اسی قدر ہے جسقدر دوسرے کالم میں اردو ترجمہ	
ہے جدید الترجمہ اور اسقدر مقبول ہوا کہ اگرچہ ترجمہ	
کو تھوڑا زمانہ ہوا مگر دوسرا ایڈیشن طبع ہو آج سکا	
کاغذ وغیرہ کل امور ایڈیشن اول سے مرتبہ ہا عمدہ ہیں	۸ر ؎
ایضاً۔ کاغذ زرد۔	۸ر ؎
ایضاً۔ کاغذ درجہ دوم۔	۱۲ر ؎
سیرت محمدیہ مطبوعہ مخیر	؎
جامع الاخلاق۔ ترجمہ اخلاق جلالی۔	۵ ؎ ۹
باب دانش۔ مولفہ مولوی محمد کریم بخش۔	۱ر
ذخیرہ سعادت۔ ترجمہ بھاسنی بلاس کی	
بیتاک دو فصل اول و آخر کا تہذیب اخلاق	
میں مولفہ لالہ لالجی صاحب۔	۱ر ؎
اوقات عزیزی۔	
ترجمہ عوارف المعارف۔ کامل دو جلد	
میں مترجمہ مولانا ابو الحسن فریدآبادی مرحوم۔	عہ ۲ر
خزینہ دانش۔ بہ تشمدی کی تعلیم از مولوی کریم بخش	؎ ۹ ۲ر
سعدان تہذیب مصنفہ مرزا الہی بخش	
صاحب بی اے مجلد خوشنما جلد پارچہ۔	۱۱ ؎
مخزن الفصاحت معروف بہ سدرس آخر	۲ر
تجر الحقیقت۔ اصلاح نفس میں۔	۲ر
آئینہ اخلاق و موعظت میں از منشی کامتا پرشاد	۲ر

نام کتاب	قیمت
کیمیائے حکمت حصہ اول بیان شرائف علم و ادب	۲ر
تہذیب الاخلاق۔ مولفہ مولوی نجم الحق۔	۱ر
پیراہن یوسفی۔ اردو ترجمہ مثنوی مولانا روم کا	
منظوم شعر بہ شعر اور حاشیہ پر اردو میں حاصل مطلب	
ہر شعر کا مع فوائد تصوف کامل دو جلد میں بتفصیل ذیل	۸ر ؎
جلد اول۔ ترجمہ دفتر ۱ و ۲ و ۳۔	للعہ ؎
جلد دوم۔ ترجمہ دفتر ۴ و ۵ و ۶۔	للعہ ۸ر ؎
بوستان معرفت شرح اردو مثنوی مولوی روم	
جدید الطبع و جدید التصنیف مصنفہ حضرت	
مولوی عبد المجید خان مولف ریاض التحقیق شرح	
اردو سکندر نامہ دفتر اول۔	عہ ؎
ایضاً۔ دفتر دوم۔	۱۲ر ؎
ایضاً۔ دفتر سوم۔	عہ ۲ر ؎
ایضاً۔ دفتر چہارم۔	۱۴ر ؎
ایضاً۔ دفتر پنجم۔	عہ ؎
ایضاً۔ دفتر ششم	عہ ۲ر ؎
اخلاق رضی۔ مصنفہ قاضی محمد رضی۔	۴ر
شجرہ معرفت محشی منتخبات مثنوی مولانا روم	
مترجمہ سید غلام حیدر صاحب۔	عہ ۲ر
شان رحمت منظوم عبرت انگیز و دلچسپ مضمون ہے	۳ پائی
رسالہ شرافت مولفہ منشی نادر حسین عزیز نگرامی۔	۵ ؎
کنز الاسرار ترجمہ اردو نظم مثنوی شاہ بو علی قلندر	
قدس سرہ موزون مثنوی از مولوی سید غلام حیدر خان	۱ر